



تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد 4

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 7

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد چهارم

استاد حسین انصاریان

ادامه دعای 4

درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام

[«16» لِيُرَدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةَ مِنْكَ وَتُرْزَهُدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ وَتُحِبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِالْآجِلِ وَالِاسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ «17» وَتَهْوُونَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَجِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا «18» وَتُعَافِيهِمْ مِمَّا تَفْعُ بِهِ الْفِتْنَةَ مِنْ مَحْدُورَاتِهَا وَكِبَّةِ النَّارِ وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا «19» وَتُصَيِّرُهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.]

و به جانب شوق و رغبت به سویت، و بیم از حضرتت برگردانی و به فراخی دنیای زودگذر و فانی شدن بی رغبتشان سازی، و عمل برای جهان آخرت، و آمادگی برای آنچه پس از مرگ است، محبوب آنان فرمایی و هر سختی و مشقت و اندوه و حزنی که روز بیرون رفتن جانها از بدنها بر آنان وارد می شود، آسان کنی، و آنان را از اموری که به سبب آنها، فتنه واقع می شود؛ فتنههایی که از آن می پرهیزند، و از کانون و مرکز آتش و طول ماندگاری در آن، سلامت همه جانبه دهی، و به مقام امنی که جایگاه استراحت پرهیزکاران است، منتقل گردانی.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 8

معانی اسما و صفات الهی

عبد برای رسیدن به مقام عبودیت و به دست آوردن رشد و کمال و تأمین سعادت دنیا و آخرت و از همه مهم‌تر جلب رضا و خشنودی حق، راهی جز دریافت مفاهیم حقیقی این اسما و محظوظ نمودن نفس و قلبش از این واقعیت‌ها ندارد.

1- الله

نام وجود مقدّس حضرت اوست که جامع تمام صفات کمالیه است، و مالک و مربّی تمام موجودات هستی.

نام جناب اوست که جز او، وجود حقیقی وجود ندارد و هر موجودی در وجودش فقیر و گدای وجود اوست، و موجودیتش را از وجود او که واجب الوجود است کسب می‌کند.

الله اخصّ و اعظم اسمای اوست و نشان دهنده تمام صفات آن محبوب واقعی و آن معشوق حقیقی. حظّی که باید عبد از حقیقت این اسم برد این است که قلب و همّت و ارادش را متوجه آن وجود حقیقی کند، و غیر او را نبیند، و به ما سوای او التفات ننماید، و جز به او امید نبندد، و از غیر او نترسد.

حقیقت و مفهوم این اسم نشان دهنده این است که وجود حق و حقیقی فقط و فقط اوست، و ما سوا به تمام موجودیتش در برابر وجود او هالک و فانی است و به اوست که موجودات نمایش هستی و وجود دارد.

عبد باید موجودیت خود را در برابر حضرت او باطل و هالک بداند، و از زدن کوس وجود و این که هستم پرهیزد، و مواظبت کند که خیال غنا و استغنا وی را محاصره نکند، که در صورت دچار شدن به این خیال گرفتار روحیه استکباری

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 9

خواهد شد و به جای عبد «الله» شدن سر از فرعونیت و حالت طاغوتی در خواهد آورد.

اگر به وضع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حالات و روحیات آن موجود بی‌نمونه دقت کنید، می‌بینید آن حضرت در طول شصت و سه سال عمرش برای يك لحظه در برابر جناب او خود را ندید، و کراراً می‌فرمود:

بهترین و صادق‌ترین و زیباترین شعری که شاعر سروده قول بُئید است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ.

هان، که همه چیز جز خدا باطل و غیر حقیقی است.

ترك خود كن تا تو نیز از زمره ایشان شوی	گر خواهی ای محتشم کز جمع درویشان شوی
وانگه این در زن که اندر حلقه مردان شوی	رو به دست عشق زنجیر ادب بر پای نه
هر چه اول همتت باشد به آخر آن شوی	گر وصال دوست خواهی دوست گردی عاقبت
دل به عشق آباد کن تا گنج این ویران شوی	مردم بی عشق مارند و جهان ویرانه‌ای
ملك این سلطان شو ار خواهی که آبادان شوی	عشق سلطان است و بی عدلیّ او شهری خراب
ای گدای نان طلب می‌کوش تا سلطان شوی	عشق سلطانیّ و دنیا داشتن نان جستن است
گر به تن رنجور باشی ور به دل نالان شوی	خویشتن را حبس کن در خانه ترك مراد

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 10

عزّتی یابی چو روزی چند در زندان شوی	عاقبت چون یوسف اندر مُلك مصر و مصر
	مُلك
از نسیم وصل روزی همچو گل خندان شوی	گر ز خار هجر گری سیف فرغانی چو ابر

(سیف فرغانی)

وجود مقدّسش در ذات یگانه است، ابعاض و اجزا و اعضا ندارد، برای عدد و اختلاف در پیشگاه حضرتش راهی نیست، یکی است که دو ندارد، واحدی است که برایش نظیر نیست، احدی است که شبیه و مثل و کفو و مانند در برابرش وجود ندارد، که هر چیزی را شبهه و نظیر و کفو باشد واحد حقیقی نیست او واحد و أحد است نه واحد و أحد عددی ازلاً و ابداً واحد و أحد، بی شبهه و نظیر و منهای أحد و واحد عددی است.

شیء قبل از او نیست و هر چه بعد از اوست مخلوق و مصنوع حضرت اوست و در برابر عظمت و جلال و ربوبیتش شیئی نیست،

فَهُوَ الْمَوْحِدُ بِالْأَزَلِ وَالْأَبَدِ، وَتَمَفَّرُ بِالْوَحْدَةِ وَالْأَحَدِيَّةِ.

أحد و واحد و هر لفظی که چنین هیئتی دارد، همه و همه مشتقّ از وحدت است، که آن وجود مقدّس را وحدت حقّه حقیقیّه است، و در دار وجود غیر از او وجودی نیست و کلّ موجودات پرتو وجود او بلکه هالك و فانی در وجود او هستند:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ «1»

(1) - الرحمن (55): 26.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 11

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ «1»

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است، فرمانروایی [بر همه جهان هستی] ویژه اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می شوید.

عبد در صورتی که بین امثال و اقارنش، در خصلت‌های پاک و عقاید حقّه و اعمال صالحه تک و منفرد افتد و در آدمیت و انسانیت و مرّوت و فتوّت و صفا و وفا و درستی و فضیلت بی نمونه شود و انگشت نما گردد و آشنایان و دوستان و

اقوام در حقیقت بگویند: الحق که در خوبی نظیر ندارد، از اسم احد و صفت واحد حظ برده و در این مرحله به رنگ حضرت محبوب در آمده:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً «2»

رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟

توحید و حقیقت و ایمان و فضیلت و کرامت، رنگ خداست، و چه رنگی احسن از رنگ اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای شریف کمیل همین حقیقت، یعنی منفرد افتادن در خوبی‌ها را در بین مردم از خداوند مهربان می‌خواهد:

وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيباً عِنْدَكَ، وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِيهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ. «3»

و مرا از بهترین بندگانت در نصیب در نزد خود، و نزدیکترین آنان به

(1) - قصص (28): 88.

(2) - بقره (2): 138.

(3) - مصباح المتهجد: 849؛ المصباح، کفعمی: 559، دعای کمیل.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 12

خود، مخصوص‌ترین آنان در نزدیکی به خود قرار ده.

یعنی وجود مبارك و مقدّس که آقا و سرور است و تمام موجودات عرصه هستی در حوایج و نیازهای خود آهنگ او می‌کنند و به جانب وی برای رفع حوایج خود روی می‌آورند، در حالی که یقین دارند از پیشگاه با عظمتش دست خالی بر نمی‌گردند.

آری، انسانی که مردم در مهمّات دین و دنیا، و امروز و فردا، و حوایج مادّی و معنوی و نیازهای ظاهری و باطنی به او رو می‌آورند و می‌دانند که وی در حدّ قدرت و طاقتش به نیازهای آنان جواب مثبت می‌دهد از اسم صمدیّت حق بهره دارد و خداوند عزیز وی را از باب لطف و عنایتش بدین صفت عالی آراسته است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ. «1»

از امام صادق علیه السلام است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از محبوب‌ترین مردم در نزد حق سؤال شد، حضرت فرمودند: سودمندترین مردم برای مردم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ النَّاسِ مَنْ اِنْتَفَعَ بِهِ النَّاسُ. «2»

بهترین مردم کسی است که مردم از او بهره‌مند شوند.

تانگردی با خلاق یار، بی عزّ و وقاری چون الف بی اتّفاق نوع خود يك در شماری

(1) - سفينة البحار: 605 / 2؛ الكافي: 164 / 2، حديث 7؛ مستدرک الوسائل: 390 / 12، باب 22، حديث 14375.

(2) - سفينة البحار: 605 / 2؛ مستدرک الوسائل: 388 / 12، باب 22، حديث 14371؛ بحار الأنوار: 23 / 72، باب 34، حديث 1.

کز سه صفر از يك ده و از ده صد واز صد
هزاری

همنشین با زیر دستان شو مقام خود بیفزا

گر گدای ژنده پوشی ور امیر تاجداری

کن لباس خیر خواهی در برت تا خیر بینی

(صغیر)

5 و 6- الأول، الآخر

وجود مقدّس او اوّل بدون ابتدا و آخر منهای انتهاست، یا نسبت به تمام موجودات اوّل وجود است، که تمام موجودات، وجود خود و هستی خویش را از وی گدایی می کنند. و باز نسبت به همه آخر است به این معنا که کلّ موجودات برگشت و رجوعشان به حضرت اوست.

و نسبت به منازل سلوک او اوّل است به این معنا که اوّل مایه اوّل منزل سالک عارف، معرفت و بصیرت نسبت به وجود مقدّس اوست و غیر توحید و توجه به آن محبوب هیچ چیز دیگر قادر به حرکت دادن انسان به سوی واقعیتها و منازل سلوک نیست. و او آخر است به این معنا که رسیدن به وصال او و قرب حضرتش آخر درجه ای است که عارف به آن می رسد.

مقصد و مقصود نهایی و آخرین آرزوی عارف و عاشق و مرجع و مصیّر مجذوبِ واله، حضرت اوست که در همه شؤون و همه امور و همه حالات اوّل و آخر اوست.

نیست اغیار و بجز یار کسی دیگر نیست

غیر دلدار وفادار کسی دیگر نیست

خویش را اوست خریدار کسی دیگر نیست

نیست در راسته بازار جهان غیر یکی

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 14

دیده دل بگشا تا که بینی به عیان
که بجز واحد قهّار کسی دیگر نیست
اهل عالم همه مستند ز صهبای فنا
غیر آن ساقی هشیار کسی دیگر نیست
چشم بر هر چه گشودیم ندیدیم جز او
شد یقین آن که در این دار کسی دیگر نیست

(فیض کاشانی)

7- السميع

صدایی بر حضرتش پنهان نیست، سرّ و نجوا، آشکار و پنهان را می شنود، دقیق تر از سرّ و نجوا هم براو پوشیده و مخفی نمی باشد، صدای پای مورچه سیاه بر سنگ سخت، در شب تاریک برایش آشکار است، او شنونده حمد حامدان، دعای نیازمندان، ناله عاشقان است، او با همه و در کنار همه است، او به فرموده خودش در قرآن از رگ گردن به انسان نزدیک تر است، او شنوای صدای تبت و اراده قلب موجودات زنده است.

آنی تو که حال دل نالان دانی
احوال دل شکسته بالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی
ور دم نزنم زبان لالان دانی

(بابا افضل کاشانی)

انسان اگر صدا و ندای حق را از قرآن بشنود، اگر صدای دعوت انبیا و ائمه را که صدای دعوت به سوی رشد و کمال و آبادی دنیا و آخرت است شنوا باشد، اگر به حرف حق و صدا و ندای هدایت گوش فرا دهد، و از این طریق در سلامت قلب و نفس و اخلاق و عمل بکوشد، از اسم سمیع حظ برده و بهره‌مند شده است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 15

شکر و سپاس نعمت گوش به این است که به سخن حق و قول صواب و گفتار آموزنده گوش دهی، چنانکه اولیای حق اینچنین بودند، و امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه متقین در حق آنان فرموده است:

وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. «1»

گوش‌های خود را وقف شنیدن علمی کردند که برای آنان در جهت سعادت دنیا و آخرتشان سودمند است.

عبد باید توجه داشته باشد که حضرت محبوب سمیع است، بنابراین لازم است در تمام مدت عمر و در کلیه آنات و لحظات از سخن لغو و حرف باطل و هر کلامی که مولایش رضایت ندارد، بپرهیزد که او سمیع است و سرّ و نجوای عبد بر آن جناب معلوم و روشن.

ذاتی به جز تو در خور حمد و سجود نیست

ای آن که با وجود تو دیگر وجود نیست

بر ما هر آنچه از تو رسد غیر جود نیست

تحصیل حاصل است تمنای جود تو

صحبت ز قرب و بُعد و نزول و صعود نیست

تو در درون جانی و آنجا که وصل توست

(صغیر)

او تمام واقعیت‌ها و حقایق غیب و شهود را می‌بیند، و ریز و درشتی از وی پنهان نیست، پنهان و آشکار برای او فرق نمی‌کند، خلوت و جلوت برای حضرتش

(1) - نهج البلاغه: خطبه 184، خطبه همام.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 16

یکسان است، خانه هستی با تمام موجودات مُلکی و ملکوتیش در محضر مقدّس او حاضر است.

عبد اگر از چشم خود برای دیدن آیات آفاقی و عجایب سما و ارض، برای راه یافتن به منطقه توحید استفاده کند و از دیده قلب برای تماشای ملکوت و آیات شرعی حق بهره ببرد، از اسم بصیر حظ برده و به رنگ این حقیقت در آمده است.

عبد اگر به مفهوم بصیر توجه کند، از ارتکاب هر گناهی در هر کجا که باشد چشم می‌پوشد، چرا که گناه را در محضر مولای بصیر می‌بیند، و عبد باحیا حاضر نمی‌شود در برابر دید مولایش مرتکب کاری شود که محصول آن کار غضب و خشم محبوب او و جدایی از رحمت و عنایت و لطف و مرحمت و کرم آقای اوست، که آقای او به ظاهر و باطن عالم و به خلوت و جلوت هستی بصیر و بیناست.

9 و 10 - القدير، القاهر

آن ذات مستجمع جمیع صفات کمال، قدرت و غلبه اش بی‌نهایت در بی‌نهایت است، او قادر و قاهر بر کلّ شیء است.

قدرت به ایجاد و بر حفظ و بر هدایت موجودات و غلبه و قهر بر آنها در هر حیثیت و شرایطی که باشند وقف وجود مقدّس اوست.

به وجود می‌آورد، سر پا می‌کند، نظام می‌دهد، منظم می‌نماید، زمان عنایت می‌فرماید محصول فعلش جهان می‌شود، آنگاه بر جهان و جهانیان از هر حیث غلبه دارد، سپس به هم می‌زند، در هم می‌ریزد، خاموش می‌نماید و دوباره به صورت دیگر سر پا می‌کند، نظام می‌دهد، منظم می‌نماید، تمام اولین و آخرین را حاضر می‌کند محصول فعلش قیامت

می‌شود، قیامتی که بر هر چیز آن غالب و قاهر است و احدی را از جنّ و انس و مَلَك از ظَلّ حکومتش راه فرار نیست که او قادر و غالب و قدیر و قاهر است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 17

وَيُقْوَتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ. «1»

و به نیرویت که با آن بر همه چیزه گشتی.

چون بخواهد بیافریند می‌آفریند و موجود را از موجود شدن راه امتناع نیست، و چون بخواهد بگیرد می‌گیرد که موجود را برابر قهر و غلبه‌اش جز محکومیت و ذلت چیزی نیست، او بر همه و همه چیز قادر و بر همه و همه چیز غالب است و احدی از موجودات در برابر قدرت و قهرش هیچ قدرت و قهری ندارند.

عبد اگر قدرتش را در عبادت و خدمت به خلق به کار بگیرد و از نیروی خود جز در راه خیر و سلامت استفاده نکند و بر شهوات و غرایز و امیال غلط و هوای نفس غالب باشد و خواسته‌های شیطانی از هر کس و هر چه باشد مقهور قهرش گردد، از معنا و مفهوم دو اسم قدیر و قاهر بهره برده و استفاده کرده است.

11 و 12- العلیّ، الأعلیّ

اوست آن وجود مقدسی که رتبه‌ای فوق رتبه او نیست. او مسبب اسباب، معلل علل و مکمل کاملین و فاعل هر قابل است.

علیّ و اعلای مطلق اوست، صاحب قدرت و قهر و اقتدار است، علیّ و اعلا بر کلّ شیء است، بزرگتر و برتر از این است که او را شبهه و نِدّ و کفو و مثل باشد.

چون عبد در علم و عمل و اخلاق و معرفت و فضیلت از همجنسان خود برتر شد، از مفهوم این دو حقیقت بهره جسته و از معنای این دو اسم استفاده کرده است.

13- الباقي

وجود مبارکی است که موجودیتش از خود اوست، و واجب بالذات است.

(1) - مفاتیح الجنان: دعای کمیل.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 18

حادث نشده تا فانی شود که فنا نتیجه حدوث است.

این وصف را چون در ذهن اضافه به گذشته کنند موصوفش را قلمم، چون اضافه به زمان آینده کنند، موصوفش را باقی نامند.

او باقی مطلق است به این معنا که وجودش ابدی است و برای حضرتش نهایت نیست، و قلمم مطلق است به این معنا که اول ندارد. این که می‌گوییم واجب الوجود، یعنی ازلی و ابدی.

عبد با تسلیم شدن به حضرت او و آراسته شدن به واقعیت‌های الهیه، بقای همراه با نعیم مقیم پیدا می‌کند و به ابدیت، پیوند مثبت می‌خورد.

پای از دو جهان به در نهادست

آن کو به در تو سر نهادست

با بال شکسته پر نهادست

در دام غم تو طایر وهم

بر چهره سیم و زر نهادست

سلطان که به سگه نقش نامش

بر خاک در تو سر نهادست

تا باشدش آب روی حاصل

از بحر تو پای در نهادست

عاشق چه کند چو اندرین ره

(سیف فرغانی)

14- البدیع

او مُبدعِ بدایع و به وجود آورنده اشیا بدون نسخه برداری از مثل و مانند است.

هر موجودی را ابداعاً به وجود می‌آورد. در به وجود آوردن موجودی، مماثل لازم ندارد، در پدید آوردن اشیا نیاز به ماکت ندارد، اراده می‌کند و به وجود می‌آورد و هر صورت و شکلی که بخواهد بدون توجه به مثل، به موجود می‌دهد.

او را قبل از خودش مثلی نیست، و هر چه بعد از اوست به قدرت حضرتش ایجاد شده، پس او بدیع مطلق است و او را این حقیقت ازلی و ابدی است.

اگر برای عبد در عبودیت و ایمان و اخلاق مثلی معهود نباشد از این صفت بهره

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 19

گرفته و از این حقیقت سود برده است، چنانکه برای نبوت محمد صلی الله علیه و آله به خاطر حقایقی که در وجود خود او بود و برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر واقعیت‌هایی که در او تجلی داشت در گذشته از زمان مثلی معهود نبود و در آینده هم نخواهد بود، که نبوت آن جناب و ولایت آن حضرت دو امر بدیع از بدایع حضرت حق است.

15- الباری

او خالق خلاق، و باری برابا، و مُکُونِ اکوان، و به وجود آورنده سماوات و ارضین و موجودات مُلکی و ملکوتی و غیبی و شهودی است.

اگر عبد با تصفیه خود و تخلیه و تجلیه و آراسته شدن به حقایق معنویّه و اعمال صالحه به مقام قرب حضرت او برسد به اذن او می‌تواند در امر خلق و در مسائل تکوینیّه دخالت کند، چنانکه در سوره آل عمران به این معنا اشاره فرموده است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ» «1»

و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد که [به آنان گوید:]: من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالتم] آورده‌ام؛ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده‌ای [زنده و قادر به پرواز] می‌شود؛ و کور مادرزاد و

(1) - آل عمران (3): 49.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 20

مبتلای به پیسی را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است.

16- الأکرم

وجود مقدّس او بخشنده‌تر، بزرگوارتر و بلندنظرت‌تر از آن است که کسی بتواند به حساب بیاورد.

در این زمینه تمام عقول عاجزند، و حسابگران جهان از به حساب کشیدن این حقیقت ناتوانند.

کرم و کریمی و اکرمیت او را نهایت و حدی نیست. او اکرم الأکرمین است. جهان هستی با تمام موجودات مُلکی و ملکوتیش در کنار سفره کرامت و بزرگواری و بخشایشگری او نشسته‌اند و هر کس به اندازه طاقتش از سفره مادّی و معنوی او بدون این که منعی به دنبالش باشد استفاده می‌کند.

عبد کریم، عبد بخشایشگر، عبد بزرگوار و بلندنظر، بنده سفره دار، بنده چشم پوش، انسان آقا و باکرامت، و آن که در جمع خصال ستوده و مایه‌های بزرگواری کوشیده است از کرم حق و اکرمیت حضرت رب نشانه گرفته و رنگ حضرت محبوب را به خود زده است.

17 و 18- الظاهر، الباطن

به آیات آفاق و انفس که از شواهد قدرت حضرت اوست و به آثار حکمت و بینات و حججش که تمام ملائکه و جنّ و انس از آوردن مانند آنها چه کوچک و چه بزرگ، چه آسان و چه سخت، چه ظاهر و چه باطن عاجزند، برای همه ظاهر است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 21

وی را در آینه آیاتش می‌توان دید، و او را از طریق دلایل عقلی می‌توان مشاهده کرد.

آینه خوان جهان او به همه روبروست

یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن

وجود مقدّس حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای بی‌نظیر عرفه به پیشگاه حضرتش عرضه می‌دارد:

أَيُّكُونَ لِعَيْبِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرِّ لَكَ؟ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَنَاؤُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ. «1»

آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست، تا آن غیر وسیله ظهور تو باشد؟! کی پنهان بوده‌ای، تا نیازمند به دلیلی باشی که بر تو دلالت کند و کی دور بوده‌ای، تا آثار واصل کننده به تو باشد؟

«بار پروردگارا! در آن هنگام که حالت زودگذر روانیم را کنار می‌گذارم و به خود آمده و با دقت می‌نگرم می‌بینم روشنایی جمال و جلالت در جهان هستی آشکارتر از هر چیز است، و برای آن وجود خفا و پوشیدگی نیست که تا چراغی سر راهم بگیریم و بارگاه ربوبی تو را جستجو نمایم؛ زیرا هر آن گاه که حقیقتی را دلیل راهم فرض می‌کنم با کمی تأمل درک می‌کنم که سازنده همین دلیل و فروزنده همین چراغ راه تویی.»

اگر به طور مستقیم و ناخودآگاه اعضای مادی کالبدم را مورد توجه قرار دهم، غیر از مشتی گوشت و استخوان و رگ و پی و خون نخواهم دید، ولی همین که اعضای بدن را با خودآگاهی درک برمی‌نموم در این موقع می‌بینم اول خود را درک نموده‌ام

(1) - بحار الأنوار: 226 / 95، باب 2، دعای عرفه.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 22

سپس اعضای کالبدم را که چراغ راه به سوی درک «من» می‌باشند.

خدایا! چگونه می‌توان تصوّر نمود که نقطه‌ای از نقاط جهان طبیعت بی‌اشراق فیض تو بتواند به وجود خود ادامه بدهد؟ مگر جهان طبیعت می‌تواند از ذات خود حرکتی و قانونی و سیستمی بسازد؟!

از بامدادان تا شبگیر ظلمانی، دیدگانم بر این صحنه بیکران طبیعت باز است، اشکال و الوان را می‌بینم، کوچک و بزرگ و حرکات و سکنتات و زشت و زیباها را نظاره می‌کنم، همه چیز را می‌بینم و این نظاره را با تمام جرأت بینایی می‌نامم.

خداوندا، آیا در حقیقت دیدگان من باز است و می‌بینم؟ اگر دیدگان من باز است چرا نظارت تو را از همین بود و نموده‌ها که بر دیدگانم می‌تابد مشاهده نمی‌کنم؟

پس چرا آن گاه که احاطه وجودی تو را بر تمام موجودات به یاد می‌آورم پلک‌های چشمان درونی و برونی روی هم می‌افتند و شب‌پره‌وار خورشید فروزان را نادیده می‌گیرم؟

ای روشنایی بخش دیده‌ها، دست عنایتی فرود آر و با مهر خداوندیت نوری فرا راه این چشمان خیره بیفشان تا نظارت تو را بر تمام این کاینات و اشراق نور تو را بر دیدگانم درک کنم.» «1»

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا. «2»

کور است آن دیده‌ای که نظارت تو را بر خود درک نمی‌کند.

باطن، به این معناست که وجود مقدّسش پنهان از اوهام است، که دست عقول جزئیّه و اوهام و خیالات و افکار و اندیشه‌ها به ساحت مقدّس او نمی‌رسد. کنه ذات حضرتش بر احدی معلوم نیست، دیدگان دل نسبت به آن جناب در حیرت

(1) - نیایش حسین در عرفات: 79.

(2) - بحار الأنوار: 226 / 95، باب 2، دعای عرفه.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 4، ص: 23

است و آن ذات یگانه را درک نمی‌کند. او باطن کلّ باطن و محتجب کلّ محتجب است، بالذات باطن است و ظهور حضرتش به آیات و نشانه‌های اوست. به افعال و آثار و عجایب و حکمت‌های او را می‌بینند و ظهورش را با قدرت قلب و عقل حس می‌کنند، ولی از علم و آگاهی و بصیرت به باطن ذاتش عاجزند.

عبد چون آثار اخلاقی و ایمانی و عملی را در میان مردم از خود ظهور داد، و برای هموعانش در تمام زمینه‌های کرامت و فضیلت اسوه شد، و برای انجام مناجات و عبادات و استغفار به خلوت شب پناه برد، و به دور از دیده بینندگان به بساط دعا و توبه و حال و ندبه و گریه و نماز شب نشست از دو حقیقت اسم ظاهر و باطن نیرو گرفته و بهره برده است.

19- الحیّ

وجود مبارکش فعّال و مدبّر است و بالذات حیّ است. موت و فنا به پیشگاه مقدّس او راه ندارد و هیچ نیازی به علل و عوامل حیات برای او نمی‌باشد.

جميع مدرکات در سایه ادراك حضرت اوست و جميع موجودات در ظلّ فعل او هستند.

عبد چون به وسیله علوم و معارف، عقل خود را زنده کند و حیات علمی ببخشد، و قلب و باطن خویش را به حالات الهی و احساسات ملکوتی از مردگی نجات بخشد، و بر اثر ایمان و عمل صالح به حیات طیبه برسد، از اسم حیّ و نور مفهوم آن بهره‌ور شده و ظاهر و باطنش منور گشته است.

مردان خدا جز ز خدا دل ببریدند	در آینه جز طلعت معشوق ندیدند
در راه طلب پای ارادت بفشردند	تا شاهد مقصود در آغوش کشیدند
از سر بگذشتند و ز پیمان نگذشتند	وز جان ببریدند و ز جانان نبریدند
از دور فلک جز ستم و رنج نبردند	وز جام قضا جز غم و محنت نچشیدند

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 24

گه پرده‌نشینان حریم ملکوتی	گه چون مه و خورشید در آفاق دمیدند
سر در قدم یار نهادند و ز بازار	جز بار غم دوست متاعی نخریدند

(رسا)

20- الحکیم

او به ظاهر و باطن هستی آگاه است و افعال و فعل آن حضرت در کمال اتقان و محکمی است و فساد در عمل و فعل او به هیچ وجه راه ندارد.

عبدی که اعمالش بر اساس معرفت و نیت خالص باشد، و معلوم عقل و قلب او افضل علوم و اجل آن که حضرت «الله» است می باشد، و خداترسی او در آن حد است که وی را به اجرای دستورهای حکیم علی الاطلاق وادار می کند و از محرمات و منهیاتش باز می دارد حکیم است و در حقیقت از نور حکمت حضرت مولا برخوردار می باشد.

21- العليم

حضرتش علیم بنفسه است، عالم به سرایر، مطلع بر ضمائر و علم و آگاهی جنابش محیط به کل شیء است. مثقال ذره ای از وجود مقدسش مخفی نیست، به تمام اشیا قبل از به وجود آمدنش و بعد از حدوثش آگاه است. سر و آشکار، ظاهر و باطن، اول و آخر، انجام و عاقبت، دقیق و جلیل، ریز و درشت، حاضر محضر اوست.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 25

کتابِ مُبِينِ «1»

و کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمی داند. و به آنچه در خشکی و دریاست، آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آن که آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [ثبت] است.

عبد چون به جنگ جهل رود، و به عرصه گاه دانش و معرفت راه یابد، و از مبدأ و معاد مطلع گردد و انبیا و ائمه و قرآن و حلال و حرام و طریق زندگی صحیح را بشناسد از رنگ علیمی حق رنگ گرفته و متخلق به اخلاق حضرت محبوب شده است.

22- الحليم

اوست آن وجود مهربانی که معصیت عباد را می بیند و مخالفت آنان را با انبیا و ائمه و قرآن مشاهده می کند، ولی بر آنان غضب نمی نماید و در عقوبت بدکاران عجله نمی کند بلکه به آنان مهلت توبه و بازگشت می دهد.

عبد باید در برابر آزار و اذیت و اشتباه زن و فرزند و اقوام و خویشان و برادران و خواهران مسلمان و سایر مردم دارای حلم و بردباری و حوصله باشد و به آنان مهلت دهد تا به اشتباه خود پی برند و به عرصه گاه حیا و خجالت درآیند.

عبد چون نسبت به مردم حلم ورزید و در برابر پیشامدها و ناگواریها حوصله و بردباری به خرج داد، آراسته به مفهوم اسم حلیم شده و به مقام قرب دوست

(1) - انعام (6): 59.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 26

نزدیک شده است.

23- الحفیظ

او حافظ خانه هستی و ظاهر و باطن جهان و غیب و شهود و مُلک و ملکوت است.

حافظ تعادل نیروهای متضاد چون حرارت و برودت و تری و خشکی در وجود موجودات زنده است. حافظ تمام اشیا و عناصر و حیوان و انسان از انواع بلاها و مصایب و علل مرگ و فناست. حافظ تداوم و بقای موجودات بر صفحات کتاب هستی است.

حافظ دانه‌های نباتی در زیر خاک از فساد، و روئیده‌ها و گل‌ها و درختان و میوه‌ها و حیوانات برّی و بحری و جوّی از انواع خطرهایست.

حافظ سماوات و ارض و میلیاردها ستاره در فضای بیکران و حافظ هوای زمین و آب دریاها و تمام موجودات ریز و درشت و ذره‌بینی و غیر ذره‌بینی است، و قدرت حفظ جناب او محیط بر نمان و آشکار عالم و تمام موجودات خانه خلقت و آفرینش است.

عبد اگر ظاهر و باطن و افعال و اخلاق و عقاید خود را از هجوم خطرات باکمک و عنایت حضرت او حفظ کند، متحقق به این حقیقت شده و قابلیت سعادت دنیا و آخرت را پیدا کرده است.

تکیه دارم بر تو و از مکر دشمن ایمنم	دامنت از دست نگذارم خدایا تا منم
بنده‌ای ناچیز اما چون خدای من تویی	حیف باشد پیش گردون سر فرود آوردم
خلق کردی روزم دادی عزیزم داشتی	شکر يك از صدهزاران نعمت را چون کنم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 27

بی نیازم کن به لطف خویشتن از این و آن تا خیال متّ دونان نلرزانم تنم

24- الحقّ

حق به معنای مُحَقّ، ثابت، یقین، قطع، عدل، موجود ثابت، مصدر، سلطنت، حزم، تدبیر، واقع شدن حتمی، واقع بودن قطعی و مقابل باطل آمده است.

آری، حضرت او بر تمام ظاهر و باطن هستی ذی حق است، وجودش ثابت و قطعی و یقینی است.

عدل محض است، مصدر هستی است، سلطان آفرینش است، حزم و تدبیرش بر تمام خلقت حاکم است و وجودش واجب بالذّات می باشد.

ممتنع بالذّات مطلقاً باطل است، واجب بالذّات مطلقاً حق است، و ممکن بالذّات که واجب بغیر است مثل تمام موجودات از جهتی حق و از جهتی باطل است.

از حیث ذات که وجودی برای او نیست باطل، و از جهت استفاده وجود از واجب الوجود حق است.

او ازلاً و ابداً حق می‌باشد و غیرش بالذات باطل و با تکیه‌اش به آن جناب حق است.

هر حقیقتی منشأش اوست و احقّ حقایق جناب حق است.

عبد باید ذات خود را هالك و باطل ببیند و غیر وجود مقدّس حضرت ربّ العزّه را حق نبیند.

چون خود را از جهت ذات باطل دید و هر چه را در خویش مشاهده کرد از آن جناب دانست، به راه خیر و کمال افتاده و دست از دامن رحمت محبوب نخواهد کشید.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 28

آنان که به خودیّت و منیّت گرفتارند در حقیقت دچار مایه تمام امراضند و برای آنان از خطرات و وساوس و حیل‌های شیطانی و هوای نفس و غرور و تکبر مصونیتی نیست.

25- الحسیب

این اسم مبارک به این معناست که حضرت او کفایت کننده هستی و به خصوص بندگان خود از همه چیز است.

عبد چون به این حقیقت واقف شود از قید تمام بت‌های جاندار و بی جان آزاد گردد و به حریت واقعی رسد، چرا که غیر حضرت او کفایت کننده نیست.

معنای دیگرش این است که آن جناب احصا کننده کلّ شیء است و حساب همه مخلوقات به دست باکفایت اوست.

معنای دیگرش این است که در قیامت به حساب تمام اعمال بندگان می‌رسد و به تمام آنها جزا می‌دهد.

عبد با توجه به این معانی، در تمام امور به او تکیه می‌کند و حساب وجود و رزق و روزی و امور خود را از او می‌داند و به اعمال و اخلاق و عقاید خود که در فردای قیامت به حساب خواهد آمد توجه می‌کند که درست و صحیح انجام گیرد و از خطرات شیاطین ظاهری و باطنی محفوظ و مصون ماند.

عبد با نظر به این اسم باید توجه و همت و اراده‌اش را فقط و فقط متوجه حضرت رب کند و غیر او را اراده ننماید، حتی همت و توجهش را از بهشت و جهنم برگیرد و یکپارچه غرق در حضرت او شود و فانی آن ذات باقی گردد.

26- الحمید

وجود مبارکش ستوده صفات، ستوده اسما و ستوده افعال است، که حمید به

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 29

معنای محمود آمده است.

حامد ذات خود است ازلاً و ابداً و عبادش او را بر نعمت و غیر نعمت ستایش می‌کنند.

عبد حمید آن عبدی است که عقاید و اخلاق و اعمالش کلاً قابل ستایش باشد، چنین عبدی محمد صلی الله علیه و آله و سایر انبیا و ائمه و اولیا و عباد صالح حقند.

27- الحفیّ

این حقیقت صفت کسی است که اشیا را آن طور که شایسته است می‌شناسد و نوازش کننده و ارائه دهنده نیکی و برّ و احسان است. آن وجود مقدّس که ازلاً و ابداً چنین است حضرت ربّ العزّه است و بر عبد است که این امور را از جناب او درس گرفته و نسبت به خلق خداوند، اعمال نماید تا به اخلاق جناب حق آراسته شده باشد.

28- الربّ

این نام مقدّس در قرآن مجید و دعاها و روایات، بسیار زیاد آمده است و محققان از عرفا آن را اسم اعظم دانسته و کلید حلّ هر مشکلی قلمداد کرده‌اند.

البته حقیقت و مصداق این کلمه که جان هستی و مالک الملک خلقت و تکیه گاه آفرینش است اسم اعظم می باشد نه حرف «را» و «با».

ربّ در لغت به معنای مالک و مرئی است. وجود مقدّس حضرت محبوبّ مالک تمام هستی و مرئی جمیع موجودات آفرینش است.

عبد اگر توجّه به این دو معنی کند از قید بندگی ارباب باطل رها شده و سر به هیچ مکتبی جز مکتب اسلام که مرئی و معلّم آن خداست فرود نمی آورد.

مالک ذاتی و حقیقی عرصه هستی و مرئی واقعی تمام موجودات ظاهری و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 30

باطنی «الله» است، بنابراین معنا ندارد انسان در برابر غیر او به عبادت و بندگی برخیزد و از مدرسه ای جز مکتب او درس بگیرد.

انسان وقتی از هوا و هوا پرستان ببرد و از تعالیم غلط و باطل شیاطین بگیرد به فرموده قرآن مجید در سوره آل عمران «رتائی» می شود و از فیوضات الهیه بهره مند شده به حقیقت جهان و روح هستی متصل می گردد.

در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن

از دوستان جانی مشکل توان بریدن

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن

وانجا به نیکنمایی پیراهنی دریدن

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ

که سرّ عشقبازی از بلبلان شنیدن

که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن

کآخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

بوسیدن لب یار اوّل زدست مگذار

چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل

(حافظ شیرازی)

29 و 30- الرحمن، الرحيم

این دو نام مبارك و پرمعنا مشتق از رحمت است و معنایش رحمت واسعه بر بندگان است از جهت رزق و انعام برایشان. رحمت، افاضه خیر به محتاجان و عنایت به آنان است و این صفت از جانب حضرت رب نسبت به بندگان، تام و عام و کامل است.

تمامیت آن به این است که: آن جناب از باب عنایت به عباد، قضای حاجات آنان را اراده فرموده و نمی خواهد گدائی از پیشگاهش دست خالی برگردد.

عام بودن آن به این است که: رحمتش شامل مستحق و غیر مستحق و امور دنیایی و آخرتی و ضرورت و غیر ضرورت می شود.

کمالش به این است که: رحمتش از باب ترحمی نیست که وضع محتاج و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 31

نیازمند، آن را در وجودش برانگیخته باشد، که تغییر و تحوّل در او نیست؛ و نیز از باب دفع الم و غرض شخصی از وجود مقدّسش نمی باشد، بلکه رحمت از باب آقایی و کرامت خود او به بندگان می رسد.

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده:

إِنَّ الرَّحْمَنَ هُوَ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ، وَالرَّحِيمَ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً. «1»

به حقیقت که رحمانیتش شامل تمام عالم، و رحیمیتش فقط متوجه مردم مؤمن است.

آراستگی عبد به مفهوم رحمانیت در این است که به بندگان غافل از حق و جاهل به قیامت و مسائل الهی ترخّم کند، آنان را با وعظ و نصیحت آنهم از طریق لطف و مهربانی نه جبر و زور، از راه غفلت به راه حضرت حق آورد.

به عاصیان به چشم رحمت بنگرد، معصیت دیگران را همانند مصیبت بر خودش بداند، به این معنا که همچون زحمتی که برای علاج خود می‌کشد برای رهایی آنان از معصیت و سخط خدا روا بدارد.

و آراستگی به رحیمیت در این است که: نیازِ نیازمند را برآورده کند، به همسایگان فقیر و محتاج برسد، با مال و آبرو و قدرت و توان و شفاعت و وساطت، دردِ دردمندان را دوا کند و اگر عاجز از همه این امور باشد با دعای در پیشگاه حق، به یاری آنان برخیزد.

که گشاید ز عنایت گره از کار کسی

در جهان لطف خداوند بود یار کسی

پرده زهار مکن پاره ز اسرار کسی

خواهی ار پرده اسرار تو را کس ندرد

ای ستم پیشه مزین لطمه به بازار کسی

تا ستمگر نزن لطمه به بازار تو را

آن که در محنت و سختی نکشد بار کسی

نکشد هیچ کسش بار غم و محنت و رنج

(1) - بحار الأنوار: 4 / 194، باب 3؛ التوحید: 203، باب 29.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 32

دل بدست آر و مزین دست به آزار کسی

طاعتی نیست پسندیده‌تر از خدمت خلق

(رسا)

31- الذاری

ذاری به معنای خالق است.

در «توحید» شیخ صدوق است:

ذَرَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ وَبَرَأَهُمْ، أَيْ خَلَقَهُمْ. «1»

آراستگی عبد به حقیقت این اسم به این است که: حقیقتاً خود را مخلوق و بنده خالق بداند و در مقام عبودیت و بندگی نسبت به خالق خود به هیچ عنوان فروگذاری نکند، که تنها و تنها حضرت او مستحقّ عبادت است و بس، که خالق هستی را بر عهده مخلوق حقّ ولایت، حقّ اطاعت، حقّ ربوبیت، حقّ مالکیت و حقّ عبودیت است.

32- الرزاق

رزق و روزی را او آفریده و او آن را به موجودات زنده می‌رساند، و آن وجود مقدّس است که وسایل بهره‌گیری از روزی را برای صاحبان حیات آماده می‌کند.

رزقی که حضرت حق برای بندگان آماده کرده است دو رزق است:

رزق ظاهری و مادی برای ابدان، و رزق باطنی و روحی برای قلوب.

رزق مادی، سبزیجات و میوه‌جات و حبوبات و گوشت حیوانات حلال گوشت است.

رزق معنوی و باطنی، علوم و اسرار است که در قرآن مجید و سخنان انبیا و ائمه

(1) - التوحید: 203، باب 29؛ بحار الأنوار: 194 / 4، باب 3.

منعکس است و آن را با رزق مادی هیچ نسبت نیست؛ زیرا حیات ابد و نامحدود به رزق باطنی است و حیات محدود و معلوم به رزق مادی می‌باشد.

متولی و بانی هر دو رزق خداست، چیزی که هست برای هر کس که قابلیت دارد بسط می‌دهد و برای آن که قابلیت نشان ندهد بسط نمی‌دهد.

عبد باید مظهر اسم رزاق باشد، به این معنا که خود را در رساندن رزق حق به عباد و بندگان واسطه نماید و این واسطه بودن را در هر دو نوع رزق رعایت کرده و غنیمت بداند.

در حدیث آمده:

أَيُّدِي الْعِبَادِ خَزَائِنُ الْمَلِكِ الْجَوَادِ. «1»

دست‌های بندگان، خزائن خدای بخشنده است.

و کسی را نمی‌رسد که در خزاین حق را به روی نیازمندان و محتاجان ببندد. باید دست را خزینه روزی مادی و زبان را خزینه روزی معنوی قرار داد.

33- الرقیب

حضرت او حفیظ علیم است، از چیزی در جهان هستی چه در نمان و چه در آشکار غفلت ندارد، ملاحظه او ملاحظه ازلی و ابدی است.

عبد باید به این معنی توجه داشته باشد که مولایش در هر حال و در هر لحظه مراقب ظاهر و باطن اوست.

وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ. «2»

و خود فراتر از آنها مراقب من بودی.

(2) - إقبال الأعمال: 709؛ مصباح المتهدّد: 849، دعاء آخر و هو دعاء الخضر (ع)، دعای کمیل.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 34

عبد باید متوجه باشد که نفس و شیطان دو دشمن خطرناک او هستند و منتظر فرصت که وی را به چاه غفلت و مخالفت با حضرت دوست در اندازند. توجه به مراقبت حضرت حق، انسان را از شرّ این دو دشمن در امان می‌برد. وقتی انسان رقیب بودن مولا را دائماً در لحاظ داشته باشد، از پیروی نفس و شیطان سر باز می‌زند و با آن دو به عشق حضرت محبوب مخالفت می‌کند و تمام منافذ و مجاری آنان را به سوی خویش با توجه به رقیب بودن حق سدّ می‌کند و از این که به وسیله این دو دشمن دچار معصیت و آلودگی شود می‌گریزد.

آخوند ملا حسینقلی همدانی می‌فرماید:

«آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده‌ام این است که اهمّ اشیا از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترك معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی نه ذکرت، نه فکرت به حال قلبت فایده نخواهد داشت، چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در عصیان و انکار است بی فایده خواهد بود.

پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور، یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی حیائی است مخزن سلطان را آلوده به نجاست و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و غیرها من المعاصی نمودن، مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد نه نجس مملوّ از قاذورات. و بی شك چون دقت در مراقبت نکرده‌ای نمی‌دانی که از جوارح سبعة یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج چه معصیت‌ها می‌کنی و چه آتش‌ها روشن می‌نمایی و چه فسادها در دین خودت بر پا می‌کنی و چه زخم‌های منکره به سیف و سنان زیانت به قلبت می‌زنی؛ اگر نکشته باشی بسیار خوب است.» «1»

(1) - تذکرة المتقین: 112 - 113.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 35

34- الرؤوف

به معنای شدت رحمت است، که توضیح مفصل آن در رحمن و رحیم گذشت.

35- الرائی

به معنای عالم است و همچنین به معنای مبصر (بیننده)، که شرح آن در علیم و بصیر رقم زده شد.

36- السّلام

به این معناست که وجود مقدّسش و ذات بی‌مانندش از عیب، و صفاتش از نقص، و افعالش از شر، سالم است.

سلامت در تمام امور و در همه جهات و برای همه کس از جانب او صادر می‌شود او را عیب و نقص و زوال و انتقال و فنا و موت نیست و آثاری که برای مخلوق است برای حضرت او نمی‌باشد.

معنای سلامت در لغت، صواب و سداد است. عبد اگر در تمام امور ظاهر و باطن، در طریق صواب و سداد باشد و از غشّ و حقد و حسد و ریا و نفاق و شرک و بد دلی و جبن و حيله و مکر و خدعه و غلّ و سایر اوصاف ناپسند سالم باشد، در حدّ قدرت و توان خودش مشابّهت با محبوب پیدا کرده است و در قیامت جایگاهش چنانکه در قرآن مجید آمده دارالسّلام است:

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ «1»

برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است.

(1) - انعام (6): 127.

37- المؤمن

وجود مقدّسش مصدر امن و امان در ظاهر و باطن آفرینش است. اوست که تمام طرق منتهی به امن و امان را به روی موجودات عالم باز کرده و اسباب و علل به چنگ آوردن امنیّت را در اختیار موجودات زنده قرار داده است.

امن و امان در دنیا از آفات و امراض و مهالك، و امن و امان در آخرت از عذاب و نقمات جز از طریق آن حضرت میسر نیست.

چنانکه در قرآن مجید به کرات اشاره فرموده: علّت امنیّت انسان از عذاب و نعمت آخرت، ایمان به حق و عمل صالح است؛ ایمان و عمل صالحی که در دنیا هم برای خانواده‌ها و اجتماع ایجاد امن و امان می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ مَنِ اتَّخَذَ النَّاسُ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ. 1»

مؤمن کسی است که مردم وی را در اموال و جانانشان امین بدانند و از جانب وی احساس امنیّت کنند.

آری، نصیب عبد از مفهوم این حقیقت باید آن چنان باشد که تمام مؤمنان و مسلمانان و مردم از وی در امان باشند و بلکه در هر خطر و خوفی برای نجات از بلا و ضرر به وی تکیه کنند و در دفع مهالك نفسی و دینی و دنیائی از همت و اراده و کمک او بهره جویند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

سُمِّيَ الْبَارِي عَزَّوَجَلَّ مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ مِنْ عَذَابِهِ مَنْ أَطَاعَهُ، وَ سُمِّيَ الْعَبْدُ

(1) - علم اليقين: 112 / 1؛ بحار الأنوار: 51 / 72، باب 42، حدیث 3؛ معانی الاخبار: 239، حدیث 1.

مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُجِزُ اللَّهُ أَمَانَهُ. «1»

خالق دو جهان را مؤمن می‌نامند چون مطیع را از عذابش امان می‌دهد. و عبد را مؤمن می‌نامند چون بر خدا امان می‌بندد و خداوندش به خاطر ایمان و عمل صالح او جواز امان از عذاب قیامت می‌دهد.

38- المَهْمِين

وجود مقدّسش با علم و استیلا و حفظش قائم بر اعمال و ارزاق و آجال عباد است.

وجودی که بر کُنه تمام امور مُشْرِف است و تمام ظاهر و باطن در استیلاى اوست و همه بر قدرت حفظ آن جناب تکیه دارند، او را مهیمن می‌خوانند.

عبدی که بر اسرار و پنهانی‌های دلش توجه دارد و بر احوال و اوصافش مستولی است و به طور دائم قیام به امور انسانیت و مقتضای وضع دنیا و آخرتش دارد، بالنسبه به موجودیت خویش مهیمن است و از این وصف و اسمی که در رابطه با مولایش می‌باشد بهره‌ور است.

39- العزیز

او غالب غیر مغلوب است، نسبت به چیزی عجز ندارد، قاهر بر کلّ شیء است.

وجودی است که مانند ندارد، تمام موجودات با همه وجودشان محتاج اویند و وصول به کُنه ذاتش مشکل و یا محال است.

(1)- بحار الأنوار: 4 / 196، باب 3؛ التوحید: 205، باب 29؛ عدة الداعی: 325.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 38

مؤمن باید اینچنین باشد، به این معنا که در خصوصیات ایمانی و عملی نظیرش کمتر یافت شود، درگاه لطفش درگاه عرض حاجات نیازمندان باشد و در برابر دشمنان ظاهری و باطنی شکستی برایش متصوّر نگردد، که قرآن مجید می‌فرماید:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ «1»

در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.

40- الجبّار

وجود مبارکی که مشیّت و اراده‌اش بر سبیل اجبار در ظاهر و باطن هستی نفوذ دارد و مشیّت احدی از موجودات راه به اراده و خواست او ندارد.

قاهری است که فوق قهرش چیزی نیست، عظمت و بزرگی و تجرّب و جبروتیّت، فقط و فقط برانزده اوست و بس. احدی از قبضه قدرتش خارج نیست، و چیزی از میدان جبروتش بیرون نمی‌باشد، موجودات عرصه هستی بخواهند یا نخواهند تکویناً فرمانبر او هستند.

در میان عباد و بندگان هستند کسانی که از دایره تبعیّت از دیگران فراتر رفته و به درجه عالی متابعت رسیده‌اند، به نحوی که دیگران به طور قهر و جبر به هیئت و صورت آنان در می‌آیند، چنانکه خواجه انبیا علیهم السلام فرمود:

لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا تَبَاعِي. «2»

اگر موسی علیه السلام زنده بود، چاره‌ای جز پیروی از من در همه امور نداشت.

نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

خیال روی تو در همه طریق همه ماست

جمال چهره تو حجت موجه ماست

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند

هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

بین که سبب زخندان تو چه می‌گوید

گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد

(حافظ شیرازی)

(1) - منافقون (63): 8.

(2) - بحار الأنوار: 99 / 2، باب 14، حدیث 54، الدعوات، راوندی: 170، حدیث 475.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 39

41- المتکبر

وجود مقدّسی که عظمت و بزرگی شأن اوست و کلّ موجودات در پیشگاه بزرگیش باطل و هیچند.

او در مقابل ذات یگانه‌اش همه چیز را حقیر و کوچک می‌بیند، کبرئائی و عظمت را جز برای خود نمی‌داند. نظرش به عباد و موجودات نظر مالک به مملوک، سلطان به رعیت، زنده به مرده، بزرگ به کوچک است، و این گونه نظر وقف حریم کبریایی اوست و کسی را نسزد که به چیزی چون او نظر بیندازد.

کسی که همه چیز را در باطن و اعتقادش نسبت به حضرت او حقیر و کوچک شمارد و حتّی به دنیا و آخرت نظر استقلال‌ی نداشته باشد و از جز او نظر بیوشد از حقیقت این اسم نصیب و حظ برده است.

42- السید

آقا و بزرگی که اطاعتش بر همگان واجب است، چنانکه از اطاعت و بندگیش سرپیچی کنند به راه هلاکت افتاده و به سعادت دنیا و آخرت خود لطمه زده‌اند.

در زمینه معنای سید روایتی به مضمون زیر در کتاب «توحید» صدوق آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟ فَقَالَ:

أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ و عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا السَّيِّدُ؟

قال: مَنِ افْتَرَضَتْ طَاعَتُهُ كَمَا افْتَرَضَتْ طَاعَتِي. «1»

(1) - التوحيد: 207، باب 29؛ بحار الأنوار: 198 / 4، باب 3؛ كنز العمال: 619 / 11، حدیث 33007.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 40

علی سید و آقای عرب است. عایشه گفت: آیا شما سید عرب نیستی؟ فرمود:

من سید فرزندان آدمم. عرضه داشت: معنای سید چیست که در حقّ علی استعمال کردی؟ فرمود: کسی که اطاعتش واجب است چنانکه اطاعت از من واجب است.

هر کس از ایمان بالایی برخوردار شود و در ادای واجبات الهیه بکوشد و از تمام محرمات بپرهیزد و به اخلاق حسنه آراسته گردد، به مقام سیادت به آن معنائی که رسول عزیز اسلام فرمود، رسیده است.

43- السُّبُوح

وجود مقدّسی که از آنچه لایق او نیست پاک و منزّه است و از آنچه جاهلان در حقّش می گویند برتر و بالاتر است، که وصفش در فهم ننگند و گنه ذاتش به دست عقل نیفتد.

باطن و ظاهر تمام موجودات گویای منزّه بودن وی از هر عیب و نقص است و حقیقت اشیا و عناصر نشان دهنده پاکی آن وجود مبارک.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ «1»

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آن نه رویست که من وصف جمالش دانم

این حدیث از دگری پرس که من حیرانم

(1) - جمعه (62): 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 41

همه بیند نه این صنع که من می بینم

همه خوانند نه این نقش که من می دانم

آن عجب نیست که سرگشته بود طالب دوست

عجب این است که من واصل و سرگردانم

گفته بودی که بود در همه عالم سعدی

من به خود هیچ نیم هر چه تو گویی آنم

(سعدی شیرازی)

آنچه را خداوند سبوح در حالات قلب و امور نفس و مسائل اخلاقی و عملی و خانوادگی و اجتماعی عیب دانسته و به وسیله وحی و انبیا و ائمه علیهم السلام اعلام کرده است، عبد باید از آن دوری جسته و براساس خواسته حضرت محبوب به حقایق و پاکی‌ها آراسته شود، تا از مقام سبوحیت آن جناب بوئی به مشام جان او برسد و باغ وجود انسان از گل‌ها و لاله‌های معنوی و واقعیت‌های ملکوتی پر شود.

وقت است که یار ما به بستان آید

سلطان جمال او به میدان آید

پیدا و نمان در دل و در جان آید

کفر همه کافران به ایمان آید

44- الشهید

او به غیب و نمان و ظاهر و آشکار هستی شاهد است و حرکت و عملی در باطن و ظاهر موجودات از او پوشیده نیست.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ «1»

بی تردید خدا بر همه چیز گواه است.

(1) - حج (22): 17.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 42

وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ «1»

در حالی که خدا بر آنچه انجام می‌دهید، گواه است.

عبد چون به حقیقت این اسم واقف شود و جانش به نور مفهوم این صفت منور گردد، با کمال مواظبت و مراقبت زندگی خواهد کرد و تمام حرکات و سکانات و آفات و لحظاتی را که در مرأی و منظر حضرت محبوب است به مواظبت خواهد کشید، مبادا که شیطان و هوای نفس به او حمله کند و وی را از نظر رحمت حضرت حق دور ساخته، به سعادت دنیا و آخرتش لطمه بزند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ. «2»

دانستم که خداوند بزرگ گواه و شاهد من و آگاه بر ظاهر و باطن انسان است، در برخورد به خلاف خواسته‌اش از او شرم کردم و بر عرصه گاه حیا نشستم.

45- الصادق

در وعده و در گفتارش صادق است و آنچه را از ثواب و اجر و مزد در برابر عبادت و طاعت به بندگانش وعده داده است، بدون این که کم بگذارد وفا می کند.

عبد باید در تمام حرکاتش صداقت و درستی و راستی را از مولایش درس بگیرد، و مصداق حقیقی صدق گردد، تا حظّ و نصیب و بهره و سودش از پیشگاه حضرت محبوب به جایی رسد که خیر دنیا و آخرت وی را تأمین نماید.

(1) - آل عمران (3): 98.

(2) - مستدرک الوسائل: 12/172، باب 101، حدیث 13806؛ بحار الأنوار: 75/228، باب 23، حدیث 100.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 43

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ «1»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل‌ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ «2»

خدا فرمود: این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد.

46- الصانع

او پدیده آورنده هر مصنوع و خالق هر مخلوق و مبدع جمیع بدایع عرصه هستی است.

آفریده‌هایش نشان دهنده این معنایند که او را در هیچ امری شبه و مانند نیست و فعلی از افعال خلق به فعل او نمی ماند.

صنعت او آسمانها و زمین، ظلمت و نور، حجر و شجر، انسان و حیوان، برّ و بحر، گوشت و استخوان، پوست و خون، عصب و عروق، اعضا و جوارح، باطن و ظاهر، غیب و شهود و ذرّه بینی و غیر ذرّه بینی است، که شرح هر يك در جای خود، کتاب یا کتابهاست.

اصولاً تمام کتابهایی که در کتابخانه‌های بزرگ و کوچک جهان است، شرح صنعت و صنعت‌های اوست.

صانع و پروردگار، حیّ توانا

اَوّل دفتر به نام ایزد دانا

صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

از در بخشندگی و بنده نوازی

روزی خود می‌برند پشه و عنقا

قسمت خود می‌خورند مُنعم و درویش

(1) - توبه (9): 119.

(2) - مائده (5): 119.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 44

در بن چاهی به زیر صخره صمّا

حاجت موری به علم غیب بداند

(سعدی شیرازی)

عبد در رابطه با این اسم باید صانع بهترین عبادت و بندگی و خُلق و خوی و رفتار و کردار براساس نقش‌های حضرت حق باشد.

عبد باید قدرت صنع خود را در ساختن رشد و کمال خود و آنچه برای بندگان حضرت محبوب مفید است به کار برد. خنداندن شیطان هنر نیست، هنر تجلی دادن انواع منافع ظاهری و باطنی از ساختمان وجود خویش است.

47- الطاهر

وجود مقدّس او از اشباه، انداد، اضداد، امثال، حدود، زوال، انتقال، طول، عرض، قطر، سنگینی، سبکی، رقت، غلظت، دخول، خروج، اتصال، جدائی، بو، مزه، رنگ، لمس، زبری، نرمی، گرما، سرما، حرکت، سکون، اجتماع، افتراق، تمکن در مکان و ... پاک و منزّه است، چرا که جمیع این امور مخلوق و حادث و از اوصاف ممکنات و مخلوقات و از نشانه‌های عجز و ناتوانی است. اینها اموری است که نشان دهنده وجود صانع و محدث حادث است.

آری، اگر عبد بخواهد از این صفت در حدّ خودش بهره‌مند گردد، راهش پاک شدن از تمام ناپاکی‌های درون و برون است.

48- العدل

او نسبت به همه چیز و همه کس عادل است و اصولاً فعل او عدل است، ظلم و جور از او نیست و هرگز از او صادر نمی‌شود.

در تمام عرصه گاه هستی، هر چیزی را به جای خودش قرار داده، و به هر موجودی مطابق ظرف و شأنش عطا و عنایت فرموده است.

تماشای حقیقت عدل، منوط به تماشای ظاهر و باطن تمام آفرینش است و این از عهده انسان خارج است، مگر این که ملکوت سماوات و ارض به اراده خود آن

حضرت به انسان ارائه شود تا مشاهده کند که به حقیقت در تمام هستی هر چیزی به جای اصلی خود قرار دارد.

آنچه ما از عدل می‌بینیم نمونه‌ای جزئی از حکومت عدل مطلق در پهنای خلقت و هستی است. شرح مسأله عدل به این آسانی میسر نیست، توفیقی عظیم از جانب او لازم دارد و علمی محیط به آسمان‌ها و زمین و موجوداتی که در این دو میدان در کار زندگی هستند.

عبد اگر بخواهد اتصال به مفهوم عدل پیدا کند بر او لازم است دو قوه غضب و شهوت و توابع آن دو را در سیطره حکومت عقل و دین قرار دهد؛ آنجا که عقل و جنودش خادم شهوت و غضب است ظلم محض است.

البته مقهوریت غضب و شهوت در دست عقل و دین، عدل فی الجمله است و تفصیل آن به این است که در تمام سکنات و حرکات قواعد شرع مطهر رعایت شود.

عدالت در حالات به این است که: حالات براساس قواعد الهی نظام گیرد.

عدالت در اعضا و جوارح به این است که: هر یک در آنجا که شرع فرموده به کار رود.

عدالت در خانه و اجتماع و اقوام و مردم به این است که: به حق هیچ یک تجاوز نشود و بلکه حق به خطر افتاده افراد را از خطر برهاند.

عدالت ایمانی هم به این است که: بر تدبیر و حکمت و فعل جناب حق اعتراض نشود و کار حضرت او را عین مصلحت به حساب آورد، چه این که موافق طبعش باشد یا مخالف.

نظام حضرت محبوب را نظام احسن و نظام متقن دانسته و کار او را در منتهای عدالت و لطف ببیند و با تمام وجود از حضرت حق بخواهد:

اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ، وَارِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 46

الهی حق را آن چنانکه هست به ما بنمایان و متابعت از آن را روزیمان گردان، و باطل را آن چنانکه هست به ما نشان بده و اجتناب از آن را توفیقمان ده.

آری، صفحه هستی آینه‌ای است که اگر انسان با چشم سر و دیده قلب در آن بنگرد به حقّ حق جز عدل و عدالت چیزی در آن نبیند.

49- العَفُوّ

وجود مقدّسش از باب لطف و عنایت و آقایی، محو کننده سیئات از پرونده تائبان و غرق شدگان در ایمان و عمل صالح است. آیات فراوانی در قرآن مجید براین حقیقت نشاط آور دلالت دارد.

عبد باید نسبت به آزار و اشتباه برادران و خواهران مسلمانش و حتی در مواردی نسبت به سایر مردم، مظهر این اسم باشد؛ به این معنا که از دیگران چشم بپوشد و سیئات آنان را نسبت به خود نادیده بگیرد و چون محبوبش در مقابل ستم دیگران اقدام به احسان و خوبی کند.

50- الغفور

اسمی است مشتقّ از مغفرت به معنای پرده پوشی، آن جناب بر گناهان عباد پرده پوشی کند و به آبروی کسی در بین مردم لطمه نزند.

(1) - شرح گلشن راز: 199؛ الانصاف فیما تضمنه الکشاف: 84 / 2؛ تفسیر ابن کثیر: 258 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 47

غفور نشان دهنده مبالغه در پرده پوشی است، آتم پرده پوشی در نهایت درجه اش.

عبد هم باید مفهوم این حقیقت را از مولایش ارث داشته باشد، به این معنا که از بازگو کردن گناه و عیب مردم خودداری کند و از پرده‌داری پرهیزد، تا خدایش پرده او ندرد و عیبش در برابر دیدگان مردم نمایان نسازد.

51- الغنی

آن جناب از تمام موجودات هستی بی نیاز است، چرا که ذات مقدّسش مستجمع جمیع صفات کمال می باشد. آن زمان که از هستی و موجوداتش خبری نبود چیزی کم نداشت و این زمان که هستی با تمام موجوداتش در تجلّی است چیزی به او اضافه نشده، او بوده و هست و خواهد بود، بدون این که به چیزی نیاز داشته باشد.

وجود مبارك او در ذات و صفات ذات از غیر بی نیاز است و از تعلق به اغیار منزّه و پاك؛ از كمك گیری از آلات و ادوات و كلّ اشیا مستغنی است. این موجودات هستند که به حضرتش محتاجند و برای جبران فقر خود به پیشگاه لطفش نیازمند.

عبد باید بداند که هیچ موجودی در کارگردانی حیات او جز ذات حق استقلال ندارد. عبد باید بر غیر حق تکیه نکند و نسبت به كلّ موجودات کوس غنا بزند و با زبان حال بگوید: تمام نیاز من متوجه ذات غنیّ اوست و مرا جز به لطف و رحمت و کرم او چشمداشتی نیست و شما ای موجودات هستی عواملی هستید که به اجازه محبوبم در طریق حیات من و همه عناصر آفرینش در کاربرد، نیاز من و احتیاج من بالاستقلال به شما نیست بلکه من با تمام هویت و وجودم گدای حضرت اویم.

تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست

طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست

واله و شیدا است دائم همچو بلبل در قفس

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 48

بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست

زلف او دام است و خالش دانه آن دام، من

هر که چون من در ازل يك جرعه خورد از جام

سر ز مستی بزنگیرد تا به صبح روز حشر

دوست

(حافظ شیرازی)

52- الغیاث

حضرتش فریادرس تمام فریاد خواهان و دادرس تمام دردمندان و نجات بخش تمام امیدواران و دستگیر همه گرفتاران و شفابخش کلّ بیماران و آزاد کننده همه اسیران و دلگرم کننده نا امیدان است.

عبد در برخورد با یاد شدگان بالا، باید به همان صورت و سیرت باشد، که رجوع نیازمند و دردمند و بیچاره و حاجت دار به انسان، عین عنایت و لطف حضرت حق به آدمی است و به داد شکستگان رسیدن از اخلاق خداوندی است.

53- الفاطر

او آفریننده هر شیء و ابتدا کننده صنعت تمام اشیای هستی بدون سابقه وجود و نوآور است.

عبد باید در اعتقادات و یقینش، حضرت او را اینچنین بداند و برای چیزی از موجودات هستی هر چند همراه با قدرت باشد استقلالی فرض نکند، که خالق و صانع و مُبدع و مُبدء و فاطر فقط و فقط حضرت اوست.

54- الفرد

وجود مبارك او در ربوبیت و خالقیت و ذات و صفات یگانه است و کسی با

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 49

حضرتش در اسما و صفت و ذات معیت ندارد.

قلب عبد باید با مفهوم این اسم یکی باشد و در تمام امورش یکتابین، یکتاخواه و یکتاگو گردد تا از فیوضات الهیه و عنایات ربّانیه بهره‌مند گردد.

55- الفّتاح

اوست آن وجود مقدّسی که به عنایتش هر گرهی را باز می‌کند و به هدایتش هر مشکلی را به نقطه حلّش می‌رساند. اوست که حکومت را از دست دشمنانش خارج و به دست باکفایت صالحان قرار می‌دهد.

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا «1»

به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم.

اوست که از قلوب عاشقان و دل عارفان و والهان بر اثر ریاضت و عبادت و تقوایشان هر حاجتی را بر می‌دارد و ابواب ملکوت رفعت و جمال کبریائیش را به روی آنان باز می‌نماید.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «2»

چون خدا رحمتی برای مردم بگشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست، و چون بازدارد، بعد از او فرستنده‌ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

آری، وجود مبارك و عزیزی که تمام کلیدهای غیب و رزق و مُلك و ملکوت به

(1) - فتح (48): 1.

(2) - فاطر (35): 2.

عبدی که مظهر این اسم است، با زبان و آبرویش و قدرت و مالش و با دانش و علمش، بازکننده راه مشکلات دنیایی و آخرتی به روی مردم است، و چه نیکو بود که تمام عباد و بندگان برای مظهر شدن نسبت به این حقیقت عالی می‌کوشیدند تا مشکلی در هیچ برنامه‌ای برای کسی باقی نمی‌ماند.

56- الفالق

اوست آن خدائی که هر چیزی را آفرید و آن را برای طی کردن راه رشد و کمال شکافت.

دانه و هسته را در زیر خاک شکافت و از آن درخت و گیاه بیرون آورد، رجم را شکافت و از آن موجود زنده خارج نمود، زمین را شکافت و از آن آنچه برای نظام حیات لازم بود بیرون آورد، دریا را شکافت و به دنبال آن موسی و قومش را از شرّ فرعونیان خلاص کرد و ...

عبد باید از این مفهوم حظّ و نصیب بگیرد، به این معنا که هر سدی را که در برابر عقل و قلب و نفس خود دارد بشکافت و هر سدی که در برابر امور معنوی و مادی مردم است با قدرت درایت و کفایت و علم و بصیرتش از میان بردارد.

57- القلم

او بدون اوّل و آخر داشتن قدیم است، دائم بوده و دائم خواهد بود. چیزی بر حضرتش پیشی نگرفته، بر تمام هستی مقدّم است، که هر چیزی در عرصه‌گاه خلقت به اراده و خواسته و عنایت او حادث شده. اگر بر غیر او وصف قدیم استعمال گردد از باب مجاز است، که حقیقت ذاتی هر وصف مثبت وقف حریم وجود مقدّس اوست.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 51

58- الملک

وجود مقدّس حضرتش در ذات و صفت از هر چیزی بی‌نیاز است و کلّ موجودات به درگاه خدائیش نیازمند.

هیچ چیز در هیچ برنامه‌ای نمی‌تواند از او بی‌نیاز باشد. ذات و صفات و وجود و بقای هر شیء به جناب او نیازمند است. وجود کلّ شیء از اوست یا از چیزی که از اوست. ما سوای او مملوک آن حضرت است چه در ذات و چه در صفات، تنها و تنها اوست که از هر کس و از هر چیزی بی‌نیاز است.

عبد ازلاً و ابداً فقیر و محتاج اوست و در صورتی از مفهوم این حقیقت می‌تواند بهره داشته باشد که قلب و نفس و غضب و شهوت و زبان و چشم و دست و پا و تمام وجودش را با کمک عقل و نبوّت و امامت مملوک خود کند و از تمام خطرات شیطانی و هوایی آزاد، زندگی نماید.

زمانی که مالک این واقعیت‌ها شد و از سیطره تملک آنان در آمد و آن همه وی را اطاعت کردند و او سر از اطاعت آنان باز زد، در حدّ خودش به درجه ملکیت رسیده، و چون در حدّی از مردم بی‌نیاز شد و مردم بدو نیازمند گشتند به مرحله اعلا از این حقیقت دست یافته است.

انبیاء که در هدایت و رشد و کمال و به دست آوردن حیات اخرویّه از غیر حضرت او بی‌نیاز بودند و تمام مردم محتاج آنان، در عالی‌ترین درجه این واقعیت قرار داشتند و در صف بعد از آنان عالمان ربّانی هستند که عباد به هدایت آنان محتاج و آنان از ارشاد شدن به وسیله مردم بی‌نیازند.

59- القدّوس

حضرت ربّ العزّه از هر وصفی که حسن و خیال و وهم و باطن و اندیشه تصوّر

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 4، ص: 52

کند پاک و منزّه است. اگر در توضیح قدّوس بگوییم منزّه از عیب و نقص است سخنی دور از ادب نسبت به آن جناب گفته‌ایم. منظور از منزّه بودن حضرتش از هر وصف، اوصاف کمالیه‌ای است که اکثر عباد براساس فهم و درک خود به او نسبت می‌دهند، که به حقیقت، از اوصاف کمالی که بندگان با عقل محدود خود نسبت به آن جناب فرض می‌کنند پاک و منزّه است.

عبد باید برای متّصف شدنش به این وصف، علم و ارادتش را به طور کامل پاك و منزّه کند و ظاهر و باطن خود را از آلودگی‌ها دور نماید.

علمش را از خیالات و اوهام و آنچه به‌انیم در فهم آنها با انسان مشترك است منزّه نماید، محور دانش و بینش خود را امور شریفه کلّیه الهیه و معلومات متعلّق به حقایق ازلیّه و ابدیه قرار دهد، اراده و نیتش را از آنچه برگشت به شهوات و مَطعم و ملبس و مناظر عادی و امور جزئیّه و لذایذ حیوانی و مادّی صرف می‌نماید پاك کند، اراده‌ای جز حضرت محبوب برایش نماند، غیر شوق و عشق به لقای دوست هوسی نداشته باشد، تمام ابتهاج و فرح و لذّتش خلاصه در رسیدن به قرب حق گردد و حتّی بهشت عنبر سرشت را از این که هدف نهایّی و مقصد آخرش باشد از نیتش دور نماید، که در ذات قلب و حقیقت دل و عمق باطن جز حضرت محبوب چیزی نماند.

60- القوی

او بدون کمک‌گیری و استعانت از چیزی دارای قدرت است و قدرت حضرتش قدرت تامّه و قدرت بی‌نهایت در بی‌نهایت است.

عبد را باید از این مفهوم آن چنان نصیب باشد که در عبادت، تحصیل علم، به دست آوردن فضایل و کمالات و خدمت به عباد حضرت حق در کمال قوّت و قدرت دیده شود.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 53

61- القریب

حضرتش اجابت کننده دعا و درخواست بندگان است، چنانکه در قرآن مجید آمده:

قَائِي قَرِيْبٌ اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ «1»

یقیناً من نزدیکم، دعای دعاکننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.

بین او و مخلوقاتش حجاب راه و مسافت و مفارقت وجود ندارد، او ناظر به همه چیز و عالم به کلّ شیء و همراه کلّ شیء است، قریب به موجودات است بدون مماسیت، و جدای از آنهاست بدون راه و مسافت، تقرّب به حضرتش نه از جهت مکان و مسافت و طریق است، که عبد اگر بخواهد از این معنا حظّ و نصیب و قسمت داشته باشد باید از جهت طاعت و حُسن عبادت و اخلاق حسنه به او تقرّب جوید.

62- القیوم

آن جناب وجود مبارك و مقدّسی است که تمام موجودات هستی قائم به وجود او هستند، برای اشیا وجود و دوام وجودی جز به او متصوّر نیست، که قوام حضرت او به ذات خود و قوام کلّ شیء به جناب اوست. عبد در تمام امورش به هر اندازه از غیر حق بی نیاز شود، از مفهوم این صفت بهره گرفته و مظهر این حقیقت شده است.

(1) - بقره (2): 186.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 54

63- القابض

برای لغت قابض معانی متعددی است:

1- مالکیت، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «1»

در حالی که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست.

2- فنا کردن شیء، چنانکه درباره میت می گویند: خداوندش قبض روح کرد، و در قرآن مجید آمده:

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا* ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا «2»

آن گاه خورشید را برای [شناختن] آن سایه، راهنما [ی انسانها] قرار دادیم.* سپس آن را [با بلند شدن آفتاب] اندک اندک به سوی خود باز می گیریم.

3- انداختن حجاب بر قلبی که لیاقت گیرندگی فیوضات الهیه و معارف ملکوتیه را از دست داده، تا جایی که آن قلب به قلب ضیق حرج و قلب قاسیه و قلب مریض وصف شود.

64- الباسط

بسط دهنده ارواح در اجساد، بسط دهنده رزق مادّی به عباد، بسط دهنده روزی معنوی در قلوب و بسط دهنده معارف ملکوتیه و آلاء و نعم معنویّه در دل عارفان و مشتاقان و والهان است.

(1) - زمر (39): 67.

(2) - فرقان (25): 45- 46.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 55

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «1»

و خداست که [روزی را] تنگ می گیرد و وسعت می دهد؛ و [همه شما برای دریافت پاداش] به سوی او بازگردانده می شوید.

مفصلّ دو مسأله بسط و قبض، در معارف الهیه و به خصوص در عرفان و فلسفه مطرح است که مشتاقان و علاقمندان می توانند برای یافتن عمق این دو حقیقت به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

عبد اگر از پرداخت وقت و نیرو و حالات و حقایق وجودی خویش، به راهزنان راه حق امساک کرد و سفره قلب و جان و سرّ و باطن و روح و نفس خود را برای گرفتن معارف حَقّه باز کرد و در امور دنیایی و آخرتی برای بندگان حضرت محبوب ایجاد گشایش نمود، از اسم قابض و باسط حظّ و نصیب برده است.

به بندگان نکنی لطف چون تو از یاری	چگونه لطف خداوند را طمع داری
به بنده لطف کن و لطف حق طلب ورنه	بجوی حاصل اگر دانه‌ای نمی‌کاری
طمع مدار که غیری تو را شود غمخوار	اگر نکرده‌ای از غیر خویش غمخواری
بجز خضوع و خشوع و شکستگی نخزند	به خویش غرّه مشو از درست کرداری
نداده‌اند تو را قدرت و زبردستی	که زبردست دل آزده را بیازاری

(صغیر)

65- قاضی الحاجات

او به نحو کامل و تامّ و جامع برآورنده نیاز محتاجان و قضاکننده حاجتِ حاجتمندان است.

عبد باید در این زمینه به طور کامل متخلّق به اخلاق حق باشد، که هر کس

(1) - بقره (2): 245.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 56

آراسته به چنین واقعیتی گردد تمام سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نموده است.

66- المجید

ذات مقدّسش شریف است، افعالش جمیل و زیباست، عطا و نوالش جزیل و بزرگ است. شرف ذات وقتی به حُسن عمل مقارن شود «مجد» است.

عبد می‌تواند از ذات محبوب کسب شرف و از حسن عمل معبود درس بگیرد و شرف نفس را با حسن عمل مقارن کند تا مظهر صفت مجید گردد.

67- المولی

حضرت او یاری کننده مؤمنان و سرپرست آنان در همه امور است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ «1»

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد.

اوست که متولّی نصرت مؤمنان بر کافران، و متولّی ثواب و کرامت عاشقان و عارفان، و ولیّ طفل صغیر و شیخ کبیر، و متولّی اصلاح ظاهر و باطن تمام موجودات هستی است.

عبد باید نسبت به نفس و قلب خود برای یافتن خیر دنیا و آخرت، ولایت تربیتی پیدا کند و سرپرستی صحیح اهل بیت خود و بندگان حق را جهت آشنایی آنان با حضرت محبوب و وظایف و مسئولیتشان برای خدا به عهده بگیرد تا از نور

(1) - بقره (2): 257.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 57

ولایت بی‌نهایت در بی‌نهایت حضرت ربّ بهره‌مند شود و خود و موجودیّت و هویتش در ولایت دوست فانی گردد.

68- المّان

وجود مقدّسی که به موجودات و به خصوص به بندگان، بسیار احسان می کند و در این دنیا به خاطر چیزی کسی را از عطایش منع نمی نماید. از او بخواهند یا نخواهند نعمتش را عطا می کند، و احسان و عطایش بغیر حساب است.

عبد باید به دنبال محبوب و مولایش به احسان بسیار به بندگان حق، به خصوص ضعیفان و فقیران و نیازمندان و محتاجان برخیزد و از این طریق اخلاق حضرت حق را از طریق حرکات صحیح خود به کار گیرد.

69- المحیط

آن وجود مقدّس به قدرت و علمش و به اراده و رحمتش، به ظاهر و باطن هستی و جسم و جان موجودات و به حقیقت و ذات همه اشیا و عناصر احاطه دارد و چیزی از حیثه نظر و عنایت و قدرت و لطف او خارج نیست.

عبد باید در يك مرحله به تمام مضرت و خطرات و فحشا و منکراتی که سعادت دارین او را تهدید می کند معرفت و احاطه داشته باشد تا خود را مصون و محفوظ بدارد، و در مرحله دیگر به واقعیتها و حقایق و فضایل و درستیها و معارف و فیوضات ربّانیّه احاطه به دست آورد تا وجودش را به زیباییهای معنوی بیاراید و به حق و حقیقت آراسته گردد، و از وجود خود منبعی گران و ظرفی پر ارزش به وجود آورد.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 58

70- المبین

آن وجود مبارکی که حکمت و آثار قدرتش را در عرصه گاه هستی می نمایاند و از این طریق راه رسیدن به نقطه معرفت را در اختیار بندگان می گذارد.

وحی را به توسط صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و به وسیله کتب آسمانی بیان می کند و حقایق را جهت رشد بندگانش آشکار می سازد.

عبد باید ظهور دهنده حقایق و واقعیت ها و برنامه های مثبت و علم و معرفت از وجود خود باشد تا از این رهگذر مظهر اسلام مبین گردد و از محبوب و معشوقش نصیب وافر برد.

71- المقیت

او آفریننده انواع اطعمه و رساننده به اجسام و ابدان است. او طعام دهنده به قلوب و نفوس است، معرفت را برای قلب و حسنات را برای نفس قرار داده است.

در مرحله دیگر گفته اند: معنای مقیت استیلا و قدرت داشتن بر اشیا است که بازگشت این معنی به همان صفت علم و قدرت است، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ﴿١﴾

و خدا همواره نگهبان بر هر چیزی است.

عبد این قدرت را دارد که برای گرسنگان مادی و معنوی سفره نان و علم و دانش بگسترد و برای هوای نفس و غرایز و امیال غلط خود چیره و مسلط شود تا درونش از نور اسم مقیت منور گردد.

(1) - نساء (4): 85.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 59

72- المصوّر

وجود مقدّسش در ارحام و ظلمات ثلاث به هر صورتی که بخواهد بر نطفه موجود زنده نقش می‌زند و وجود هر کسی را شکل و قیافه می‌دهد.

او مصوّر تمام تصاویر و نقّاش همه نقش‌هاست، ولی خود او به صورت و اعضا و به حدود و ابعاض وصف نمی‌شود، او به آیات و آثارش شناخته می‌شود و به قدرت و عظمت و جلال و کبریایی توصیف می‌گردد.

عبد باید تمام حرکاتش و اعمال و افعالش نقش مثبت و تصویر صحیحی بر جریده عالم باشد و از افعال ضدّ عقل و شرع و اخلاق بهیمی و سبّعی و شیطانی، به شدّت بپرهیزد.

73- الکریم

وجود عزیزی که چون انسان در بارگاه قدرت و مقامش قرار گیرد چشم پوشی کند، چون وعده دهد به وعده خود به طور حتم وفا نماید، چون عطا فرماید بخشش را به منتهی درجه امید و آرزوی خواهنده برساند و برای او باکی نباشد که چه اندازه عطا کند و به که عطا نماید.

از این که نیاز و حاجت به در خانه غیر برسد خشنود نباشد، حقّ آن را که به او پناه برد و نیاز و التجا به پیشگاهش برسد ضایع ننماید.

او تمام این حقایق و واقعیّت‌ها و برنامه‌ها را به اختیار و اراده انجام دهد نه به تکلف و جبر، که جبری در آن حریم مقدّس نیست، و تکلفی در آن پیشگاه مبارک راه ندارد.

عبد به اندازه امکان و قدرت خودش بدون شك می‌تواند تجلّی گاه کرم آن کریم شود و بدانگونه که حضرت حق با عبادش معامله می‌کند با خلق خدا معامله کند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 60

74- الکبیر

وجود بی نیازی که کبریایی، یعنی کمال ذات وقف حریم مقدّس اوست و کمالش از باب لطف و عنایت و رحمت و محبّت سرایت به غیر دارد.

کمال عبد در عقل و ورع و علم است و سریان آن حقایق به غیر خود.

کبیر به معنای عالم با تقوا و مرشد و معلّم مردم است که صلاحیت دارد تمام خلق خدا از انوار فضایل و معارف و علوم وی اقتباس کنند، به همین جهت حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

مَنْ عَلِمَ وَعَمِلَ وَعَلَّمَ غَدَّ فِي الْمَلَكُوتِ الْأَعْظَمِ عَظِيمًا. «1»

کسی که بیاموزد و عمل کند و تعلیم دهد، در ملکوت آسمان از او به عنوان بزرگ و عظیم یاد می شود.

75- الکافی

آن آقا و بزرگواری که هر کس به او توکل کند او را کفایت نماید و نیازی برای رجوع به غیر برایش نگذارد.

بر عبد است که هر نیازمند خواهنده‌ای را به اندازه قدرت و وسعت کفایت کند، تا از نور اسم الکافی دلش منور گردد.

76- الکاشف

او به هر کس که به مشکل دچار شده و روی حاجت به درگاهش بردگشایش دهد. او برطرف کننده سوء و بدی از عبد، و اجابت کننده دعوت مضطر و گرفتار است.

(1) - مجموعه ورام: 82 / 1؛ ارشاد القلوب، دیلمی: 14 / 1.

او دوست دارد عبد و بنده‌اش نیز اینچنین باشد، از رحمت آوردن بر دیگران و اجابت دعوت مضطر و برطرف کردن هم و غم مهموم و مغموم روی نگرداند.

77- الوتر

او در ذات و در صفات تنها و فرد است، و احدی از موجودات عرصه گاه هستی به حضرتش در هیچ واقعیتی شباهت ندارد.

عبد باید از نظر علم و معرفت و تقوا و بصیرت و کمال و فضیلت و عبادت و خدمت به خلق در میان اقران و امثالش بی‌نمونه گردد و تنها متفرد شود.

78- النور

آن آشکار و ظاهری که ظهور هر چیزی به حضرت اوست، او ظهور محض است، اظهر از حضرت او نیست، منزه از هر نقص و عیبی است و پاک و بری از هر ظلمتی است. آری، آن وجود مبارکی که کلّ اشیا را از تاریکی عدم به ظهور وجود آورد سزاوار این است که نور خوانده شود.

او نور سماوات و ارض و نور قلب و دل عاشقان و روشنائی جان عارفان و خالق نور و نازل کننده نور و منور نور است.

او چنانکه در آیات قرآنش آمده، انبیا و کتب آسمانی را جهت اخراج عباد از ظلمت و سفر دادن به منطقه نور فرستاده است، و چه نیکوست که عبد با توسل به وحی و نبوت انبیا و آیات قرآن مجید به نور ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه منور شود و به نورانی شدن دیگران کمک نماید.

79- الوهّاب

وجود مقدّسش به تمام موجودات بدون غرض و عوض و توقع ثنا و حمد و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 62

منهای شهرت و تخلص از مذمت و به غیر طلب کمال، کثیر الإعطا است.

او رادر عطایش هیچ منظور و مقصودی برای خود نیست، بلکه ذات مبارکش نسبت به تمام هستی، بخشنده فیض و عنایت کننده لطف و رحمت است، او از این طریق می‌خواهد نیاز نیازمندان را برطرف و ناقصان جهان را به کمال برساند.

عبدی که موجودیت خود را بدون توقع بهشت و ترس از عذاب در راه خدا می‌دهد و حتی در زمینه گذشتن از جان در جبهه حق علیه باطل جز رضای محبوب را در نظر ندارد جواد و وهاب است و در این برنامه از مولایش رنگ گرفته است.

80- الناصر

آن ذات مبارکی که تمام موجودات جهان هستی را برای رسیدن به نقطه‌ای که باید برسند به خوبی یاری می‌دهد و به هنگام حوادث و گرفتاری‌ها در کمال لطف و محبت به انسان نصرت می‌رساند و درهای فتح و پیروزی را به روی یارانش می‌گشاید.

انسان نسبت به دیگران باید از چنین صفتی برخوردار باشد، به کمک محتاجان و یاری ناتوانان و نصرت مظلومان با تمام وجود برخیزد و در این زمینه از هیچ کوششی دریغ و مضایقه نکند که یاری دادن به مظلوم از پرارزش‌ترین اعمال و از پرثواب‌ترین عبادات است. علی علیه السلام در خطاب به حسنین علیهما السلام می‌فرماید:

كُونَا لِلظَّالِمِ حَصْماً وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. «1»

دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.

81- الواسع

وجود مقدّسش به تمام ظاهر و باطن هستی سعه علم و قدرت و احسان و

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: نامه 47.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 63

رحمت و لطف و کرامت دارد، که برای دریای علم و قدرت و سایر اوصاف جمالش ساحلی نیست و نهایتی نمی باشد، هر سعه و عظمتی منتهی به اوست و در برابر واسعیت آن جناب چیزی نیست.

عبد اگر در علم و عبادت و فهم و فکر و اخلاقش بر اساس معارف الهیه وسعت دهد و از تنگی حقد و حسد و کبر و نفاق و سایر رذایل بپرهیزد و متخلّق به اخلاق حضرت ربّ العزّه شده و به وصف واسع متّصف گشته است.

او باید آن چنان شود که هوای نفس و شیطان و فساد و مفساد بر او غلبه ننماید، که غلبه رذایل او را به خفقان روحی و قلبی دچار کرده به عرصه فنا و نابودی و شقاوت و هلاکت می رساند.

82- الودود

اوست آن پروردگار عزیزی که برای جمیع مخلوقات خیر و خوبی می خواهد.

اوست آن خالق مهربانی که در ابتدا نعمت عنایت می کند و موجودات هستی را در احسان و لطف خود غرق می نماید.

وَدُود از عباد کسی است که آنچه برای خود می خواهد برای دیگران هم بخواهد، و مرتبه بالاتر این که نسبت به عباد حق به ایثار برخیزد و کمال این ایثار در این است که خشم و کینه نسبت به طرف، وی را از احسان و محبت درباره او باز ندارد.

چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که پیشانی و دندانش در جنگ احد شکسته بود دست به دعا برداشت و برای دشمنانش از حضرت رب طلب هدایت کرد:

اللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. «1»

(1) - بحار الأنوار: 20 / 21، باب 12؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 192 / 1، فصل فی غزواته.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 64

خداوندا! قوم مرا هدایت نما، که ایشان نمی دانند.

بد کرداری دشمن و جنایت‌های آنان و آن همه رنج و مشقّتی که برای حضرت فراهم آوردند، مانع خیرخواهی آن حضرت در حقّ آنان نشد، که قلب و روح مطهرش اوسع اشیا در پهنه گاه هستی بود و مهر و محبتش نسبت به مردم، دریای بی ساحل و بحر بیکران می نمود.

پا ز سر کرده روند از پی غمخواری هم	یاد یاران که کنند از دل و جان یاری هم
بهره گیرند ز دانش به مددکاری هم	غم زدیند ز دل‌های هم از خوشخوبی
رنج راحت شمرند از پی دلداری هم	کم کنند از خود و افزونی یاران طلبند
حامل بار گران بهر سبکباری هم	رنج بر جان خود از بهر تن آسای یار
تنگدل از خود و خندان به هواداری هم	همه چون غنچه به تنهایی و باهم چون گل
همه هم را بصرند و همه بیداری هم	خواب غفلت نگذارند که غالب گردد
یار تیمار هم و صحت و بیماری هم	راحت جان و طبیبان دل یکدگرند

(فیض کاشانی)

او هدایت کننده تمام موجودات آفرینش است. آسمانها، ستارهها، سحابیها، کهکشانها به عنایت او در مسیر لازم هدایت می شوند. طفل به هدایت او پستان مادر می گیرد. جوجه به هدایت او پس از بیرون آمدن از تخم دانه برمی چیند. زنبور به هدایت او آن خانه عجیب را در کندو بنا می کند. مورچه و موریانه به هدایت او لانههای عظیم در دل زمین می سازند و گیاه به هدایت او از زیر خاک سر برمی آورد.

او خواصّ عبادش را به معرفت ذاتش هدایت می کند، به طوری که بگویند:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 65

یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِدَاتِهِ. «1»

ای که خودت به سوی خودت رهنمایی.

و عرضه بدارند:

بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ. «2»

تو را به خودت شناختم، و تو مرا بر خودت ره نمودی.

تا جایی که وجود مقدّس او را شاهد بر وجود تمام اشیا و عناصر هستی بدانند.

و عوام عباد را به توجه قلبی به مخلوقات هدایت می نماید، تا وجود اشیا را شاهد بر وجود او بدانند.

الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى «3»

او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

انبیا و ائمه علیهم السلام به طور کامل مظهر اسم هادی هستند، آنان از جانب حق نور هدایت تشریحی را جهت تأمین خیر دنیا و آخرت به عباد حق می رسانند و پس از آن بزرگواران، اولیا و علما و صلحا و ناصحان و دانشمندان تجلّی گاه اسم هادی اند.

آنچه را به انبیا و عبادش وعده داد به آن وفا کرد و هر چه را در قرآن مجید وعده داد وفا می کند. خلف وعده در هیچ زمینه ای برای حضرتش متصور نیست، که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ «4»

(1) - بحار الأنوار: 339/84، باب 13، حدیث 19؛ الأملی، شیخ مفید: 254، پاورقی.

(2) - بحار الأنوار: 82/95، باب 6، حدیث 2؛ المصباح، کفعمی: 588، دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه السلام.

(3) - طه (20): 50.

(4) - رعد (13): 31.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 66

بی تردید خدا وعده خلافی نمی کند.

در قرآن مجید در آیات متعددی به بندگانش سفارش به وفای عهد کرده و آنان را در برابر تعهداتشان موظف و مسؤول شمرده، بر عبد لازم است در زمینه وفای به عهد از مولایش متابعت کند و این اخلاق الهی را در همه جا به کار بندد، که وفای به عهد از علائم ایمان و از خصوصیات عاشقان حق و مردم مؤمن است.

85- الوکیل

آن ذات مبارکی که تمام امور هستی، موکول به اراده و قدرت و علم و عنایت و رحمت اوست.

عبد باید در امور ظاهر و باطنش بر آن حضرت تکیه کند و موجودیت و هویت و زندگی را به او واگذار نماید و کسی که وکیلش خدا است در همه جا و در همه چیز پیروز و فاتح است.

عبد باید در تمام برنامه‌های مثبت اعم از ظاهری و باطنی باکمال شور و نشاط قدم بردارد و بر ذات مقدّس حضرت رب توکل کند تا به مقصود برسد.

عبد باید چون مولایش وکیل و تکیه‌گاه مردم به خصوص ضعیفان و دردمندان و مستمندان باشد، تا از این راه مردم به خیر و سعادت برسند و او هم به جلب خشنودی حضرت حق و رضایت جناب محبوب موفق شود.

86- الوارث

اوست آن وجود مقدّسی که تمام مُلک‌ها پس از فنای مُلک به او برمی‌گردد، چرا که وجود باقی اوست و دیگران در مسیر فنا هستند، او مرجع و مصیر کلّ شیء

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 67

است، اوست که وقتی بگوید:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

امروز فرمانروایی ویژه کیست؟

پاسخ گوی جز خودش نباشد:

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «1»

ویژه خدای یکتای قهّار است.

آنان که در امور برای خود مالکیت و مُلکیت قائلند از بینایی و بصیرت دورند.

آنان که ارباب فهم و بصیرتند در هر روز و در هر ساعت و در هر لحظه حقیقت لِمَنِ الْمُلْكُ را می‌بینند و یقین دارند که ازلاً و ابداً مالک حقیقی اوست، حقیقت وراثت و مالکیت ذاتی حق برای آنان چون آفتاب وسط روز است.

او وارث مردم مؤمن است و خیر الوارثینی، وقف حریم مبارک حضرت او می‌باشد.

عبد باید وارث صفات معبود باشد، عبد باید از انبیا، اخلاق و علم و معرفت و عمل به ارث ببرد، که در روایات آمده:

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. «2»

علمان وارثان پیامبرانند.

و در زیارت وارث آمده که:

حضرت سید الشهداء علیه السلام تمام حسنات را از گذشتگان و به خصوص انبیای اولوالعزم به ارث برده است. «3»

(1) - غافر (40): 16.

(2) - الکافی: 32 / 1، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 78 / 27، باب 8، حدیث 33247.

(3) - مستدرک الوسائل: 300 / 10، باب 45، حدیث 12054؛ المصباح، کفعمی: 500.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 68

87- البِرّ

وجود حضرت او محسن و نیکوکار است، او از فعل قبیح بری و مبرا است، کلّ برّ و احسان از اوست.

عبد چون به احسان و برّ به والدین و خوبی به مردم اقدام کند خود را تجلّی گاه آن صفت عالی نموده و به تأمین خیر دنیا و آخرت خود برخاسته است.

88- الباعث

اوست که تمام خلق را در روز قیامت مبعوث می‌کند و برای جزا دادن در عرصه محشر حاضر می‌نماید. او باعث مَنْ فِي الْقُبُورِ وَمُحْصَلِّ مَا فِي الصُّدُورِ است، و کسی را در این زمینه راه فرار از حکومت او نیست.

او مبعوث کننده انبیا به رسالت برای هدایت مردم است.

کسی که باعث نجات دیگری از جهل و فساد گردد و حیات علمی و فکری و اخلاقی در مملکت وجود انسانها برانگیزد و عباد را به سوی حضرت ربّ العزّه بخواند و در حقیقت آنان را از نشأه مادی به نشأه معنوی و از حیات حیوانی به حیات طیبیه برساند، مظهر اسم باعث است.

89- التَّوَاب

اوست که اسباب توبه را از قبیل ارائه آیات و عرضه تنبیهات و توجه به آیات عذاب و حقایق تحذیریه برای بندگان فراهم می‌آورد و راه بازگشت به حضرتش را برای عباد آسان می‌نماید.

به فضل و رحمتش گناهکار را از گناه پشیمان می‌نماید و وی را به راه توبه و انابه هدایت می‌نماید و توبه عبد را با عنایت خاصّش قبول می‌نماید.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 69

بر عبد است که به دنبال مولایش عذرِ عذرخواه را بپذیرد، و معذرت دوستان و رفیقان و آشنایان را قبول نماید، تا تخلّش را به اخلاق حضرت محبوب نشان دهد و بهره و نصیبش را از اسم تَوَاب بنمایاند.

90- الجلیل

وجود عزیزش موصوف به صفات جلال، چون مُلْك و تقدّس و علم و قدرت و سایر کمالات است.

گویی وصف کبیر دلالت بر کمالات ذات، و جلیل نشانگر کمال صفات، و عظیم نشان دهنده کمال ذات و صفات باهم است.

جلیل به معنای سید و عظیم و صاحب جلال و اکرام آمده است، و روشن است که تمام آقایی و عظمت و جلال و کرم از آن حضرت اوست. آنچه سیادت و آقایی و عظمت و بزرگواری و کمال و حسن و بها است از او و راجع به اوست.

جلیل و جمیل از عباد آن کسی است که صفات باطنش نیکو و زیباست، که جمال ظاهر را قدری نیست و نهایتش در هم ریختگی و فناست.

91- الجواد

وجود مبارکش محسن و منعم و کثیرالانعام و الإحسان است، سخاوتش را حدّ و نهایتی نیست و دریای بخشش و کرمش را ساحل نمی باشد. جواد و کریم و به تعبیر دعا‌های وارده از ائمه طاهریین علیهم السلام أجود الأجودین است.

عبد را باید از این صفت حظّ و نصیب باشد، که بخل امری مبعوض و منفور حضرت حق و پاکان عالم است و در شأن خلیفه الله نیست که آلوده به این صفت شیطانی و رذیلت ظلمانی باشد.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 70

92- الخبیر

اوست آن ذات مقدّسی که اخبار باطنه از حضرتش پوشیده نیست، در مُلک و در ملکوت چیزی نمی گذرد و ذره‌ای حرکت نمی نماید و ساکن نمی شود و نفسی به اطمینان و اضطراب متّصف نمی گردد مگر این که خبرش نزد حضرت اوست.

خبیر به معنای علیم است، اما وقتی علم به امور نُهائیّه و خفایای باطنیّه اضافه شود خبرگی، و صاحب آن علم خبیر است.

عبد باید خبیر به هویت و موجودیت و ماهیت جهان وجود و هستی خود باشد، به این معنا که بر خفایای قلبش آگاه بوده و بداند که در دنیای درونش چه می گذرد.

اگر آنچه می گذرد پسند مولاست بر حفظ و تداوم و ثبوت آن بکوشد، و اگر آنچه می گذرد منفور حضرت محبوب است در مقام زدودن و پاک کردن آن برآید، که قلب همراه با غشّ و خیانت و دغلی و حرص و کبر و حسد و ریا، پسند حضرت مولا نیست و جاهل به باطن از حریم رحمت حضرت دوست دور است.

تا بدائی و ارجمند شوی

تو به آموختن بلند شوی

صورتت سر بسر معانی شد

چون نهاد تو آسمانی شد

نه فلک نیز بر تو یابد دست

نه زمین راه بر تو داند بست

چون تو با خویشتن نمی آبی

چون شوی آن چنانکه می بایی

تا مگر خویش را بدانی تو

نظری کن در این معانی تو

(اوحدی مراغه‌ای)

93- الخالق

آنچه به اراده و عنایت حضرت او از عدم به دیار هستی می آید و خلق می گردد

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 71

نیازمند به تقدیر و اندازه است و اوست که اندازه و تقدیر اشیا به دست حضرتش می باشد.

عبد باید در تمام امورش به پیروی از مولای مهربانش دارای اندازه و تقدیر باشد تا درهای سعادت و فتح و پیروزی به رویش باز شود و از لطف حضرت محبوب بهره مند گردد.

94- خیر الناصرین

او بهترین یاری دهندگان است، خواهنده یاری و نصرت از درگاهش محروم و ناامید نمی‌رود و چه بسا که بدون درخواست و دعا به یاری و نصرت بنده‌اش گر چه غرق در گناه و نسیان است عنایت فرماید.

بر عبد است که از جناب حق درس گرفته و به یاری نیازمندان با نصرت و کمک اقدام کند، که خوش کردن دل مؤمن باعث جلب خشنودی خداست.

95- الدَّيَّان

اوست که مزد و جزای نیکوکاران و جریمه و عقاب بدکاران چه در دنیا و چه در آخرت به دست اوست.

قلب عبد باید مالا مال از مفهوم این حقیقت باشد تا در هر کاری و در هر برنامه‌ای تقوا را رعایت کند و از آنچه باعث جریمه دنیایی و آخرتی است بپرهیزد که دنیا و آخرت دار مکافات و عرصه‌گاه جزای تمام اعمال انسانی است.

96- الشُّكُور

اوست آن وجود مقدّسی که طاعت اندک را جزای کثیر می‌دهد و عمل محدود و معدود نیک را در آخرت ثواب و اجر نامحدود می‌بخشد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 72

برای عمل انسان آخر هست، ولی جزا و مزدش را از جانب حق نهایت نیست.

شکر حق از عبد همان احسان و جزا و ثواب و انعام حضرت اوست.

تشکر عبد از خوبی و احسان عباد که گاهی به صورت ثنا و زمانی به شکل احسان است از خصال حمیده و از اخلاق الهی است و آن چنان از اهمّیت برخوردار است که فرموده‌اند: «هر کس از مخلوق تشکر نکند از خالق تشکر نکرده

است! «1» عبد باید با تمام وجود از احسان حق نسبت به خودش شکر کند و شکر او به این است که تمام نعمت‌های خداوند را در همان راهی که به او دستور داده‌اند خرج کند، که خرج نعمت در راه غیر او عین کفران و ناسپاسی است.

97- العظیم

اوست که متّصف به وصف عظمت و بزرگی است و غیر او حقیر و کوچک و فقیر و ناچیز است. عظمتش در ذات و صفات و افعال و غلبه‌اش بر اشیا و احاطه قدرتش بر تمام هستی آن چنان آشکار است که جای بحث و گفتگو و استدلال و برهان نیست.

عبد با آراسته شدن به عقاید حقّه و پیراسته شدن از رذایل و متّصف شدن به حسنات اخلاقیّه و اعمال صالحه می‌تواند کسب عظمت و سیادت و مجد و بزرگی کند.

98- اللطیف

وجود مقدّسش آگاه به دقائق مصالح، خالق و آفریننده موجودات غیر قابل رؤیت و نیکی‌کننده به عباد و نعمت بخش به موجودات و لطیف در تدابیر امور

(1) - وسائل الشیعة: 16 / 313، باب 8، حدیث 21638؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2 / 24، باب 31، حدیث 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 4، ص: 73

جهان هستی است.

چون عبد رفیق و نرمی به عباد پیشه کرد و در دعوت مردم به صراط مستقیم و شناخت حق و هدایت آنان به سعادت ابدی مهر و محبت به خرج داد و از عنف و زور و جبر نسبت به هر کسی در هر امری پرهیز داشت و خود نیز حق را در چهره ایمان و اخلاق به خوبی قبول کرد، مظهر اسم لطیف شده است.

توضیح لطف به این آسانی میسر نیست، که شرح مفهوم آن از گنجایش کتابها خارج است.

99- الشافی

حضرتش با علل و اسباب و وسایل لازم، شفابخش بیماران، و با عنایت و لطف نجات دهنده جسم از امراض، و با نبوت و امامت و قرآن مجید شفا دهنده آلام و امراض عقلی و روحی و قلبی است.

وُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «1»

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم.

چون عبد با علم طب به معالجه دردمندان برخیزد، یا با معارف و علوم الهی امراض روحیه و قلبیه را به علاج برساند، تجلی گاه اسم شافی شده و از اخلاق محبوب و معبودش رنگ گرفته است.

معرفت اسمای الهی

در پایان توضیح محدود و مختصر این اسما این نکته را ناگفته نگذارم که در کتب مهم حدیث از قول حضرت صادق علیه السلام آمده است:

(1) - اسراء (17): 82.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 74

نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا. «1»

به خدا قسم، ما اسمای حسناى اویم که عملی از بندگان جز از طریق معرفت به ما قبول نمی‌شود.

این روایت اشاره به این حقیقت است که شعاع نیرومند و پر قدرتی از مفاهیم آن اسما در وجود ماست که شناخت ما به شناخت حضرت او کمک می‌کند.

غرض و مقصد نهایی از معرفت اسمای الهی و احصای آن، این است که به این اسما و صفات ایمان داشته باشد پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آنها را منعکس سازد، در این صورت هم دعایش مستجاب می‌شود و هم اهل بهشت می‌گردد.

این نکته را نیز باید توجه کرد که شکی نیست صفات حضرت حق قابل احصا و شماره نمی‌باشد؛ زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می‌توان انتخاب کرد. ولی چنانکه از احادیث استفاده می‌شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می‌باشد و شاید اسمای حسنی اشاره به همین گروه ممتازتر است. «2» در این جا به توضیح نکات پرارزش جملات آخر دعای چهارم که هفت نکته بود بر می‌گردیم:

(1) - تفسیر نور الثقلین: 103 / 2؛ الکافی: 144 / 1، حدیث 4؛ مستدرک الوسائل: 230 / 5، باب 35، حدیث 5760.

(2) - شیخ صدوق در کتاب التوحید: 195 به بعد و فیض کاشانی در کتاب علم الیقین: 106 / 1 به بعد، هر اسمی از نود و نه اسم را توضیح مختصری داده و شرح آن را نیازمند به ده‌ها جلد کتاب دانسته‌اند. من از حضرت ربّ العزّه خواسته‌ام تا توفیق شرح مفصل این 99 اسم را در کتابی جداگانه رفیق راهم کند، و امید به لطف و عنایت و رحمت و کرم او دارم که این برنامه پس از اتمام شرح «صحیفه سجادیه» صورت گیرد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 75

در نکته اول مسأله رغبت به حق و شوق به جناب ربّ الأرباب مطرح بود، با ذکر حدیث بسیار مهم اسمای حسنی و توضیح هر اسم، این حقیقت را باید بازگو کنم که بدون معرفت به این اسما و شناخت مفاهیم ملکوتی این صفات، تحقق شوق و رغبت به حضرت او در قلب میسر نیست. هر کس طالب رغبت و شوق و عشق به محبوب هستی و معشوق عشاق و مولای موالی و ربّ ارباب و مالک وجود و محیط به کلّ شیء و خالق و رازق آفرینش است، باید به درک مفهوم

این اسما نایل گردد و به تدریج مفاهیم این صفات را در خود تحقق دهد، تا عشق و رغبت انسان را فنای محبوب کند و به بقای او بقا پیدا نماید.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 76

2- ترس از عظمت حق

عبد چون از طریق آیات قرآن مجید و دعاها و روایات و مفاهیم اسمای حسنی به عرصه گاه معرفت راه پیدا کند و پس از آن به تقوا و عمل صالح آراسته شود، عظمت و مهابت حق به عنایت و لطف خود او در قلب تجلی می کند، در آن صورت غیر او را هیچ و پوچ و ذلیل و حقیر و فقیر و خاضع می بیند و خویش را با فقر و مسکنت و ذلت و حقارت در برابر عظمتی بی نهایت در بی نهایت مشاهده می نماید و قلبش را از شدت حقارت هستی و عظمت هستی بخش پر از خوف از مهابت و بزرگی حضرت محبوب احساس می نماید. خوفی که همگفته عشق و ترسی که همسنگ رغبت و محبت است و محصولش عبادت و اطاعت عاشقانه، سیر حرکت به سوی او، امید به وصال و لقای آن جناب و به دست آوردن خشنودی و رضایت آن حضرت است.

چون اینچنین خوف در قلب تحقق پیدا کند، ترس از مخلوق، هر که باشد و هر چه باشد، از حرم قلب رخت بر می بندد و آدمی را از هر نوع اسارت آزاد ساخته در تصرف مالک حقیقی و معبود حق می برد.

خوف از عذاب و ترس از تقصیر در عبادت نتیجه همین خوف است. این گونه خوف و ترس و رهبت از عظمت و مقام حق، مهار کننده هوا و هوس و مقهور کننده شیاطین ظاهری و باطنی به دست تقوا و عبادت و اخلاق و قدرت و قوت روحی انسان است.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ «1»

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس باز داشته است؛* پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

(1) - نازعات (79): 40 - 41.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 77

3- زهد در دنیا

دنیا یعنی محلی که بقای برای آن نیست، چند روزی انسان در آن مهمان است و سپس به عالم آخرت کوچ می‌کند، آنچه را بنا کرده یا به دست آورده باید بگذارد و برود و آماده حساب آن در پیشگاه حضرت حق گردد.

دنیا به تعبیر قرآن و روایات محلّ مسؤولیت، جای رشد، مرکز به دست آوردن معرفت و جایگاه عبادت و طاعت و خدمت به خلق است، نه جای ماندن و استقرار و جمع ثروت و به دست آوردن قدرت برای زور و زورگویی.

باید در دنیا به قدر نیاز از مواهب و نعمت‌ها استفاده کرد، و از جمع ثروت و ستم و ظلم و غفلت پرهیز داشت.

زهد در دنیا به معنای بی‌رغبتی به معصیت و ناپاکی و امور آلوده و حرام و پرهیز از حرص و بخل و سایر رذایل اخلاقی است. زهد به معنای نخوردن و نپوشیدن و نداشتن و ازدواج نکردن و معاشرت نداشتن با خلق خدا نیست. زهد، یعنی دوری از حرام و از دست ندادن حلال و واجبات الهیه است.

دنیاداری بر خلاف قواعد وحی به قیمت قطع رابطه با حق و دور شدن از فرهنگ انبیا و ائمه علیهم السلام و از دست دادن آخرت است. عبد باید به چنین چهره خطرناکی از دنیا، زهد بورزد و با تمام وجود به چنین قیافه موحشی بی‌رغبتی نشان دهد.

دنیایی که انسان را از حقیقت و حق و رشد و کمال و درستی و فضیلت و اولیای الهی دور کند باید از نظر انداخت و دست ارادت از دامن آن برچید.

دنیایی که انسان را با همکیشان و همنوعان و برادران و اقوام و مردم صالح به جنگ و دعوا و اختلاف و تفرقه بیندازد باید از دست انداخت و نسبت به آن کمال بی‌رغبتی نشان داد و برابر او به زهد نشست.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 78

زودگذر بودن دنیا در قرآن

اگر به آیات زیر که نشان دهنده چهره دنیایی است که باید به آن بی‌رغبت بود به دقت بنگرید و به مفاهیم ملکوتی آیات با چشم دل نظر بیندازید، نور زهد در باطن شما جلوه خواهد کرد و از آن پس آن چنان با دنیا روبرو خواهید شد که مولای محبوب شما از شما خواسته است:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ بِمَا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْتَقِرُونَ* وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «1»

در حقیقت، داستان زندگی دنیا [در زود گذر بودن] مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، پس گیاهان و رویدنی‌های زمین از آنچه مردم و چهارپایان از آن می‌خورند، با آن آب در آمیخت [و رشد و نمو یافت] تا آن گاه که زمین [سرسبزی و نهایت زیبایی و] زینتش را [از آن همه رویدنی‌های رنگارنگ هم چون عروس] بر خود گرفت، و اهل آن گمان کردند که قدرت [هر نوع بهره‌برداری را] از آن [چهره زیبا و آراسته] دارند، [که ناگهان] فرمان ما در شبی یا روزی [به صورت سرمای سخت یا صاعقه‌ای آتش‌زا یا توفانی بنیان‌کن] به زمین رسید، پس همه گیاهان را به صورت گیاهان خشک درو شده درآوردیم که گویی دیروز [چنین زراعتی] وجود نداشته. این گونه نشانه‌ها [ی قدرت خود] را برای گروهی که

(1) - یونس (10): 24-25.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 79

می‌اندیشند، بیان می‌کنیم.* و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می‌کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌نماید.

آنچه در آیه شریفه آمده، ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جای امنیتی و سلامت به معنای واقعی می‌باشد.

در آیه بعد با يك جمله کوتاه اشاره به نقطه مقابل این گونه زندگی کرده می‌فرماید:

خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امنیتی دعوت می‌کند، در آنجا که نه از این کشمکش‌های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت‌های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی‌خبر و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار.

هرگاه زندگی در این دنیا بر اساس فرهنگ حق بنا شود، و محصولی از عبادت رب و خدمت به خلق باشد، تبدیل به دارالسلام شده، از صورت آن مزرعه بلا دیده طوفان زده در می‌آید.

خدا هر کس را شایسته و لایق ببیند به سوی راه مستقیم، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می شود، دعوت می کند.

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا* الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا «1»

و زندگی دنیا را برای آنان وصف کن که [در سرعت زوال و ناپایداری]

(1) - کهف (18): 45 - 46.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 80

مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کنیم، پس گیاه زمین به وسیله آن [به طور انبوه و در هم پیچیده] بروید، [و طراوت و سرسبزی شگفت انگیزی پدید آورد] آن گاه [در مدتی کوتاه] خشک و ریز ریز شود که بادهای آن را به هر سو پراکنده کنند؛ و خدا بر هر کاری تواناست.* مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

برای آنها زندگی دنیا را به قطره های آب باران که از آسمان نازل می کنیم تشبیه کن.

این قطره های حیات بخش بر کوه و صحرا می ریزد، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد نهفته است با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند.

پوست سخت و پرمقاومت دانه در برابر نرمش باران نرم می شود و به جوانه گیاه اجازه عبور می دهد، سرانجام جوانه نوس از دل خاک سر بر می آورد، آفتاب می درخشد، نسیم می وزد، مواد غذایی زمین کمک می کند و این جوانه نوس با نیرو گرفتن از همه این عوامل حیات، به رشد و نمو خود ادامه می دهد، آن چنان که بعد از مدتی کوتاهی گیاهان زمین سر بر سر هم می گذارند و در هم فرو می روند.

صفحه کوه و صحرا يك پارچه جنبش و حیات می شود، شکوفه ها و گل ها و میوه ها یکی پس از دیگری زینت بخش شاخه ها می شوند، گویی همه می خندند، فریاد شادی می کشند، به وجد و رقص درآمده اند، ولی این صحنه دل انگیز دیری

نمی‌پاید، بادهای خزان شروع می‌شود و گرد و غبار مرگ بر سر آنها می‌پاشد، هوا به سردی می‌گراید، آنها کم می‌شود و چیزی نمی‌گذرد که آن گیاه خرم و سبز و خندان به شاخه‌ها و برگ‌های پژمرده و بی‌فروغ تبدیل می‌شود.

آن برگ‌هایی که در فصل بهار آن چنان شاخه‌ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 81

طوفانی نمی‌توانست آنها را جدا کند، آن قدر سست و بی‌جان می‌شوند که هر باد و نسیمی آنها را جدا کرده و با خود به هر سو می‌برد. آری، خداوند بر هر چیزی توانا بوده و هست.

آیه بعد موقعیت مال و ثروت و نیروی انسانی را که دو رکن اصلی حیات دنیاست در این میان مشخص می‌کند و می‌گوید:

اموال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند، شکوفه‌ها و گل‌هایی می‌باشند که بر شاخه‌های این درخت آشکار می‌شوند، زود گذرند، کم‌دوامند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر «الله» رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی‌اعتبارند.

به هر حال همان گونه که دیدیم پابرجاترین اموال که عبارت از باغ و زمین زراعتی و چشمه آب بود چگونه در چند لحظه نابود شد، در مورد فرزندان نیز گذشته از آن که حیات و سلامتشان همیشه آسیب‌پذیر است گاهی به صورت دشمنانی در می‌آیند که به جای کمک بودن، مزاحم سرسختی خواهند شد.

سپس اضافه می‌کند: باقیات صالحات، یعنی ارزش‌های پایدار و شایسته، نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امیدبخش‌تر است.

این باقیات صالحات عبارت است از هر فکر و اندیشه صحیح که آثار و برکاتش به همه می‌رسد و نیز تمام عبادات و تقوا و خدمت به خلق و هر آنچه که برای دنیا و آخرت انسان سود دارد.

بنابراین به چنین دنیای پرزرق و برق و پر فریب که بسیار زودگذر و حاصلی برای انسان جز انواع گناهان و معاصی ندارد باید با تمام وجود بی‌رغبت بود و چیزی جز زهد نثارش نکرد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 82

اگر به آیات قرآن مجید دقت کنید، آن جاکه سخن از ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و خدمت به نوع و جهاد فی سبیل الله و انفاق و صدقه و سایر شؤون الهی و انسانی به میان آمده، در حقیقت سخن از بروز دادن استعداد برای سفر آخرت و توشه‌گیری از دنیا جهت سعادت در آن جهان و به دست آوردن رضوان حق به میان آمده است.

آبادی جهان آخرت در پرتو حیات طیبه در این جهان است، و حیات طیبه محصول ایمان و عمل صالح می‌باشد.

آمادگی برای قرار گرفتن در نعیم ابد و بهشت عنبر سرشت و جوار رحمت حضرت ربّ و قرب جناب الله، در سایه تقوا و عبادت و خدمت به خلق و رعایت حلال و حرام خدا میسر است.

آمادگی برای مرگ در روایات

در معارف اسلامی بابی تحت عنوان آمادگی برای موت آمده که به چند روایت بسیار مهم از آن فصل اکتفا می‌کنم:

قیل لأمیرالمؤمنین علیه السلام: مَا الْأَسْتَعْدَادُ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَالْإِشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ، ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْفَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ، وَاللَّهِ مَا يُبَالِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْفَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ. «1»

به محضر مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند. راه استعداد یافتن برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، ترك محرمات، دارا بودن مکارم

(1) - بحار الأنوار: 263 / 68، باب 76، حدیث 1؛ مستدرک الوسائل: 100 / 2، باب 17، حدیث 1534.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 83

اخلاقی. چون این سه حقیقت پرونده آدمی را تشکیل دهد، باکی نیست که در کام مرگ افتد یا مرگ وی را بگیرد. به خدا قسم! پسر ابوطالب را از مرگ نگرانی نیست که در دهان مرگ قرار گیرد یا مرگ وی را دریابد.

علی علیه السلام در خطبه وسیله فرمود:

غائبی نزدیکتر از مرگ نیست، آن که بر پشت زمین می‌رود عاقبتش زیر زمین است، شب و روز از عمر می‌کاهد، هر صاحب حیاتی را در این جهان غذایی است و هر دانه‌ای را خورنده‌ای است، و تو غذای مرگی. آن کس که قدرشناس روزگار و ایام و شبانه روز و ساعات و لحظات عمر گرانمایه باشد از آماده شدن برای مرگ و به آغوش گرفتن همای

سعادت ابدیه غفلت نکند. ثروتمند را با ثروتش از چنگ مرگ گریزی نیست و فقر فقیر مانع از انتقال او به عالم آخرت نمی باشد. «1»

قَالَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَزِنُوا أَعْمَالَكُمْ بِمِيزَانِ الْحَيَاءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا. «2»

از بعضی از ائمه هدایت، نقل شده: قبل از آن که در درگاه عدل الهی به حسابتان برسند به حساب خود برسید و کارهای خود را به ترازوی حیای از حق بسنجید، پیش از آن که به میزان دقیق قیامت برسند.

سلمان فارسی می فرماید:

سه چیز مرا به خنده آورده و سه برنامه مرا گریانده است.

سه مسأله ای که مرا به گریه نشانده: فراق عزیزانی چون محمد صلی الله علیه و آله و حزب او، ترس از اوضاع قیامت و ایستادن در دادگاه الهی است.

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 321، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 263 / 68، باب 76، حدیث 2.

(2) - بحار الأنوار: 265 / 68، باب 76؛ مصباح الشریعة: 85، باب 38.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 84

و سه برنامه ای که مرا به خنده آورده: دنباله رو دنیا است که مرگ به دنبال اوست، غافلگی که از وی غفلت ندارند، و آن که دهانش پر از خنده است و نمی داند خدا از او راضی است یا بر وی غضبناک می باشد. «1»

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدَّثَنِي بِمَا أَنْتَفِعُ بِهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عُبَيْدَةَ! أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَمَا أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهَدًا فِي الدُّنْيَا. «2»

ابوعبیده به حضرت باقر علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، سخنی برام بگو که از آن بهره مند شوم. حضرت فرمود: زیاد یاد مرگ کن، که هر انسانی زیاد به یاد مرگ باشد نسبت به دنیا (جمع ثروت و خورد و خوراک و شهوات و غرایز و قدرت و سطوت) بی میل می شود.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ قَالَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. «3»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: زیرکترین مؤمنان کیست؟ حضرت فرمود:

آن که بیشتر یاد موت کند و آمادگی فوق العاده تری پیدا نماید.

در «نهیج البلاغه» آمده است.

مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ. «4»

آن که زیاد یاد مرگ است، به کم دنیا خشنود است.

به حضرت سجّاد علیه السلام عرضه داشتند: بهترین مرگی که عبد با آن روبرو می شود

(1) - بحار الأنوار: 453 / 75، باب 33، حدیث 24؛ الاختصاص: 230.

(2) - بحار الأنوار: 266 / 68، باب 76، حدیث 12.

(3) - بحار الأنوار: 267 / 68، باب 76، ذیل حدیث 13؛ الزهد: 78، باب 14، ذیل حدیث 211.

(4) - نهج البلاغه: حکمت 349، بحار الأنوار: 267 / 68، باب 76، حدیث 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 4، ص: 85

کدام است؟ فرمود:

آن است که از بناها و خانهها و قصورش آسوده گشته باشد. گفتند: یعنی چه؟

فرمود: منظورم توبه از گناه و استقرار بر خیرات است، که با داشتن توبه مقبول و پرونده پر از نیکی، ورود انسان بر خدا

ورود محبوبانه و کریمانه است. «1» امام صادق علیه السلام فرمود:

چون به رختخوابت رفتی، بنگر که چه خوردی و روز گذشته‌ات چه به دست آوردی و بدان که مرگت حتمی است و بازگشت تو به حق، غیرقابل تردید است. «2»

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است	بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است	غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
سروش عالم غییم چه مزدها داد است	چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است	که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
ندامت که در این دامگه چه افتاد است	تو را ز کنگره عرش می‌زند صغیر
که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است	نصیحتی کنت یاد گیر و در عمل آر

(1) - بحار الأنوار: 268 / 68، باب 76، حدیث 17؛ الدعوات، راوندی: 122، حدیث 300.

(2) - بحار الأنوار: 267 / 68، باب 76، حدیث 17؛ الدعوات، راوندی: 123، حدیث 302.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 86

که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است	غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
که بر من و تو در اختیار نگشاد است	رضا به داده بده وز جبین گره بگشای

که این عجزه عروس هزار داماد است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

بنال بلبل بیدل که جای فریاد است

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ

(حافظ شیرازی)

آن کس که با توجه به آیات قرآن و گفتار انبیا و امامان، برای مرگ استعداد پیدا کند به سه حقیقت دیگری که در پایان دعای چهارم اشاره شده یعنی آسانی مرگ و به سلامت بیرون آمدن از آزمایش‌ها و نجات از عذاب و ورود به بهشت الهی خواهد رسید.

ویژگی‌های صحابه و تابعان حقیقی

در هر صورت صحابی و تابعی بودن کار آسانی نیست، صحابی و تابعی و پیرو واقعی کسی است که در حدّ قبول حضرت حق از ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه برخوردار باشد و در پیشگاه حق چه در دنیا و چه در آخرت، مصداق ظلم، فسق، فجور، خیانت، تعزّب بعد از هجرت، مارق، ناکث، قاسط، منافق، توبه شکن به حساب نیاید، که صحابی و تابعی مانند دیگران از این امور مصونیت نداشتند و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 87

تنها آنان که راه پر عظمت صراط مستقیم و تقوا را تا هنگام مرگ ادامه دادند از هجوم آن خطرات مصون ماندند و رضایت حق را برای خود نگاه داشتند و به عالم آخرت بردند، ولی گروهی که بیعت شکستند و از عنوان صحابی و تابعی و پیرو به در آمدند به حکم آیات قرآن به عذاب الهی دچار شدند.

معارف الهیه، علائم و صفات و خصوصیات برای مؤمن واقعی ذکر کرده‌اند که لازم است در پایان این جلد به قسمتی از آن ویژگی‌ها اشاره شود تا به قول قرآن مجید حیثیت را از طیب تمیز دهید و بر خلاف حکم الهی حکم نکنید و چون فخر رازی نگوید که تمام صحابه پیامبر دارای مقام عصمت بودند و هر چه انجام دادند عین حقیقت بود، «1» که دروغی چون این سخن در جهان علم و عقل و اندیشه و انصاف نظیر ندارد.

امام رضا علیه السلام از پدراناش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

الإيمانُ إقرارٌ باللسانِ، و معرفةٌ بالقلبِ، و عملٌ بالأركانِ. «2»

ایمان اقرار به زبان، معرفت به قلب و عمل به اعضای جسم است.

آن که دلش منور به نور شناخت خداست و معبودی جز حضرت او ندارد و زبانش مترجم به امور ایمانی از قبیل شهادتین، نماز، امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و موعظه و پند، و چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوتش در تسخیر مسائل ایمانی الهی است به حق که مؤمن واقعی است. چنین انسانی با سیر و حرکتی که در صراط مستقیم حق دارد به تدریج به صفا و لطافت و فضیلت و حقیقت آراسته می گردد، تا جایی که جز محبوبش چیزی در عرصه گاه حیاتش نماند.

(1) - التفسیر الکبیر، فخررازی: 217/25، ذیل حدیث اصحابی کالنجوم.

(2) - بحار الأنوار: 367/10، باب 20، حدیث 3؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: 227/1، باب 22، حدیث 5.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 88

او با هیچ قیمتی حاضر نمی شود معشوقش را از دست بدهد، آزار و شکنجه و سختی و شهادت در راه دوست برایش از غسل شیرین تر شود، وجودش برای دیگران چراغ راه می گردد و هویت و هستیش برای عباد خدا منبع برکت می شود.

بیداران راه دوست در حق چنین مؤمنی گفته اند:

«چون الله بنده را شایسته مقام قرب گرداند و او را شراب لطف ابد بچشانند ظاهر و باطنش را از ریا و نفاق صاف می کند، محبت اغیار را در باطن وی گنجایی نماند، مشاهد لطف خفی گردد، به چشم عبرت در حقیقت کون نظاره می کند، از مصنوع با صانع می نگرد و از مقدور به قادر می رسد، آن گاه از مصنوعات ملول گردد و به محبت صانع مشغول شود، دنیا را خطر نماند، عقی را بر خاطر او گذر نماند، غذای او ذکر محبوب گردد، تنش در هیجان شوق معبود نازد، دل در محبت محبوب می گدازد، نه روی اعراض، نه سامان اعتراض.

چون بمیرد حواسّ ظاهرش از دور فلک بیرون آید، کل اعضایش از حرکت طبیعیش ممتنع گردد. این همه تغیر، ظاهر را بود ولیکن باطن از شوق و محبت پر بود.

أَمَوَاتٌ عِنْدَ الْخَلْقِ، أَحْيَاءٌ عِنْدَ الرَّبِّ. «1»

نزد خلائق مردگانند و نزد پروردگار، زندگان.

در ره آزادگان چالاک شو

چیست تجرید، از علایق پاک شو

مبتلای خویش و بیگانه مباش

همچو مرغان بسته دانه مباش

گر تو را معنی تجرید آرزوست

چون گل خندان برون شو تو ز پوست

تمامیت ایمان

در «اصول کافی»، باب

«فِي أَنَّ الْإِيمَانَ مَبْتُوتٌ لِجَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا»

و «وسائل»

(1) - معارف بهاء الدین ولد: 129، فصل 90.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 89

الشیعه»

«بَابُ الْفُرُوضِ عَلَى الْجَوَارِحِ وَ وُجُوبِ الْقِيَامِ بِهَا»

روایتی بسیار مهم و روشنگر از امام صادق علیه السلام نقل شده، که لازم است تمام مرد و زن مؤمن از متن آن روایت اطلاع پیدا کنند.

فشرده و خلاصه‌ای از آن روایت چنین است:

ابوعمر و زبیری می‌گویند: «به حضرت صادق علیه السلام اظهار کردم: دانشورا، روشنم کن که برترین عمل در پیشگاه خداوند چیست؟ فرمود: آنچه خدا هیچ عملی را جز با تحقق آن نمی‌پذیرد.

عرضه داشتم: آن چیست؟

فرمود: پذیرش الله که جز او اله و معبودی نیست.

عرضه داشتم: روشنم نمی‌کنید که این پذیرش، قول با عمل است یا قول تنهاست؟

فرمود: این پذیرش سرتاسر عمل است و قول گوشه‌ای از آن عمل.

گفتم: توضیح دهید.

فرمود: این پذیرش هر سه حوزه قلب و زبان و اندام (عقیده، ابلاغ و عمل) را فرا می‌گیرد.

اما آنچه به عهده قلب و عقل است، پس دریافت و شناخت و شکل‌گیری و رضامندی و تسلیم به این است که جز الله، الهی نیست، شریکی ندارد و او را همشأن و همسر و فرزندی نیست (نفی ادعاهای تزویرگران تاریخ که به نام شریک و همشأن و همسر و فرزند برای خدا، توده‌های خلق محروم را افسون داشته، حقوق انسانی آنان را تصاحب کرده و ایشان را به هر راه که می‌خواستند می‌رانده‌اند) و این وظیفه‌ای است که خدا بر دوش اندیشه و بینش نهاده است.

و اما آنچه را زبان عهده‌دار شده است، پس اظهار و ابلاغ و اعلام دریافت عقل و دل است، چه خدای متعال فرمان داده است که:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 90

«اعلام کنید که الله خدا پروردگار ما و شماست.» «1» در آیه دیگر می‌گوید:

«آنان که اعلام کردند که نقشبند و نظام بخش زندگی ما خداست سپس در این راه پایمردی کردند...» «2» و این تعهدی است که خدا به دوش زبان گذاشته است و این عمل آن است.

و اما آنچه تعهد دست‌ها و اندام است، پس یورش بر آنانی است که خدا فرمان داده است که چونان باز بر آنان تازند و همچون صاعقه بر جانشان زنند؛ چه این ذات باری است که فرمان می‌دهد:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ﴿3﴾

پس هنگامی که [در میدان جنگ] با کافران روبرو شدید، گردن هایشان را به شدت بزنید تا آن‌گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای درآورید، در این هنگام [از دشمن اسیر بگیرید و] آنان را محکم ببندید، [پس از اسیر گرفتن] یا بر آنان منت نهد [و آزادشان کنید]، یا از آنان [در برابر آزاد کردنشان] فدیة و عوض بگیرید تا آنجا که جنگ بارهای سنگینش را بر زمین نهد.

یعنی حاکمیت مطلق و جهان شمول الهی مستقر گردد، و این تعهدی است که خدا بر جسم و اندام فرض کرده است، که سرکوبی دشمن کار بازوهاست.

تا آن‌که امام صادق علیه السلام فرماید:

وَيَتِمَّامُ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ، وَبِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفْرَطُونَ

(1) - شوری (42): 15؛ «اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ».

(2) - فصلت (41): 30. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَاؤا».

(3) - محمد (47): 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 91

النَّار. «1»

با انجام تعهدات در هر سه مرحله دل و زبان و اندام (عقیده و ابلاغ و عمل) است که مؤمنان وارد بهشت می‌گردند، و با کوتاهی در هر يك از این سه زمینه است که ساده‌گزیان به آتش جهنم درافتند.

آیا می‌توان گفت، صحابی اگر کوتاهی در یکی از این سه زمینه داشته باشد از آیات عذاب مستثنی است؟

تاریخ نشان می‌دهد که عده‌ای از اصحاب بر اثر پیروی از هوا از جاده صواب منحرف شدند و بر اثر کوتاهی آنان ضربه‌های هولناکی به پیکر اسلام وارد آمد که هنوز جبران نشده است! روی این حساب چگونه می‌توان آنان را مجتهد و مصیب، دارای مقام عصمت و تقوا و از همه مهمتر مستثنای از آیات قرآن و معارف حقّه الهیه دانست؟!

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند:

لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ وَلَا بِالتَّمَتِّيِّ وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَقَهُ الْأَعْمَالُ. «2»

ایمان اموری ظاهر بدون ارتباط با قلب و آرزوی نجات در کنار اعتقاد منهای عمل نیست، ایمان حقیقی خالص در قلب است که اعمال انسان آن حقیقت را تصدیق کند.

ایمان حقیقی در کلام عارف مجذوب علی شاه

عرفای بزرگ شیعه در زمینه ایمان حقیقی یعنی باور داشتن حق و انبیا و ملائکه

(1) - الکافی: 33 / 2 - 37، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 15 / 164 - 167، باب 2، حدیث 20218، با کمی تلخیص.

(2) - بحار الأنوار: 66 / 72، باب 30، حدیث 26؛ تحف العقول: 370؛ معانی الاخبار: 187، حدیث 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 92

و کتب آسمانی و قیامت و عمل بر اساس ایمان و عقیده و نیز ضرر آلوده شدن به گناه می‌فرمایند:

«بدان که حق تعالی از ملکوت ارواح راهی به روح نهد است، و از روح راهی به دل گشاده، و از دل راهی به نفس نهد، و از نفس راهی به قالب صورت کرده، تا هر مدد و فیض که از عالم غیب به روح رسد، از روح بدان راه به دل رسد، و از دل راهی به نفس رسد، و از نفس اثری به قالب رسد، و از قالب عملی مناسب آن پدید آید.

و اگر بر صورت قالب عمل ظلمانی شیطانی پدید آید، اثر آن ظلمت به نفس رسد، و از نفس کدورتی بر دل رسد، و از دل غشاوتی به روح رسد، و نورانیت روح را در حجاب کند، چون هاله که گرد ماه درآید، به قدر آن حجاب، راه روح به عالم غیب بسته شود و از مطالعه آن عالم بازماند و مدد فیض به او کمتر رسد، و هر چند آن عمل ظلمانی بر قالب زیاده شود، اثر ظلمت به روح زیاده شود و حجاب او بیشتر گردد و به قدر حجاب، بینایی و گویایی و شنوایی و دانایی روح کمتر می شود.

اما اگر مطالعه بر قانون شریعت به او نرسد - العیاذ باللّه - خوف آن باشد که سوء الخاتمه به او پیوندد و به صفت:

صُمُّ بَكْمٍ عُمِّي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ» «1»

کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی کنند.

موصوف گردد، و این جمله چون طلسمی است که حق تعالی از جسمانی و روحانی به یکدیگر بسته اند و کلید طلسم گشایی آن «شریعت» کرده.

شریعت و طریقت

و شریعت را ظاهری است و باطنی، و ظاهر آن اعمال بدنی است، که کلید

(1) - بقره (2): 171.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 93

طلسم گشایی صورت قالب آمده و آن کلید را پنج دندان است:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَمَنْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ. «1»

اسلام بر پنج پایه نهاده شده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و نسبت به هیچکدام به اندازه ولایت تأکید نشده است.

زیرا که طلسم صورت قالب را به پنج حواس بسته‌اند، به کلید پنج دندان: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ» توان گشود.

و باطن شریعت اعمال قلبی است و سرّی و روحی، و آن را «طریقت» خوانند، و طریقت کلید طلسم گشایی باطن انسان است تا به عالم حقیقت راه یابد.

انواع خلائق

و خلائق بر دو نوعند: انبیا؛ و امت ایشان. و انبیا را از در عالم حقیقت درآوردند و به کلید مدد فیض فضل ربّانی و روحانیت، ایشان را به عالم غیب برسانند که قالب آن بوده‌اند در اصل فطرت، پس به کلید طریقت در طلسم دل ایشان را بگشایند تا مدد فیض به دل رسد، پس به کلید شریعت در طلسمات نفس بگشایند تا اثر فیض در رسد و صورت اعمال بدنی بر صورت ظاهر قالب پدید آید. و از روحانیت تا جسمانیت جمله بدان منور گردد چنانکه از حال جناب مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله بدین قانون خبر می‌دهد که:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ
إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ

(1) - الکافی: 18/2، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 18/1، باب 1، حدیث 10.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 94

مُسْتَقِيمٌ «1»

و همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی کردم] روحی را [چون قرآن] از امر خود به تو وحی کردم. تو [پیش از این] نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانش را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنیم؛ بی‌تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می‌نمایی.

اما امت را از در عالم صورت درآورند، اول به کلید صورت شرع، طلسم قالب ایشان را بگشایند؛ آنگه به کلید طریقت، طلسمات باطنی ایشان بگشایند، همچنین تا به عالم غیب راه یابند.

اما ابتدا تا داد تصرف کلید شریعت بر قانون فرمان و متابعت ندهند از طلسم صورت خلاصی نیابند. و داد تصرف کلید شریعت چنان توان داد که هر عضو را بدان مشغول کنی که امر فرموده‌اند و از آن عمل اجتناب نمایی که نهی کرده‌اند، تا دندانها راست نشینند، و چون راست نشیند اثر راستی به زبان می‌رسد، و از زبان به دل می‌رسد، و از دل به غیب می‌رسد و نور ایمان از غیب به دل او پدید می‌آید که:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ «2»

آنان که به غیب ایمان دارند.

و هر چند استقامت ایمان از غیب و اعمال بدنی بر قالب زیاده ظاهر می‌شود، نور ایمان از غیب در دل می‌افزاید که:

(1) - شوری (42): 52.

(2) - بقره (2): 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 95

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ «1»

اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

چون ترتیب صورت قالب بر قانون شریعت به کمال رسد، ایمان در دل به کمال رسیده باشد، چنانکه حدیث نبوی به بیان آن ناطق است:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ. «2»

ایمان هیچ بنده‌ای راست نیاید تا دلش راست و استوار گردد.

حواس پنج‌گانه انسان در شریعت

فأما آن که پنج رکن شریعت، پنج دندان کلید طلسم گشایی پنج حس است، از آن است که ایشان را به واسطه پنج حس، آفاتی و حجبی پدید آمده است که به مقام بهائم و انعام رسیده‌اند، بلکه فروتر رفته تا اگر در این مقام بماند و این طلسم نگشاید و از این صفت خلاص نیابد در حق او این فرمایند که:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «3»

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند.

و بهائم و انعام را نقصان از تمتع ایشان است در مراتع عالم حیوانی سفلی به واسطه پنج حس که:

(1) - فتح (48): 4.

(2) - عوالم الآلی: 1 / 278، حدیث 111؛ مجموعة ورام: 1 / 105.

(3) - اعراف (7): 179.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 96

یک: حس بصر است، همه آن خواهند که صورت خوب بینند و صورت غیر خوب نبینند.

دوم: حس سمع است، همه آن خواهند که آواز خوش شنوند و از صورت‌های ناخوش و آوازهای مهیب بترسند و برمند.

سیم: حاسه شم است، همه آن خواهند که بوی خوش بویند و از بوی‌های ناخوش متوحش شوند.

چهارم: حاسه ذوق است، همه آن خواهند که چیزی خوش خورند و از مأكولات ناخوش احتراز کنند.

پنجم: حاسه لمس است، و آن به جمله تن تعلق دارد، تمامی استیفای شهوات و لذات بهیمی و انعامی به جمله تن خواهند که کنند، و ایشان را از عالم دیگر خبری نیست و آلتی دیگر ندارند که بدان از عالم علوی و آخرت باقی برخوردار یابند.

پس این پنج حس است که آدمی را دادند، با مدرکاتی که ادراك عالم غیب کند و بهایم را از آن ندادند. پس اگر به کلی به تمتع مراتع بهیمی و حیوانی مشغول شود از تمتعات عالم غیب به کلی باز ماند، چون بهایم و انعام باشد و گمراه‌تر از ایشان، زیرا که هر قوت شهوانی و حیوانی و آلات آن که جملگی بهایم و سباع و وحوش و طیور و غیر ذلک دارند مجموع آنها انسان را هست، و او را شهوت دیگری است نفسانی که حیوانات دیگر را نیست.

پس چون انسان به کلی يك جهت تمتعات حیوانی شود، شهوات نفسانی را ضایع و معطل داشته است، و در حیوانات دیگر این امکان ندارد، و اگر آدمی به کلی ترك تمتعات بهیمی و حیوانی کند از تربیت قالب باز ماند و از فوائد آن محروم گردد.

و شریعت را فرستادند تا میل کردن آن به مراتع بهیمی و تمتعات حیوانی به فرمان باشد نه به طبع، زیرا که از طبع همه ظلمت و کدورت خیزد، و از فرمان همه نور و ایمان؛ زیرا که چون به طبع کند همه خود را ببند و حق را نبیند و این همه ظلمت است و حجاب، و چون همه به فرمان کند، آن همه حق ببند و خود را نبیند هیچ و این همه عین نور است و رفع حجب.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 97

دیگر آن که هر ظلمت و حجاب که در قالب، به واسطه حرکات طبیعی پدید آید که بر وفق مراد نفس رفته باشد به واسطه اوامر شرعی که به خلاف مراد نفس می‌رود و بر می‌خیزد.

دیگر هر رکنی از ارکان شرع او را تذکری از قرارگاه اول و آمدن او از آن عالم ارشاد می‌کند او را به مراجعت به مقام خویش، و آن جوار رب العالمین است و او را در مراجعت معاونت کند، چنانکه کلمه لا اله الا الله او را خیر دهد از عالم وحدانیت و آن حالت که میان او و حضرت حق هیچ واسطه نبود؛ شوق آن عالم و ذوق آن حالت در دلش پدید آید، آرزوی مراجعت کند، دل از این عالم سفلی برگیرد، لذات شهوات بهیمی بر کام جاننش تلخ شود، متوجه حضرت خداوندی گردد. «1»

ایمان کامل در روایات

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره ایمان کامل می‌فرماید:

الإيمانُ في عَشْرَةٍ: المَعْرِفَةُ، وَالطَّاعَةُ، وَالْعِلْمُ، وَالْعَمَلُ، وَالْوَرَعُ، وَالْإِجْتِهَادُ، وَالصَّبْرُ، وَالْيَقِينُ، وَالرِّضَا، وَالتَّسْلِيمُ، فَأَيُّهَا فَقَدَ صَاحِبُهُ بَطَلَ نِظَامُهُ. «2»

ایمان در ده برنامه است: شناخت حقایق، اطاعت از خدا و رسول و امام، دانش، عمل، پرهیز و تقوا، کوشش در راه حق، صبر، یقین، رضا، تسلیم، که هر یک را صاحبش از دست دهد به همان اندازه نظام حیاتش از حق منحرف می‌گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

(1) - مراحل السالکین: 43 - 47.

(2) - بحار الأنوار: 175 / 66، باب 32، حدیث 28؛ کنز الفوائد: 11 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 98

مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنْعَ لِلَّهِ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمُلَ إِيمَانُهُ. «1»

هر کس برای خدا عشق ورزد، و محض خدا دشمنی کند و به خاطر خدا عطا کند، و برای خدا منع کند، ایمانش کامل است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مِنْ عِلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ: عِلْمُهُ بِاللَّهِ، وَمَنْ يُحِبُّ، وَمَنْ يُبْغِضُ. «2»

سه حقیقت از نشانه‌های مؤمن است: معرفتش به ذات و صفات حق به اندازه وسعت و طاقت و ظرفیتی که دارد، عشق به انبیا و اوصیا و پیروان حقیقی آنان، دشمنی و نفرت نسبت به کفار و اهل ضلالت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلْرِّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يُحِبُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْتَفِعُ عَبْدٌ بِعَمَلِهِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا.

«3»

ملازم حریم عشق و اطاعت از ما اهل بیت باشید، که هر کس با محبت ما خدا را ملاقات کند بهره‌اش از برکت شفاعت ما بهشت است. به خدایی که جانم به دست اوست، عمل بدون معرفت و شناخت ما اهل بیت که دارای ولایت بر همه‌ایم، سود ندارد.

آری، قبول ولایت دیگران بنا به روایت بالا و روایات مشابه و برتر از روایات بنابر آیات قرآن مجید، مانع قبولی عمل در پیشگاه حضرت حق است.

ولایت بر مردم نه در شأن هر کسی است، که حق ولایت را شرایطی است که آن شرایط در انبیا و امامان معصوم و اولیای خاص حق از تربیت شدگان مکتب قرآن و

(1) - بحار الأنوار: 238 / 66، باب 36، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 169 / 16، باب 15، حدیث 21261.

(2) - الکافی: 126 / 2، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 168 / 16، باب 15، حدیث 21255.

(3) - الأمالی، شیخ مفید: 13، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 101 / 27، باب 4، حدیث 63.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 99

اهل بیت جمع است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ فَعَلَّتْهُ السَّكِينَةُ، وَاسْتَكَانَ فَتَوَاضَعَ، وَقَنَعَ فَاسْتَعْنَى وَرَضِيَ بِمَا أُعْطِيَ، وَأَنْفَرَدَ فَكَفِيَ الْأَخْرَانَ، وَرَفَضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا، وَخَلَعَ الدُّنْيَا فَتَحَامَى الشُّرُورَ، وَطَرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّةُ، وَلَمْ يُخْفِ النَّاسَ فَلَمْ يَخْفَهُمْ، وَلَمْ يُذْنِبْ إِلَيْهِمْ فَسَلِمَ مِنْهُمْ، وَسَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَفَازَ وَاسْتَكْمَلَ الْفُضْلَ، وَأَبْصَرَ الْعَاقِبَةَ فَأَمِنَ النَّدَامَةَ. «1»

دارنده دین چون در وجود خودش فکر کند که ریشه‌اش خاک و اصل وجودش نطفه و پایانش جیفه شدن جسم و بدن در خاک است و در برابر حضرت حق قابل ذکر نیست، آرامش و اطمینان بر او دست دهد. از علو و فساد برکنار بماند پس به تواضع در برابر خالق و خلق برخیزد. به حلال حق قناعت کند پس استعنای از آنچه در دست مردم است برایش حاصل شود و به عنایت و داده خدا خشنود گردد. دل از علایق غلط به دنیا و مردم دنیا بردارد پس به این جهت از

حزن و غصه راحت گردد. ترك شهوات نماید پس به آزادی رسد. دل از دنیای فانی برکند پس از شرور امان یابد. حسد را بگذارد پس محبت در قلبش ظهور نماید. مردم را نترساند پس به این خاطر از آنان نترسد. نسبت به آنان گناهی ننماید پس از سوی آنان به سلامت ماند. نفس از هر چیزی راحت کند پس به فلاح و رستگاری رسد و بر فضلش بیفزاید. مواضع عافیت و سلامت در دنیا و آخرت را بشناسد پس بدین لحاظ بر حریم امن راه پیدا کند.

آری، از ویژگی‌های مؤمن عدم خودبینی است، چه آن که خودبینی ریشه و مادر

(1) - الأملی، شیخ مفید: 52، حدیث 14؛ بحار الأنوار: 277/66، باب 37، حدیث 12.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 100

بسیاری از گناهان است، مؤمن چون خودبین نیست خدا بین است، و خدا بین آینه صفات و اسمای حق است و باقی در رحمت حضرت محبوب.

خودبین چیزی ندارد و به جایی بند نیست، غرورش بیهوده و کبرش بی مورد و موجودی است که در برابر طوفان حادثه چون پر کاه از بین رفتنی است.

شناخت امامت و ولایت

امام باقر علیه السلام درباره شناخت امامت و ولایت می‌فرماید:

ذِرْوَةُ الْأَمْرِ، وَسَنَامُهُ، وَمِفْتَاحُهُ، وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضِيَ الرَّحْمَنُ: طَاعَةُ الْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا «1». «2»

مرحله اعلای ایمان و شریف‌ترین جایگاه آن و کلید سایر امور و دری که آدمی را به همه چیز می‌رساند و خشنودی حق، شناخت رهبر تعیین شده از جانب حق و اطاعت از اوست.

سپس فرمود: خداوند در قرآن می‌فرماید: هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم.

بر اساس مدارک بی شماری که در کتب اهل سنت و شیعه است، رهبر واجب اطاعه پس از رسول خدا، علی علیه السلام است که پیامبر عزیز اسلام در روز هجدهم ذوالحجه در کنار غدیر به دستور حضرت حق وی را برای رهبری امت معرفی کرد،

(1) - نساء (4): 80.

(2) - مستدرک الوسائل: 268 / 17، باب 7، حدیث 21305، الأملی، شیخ مفید: 68 - 69، حدیث 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 101

و آن روز تمام مردم و به خصوص ابوبکر و عمر با وی به عنوان خلافت از پیامبر و ولی مؤمنان بیعت کردند. آنان که تا آخر عمر بر بیعتش ماندند صحابی و پیرو حقیقی پیامبرند و آنان که بر خلاف عقل و سنت و به خصوص بر خلاف آیات قرآن با آن حضرت به مخالفت برخاستند، چگونه می‌توانند مدعی پیروی از خدا و رسول باشند و خود را مشمول رضایت حضرت حق بدانند در صورتی که رضایت حق در پیروی کامل از قرآن و دستورهای رسول خداست.

صاحبان اخلاق حسنه

امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند:

إِنَّ خِيَارَكُمْ أَوْلُوا النُّهَى، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَوْلُوا النُّهَى؟ قَالَ: هُمْ أَوْلُوا الْأَخْلَاقَ الْحَسَنَةَ، وَالْأَخْلَامَ الرَّزِينَةَ، وَصَلَةَ الْأَرْحَامِ، وَالْبِرَّةَ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْأَبَاءِ، وَالْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْجِيرَانَ وَالْيَتَامَى، وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ، وَيُقْسِمُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ، وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسُ نِيَامًا غَافِلُونَ. «1»

بهترین شما آنان هستند که دارای عقل و خرد هستند، عرضه داشتند:

دارندگان عقل و خرد کیانند؟ فرمود: صاحبان اخلاق حسنه، دارندگان حلمی که آنان را از انتقام باز می‌دارد، آنان که به ارحام خود می‌رسند، و به پدران و مادران نیکی می‌کنند، به فقرا و همسایگان و ایتم رسیدگی می‌کنند، اطعام طعام می‌نمایند، در جهان افشای سلام می‌کنند و به وقتی که مردم در خواب و بی‌خبری‌اند به نماز شب برمی‌خیزند.

امام علی علیه السلام فرمود:

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ، وَ طَابَ كَسْبُهُ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ

(1) - بحار الأنوار، 305 / 66، باب 37، حدیث 27؛ الکافی: 240 / 2، حدیث 32.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 102

خَلِيقَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ، وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى بِدْعَةٍ.

«1»

خوشا کسی که نفسش به تواضع و فروتنی نشست، کسبش از مواضع حرمت و کراهت و شبهه پاک ماند، نیت و اعتقادش پسندیده شد، خلق و خویش نیکو گشت، اضافه ثروتش را به مستمندان داد، پرگویی زبانش را حفظ کرد، شرش را از مردم دور داشت و عمل به سیرت و روش پیامبر بر او ناگوار نیامد تا به بدعت و ضلالت کشیده شود.

جاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا بِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَقَالَ: الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَصِلَةُ مَنْ قَطَعَكَ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ، وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ. «2»

مردی به محضر امام صادق علیه السلام آمد، عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! مرا از مکارم اخلاق خبر ده، حضرت فرمود: گذشت از کسی که تو را آزرده، صله رحم نسبت به کسی که با تو جدایی نموده، پرداخت به کسی که تو را محروم کرده و گفتار حق گر چه به ضرر خودت باشد.

علی بن میمون می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُدْخِلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي رَحْمَتِهِ، وَيُسْكِنَهُ جَنَّتَهُ، فَلْيُحْسِنِ خُلُقَهُ، وَلْيُعْطِ النَّصْفَةَ مِنْ نَفْسِهِ، وَلْيُرْحَمِ الْيَتِيمَ، وَلْيُعِينِ الضَّعِيفَ وَلْيَتَوَاضَعَ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ. «3»

هر کس علاقه دارد خداوند عزوجل وی را در رحمتش وارد کند و در بهشتش ساکن نماید، باید اخلاقش را نیکو کند، از جانب خود به دیگران انصاف دهد،

(1) - نهج البلاغه: حکمت 123؛ مستدرک الوسائل: 377 / 2، باب 53، حدیث 2236.

(2) - بحار الأنوار: 368 / 66، باب 38، حدیث 6؛ معانی الاخبار: 191، حدیث 1.

(3) - بحار الأنوار: 370 / 66؛ باب 38، حدیث 12؛ الأمالی، شیخ صدوق: 389، حدیث 15.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 103

به یتیم رحمت آورد، ضعیف را یاری کند و برای خدایی که او را آفریده تواضع نماید.

عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا أَحَدْتُكَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ، وَمُؤَاسَاةُ الرَّجُلِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ، وَذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا. «1»

جرّاح مدائنی می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: می خواهی تو را از مکارم اخلاق خبر دهم؟ گفتم: آری، فرمود: چشم پوشی و گذشت از مردم، برادر دینی را به هنگام شدت در مال خود شریک کردن، و زیاد از خدا یاد نمودن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت نفر در قیامت در سایه رحمت حنّند، روزی که سایه ای به جز سایه آن رحمت واسعه نیست:

پیشوای عادل، جوانی که در عبادت نشو و نما کرده، مردی که دل به مسجد داده آن چنانکه وقتی از آن بیرون می رود دوباره باز می گردد، دو نفری که بر اساس طاعت حق جمع می شوند و متفرق می گردند، مردی که در خلوت یاد خدا کند و از دو دیده ببارد، مردی که از جانب زنی به شهوت دعوت گردد و پاسخ دهد من از خدا می ترسم و مردی که در کمال پنهانی در راه خدا صدقه دهد. «2» امام صادق علیه السلام می فرماید:

در یکی از جنگها تنی چند اسیر شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد جز مردی از آنها بقیه را به قتل برسانند. آن مرد به آن حضرت عرضه داشت: پدر و مادرم

(1) - بحار الأنوار: 372 / 66، باب 38، حدیث 18؛ معانی الأخبار: 191، حدیث 2.

(2) - بحار الأنوار: 377 / 66، باب 38، حدیث 29؛ الخصال: 343 / 2، حدیث 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 104

فدایت، چه شد که از این همه مرا آزاد ساختی؟ فرمود: جبرئیل از جانب حق به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خداوند و رسولش به آن خصلت‌ها عشق می‌ورزند:

غیرت شدید بر ناموست، سخاوت، حُسن خُلق، راستی در زبان، شجاعت.

آن مرد چون این حقایق را شنید مسلمان شد و اسلامش نیکو گشت و در جبهه‌ای در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به مجاهدت با دشمن برخاست تا به فیض شهادت رسید. «1»

دست گیر از ضعفا پای چو برجاست تو را

ای قوی پنجه که بازوی تواناست تو را

ای که ناخواسته هر چیز مهیاست تو را

کن مهیا ز وفا خواسته محرومان

ای که پر می قدح و ساغر و میناست تو را

جرعه‌ای هم به حریفان تھی کاسه ببخش

بشنو این نکته که آن حلّ معماست تو را

ای به هر دایره پرگار صفت سرگردان

از خداوند طلب هر چه تقاضاست تو را

حاجت خویش به محتاج دگر عرضه مکن

(1) - بحار الأنوار: 108/18، باب 11، حدیث 8؛ روضة الواعظین: 377/2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 105

5- آسان شدن بلای مرگ

انتقال روح از بدن و کوچ آن به سوی آخرت در سیر آیات شریفه، به لحظه‌های «سكرة الموت یا غمرات الموت یا بلغت الحلقوم یا بلغت التراقي» «1» تعبیر شده است.

این حالت از واژه سکر به معنی مسدود کردن راه آب است و چون انسان در این لحظه‌ها يك حال مستی و گیجی دارد پس این سدی میان انسان و عقل و احساس او می‌شود و گمراهی از جاده زندگی برای او پدید می‌آید.

در این لحظه‌ها انسان از چند سو در محاصره عوامل گوناگون قرار می‌گیرد. از يك سو فرشتگان مرگ برای قبض روح او آمده‌اند.

از يك سو ارواح مقدس معصومان و اولیای خدا برای بشارت به بهشت و نجات او از دوزخ بر بالین او حاضر می‌شوند.

از سوی دیگر شیطان و یارانش در دم آخر به وسوسه‌های نهبی می‌پردازند.

و از سوی دیگر علاقه به فرزند و مال و مقام دنیایی او را رها نمی‌کند.

و مهمتر این که ترسی از مرگ و امیدواری به خدا و معصومان: و اعتقادات و ارزش‌های دینی که يك عمر با آنها زیسته است او را مضطرب ساخته است.

قرآن بارها روی مسأله مرگ و مخصوصاً لحظه جان دادن تکیه می‌کند و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که همگی چنین لحظه‌ای را در پیش دارند:

وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تُحِيدُونَ «2»

و سكرات و بیهوشی مرگ، حق را [که همه واقعیت‌های جهان پس از مرگ است] می‌آورد [و به محتضر می‌گویند:] این همان چیزی است که از آن

(1) - سوره ق (50): 19، انعام (6): 93، واقعه (56): 83، قیامت (75): 26.

(2) - ق (50): 19.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 106

می‌گریختی؛

سکره مرگ حالتی شبیه به مستی است که بر اثر فرا رسیدن مقدمات مرگ به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده‌ای به انسان دست می‌دهد، و گاه بر عقل او چیره می‌گردد و او را در اضطراب و ناآرامی شدید فرو می‌برد، چگونه چنین نباشد در حالی که مرگ يك مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود قطع کند و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرارآمیز است.

به خصوص این که در لحظه مرگ انسان درك و دید تازه‌ای پیدا می‌کند، بی‌ثباتی این جهان را با چشم خود می‌بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می‌کند. این جا است که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می‌گیرد و حالتی شبیه مستی به او دست می‌دهد ولی مست نیست. حتی انبیا و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شداید این لحظه انتقالی بی‌نصیب نیستند. چنانکه در حالات معصومین علیهم السلام نقل شده است:

وَ كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عِنْدَ الْمَوْتِ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ» فَلَمْ يَزَلْ يُرَدِّدُهَا حَتَّى تُوَفِّيَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ وَ هُوَ فِي الْمَوْتِ وَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْقَدَحِ وَ يَمْسَحُ وَجْهَهُ بِالْمَاءِ وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ. «1»

حضرت سجاد علیه السلام در هنگام یاد مرگ همیشه می‌فرمود: «خدایا! به من رحم کن چون تو بزرگواری، خدایا! به من رحم کن چون تو مهربانی»؛ پس پیوسته این را تکرار می‌نمود تا این که از دنیا رحلت فرمود. در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ظرفی از آب در وقت رحلت و مرگ بود و ایشان دستش را در ظرف آب

(1) - بحار الأنوار: 241 / 78، باب 5؛ الدعوات، راوندی: 250، حدیث 704 و 705.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 107

می کرد و به صورت می کشید و می فرمود: خدایا! مرا بر سختی های مرگ کمک بفرما.

این حالت چقدر سرنوشت ساز است که انسان همیشه در حال شك و امید به سر می برد و راهی برای فرار از آن آماده می کند. و قرآن در ادامه می فرماید: به کسی که در حال سكرات مرگ است گفته می شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن می گریختی.

آری، مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزند به خاطر این که آن را فنا می دانند نه دریچه ای به عالم بقا؛ در حالی که جهان آخرت برای جاودانگی آفریده شده است.

و سكرات موت هم مانند مرگ حق است و قابل انکار نیست یعنی آن حالت های سخت و جان گذاز يك حقی به دنبال دارد که مرگ است و این به خاطر آن است که انسان هر باوری را درباره قیامت انکار کند نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه را می کوبد.

مرگ تدریجی

در آیه دیگر می فرماید:

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَ اتَّقَمَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ * «1»

اینچنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد،* و [کسان بیمار] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟* و [بیمار] یقین می کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا رسیده

(1) - قیامة (75): 26 - 30.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 108

است!* و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم پیچد؛* آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

آن روز که چشم برزخی او باز می‌شود و حجاب‌ها کنار می‌رود، نشانه‌های عذاب و کیفر را می‌بیند و به اعمال خود آگاه می‌شود و در آن لحظه ایمان می‌آورد ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

تراقی جمع ترقوه به معنی استخوان‌هایی است که دور گلو را گرفته است و رسیدن جان به گلوگاه کنایه از آخرین لحظات عمر است؛ زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می‌رود اعضایی که فاصله بیشتری از قلب دارند مانند دست و پاها زودتر از کار می‌افتند، گویی روح به تدریج از بدن بیرون رفته تا به گلوگاه برسد و این حالت ادامه دارد که هیچ کسی نمی‌تواند او را نجات دهد، ساق پاها به هم پیچیده می‌شود و اندک اندک اعضای بدن از روح خالی می‌شوند در این احتضار، یأس کامل در نزد انسان و بستگان او پدید می‌آید و فراق همیشگی اتفاق می‌افتد. و این آخرین وضعیتی است که شدت‌های دنیایی با شدت‌های آخرت پیچیده می‌شود.

در آیه دیگر می‌فرماید:

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ* وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ» «1»

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می‌رسد،* و شما در آن وقت نظاره‌گر هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست!]

ضعف و ناتوانی کامل انسان در این لحظات حساس آشکار می‌شود، نه تنها در زمان‌های گذشته که امروز با تمام تجهیزات فنی و پزشکی و درمانی نمی‌تواند ضعف و زبونی به هنگام احتضار را سامان دهد.

اطرافیان او از يك سو حال او را نظاره می‌کنند و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی

(1) - واقعه (56): 83 - 84.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 109

خود را مشاهده می‌نمایند و از سوئی برتری قدرت خدا را بر همه چیز؛ حضور مرگ و پایان حیات در دست او را حس می‌کنند و خودشان نیز همچین سرنوشتی را در پیش دارند.

تعبیر جان به گلو رسیدن کنایه از واپسین لحظه‌های زندگی است که بیشتر اعضای بدن مانند دستان و پاها قبل از بقیه اعضا از کار می‌افتند و گلوگاه آخرین عضوی است که از کار می‌افتد. و پیکر به سوی متلاشی شدن به پیش می‌رود.

و در مراحل پایانی نفس انسان به جایگاه حقیقی خود باز می‌گردد که خداوند حال آن را چنین بازگو می‌فرماید:

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً «1»

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز کرد.

پس از گذشت از وضعیت وحشت و عذاب روحی که در برزخ بین زندگی و مرگ رخ می‌دهد، ارواح دو دسته می‌شوند. يك گروه ارواح طیبه و مطمئن هستند که خداوند از آنها به نفس مطمئنه و روح آرامش یافته تعبیر می‌کند و می‌فرماید: «تو این روح آرام یافته به سوی پروردگارت بازگرد.» این بازگشت همان دعوت الهی به سوی خویش و رضایت محبوب و معبود حقیقی از روح مقدس است. سپس از او برای ورود و پذیرایی در بهشت برین، همه مقدمات وعده‌ها را آماده می‌سازد.

برخی از مفسران عقیده‌مندند که منظور از بازگشت به سوی پروردگار، بازگشت به ثواب و رحمت اوست. ولی بهتر آن است گفته شود: بازگشت به سوی خود اوست یعنی در جوار قرب او جای گیرد. «2»

(1) - فجر (89): 27 - 28.

(2) - برگرفته از تفسیر نمونه: 26 / 475 - 477، ذیل آیه 27 - 28 سوره فجر.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 110

بازگشت به سوی پروردگار در روایات

آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است و یا از لحظه جان دادن آغاز می‌شود؟ به روایات اهل بیت علیهم السلام نگاهی می‌اندازیم:

امام صادق علیه السلام به سدید می‌فرماید:

فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَمَا يُجْسُ بِخُرُوجِهَا، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى:

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي «1»

ثُمَّ قَالَ: ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ وَرِعًا مُوَاسِيًا

لِإِخْوَانِهِ وَضَوْلاً هُمْ. «2»

مؤمن، بیرون رفتن از دنیا را حس نمی کند و این سخن خدای متعال است که فرمود: «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!، به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. پس در میان بندگانم درآی، و در بهشت وارد شو.» سپس فرمود: و این حالت برای کسی است که پارسا باشد و با برادرانش همدردی و به آنها رسیدگی کند.

حضرت علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرمود:

إِنَّ أَشَدَّ شِيعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشَرْبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءَ الْبَارِدَ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِهِ الْقُلُوبُ وَ إِنَّ سَائِرَهُمْ لَيَمُوتُ كَمَا يُعْبَطُ أَحَدُكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ كَأَقْرَ مَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ. «3»

علاقه مندترین شیعیان به ما، جان کنندش مانند نوشیدن آب خنک روحبخشی است که یکی از شما در روز تابستان بنوشد و بقیه آنها در بستر خود به

(1) - فجر (89): 27 - 30.

(2) - بحار الأنوار: 6 / 186، باب 7، حدیث 21؛ المحاسن: 1 / 177، باب 39، حدیث 161.

(3) - بحار الأنوار: 6 / 162، باب 6، حدیث 30؛ تأویل الآيات الظاهرة: 752.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 111

خوشایندترین حالت می میرند، حالتی که هر يك از شما آرزوی چنان مردنی را کند.

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید:

چرا هنگامی که روح از بدن خارج می شود احساس ناراحتی می کند ولی در هنگام وارد شدن روح به آن احساس نمی کند؟! فرمود: به خاطر آن که بدن با آن رشد کرده است. «1» درست به این می ماند که دندان فاسدی از دهان بیرون کشند، در لحظه جدایی دردناک است ولی بعد از آن احساس آرامش می کنیم.

در حدیث معراج آمده است:

هر گاه بنده در حال مرگ قرار گیرد فرشتگانی بالای سر او می ایستند و دست هر فرشته ای جامی از آب کوثر است و جامی از شراب بهشتی و به روح او می نوشانند تا سستی و تلخی مرگ از او برود و نوید بزرگ را به او می دهند و می گویند: خوش باش و جایگاهت نکو باد. تو نزد پروردگار عزیز حکیم حبیب قریب می روی. «2» امام علی علیه السلام ترسیم زنده و توصیف دقیق تر گویایی از لحظه مرگ و سكرات غافلگیر کننده از آن لحظه ها برای ما ارائه می فرماید:

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْقَوْتِ، فَفَتَّرَتْ لَهَا اطْرَافُهُمْ وَ تَعَيَّرَتْ لَهَا الْوَأْتُهُمْ، ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجًا، فَحِيلَ بَيْنَ احْدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَ اِنَّهُ لَبَيْنَ اَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِاَذْنِهِ عَلَي صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ

(1) - بحار الأنوار: 158 / 6، باب 6، حدیث 17؛ علل الشرایع: 3009 / 1، باب 261، حدیث 1.

(2) - بحار الأنوار: 27 / 74، باب 2، حدیث 6؛ مستدرک الوسائل: 500 / 7، باب 1، حدیث 8743.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 112

وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرُهُ؟ وَ فِيهِمْ اذْهَبَ دَهْرُهُ؟ وَ يَتَذَكَّرُ اَمْوَالًا جَمَعَهَا، اَعْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا، وَ اخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا، وَ اشْرَفَ عَلَي فِرَاقِهَا، تَبَقَى لِمَنْ وَّرَائِهِ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا، فَيَكُونُ الْمُهَنَّا لِعَيْرِهِ وَ الْعَبَاءُ عَلَي ظَهْرِهِ، وَ الْمَرْءُ قَدْ عَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا، فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَي مَا اَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ اَمْرِهِ وَ يَرْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ اَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَتَّى اَنَّ الَّذِي كَانَ يَعْطِبُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيَّهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ!

فَلَمَّ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ، فَصَارَ بَيْنَ اَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ، يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظْرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ السِّنِّيهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ التَّيَاطُّاَ بِهِ، فَقُبِضَ بَصَرُهُ كَمَا قُبِضَ سَمْعُهُ، وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ اَهْلِهِ. «1»

سکرات مرگ و اندوه بر آنچه از دستشان رفته يك جا آنان را در بر گرفت، اعضای بدنشان در برابر آن سختی‌ها به سستی گرایید، رنگشان تغییر کرد.

سپس مرگ بیشتر در وجودشان نفوذ نمود و بین آنان و سخن گفتنشان مانع شد و آن مختصر در میان اهل بیتش با دیده‌اش می‌بیند، و باگوشش می‌شنود در حالی که عقلش بجاست و فکرش باقی است، اندیشه می‌کند که عمرش را در چه راهی به باد داده و روزگارش را کجا برده، به یاد می‌آورد ثروتی را که جمع کرده و در به دست آوردنش توجه به حلال و حرام ننموده و از جایی که حلال و حرامش برخی روشن و برخی مشتبه بوده و به چنگ زده و فعلاً پایبند گناه جمع آوری آن ثروت است و مشرف بر جدا شدن از آن شده، ثروتی که برای وارثان می‌ماند و در آن خوش می‌گذرانند و از آن بهره‌مند

(1) - نخب البلاغه: خطبه 108.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 113

می‌شوند، راحتی آن نعمت برای وارث و بار مسؤولیت آن بر دوش اوست و او در گرو این ثروت است. در پی آنچه وقت مردن برایش ظاهر می‌شود از حسرت دست به دندان می‌گزد، و به آنچه در ایام عمرش به آن رغبت داشته بی‌میل می‌شود و آرزو می‌کند ای کاش! آن کسی که قبل از این به ثروت او غبطه می‌خورد و به خاطر آن به او حسد می‌ورزید آن ثروت را به جای او گرد آورده بود. آن گاه مرگ در غلبه بر بدنش چندان پیش می‌رود که دیگر گوشش مانند زبانش از کار می‌ایستد در حالی که میان خانواده‌اش می‌ماند که قدرت سخن گفتن و قوت شنیدن ندارد، دیده به چهره اهل و عیالش می‌گرداند، حرکات زبانشان را می‌بیند ولی صدای کلام آنان را نمی‌شنود سپس پنجه مرگ با او گلاویز می‌شود، چشم او نیز، مانند گوشش از کار می‌افتد و روح از بدنش بیرون می‌رود، و لاشه‌ای شده بین خانواده‌اش می‌افتد

حالات مرگ و حکمت آن

یکی از حکمت‌های بروز این حالت‌ها، در واقع رسیدن به سرنوشتی است که در انتظار اوست و انسان پیوسته در حال شک و تردید به سر می‌برد و حقیقت مطلب بر او روشن نیست. و این واقعیت به ویژه در انتظار کفار و مشرکین است که دین اسلام را انکار می‌کنند و مرگ و قیامت را به مسخره می‌گیرند، پس لحظاتی چند بین آرزوها و افکارشان فاصله می‌افتد و شبهه‌ها به یقین تبدیل می‌شود. اما آنان به آن یقینی می‌رسند که پوچی و بی‌هویتی باطل را به همراه دارد.

اما گروه دوم: ارواح خبیثه و شیطانی مانند ارواح کافران و منافقان هستند که به دوزخ دعوت می‌شوند.

جان‌کندن کافر از بلاهای دنیایی ناگوارتر است، چون او از هر گونه آلودگی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 114

روحی و جسمی انباشته شده است و راه پاکی را هم نگذرانده است پس در لحظه تسلیم جان، وسیله نجات دهنده‌ای که او را از منجلا ب‌ها بیرون بکشد وجود ندارد و علاوه بر این شیطان هم او را به انکار حق و ارزش‌ها تشویق می‌کند و سپس رها می‌کند، در این وضعیت جان‌کندن بر او بسیار سخت شده و به بدترین حال از دنیا می‌رود.

برخلاف آنچه مادیین می‌گویند که مردن انسان تمام شدن و نابودی است؛ این لحظه‌ها مانند انتقال جنین به دنیا به همراه درد و رنج فراوان است و زندگی جدیدی آغاز می‌شود.

مرگ در کلام امام سجاد علیه السلام

از علی بن الحسین علیه السلام امام سجاد علیه السلام پرسیدند: مرگ چیست؟ فرمود:

برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پرحشره است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس‌ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب‌ها و مناسب‌ترین منزل‌هاست. و برای کافر مانند کندن لباس فاخر است و انتقال از منزل‌های مورد علاقه و تبدیل آن به چرک‌ترین و خشن‌ترین لباس‌ها و وحشتناک‌ترین منزل‌ها و بزرگ‌ترین عذاب‌هاست.

«1»

مرگ در کلام امام کاظم علیه السلام

در روایت است که، امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد بر کسی شد در حالی که غرق سکر است موت بود و به هیچکس پاسخ نمی‌گفت، جمعیت عرض کردند:

ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دوست داریم حقیقت مرگ را برای ما شرح دهی و

(1) - بحار الأنوار: 155 / 6، باب 6، ذیل حدیث 9؛ معانی الأخبار: 289، حدیث 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 115

بگویی بیمار ما اکنون در چه حالی است؟

فرمود:

مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک می کند و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان باقیمانده آنهاست. در حالی که کافران را از نعمت هایشان جدا می کند و آخرین لذت یا راحتی است که به آنها می رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیاناً انجام داده اند. و اما این شخص محض به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آن چنان که لباس چرکین با شستشو پاک می شود. و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید همنشین ما اهل بیت باشد. «1»

مرگ در کلام امام حسین علیه السلام

اکنون به تاریخ بنگریم آن سوی حقیقت را از دریچه نگاه اولیاء الله به مرگ مشاهده کنید.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به هنگام شدت گرفتن جنگ، تعبیر لطیفی درباره مرگ برای یارانش ارائه فرمود:

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِطَةِ، وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ.

إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ جِسْرٌ هُوَ إِلَى جَحِيمِهِمْ. «2»

(1) - بحار الأنوار: 155 / 6، باب 6، ذیل حدیث 9؛ معانی الأخبار: 289، حدیث 6.

(2) - بحار الأنوار: 154 / 6، باب 6، حدیث 9.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 116

شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند. کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از کافی به زندان و عذاب منتقل کنند.

پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ تنها پل آنها به باغ‌های بهشت و پل اینها به جهنم است.

پس نیکوست به سفارش‌های عملی اهل بیت علیهم السلام گوش جان بسپاریم:

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

هر که دوست دارد خدای عزوجل سکرات مرگ را بر او سبک گرداند باید به خویشانش رسیدگی کند و به پدر و مادرش نیکی کند. اگر چنین کند، خداوند عزوجل سختی‌های مرگ را بر او آسان گرداند و در زندگیش هرگز به نداری نیفتد.

«1»

(1) - الأملی، شیخ طوسی: 432، حدیث 967؛ بحار الأنوار: 81 / 71، باب 2، حدیث 82.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 117

6- به سلامت بیرون آمدن از آزمایش‌های سخت

فتنه در حقیقت به معنای وسیله آزمودن و آزمایش کردن است که در اصل به گداختن طلا و زر در آتش برای امتحان ناخالصی آن گویند. این به جهت تجربه و آزمایش حسی است.

این واژه هنگامی که در آیات و روایات استفاده می‌شود، مقصود، گمراهی کفر و عذاب و خلاف و رسوایی است. و بیشتر در زمینه‌ای طرح می‌شود که امری سخت یا ناپسند مورد آزمایش قرار گیرد.

علامه طباطبایی در این زمینه می‌فرماید:

«فتنه عبارت است از وسیله آزمایش و امتحان و مراد از قرار دادن مؤمنان به عنوان وسیله برای آزمایش کفار، مسلط کردن کافران بر ایشان است. تا بدین وسیله خداوند آنان را در بوته آزمایش گذارد تا هر تباهی و فسادى که در خود دارند بیرون بریزند. آنان مؤمنان را به خاطر این که ایمان آورده بودند انواع آزارها می دادند.» **«1»** در جای دیگر می فرماید:

«تفاوت میان امتحان الهی و امتحانی که ما بشر می کنیم این است که ما غالباً از باطن و درون اشیا بی خبریم و لذا آن را امتحان می کنیم تا بدین وسیله وضعیت ناشناخته آن بر ما معلوم شود، در حالی که جهل و نادانی نسبت به خدای سبحان معنا ندارد و کلیدهای غیب در اختیار اوست، بنابراین تربیت و هدایت عامه الهی نسبت به انسان که به منظور فراخواندن او به نیک فرجامی و سعادت صورت می گیرد، امتحان است؛ زیرا با این کار وضعیت موجود که آیا اهل سرای ثواب است یا سرای عقاب و کیفر به منصّه ظهور و تعین می رسد. به همین دلیل است که خداوند متعال این عملکرد خود یعنی تشریح و جهت بخشیدن به حوادث را به نام

(1) - تفسیر المیزان: 233/19، ذیل آیه 5 سوره ممتحنه.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 118

بلا و ابتلا و فتنه نامبرده است. و به طور کلی و عام می فرماید:

«ما آنچه را بر روی زمین است زیور آن قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام يك بهتر عمل می کنند.» **«1»** و چنانکه ملاحظه می شود آیات امتحان، بلا را به کلیه امور مربوط به انسان تعمیم می دهد چه آنهایی که به وجود او و اعضای وجود او مربوط می شود مانند گوش و چشم و زندگی و چه آنهایی که از حیطة وجود او خارج است اما به نحوی با او ارتباط دارد، مانند فرزند و همسر و ایل و تبار و دوست و مال و مقام و هر آنچه به نوعی از آن بهره مند می شود. نیز نقطه مقابل این امور مانند مرگ و دیگر مصیبت هایی که به انسان می رسد. خلاصه آن که این آیات هر جزئی از اجزای عالم و هر حالتی از حالات انسان را که با انسان ارتباط پیدا می کند، وسیله امتحان و آزمایش خداوند از انسان برمی شمارد. **«2»** بر اساس آیات قرآن مجید، انسان در همه مراحل زندگی مورد آزمایش گوناگون قرار می گیرد. خداوند برای تربیت انسان همیشه او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد تا جاذبه های روحی و قلبی او را بیازماید.

مال و فرزند دو عامل مهم نزد خداوند است که می فرماید:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» «3»

و بدانید که اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش شماست، و خداست که پاداشی بزرگ نزد اوست.

فتنه گاه آزمون خیر و گاه آزمایش شر است. تا جوهره باطن در دو وضعیت مشخص شود که می فرماید:

(1) - كهف (18): 7.

(2) - تفسير الميزان: 31 / 4 - 36، كلام في الامتحان و حقيقته.

(3) - انفال (8): 28.

تفسير و شرح صحيفه سجاديه، ج 4، ص: 119

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْحَيْرِ فِتْنَةٌ وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» «1»

هر کسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم، و به سوی ما بازگردانده می شوید.

اما مردم از این آزمایشها خبر ندارند که تا سختی می بینند از جاده حقیقت بیرون می روند و خویشان را گم می کنند. خداوند در این زمینه می فرماید:

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» «2»

پس چون انسان را آسیبی رسد، ما را [برای برطرف کردنش] بخواند، سپس هنگامی که [برای برطرف شدن آسیب] از سوی خود نعمتی به او می دهیم، می گوید: فقط آن را بر پایه دانش و کاردانی خود یافته ام! [چنین نیست که می پندارد] بلکه آن نعمت آزمایشی است [که آیا به خاطر آن سپاس گزاری می کند یا به طغیان برمی خیزد؟] ولی بیشتر آنان [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند.

ویژگی امتحان الهی

دو نکته اساسی در امتحان‌های الهی است:

1- امتحان خداوند برای آزمایش قوی از ضعیف است و همچنین پرورش برتری‌های عملی و فکری انسان‌هاست تا پاداش و کیفر عمل نیک و بد مشخص شود.

2- خداوند با امتحان‌ها؛ حجت و دلیل را بر همه انسان‌ها تمام می‌کند تا امتیاز و

(1) - انبیاء (21): 35.

(2) - زمر (39): 49.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 120

ارزش‌های آدمیان معلوم گردد.

بنابراین انسان‌ها در برابر بلاها و حوادث چهار گروه می‌شوند:

الف - عده‌ای در برابر بلا فریادکننده‌اند و همیشه از روزگار شکایت می‌کنند.

مانند: انسان‌های دنیا دوست و مال پرست که ترس از دست دادن مال، آنها را گله‌مند می‌کند.

ب - عده‌ای در بلاها صبور و شاکرند. مانند: حضرت ایوب علیه السلام که هر چه بیشتر بلا می‌دید شاکرتر بود.

ج - عده‌ای بلا را هدیه آسمانی می‌دانند. مانند: رزمندگان راه حق که شهادت را پاداش آسمانی می‌دانند.

د - عده‌ای هم به استقبال بلا می‌روند. مانند: جوانانی که عازم جبهه‌های جنگ حق علیه باطل می‌شوند و از حق دفاع می‌کنند.

پس در این گرداب و سراب دنیا، گروهی سرافراز از امتحان بیرون می‌آیند و گروهی سرافکنده در آزمایش‌ها مردود می‌شوند.

امتحان در روایات

در روایات آمده است که: دین و ایمان انسان‌ها مورد سنجش قرار می‌گیرد، آیا در آسایش و امنیت دیندارند و در مشکلات هم پایبند به اصول اعتقادی هستند.

حضرت علی علیه السلام اصل آزمایش را از مسلمات امر خداوند می‌داند و می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ سَيِّئَاتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَادَكُمْ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ وَأَمْ يُعِدُّكُمْ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ، وَ قَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 121

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ» «1». «2»

ای مردم! به همین زودی زمانی بر شما می‌رسد که اسلام واژگون شود همچون ظرفی که با محتویاتش واژگون گردد. ای مردم! خدا شما را پناه داده از این که بر شما ستم روا دارد، ولی به شما این تأمین را نداده که در معرض آزمایش قرارتان ندهد، آن بزرگ‌ترین گوینده در قرآن فرمود: «در این برنامه نشانه‌هایی است و ما آزمایش کننده‌ایم».

آری، امتحان الهی از برنامه‌های حتمی است که هیچ گذشت و جدا کردنی برای هیچ کسی وجود ندارد حتی پیامبران و اولیای خدا با درجات بالاتر آزمایش می‌شوند. و حتی شیطان هم در اطاعت از حق آزموده شد.

شخصی به حضرت علی علیه السلام گفت: آیا امکان دارد خداوند ما را امتحان نکند؟!

حضرت فرمود:

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَلَكِنْ مِنْ اسْتِعَاذَ فَلَيْسَتْ عِذٌّ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ. «3»

کسی از شما نگوید: «الهی، از امتحان به تو پناه می‌برم» چه این که کسی نیست مگر این که مشمول امتحان است. اما اگر کسی خواست از خدا پناه جوید باید از فتنه‌های گمراه کننده پناه جوید.

مقصود حضرت این است که از خدا نخواهید که شما را امتحان نکند چرا که امتحان یقینی و همگانی است بلکه از او سرافرازی و موفقیت در امتحان را

(1) - مؤمنون (23): 30.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 102.

(3) - نهج البلاغه: حکمت 93.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 122

بخواهید. محذورات فتنه در دعای امام سجاد علیه السلام همان مضلّات فتن است که به معنای سختی‌ها و ترس‌ها و امور گمراه کننده و فریبنده دنیا است.

حضرت صادق علیه السلام فرموده که حضرت علی علیه السلام به عبدالله بن یحیی فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ تَمَحِيصَ ذُنُوبِ شِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا بِمَحْتَتِهِمْ لِسَلَمٍ بِهَا طَاعَاتُهُمْ وَ يَسْتَحِقُّوا عَلَيْهَا ثَوَابَهَا. «1»

ستایش از برای خدایی است که زدودن گناهان پیروان ما را به سبب سختی‌ها و مشکلات در دنیا قرار داد. تا به این رنج‌ها و بلاها طاعات آنان؛ سلامت بماند و پاداشی سزاوار نصیب‌شان گردد.

به هر حال اهل حق و ایمان در فشار و شدت قرار می‌گیرند؛ که مدت آن اندک است و عافیت آن زیاد است. یعنی زمان بلا و صبر به مدت عمر انسان کوتاه و گذراست ولی زمان آسایش و راحتی آن بلند و همیشگی است که آن در آخرت است.

اگر در پی راهی اساسی می‌گردی پس به فرمایش مولا بنگر که راه چاره را چه پیشنهاد فرموده است:

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلْمِ وَ يُجَلِّدْهُ فِيمَا اسْتَهْتَتْ نَفْسُهُ. «2»

بدانید آن که تقوای الهی را رعایت کند خداوند راه خروج از فتنه‌ها را برایش باز کند، و به او نوری بنمایاند که از تاریکی برهد، و او را در آنچه که میل و آرزوی اوست جاویدان کند.

بنابراین از درگاه حق تعالی طلب کنیم که در دوران آزمایش‌های سخت و آسان که همگان در خواب غفلت به سر می‌بریم به سلامت گذر کنیم و به سوی بهشت

(1) - بحار الأنوار: 232 / 64، باب 12، حدیث 48؛ تفسیر الامام العسکری: 23، حدیث 7.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 182.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 123

عنبر سرشت فرود آییم.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

در بهشت منزلهایی است که بندگان با اعمال و کردارشان به آنها نمی‌رسند، نه بر فراز آن منزلها آویزهای و نه در زیر آن ستونی وجود دارد بلکه در آسمان معلقند. عرض شد: ای رسول خدا! اهل این منازل کیانند؟ فرمود: بلاکشیدگان اندوه دیده. «1»

(1) - بحار الأنوار: 194 / 78، باب 1؛ أعلام الدین: 277.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 124

7- نجات از جهنم و قرار گرفتن در بهشت عنبر سرشت

عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت درآمده و در مسیر بی‌انتهای خود به سوی بی‌نهایت که ذات پاک خداست پیش می‌رود، هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی‌نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی‌گردد، حتی پس از قیام قیامت باز این سیر تکاملی ادامه می‌یابد.

و از آنجا که آغاز این حرکت از ناحیه پروردگار شروع شده و نخستین جرعه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است، تعبیر رجوع و بازگشت شده است.

حضرت حق می‌فرماید:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ «1»

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. [خدا شما را وعده داد] وعده‌ای حق و ثابت؛ بی‌تردید اوست که جهان آفرینش را می‌آفریند، سپس آن را [به قیامت] بازمی‌گرداند تا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کافر شدند به کیفر کفری که همواره می‌ورزیدند، شریقی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است.

در آیه دیگر کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به يك مسابقه معنوی کرده که

(1) - یونس (10): 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 125

هدف نهایی آن آمزش الهی و نعمت‌های جاویدان بهشت است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ «1»

و به سوی آمزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان‌ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

سارعوا از مسارعت به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن در رسیدن به يك هدف است. و در کارهای نیک، قابل ستایش و در کارهای بد نکوهیده است.

در حقیقت قرآن در این جا از يك نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن يك کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و عادی انجام می‌دهد ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد آنهم مسابقه‌ای که جایزه باارزشی دارد، تمام نیرو

و انرژی خود را به کار می‌گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می‌تازد، اگر هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به مقام معنوی بدون آموزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد. و مؤمنان چنین‌اند که در راه‌یابی به حقیقت آخرت در مسابقه‌اند.

خلود، یعنی ماندن همیشگی و جاودانگی ماندگار است. و مراد حضرت از این درخواست این است که؛ مسافران پرهیزگار، آخرت را از ورود در آتش دائمی و مطلق سالم نگه دارد و جایگاه آسایش را برای آنها فراهم کند.

مقیل، محل استراحت در نصف روز است. در روایات آمده است که خداوند در حسابرسی بر اهل بهشت به مقدار نصف روز دنیا در بهشت تخفیف می‌دهد و برای

(1) - آل عمران (3): 133.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 126

جهنمیان همچنین مقدار مقرر شده است. «1» سپس به جایگاه ابدی منتقل می‌شوند.

و اما حضرت سجّاد علیه السلام در دعای مورد شرح فرمود: «مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ» که تنها متقیان به آن جایگاه عنبر سرشت، وعده همیشگی داده شده‌اند نه دیگران، همان طور که در سوره فرقان می‌فرماید:

قُلْ أَذْ لِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا * هُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا «2»

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده‌اند که پاداش و بازگشت گاه آنان است؟* در آنجا هر چه بخواهند در حالی که جاودانه‌اند برای آنان فراهم است، این بر عهده پروردگارت وعده‌ای است درخواست شده [و مورد انتظار اهل ایمان از خدای بخشنده و کریم].

زیرا که خداوند بهشت را به مؤمنان متقی وعده داده است و هیچ‌گونه حق و استحقاقی در کار نیست ولی به خاطر تقوای فوق العاده و پذیرش سختی‌های دنیا و دوری از لذت‌های مباح و غیرمباح باید پاداشی شایسته داشته باشند.

پرسشی در این جا مطرح است که چرا خداوند درباره مژده جایگاه دوزخیان و بهشتیان کلمه «خُلد» را به کار برده است؛ با این که اهل گناه اگر هدایت می شدند و یا گروهی در آزمایش های دشواری قرار می گرفتند؛ اهل طاعت نمی شدند و امور دنیا همه محدود است پس این جاودانگی بر اساس عدالت نیست؟

پاسخ این سؤال از دقت در مطالب گذشته روشن می شود که با مطالعه آیات و

(1) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: 72 / 24 - 73، ذیل آیه 24 سوره فرقان.

(2) - فرقان (25): 15 - 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 127

روایت به دست می آید:

خداوند به مؤمنان پرهیزگار وعده بهشت ابدی با قید تقوا داده است و هرگز بنده ای حق یا استحقاقی نسبت به بهشت رفتن ندارد و حتی بسیاری از انسان ها با تخفیف در محاسبه و شفاعت و گذشت خداوند و اولیاء الله به بهشت می روند. و نکته دیگر این که همیشگی بودن پاداش و کیفر مؤمنان و کافران بر اساس نیت آنان است؛ زیرا قصد و علاقه و هدف اهل ایمان، انجام عمل صالح و طاعت الهی برای همیشه است پس اطاعت و پرهیزکاری دائمی حالتی سخت و کوبنده لذت است، پس عاقبت خوشی و راحتی است.

اما اهل گناه نیت شان تا هنگامی که زندگی می کنند این است که به دنبال لذت ها و هوس ها و دوری از راه حق و انکار معاد باشند؛ پس سرانجام آنها درد و آتش است. با این حال هر کسی بر اساس نیت زندگی می کند و همان گونه جاودانه می ماند. بنابراین بر کسی یا گروهی ظلمی صورت نمی گیرد.

حضرت صادق علیه السلام این نکته را مستند به شاکله انسان می داند و می فرماید:

إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا، وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى:

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ «1»

قال: عَلِيٌّ نَبِيٌّ. «2»

دوزخیان از این رو در آتش جاویدانند که در دنیا نیتشان این بود که چنانچه تا ابد زنده بمانند، خدا را نافرمانی کنند و بهشتیان در بهشت جاویدانند که در دنیا بر این نیت بودند که همیشه خدا را فرمان برند. پس به نیت‌ها هر دو گروه جاودانه هستند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «بگو هر کس بر پایه

(1) - اسراء (17): 84.

(2) - الكافي: 85 / 2، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 50 / 1، باب 6، حدیث 96.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 128

خلق و خوی و عادت‌های اکتسابی خود عمل می‌کند» و فرمود: یعنی با نیت خود.

مؤمنان با نیت‌های پاک و ضمیرهای مطمئن و امیدوار به دار امان وارد می‌شوند و در سرای امنیت و آسایش، تلخی‌های دنیا از بین می‌رود.

چقدر بهشت رفتن ارزان است؟! که با اطاعت و شکیبایی به دست می‌آید.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُؤَخِّدًا أَبَدًا. «1»

سوگند به آن که مرا نوید دهنده برانگیخت، خداوند هرگز یکتاپرست را در آتش عذاب ندهد.

حضرت باقر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

بهشت در گرو گرفتاری‌ها و بردباری است. پس، هر که در دنیا بر ناملازمات صبر کند به بهشت رود و دوزخ در گرو لذت‌ها و خواهش‌های نفس است پس، هر که لذت و هوس‌ها را برآورده کند به جهنم رود. «2» پس راه بهشت را باید شناخت و از صاحبانش کلید راه‌یابی را درخواست نمود که امام علی علیه السلام فرمود:

هر کس شش خصلت در او گرد آید به بهشت درآید و از آتش برهد: کسی که خدا را بشناسد و فرمانش برد و شیطان را بشناسد و نافرمانیش کند و حق را بشناسد و پیرویش نماید و باطل را بشناسد و از آن پرهیزد و دنیا را بشناسد و دورش افکند و آخرت را بشناسد و آن را بجوید. «3»

(1) - بحار الأنوار: 1/3، باب 1، حدیث 1؛ التوحید 31/29.

(2) - بحار الأنوار: 72/68، باب 62، حدیث 4؛ الکافی: 89/2، حدیث 7.

(3) - مجموعة ورام: 135/1؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 264/20.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 129

و چون مؤمن به این خصلت‌ها دست یافت در منازل سکونت خواهد گزید که مقدار آن به هیچ اندازه‌ای محاسبه نشود.

در این زمینه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

منازل شیعیان ما در دیده بهشتیان چنان به نظر می‌رسد که هر انسانی ستارگان را در آسمان می‌بیند. «1»

(1) - بحار الأنوار: 148/8، باب 23، حدیث 78.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 130

دعای

دعا درباره خود و دوستانش

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 133

«1»

يَا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ «2» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتَقْ رِقَابَنَا مِنْ نِقْمَتِكَ «3» وَيَا مَنْ لَا تَفْئِي خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيباً فِي رَحْمَتِكَ «4» وَيَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَيْهِ الْأَبْصَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَذِنَا إِلَى قُرْبِكَ «5» وَيَا مَنْ تَصْعُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَرَّمْنَا عَلَيْكَ «6» وَيَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ «7» اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هِبَةِ الْوَهَّابِينَ بِحَبَّتِكَ وَآكُفْنَا وَخَشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصَلَاتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَدْلِكَ وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ «8» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكِدْ لَنَا وَلَا تَكِدْ عَلَيْنَا وَامْكُرْ لَنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا وَأَدِلْ لَنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا «9» اللَّهُمَّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَقِنَا مِنْكَ وَاحْفَظْنَا بِكَ وَاهْدِنَا إِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنَّ مَنْ تَقَهَ يَسْلَمَ وَمَنْ تَهَدِهَ يَغْلَمَ وَمَنْ تُفَرِّقْهُ إِلَيْكَ يَعْزَمُ «10» اللَّهُمَّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآكُفْنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَشَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ وَمَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ «11» اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآكُفْنَا وَإِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جَدَّتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْطِنَا وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا «12» اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرَّهُ جِدْلَانُ الْحَاذِلِينَ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 134

وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُضْهُ مَنْعُ الْمَانِعِينَ وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ «13» وَامْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ وَأَعْنِنَا عَنْ عَيْرِكَ بِإِزْفَادِكَ وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِزْشَادِكَ «14» اللَّهُمَّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَلَامَةً قُلُوبِنَا فِي

ذِكْرِ عَظَمَتِكَ وَفِرَاعِ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَأَنْطِلَاقِ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مَنِّكَ «15» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ وَهُدَاتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 135

[«1» يَا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ «2» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّهُ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتَقَ رِقَابَنَا مِنْ نَقْمَتِكَ]

ای آن که، شگفتی‌های عظمتش به پایان نمی‌رسد! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از سرکشی و ستیزگی در برابر بزرگی، حایل و مانع باش. و ای آن که دوران فرمان‌رواییش به نهایت نمی‌رسد! بر محمد و آل محمد درود فرست، و ما را از مجازات رهایی بخش.

در جملات زیبا و ملکوتی بالا به چند مسأله بسیار مهم اشاره شده است:

1- عجایب عظمت حق.

2- انحراف در اعتقاد به عظمت.

3- بی‌نهایت بودن قدرت حضرت حق.

4- رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت.

1- عجایب عظمت حق

اهل فن، عجایب عظمت حضرت محبوب را به دوگونه معنا کرده‌اند:

اول: کمال ذات، بلندی شأن، بزرگی قدرت، کمال شرف، شدت بی‌نیازی از خلق، نهایت احتیاج مخلوقات به او، دوام سلطنت و جریان ابدی حکومت بر

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 136

ماسوا، که او مبدأ مقام هر صاحب مقام، و منتهای سلطنت هر صاحب سلطنت «1»، و قدرت هر صاحب قدرت است. شأنی ارفع از شأن او و سلطنتی اعظم از سلطنت او و مقامی مافوق او ازلاً و ابداً وجود ندارد.

دوم: کیفیت و کمیت آفرینش موجودات و مخلوقات شگفت آور، که هر يك از آنها کمال عظمت خالق خود را می نمایانند.

عظمت حق از زبان قرآن مجید

به ذکر تمام آیات کتاب حق و تفسیر و توضیح هر يك در زمینه عظمت حق که تصورش برای هیچ قدرتی ممکن نیست احتیاجی نمی بینم. به چند آیه به عنوان نمونه اکتفا می نمایم، باشد که نور این آیات دور نمایی از عظمت حضرت ربّ العزّه را به ما بنمایاند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» «2»

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

خلقت هفت آسمان و زمین

مفسران متخصص براساس ششمین آیه سوره مبارکه صافات که می فرماید:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بَرِيَّةٍ الْكَوَاكِبِ» «3»

(1) - رياض السالكين: 142 / 2.

(2) - طلاق (65): 12.

(3) - صافات (37): 6.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 137

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.

می گویند:

آنچه ما می بینیم و دانش بشر تاکنون به آن رسیده تماماً در رابطه با آسمان اوّل است، و ماورای این همه ثوابت و سیارات که هنوز عددش بر کسی معلوم نیست، شش جهان دیگر وجود دارد که از دسترس دانش ما بیرون است. درباره هفت زمین هم نظر بسیاری از محققان همان نظر آنان در مسأله هفت آسمان است.

علم محدود بشر

مسأله خلقت و آفرینش، مسأله بخت آوری است. دست دانش گر چه به اوج کمال برسد از احاطه به اوضاع هستی، کوتاه خواهد بود. در این زمینه به دو آیه از قرآن مجید توجه نمایید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «1»

و از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

دانش بیست و هفت حرف است و مجموع آنچه پیامبران آورده اند دو حرف است و مردم تا آن روز بیش از آن دو حرف را نمی دانند و چون قائم قیام کند بیست و پنج حرف بقیه را برون آورده و در میان مردم منتشر می سازد و

(1) - اسراء (17): 85.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 138

بدین سان مجموع بیست و هفت جزء دانش را نشر می دهد! «1» تازه بقیه علمی که امام عصر آشکار می کند، همه علم نیست، که همه علم نزد خداوند است و بس:

وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «2»

اگر [برای نوشتن و ثبت کردن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هستند] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا [مرکب] و هفت دریای دیگر آن را پس از پایان یافتنش مدد رسانند، کلمات خدا پایان نپذیرد؛ یقیناً خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

کرات مشابه کره زمین

دانشمندان فلکی می‌گویند:

کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در این جهان بزرگ گردش می‌کند حداقل سیصد میلیون کره است. و نیز تأکید می‌کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن است، میلیون‌ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته. و این همه گوشه‌ای از قدرت و احاطه و علم حضرت اوست!

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

لَهَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِلُ مِثْلُ الْمَدَائِلِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ. «3»

این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای روی زمین هستند.

(1) - بحار الأنوار: 336 / 52، باب 27، حدیث 73؛ الخرائج و الجرائح: 841 / 2.

(2) - لقمان (31): 27.

(3) - تفسیر القمی: 218 / 2، ذیل آیه 182 سوره صافات.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 139

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا «1»

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «2»

و مالکیت و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواهد می‌آفریند، و خدا بر هر کاری تواناست.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرُكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ «3»

و او در آسمانها و در زمین، خداست که نهان و آشکار شما را می‌داند، و نیز به آنچه [از خیر و شر] به دست می‌آورد، آگاه است.

به قول عارف شوریده، شمس مغربی:

لیکن از چشم انس و جان مستور

ای جمال تو در جهان مشهور

لیکن از دیدنش نظرها دور

نور رویت به دیده‌ها نزدیک

زآفتاب منیر تابان کور

غیر گرمی کجا کند ادراک

قرص خورشید را به دیده مور

گر چه باشد عیان چه شاید دید

بل تویی ناظر و تویی منظور

هم به تو می‌توان تو را دیدن

(شمس مغربی)

عظمت حضرت ربّ از زبان نهج البلاغه

(1) - نساء (4): 126.

(2) - مائده (5): 17.

(3) - انعام (6): 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 140

در خطبه 49 «نخ البلاغه» حضرت مولی الموحّدین علیه السلام آمده:

ستایش خداوندی را، که به همه امور پنهانی داناست، و نشانه‌های آشکار بر وجودش دلالت دارد، و به دیده بینا درنیاید. چشمی که او را ندیده انکارش نمی‌کند، و دل کسی که وجودش را باور کرده به گنه ذاتش نمی‌رسد. در برتری از همه چیز پیش گرفته، و چیزی از او برتر نیست، به هر چیزی نزدیک است و چیزی نزدیک‌تر از او نیست. نه برتری مقامش او را از مخلوقات دور نموده، و نه نزدیکی او به موجودات موجب مساوی بودنش با آنها در مکان گشته. عقلها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده، و آنها را از معرفت لازم در باره وجودش باز نداشته. او خدایی است که آثار هستی اقرار قلبی منکرش را گواهی می‌دهد. خدا از آنچه تشبیه کنندگانش به موجودات می‌گویند و از اوهام منکراتش بسی بالاتر است.

در خطبه 64 می‌فرماید:

موجودات را نه برای تقویت سلطنت خود آفرید، و نه به خاطر ترس از حوادث روزگار، و نه برای کمک گرفتن در دفع همتای پرخاشگر، و نه برای به دست آوردن نیرو برای پیکار با شریک پر نخوت و مخالف گردنکش، بلکه همه آفریده‌ها پرورده شده و بندگانی ذلیل و خوارند. در اشیا حلول نموده تا گفته شود خدا در آنهاست. آفریدن موجودات و تدبیر وضع آنان او را خسته و درمانده نکرده، و نسبت به آنچه آفریده عجزی به او دست نداده، و در آنچه حکم داده و مقدر نموده اشتباهی بر او وارد نگشته، بلکه کارش کاری است استوار، و علمی است محکم، و امری است قطعی. بندگان با وجود خشمش به او امیدوار، و با وجود نعمت‌هایش از او هراسانند.

در خطبه 82 می‌فرماید:

ستایش خدا را که به قدرتش از همه چیز برتر، و به احسانش به همه چیز

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 141

نزدیک است. بخشنده هر سود و فضل، و برطرف کننده هر بلای عظیم و شدت است. او را بر گرمهای پی درپی، و نعمت‌های فراوان و کاملش سپاس می‌گویم، و به او ایمان می‌آورم که اول است و ابتدا کننده آفرینش، و از او هدایت می‌خواهم که نزدیک است و هدایت کننده، و از او کمک می‌طلبم که چیره است و توانا.

در خطبه 89 می‌فرماید:

اوست خدایی که عذابش در عین وسعت رحمت، بر دشمنانش شدید است، و رحمتش در عین سختی عذابش بر عاشقانش گسترده است. به هر که بخواهد بر او غلبه کند مسلط است، و درهم کوبنده مخالف خود است، و خوارکننده کسی است که با او درگیری نمایند، و غالب بر هر که با او دشمنی ورزد.

در خطبه 90 می‌فرماید:

ستایش خدا را که امساک و نپرداختن بر ثروتش اضافه نمی‌کند، و عطا و بخشش تمیّدستش نمی‌نماید؛ زیرا هر بخشنده‌ای جز او ثروتش کم می‌شود، و هر منع‌کننده‌ای جز او شایسته مذمت است. اوست بخشنده انواع نعمت‌ها، و فراوانی بهره‌ها و نصیب‌ها. جمیع آفریده‌ها روزی خوار اویند، رزق همه را ضمانت کرده، و قوت و توشه آنان را مقدر نموده، و راه روشنش را به رغبت کنندگان و خواهندگان آنچه نزد اوست نشان داده، این طور نیست که جود و بخشش او در آنجا که از او بخواهند بیشتر از آنجا باشد که از او نخواهند.

همان اولی است که برای اولیتش قبلی نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و آخری است که برای آخریتش بعدی نیست تا موجودی پس از او باشد، و مردمک دیده‌ها را از دیدن و درکش باز داشت. نه زمان بر او می‌گذرد تا از گذر زمان حالش دگرگون شود، و نه در مکانی است که انتقال برایش صورت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 142

بگیرد. اگر آنچه را که معادن کوهها نفس زنان بیرون می‌ریزند، و صدف‌های دریا خنده‌کنندگان ظاهر می‌سازند، از نقره خالص و طلای ناب، و درّ منثور و خوشه مرجان، همه و همه را ببخشد در جود و سخایش اثر نگذارد، و وسعت نعمتش را پایان نهد، و از ذخایر نعمت‌ها آنقدر نزد او هست که با خواسته‌های بندگان تمام نشود؛ زیرا او بخشنده‌ای است که درخواست خواهندگان از او نمی‌کاهد، و اصرار و دعای اصرار کنندگان او را بخیل ننماید.

ای پرستش‌کننده، به دقت بنگر، آنچه را قرآن از صفات خدا تو را به آن راهنمایی می‌کند پیروی کن، و از نور هدایت قرآن بهره‌مند شو. و آنچه را که شیطان تو را به یاد گرفتن آن واداشته از آنچه که در قرآن بر تو لازم نگشته، و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اثری نیامده، علمش را به خدای سبحان واگذار، که نهایت حق خداوند بر تو همین است. و آگاه باش که استواران در دانش آنانند که خداوند آنان را با اقرار به کلّ آنچه از آنها پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست، از ورود در ابواب و سرپرده‌های اسرار پنهانی بی‌نیاز فرموده، و اعترافشان را به ناتوانی از

رسیدن به آنچه که داشتن آنها به آن احاطه ندارد ستوده، و ترك تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را امر نفرموده استواری در علم نامیده. پس به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته اکتفا کن، و عظمت خداوندی را با ترازوی عقلت اندازه مگیر، که دچار هلاکت خواهی شد.

او توانایی است که اگر همه اوهام برای شناخت نهایت قدرتش پیشرفت کنند، و اندیشه‌های به دور از وساوس شیطانی بخواهند اعماق غیوب ملکوتش را دریابند، و دل‌ها برای به دست آوردن چگونگی صفاتش عاشقانه بکوشند، و عقل‌ها را در نهایت دقت در آنجا که به درک صفاتش نمی‌رسند به شناخت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 143

ذاتش برخیزند، همه و همه را پس زده در حالی که آنها همه راهها و تاریکی‌های عوالم غیب را سیر کرده، برای خلاص خود روی به درگاه او آورده‌اند، عاقبت از این راه برگشته در حالی که اعتراف دارند به این که با پیمودن راه و بی‌راه، رسیدن به عمق معرفتش میسر نیست، و هیچ خاطره‌ای برای اندازه زدن جلال عزتیش، بر قلب اندیشمندان خطور نمی‌کند. خدایی که آفریده‌ها را به وجود آورد بدون این که از نقشه دیگری اقتباس نماید، یا در به وجود آوردن آنها از به وجود آورنده‌ای پیش از خود الگو بردارد. و به اندازه‌ای از ملکوت قدرتیش، و از شگفتی‌هایی که آثار حکمتش گویای آن است، و از اعتراف نیاز خلق به آنچه که با قدرتیش آن را حفظ می‌کند به ما ارائه فرموده که ما را به قیام دلیل قطعی بر معرفت و شناختش راهنمایی نموده است. در ساخته‌های بدیعی آثار صنع، و نشانه‌های حکمتش آشکار است، از این رو آنچه آفریده حجّت و دلیلی بر وجود اوست، و اگر موجودی بی‌زبان باشد تدبیر او در وجود آن موجود برهان گویایی بر وجود او، و دلیلی محکم بر آفرینندگی ذات پاك اوست.

ذرات دو کون شد هویدا

خورشید رُخت چو گشت پیدا

زان سایه پدید گشت اشیا

مهر رخ تو چو سایه انداخت

خورشید صفت شد آشکارا

هم ذره ز نور مهر رویت

هم مهر به ذره گشت پیدا

هم ذره به مهر گشت موجود

موجی بفرکند سوی صحرا

دریای وجود موج زن شد

آن موج فرو شد و بر آمد	در کسوت و صورتی دل آرا
اجزا چو بود؟ مظاهر کل	اشیا چه بود؟ ظلال اسما
اسما چه بود؟ ظهور خورشید	خورشید جمال ذات والا
صحرا چه بود؟ زمین امکان	کآن است کتاب حق تعالی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 144

سرّ دو جهان مکن هویدا

ای مغربی این حدیث بگذار

(شمس مغربی)

در خطبه 108 می فرماید:

همه چیز فروتن برای او، و هر چیزی قائم به اوست. ثروت هر نیازمند، و عزت هر ذلیل، و قدرت هر ناتوان، و پناهگاه هر ستم رسیده است. سخن هر سخنگو را می شنود، باطن هر خاموش را می داند، روزی هر زنده‌ای به عهده اوست، و بازگشت هر که بمیرد به جانب او.

دیده‌ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از وصف کنندگان از آفریده‌هایت بوده‌ای. موجودات را برای ترس از تنهایی نیافریدی، و برای دریافت منفعت به کار نگرفتی، به دنبال هر که باشی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از چنگ تو بیرون نرود، عاصی از سلطنت کم نمی کند، و مطیع به حکومت اضافه نخواهد کرد، آن که از حکم تو خشمناک است قدرت برگرداندن فرمانت را ندارد، و هر که از فرمانت روی گرداند از تو بی نیاز نمی شود. به نزدت هر نهانی آشکار است، و هر غیبی در پیشگاهت حاضر است. تو ابدی هستی بنابراین زمانی برایت نیست، و تو منتهای هر چیز

هستی از این رو گریزی از تو نیست، و تو میعادگاهی که نجاتی از تو جز به تو نیست. مهار هر جنبنده‌ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست.

منزهی از هر عیب، چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات می بینم، و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نمایم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود، در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست! نعمت‌هایت در این دنیا چه گسترده و فراوان است! و با این حال در برابر

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 145

نعمت آخرت چه کوچک است!

در خطبه 133 می فرماید:

دنیا و آخرت با مهارهای خود فرمانبردار اویند، و آسمان‌ها و زمین‌ها کلید خود را تسلیم او کنند، درختان سرسبز در صبح و شام برای او سجده آرند، و از شاخه‌های خرّم خود برای او آتش روشن افروزند، و به فرمان او میوه‌های رسیده و قابل خوردن آورند.

در خطبه 159 می فرماید:

خداوندا، تو را سپاس بر آنچه می گیری و بر آنچه می بخشی، و تو را سپاس بر عافیت و بر بیماری و بلا، سپاسی که پسندیده‌ترین و محبوب‌ترین و برترین سپاس به سویت و در پیشگاهت باشد. سپاسی که تمام فضای آفرینشت را پر کند، و تا جایی که اراده کنی برسد. سپاسی که از قبول رحمت محبوب نشود، و از رسیدن به محضرت قاصر نباشد. سپاسی که عددش به پایان نرسد، و پشتوانه‌اش فانی نگردد. ما گنه عظمت را نمی دانیم، جز این که می دانیم تو زنده و قائم به ذاتی، چرت و خواب تو را نمی گیرد. هیچ نظری به تو نمی رسد، و دیده‌ای تو را درک نمی کند. تو دیده‌ها را درک کرده و اعمال را شماره نموده، و مهار حیات همگان را به دست داری و آنچه از آفریده‌های تو می بینیم، و از آثار قدرتت به شگفتی می آییم، و آنچه از عظمت قدرتت تو وصف می کنیم چه قدر و منزلتی دارند؟ حال آن که آنچه از ما پوشیده است، و دیده ما از دیدنش قاصر است، و عقول ما به درک آن نمی رسد، و پرده‌های غیب بین ما و آنها حایل شده بسی عظیم‌تر است! از این رو هر که دلش را از هر چیز فارغ کند، و اندیشه‌اش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را به پا داشته ای، و چگونه موجودات را آفریده‌ای، و چسان کرات را در هوا معلق

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 146

نموده‌ای، و چگونه زمین را بر امواج آب گسترانده‌ای، دیده‌اش وامانده، عقلش قرین شکست، و گوشش حیران، و فکرش سرگردان می‌شود.

سنایی غزنوی گوید:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکّی و خدایی
نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم
همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی
تو نماینده فضلی، تو سزاوار ثنایی

بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی
بری از بیم و امیدی، بری از چون و چرایی

بری از خوردن و خفتن، بری از شرک و شبیهی
بری از صورت و رنگی، بری از عیب و خطایی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
نتوان شبهه تو جستن که تو در وهم نیایی

(سنایی غزنوی)

عظمت حق از زبان حدیث

انسان وقتی در برابر احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السلام در باب معرفت حضرت ربّ العالمین رسیده قرار می‌گیرد، خود را با دریایی بی‌ساحل و بحری بی‌پایان و اقیانوسی بی‌کرانه روبرو می‌بیند.

احادیثی که در «التوحید»، «تحت العقول»، «بحار الأنوار»، «علم الیقین» و ...

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 147

آمده آدمی را مبهوت و حیران و شگفت زده می کند، از عظمت حضرت محبوب و از معلومات و معارف ائمه شیعه علیهم السلام.

به ذکر چند حدیث در محور این حقیقت اکتفا کرده و عزیزان را به مطالعه کتب مربوطه ارجاع می دهیم، باشد که با رجوع به آن منابع، نور بیشتری کسب کنند.

عظمت حق در کلام امام صادق علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ، وَتَعَالَى ذِكْرُهُ، وَجَلَّ تَنَاهُ، وَسُبْحَانَهُ وَتَقَدَّسَ وَتَفَرَّدَ وَتَوَحَّدَ، لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ، وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، فَلَا أَوْلَ لِأَوْلِيَّتِهِ، رَفِيعاً فِي أَعْلَى عُلُوِّهِ، شَامِحُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، عَظِيمُ السُّلْطَانِ، مُنِيفُ الْأَلَاءِ، سَيِّئُ الْعُلْيَاءِ، الَّذِي عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ كُنْهِ صِفَتِهِ، وَلَا يُطِيقُونَ حَمْلَ مَعْرِفَةِ إلهِيَّتِهِ، وَلَا يُحْدُونَ حُدُودَهُ لِأَنَّهُ بِالْكَفَيْفَةِ لَا يُتَنَاهَى إِلَيْهِ. «1»

اسم جلاله «الله» تنها و تنها به او اختصاص دارد و به قول اهل ادب، عَلم برای ذات مقدس اوست. این اسم نشان دهنده وجودی است که مستجمع صفات ذاتی و کمالات وجودی و جامع توحید افعالی است و به منزله همه صفات وجودی ذاتی و فعلی است.

همه برکات و آثار خیر که بر عوالم امکانی افاضه شده و تا ابد ادامه خواهد داشت از تجلیات حقیقت این اسم است، که این اسم و رسمش و این لفظ و حقیقتش و این کلمه و مفهومش، به حریم مبارک و پیشگاه با عظمت او اختصاص داشته و بر دیگری اطلاق نمی گردد.

او مستحق الوهیت و معبودیت است که عرصه گاه امکان را به نورش منور

(1) - الکافی: 1/ 137، حدیث 2؛ العقائد الاسلامیه، مرکز المصطفی: 1/ 225.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 148

نموده، و انواع نعمت‌ها را بر خوان جهان نموده، و همه موجودات از خرد و کلان و غیب و نهان و ظاهر و باطن با زبان وجودی و استعداد امکانی، کمال او را ارائه می‌دهند و تنها حضرت وی را شایسته تسبیح و تنزیه و پاک از نقص و عیب و نظیر و شبه نشان می‌دهند.

او متفرد و یگانه و یکتا و بی‌همتاست و هرگز نعمت‌ها و فیوضات ساحت قدس او قابل شماره نیست، چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام بدان اشاره فرموده:

لا اَحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ، اَنْتَ كَمَا اُنْتِيَتْ عَلَي نَفْسِكَ. «1»

من هرگز ثنای بر تو را احصا نتوانم کرد، تو آن گونه‌ای که خود بر خود ثنا گفته‌ای.

در وحدت و یکتایی بی نظیر و بدون مانند است، او وجود لم یزل و لایزال می‌باشد، چرا که وجود او واجب و حقیقت وجود و ذات او عین بقا و ابدی و ازلی است و فنا در آن حریم پاک راه ندارد.

مبدأ و اصل پیدایش و اول هر چیزی، و نهایت هر موجودی است:

و هو الأوّل و الآخر، ظاهر و باطن است، ظهورش منشأ بطون می‌باشد، جهت ظهور کبریایی بعینه همان جهت بطون، و از همان جهت که ظاهر است از همان جهت باطن است. بر آغاز و اولیّت او که اول هر چیزی است و ازلی، چیزی سابقه ندارد.

نهایت رفعت حقیقی را واجد است، که عقول از درك این رفعت و بلندی مقام عاجزند، چرا که عقول پای رفتن به عرصه بی‌نهایت در بی‌نهایت را ندارند.

حضرتش شامخ الأركان، و رفیع البنیان است، آن چنانکه حتی عقول قدسیّه و قدرت داران حریم ملکوت از فهم رفعت و شایستگی آن جناب عاجزند، و پر و بالی

(1) - بحار الأنوار: 170 / 82، باب 30، حدیث 7؛ عوالمی اللالی: 114 / 4، حدیث 176.

برای پرواز به آن ساحت قدس و بارگاه مقدّس ندارند.

صاحب سلطنت و قدرت عظیم است آن چنان عظمتی که تمام موجودات در برابرش پست و ناچیزند. نعمت‌هایش خارج از شماره و همیشگی است.

صفات کریمه‌اش چنان ارجمند و رفیع است که واصفان هر چند از علم وسیعی برخوردار باشند از درك جزئی از حقیقت يك صفتش ناتوانند. پای قلوب اولیا و عارفان و عاشقان در این وادی لنگ است، برای رسیدن به این مقام برای کسی راه نیست که آن جناب از حدود بیرون است و احدی طاقت تحمّل معرفت الهیّت او را ندارد، که با بیان کیفیت و چگونگی نتوان به آستان حضرت او رسید.

نا دیدنت آفت روانم

ای دیدن تو حیات جانم

بفروز به نور وصل، جانم

دل سوخته‌ای به آتش عشق

جز نام ز عیش بر زبانم

بی عشق وصال تو نباشد

بی روی تو بود چون توانم

اکنون که دلم ربودی از من

درمائش جز از تو می ندانم

دردی است مرا در این دل از عشق

(سنایی غزنوی)

عظمت حق در کلام امام رضا علیه السلام

در قسمتی از يك روایت بسیار مهم از قول حضرت رضا علیه السلام نقل شده:

وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَ أَلَىٰ يُوصَفُ الَّذِي تَعَجَّرُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ، وَالْحَطَرَاتُ أَنْ تَحْتَدَّهُ، وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ؟ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ، وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ.

نَأَىٰ فِي قُرْبِهِ، وَقُرْبٌ فِي نَأْيِهِ، فَهُوَ فِي نَأْيِهِ قَرِيبٌ، وَفِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ. كَيْفَ الْكَيْفَ فَلَا يُقَالُ: كَيْفَ؟ وَأَيُّنَ الْأَيُّنَ فَلَا يُقَالُ: أَيُّنَ؟
إِذْ هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفِيَّةِ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 150

وَالْأَيُّوْبِيَّةُ. «1»

احدی نمی‌تواند وجود مقدس آفریدگار را توصیف نماید جز از طریقی که حضرت او خودش را وصف کرده، و آن در آیات قرآن و فرمایش‌های ائمه معصومین علیهم السلام است.

دانش انسان آمیخته به جهل است، آن را استعداد و قابلیت نیست که بتواند وجود بی‌نهایت در بی‌نهایت را وصف کند. چگونه انسان قدرت توصیف آن جناب را دارد در حالی که اساس و پایه دانش بشر نیروی حسن است و حسن از درک عظمت و جلال کبریایی ناتوان، و آن را تناسبی با ادراک حقایق و اسرار نیست، نیروی واهمه نیز از رسیدن به آن حقیقت محضه پایش لنگ است، که واهمه به طور دائم در معرض خاطرات بی‌اساس است. عقل اکتسابی هم به آن ساحت مقدس عرصه با عظمت راه ندارد، که آنجا را که میدانی نامتناهی است با مرکب عقل نمی‌توان رفت. وجود مبارک حضرت ربّ العزّه برتر از آن است که به وصف واصفان در آید، و با ارزش‌تر از آن است که نعت ثناگویان بتواند به نعتش برخیزد.

او را نسبت به تمام موجودات قرب ذاتی است، ولی در عین قرب در جهت مقام و علوّشان بسیار دور دست است. در دوریش نزدیک است، و در نزدیکیش دور؛ چرا که او قائم به ذات و ماسوای او قائم به او هستند، و چه فاصله‌ای دورتر از این که او قائم به خود و موجودات نسبت به او ربط محضند، و او واجب و دیگران ممکن، و حضرتش خالق و غیر او مخلوق است. فاصله او از موجودات همچون فاصله قیومیت از قوام و نور از سایه است، ولی در عین این فاصله به تمام موجودات نزدیک است، چرا که او به وجود آورنده و نگهبان همه آنهاست.

چگونگی‌ها و عوارض و معروض آنها را حضرت او آفرید، براین اساس

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 151

نمی‌توان گفت او چگونه است که چگونگی مخلوق است و او خالق چگونگی، خالق محال است و دارای اوصاف مخلوق باشد. او علت تام است، معنا ندارد به دایره معلولیت در آید، که علت تام نیروی فاعلیت و ایجاد است، و معلول و عرض تنها و تنها قابلیت و امکان، و جمع این دو از محالات حتمیه است؛ زیرا که مخلوق و معلول اوصاف خالق و علت را ندارد، و خالق و علت تام و وجود واجب، صفات ممکن و مخلوق را دارا نیست.

علت تام و خالق هرگز در رتبه مخلوق نخواهد بود، بلکه میان خالق و مخلوق بینونت کامل وجود دارد و ربط میان این دو ربط، معیت قیومی است. آری، خالق و مخلوق در نوع و ماهیت به هیچ عنوان یکسان نیستند و رنه خالقیت و قیومیت بی مفهوم خواهد ماند.

وجود ممکن آمیخته به قید عدمی و ماهیت است، ولی وجود مقدس حضرت رب العالمین حقیقت وجود و بساطت وجود است، که حقیقت تفاوت میان حق و ماسوا به امور عدمیه است که مراتب نقصان و قصور وجود می باشد او از چگونگی و مکان که هر دو از اوصاف مخلوقات است به کلی جدا و مبراست.

اکنون خود قضاوت کنید، ماسوا که فقر و ربط و احتیاج محضند و همه در تمام حیثیات خود قائم به حضرت اویند و وصفی از اوصاف او آن چنان که هست در هیچ موجودی یافت نمی‌شود، آیا می‌توانند به درك كُنِه صاحب و مالك و خالق خود برسند؟!

بی مهر تو چون ذره هویدا نتوان شد

بی پرتو رخسار تو پیدا نتوان شد

جز در رخ تو واله و شیدا نتوان شد

جز از لب تو جام لبالب نتوان خورد

از ساحل خود جانب دریا نتوان شد

تا موج تو ما را نکشد جانب دریا

از خلوت خود جانب صحرا نتوان شد

در خلوت اگر دیده ز اغیار نشد پاک

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 152

بی دیده نشاید به تماشا شدن ای دوست

تا دیده نباشد به تماشا نتوان شد

(شمس مغربی)

عظمت حق در کلام امام علی علیه السلام

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: بِمَا عَرَفْتَنِي نَفْسَهُ. قِيلَ:

وَكَيْفَ عَرَفْتَكَ نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ وَلَا يُحْسُّ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ فِي بُعِيدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ، وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ. «1»

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد به چه وسیله و چگونه حضرت ربّ العزّه پروردگار خود را شناختی؟ فرمود: به همان طوری که خودش وجود مبارک خود را به من شناساند. سائل عرضه داشت: آفریدگار بزرگ چگونه خودش را به حضرتت معرفی کرد؟ فرمود: به این که هیچ صورتی به حضرتش شباهت ندارد، و به حواس در نیاید، و با کسی مورد قیاس قرار نمی گیرد.

ساحت قدسش از نظر احاطه قیومیه‌ای که بر موجودات و مخلوقات دارد، و همچنین احاطه‌ای که فاعل بر فعل و اثر خود دارد بر هر موجود و آفریده‌ای احاطه دارد، و هر لحظه نور وجود بر آن می‌تابد و بدین وسیله هر موجودی پایدار بماند، و چنانچه لحظه‌ای از فیض وجود دریغ فرماید موجود نابود خواهد شد. و در اثر همین صفت قیومیت، ساحت کبریایش به موجود، نزدیک و به همان جهت نهایت فاصله ذاتی و مقامی از تمام مخلوقات دارد.

(1) - الکافی: 85/1، حدیث 2؛ التوحید، شیخ صدوق: 285، باب 41، حدیث 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 153

بر هر موجودی تَفَوُّق و برتری دارد، و هیچ موجودی فوق او نیست، چرا که حضرت او ذات واجب بی‌نهایت در بی‌نهایت است، و موجودات نسبت به آن حضرت معدومات و سایه و ربط و فقر محضند.

حضرت حق مبدأ و صانع و آفریدگار هر موجود و مخلوقی است، از این جهت بر کلّ مخلوقات تقدّم ذاتی و وجودی دارد و کسی را و چیزی را بر حضرتش تقدّم نیست.

از نظر قیومیت و صفت ربوبیت، در اعماق موجودات نور وجودش رسوخ دارد، و فیض هستی او همه ذرات و اعماق مخلوقات را فرا گرفته و هر لحظه فرا می‌گیرد نه مانند جزء خارجی و یا فرضی و ذهنی که جدا از اجزای دیگر باشد، بلکه به طور قیومیت که قوام هر ذره و اجزای هر مخلوقی وابسته به نور وجود و فیض هستی است که درون و اعماق هر پدیده‌ای را فرا بگیرد. و همچنین از نظر تَفَوُّق وجود و برتری ذاتی، از موجودات خارج و اجنبی نخواهد بود بلکه قوام هر ذره‌ای از اجزای بیکران موجودات وابسته به نور فیض اوست و هرگز انفصال‌پذیر نخواهد بود.

منزه است آن وجود مقدّسی که چنین است، و هیچ موجودی همانند او نیست، و او مبدأ تمام موجودات عالم هستی است.

عظمت حق در مناجات موسی علیه السلام

موسی در مناجاتش عرضه داشت:

يَا رَبِّ أَقْرَبُ أَنْتَ فَنَاجِيكَ، أَمْ بَعِيدٌ فَنَادِيكَ، فَإِنِّي أَحْسُ حُسْنَ صَوْتِكَ وَلَا أَرَاكَ، فَأَتَيْنَ اللَّهُ: أَنَا خَلْفَكَ
وَأَمَامَكَ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ، يَا

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 154

موسی! انا جلیس عبّدی حین یدکُزنی، وَاَنَا مَعَهُ إِذَا دَعَانِي. «1»

الهی! آیا به من نزدیکی، تا با تو نجوا کنم، یا آن چنان تَفَوُّق ذاتی و علوّ مقامی داری که فریاد برآورم، من صدای دل نوازت را می‌شنوم ولی از شهود عظمت و کبریاییت بی‌بهرام، محبوب من کجایی؟

از ساحت حضرتش پاسخ آمد که: قیومیت من از پشت سر و پیش رو و راست و چپ تو احاطه بر تو دارد، ای موسی! من همنشین آن کسی هستم که یادم کند، و با آن کس معیت دارم که مرا بخواند.

نخست دیده طلب پس آنگهی دیدار	از آن که یار کند جلوه بر اولوالبصار
تو را که دیده نباشد کجا توانی دید	به گاه عرض تجلی جمال چهره یار
اگر چه جمله پرتو فروغ حُسن وی است	ولی چو دیده نباشد کجا شود نظار
تو را که دیده نباشد چه حاصل از شاهد	تو را که گوش نباشد چه سود از گفتار

در مقدمه شرح جملات اول دعای پنجم خواندید که اهل دل عجایب عظمت حضرت ربّ را به دو گونه تفسیر کرده‌اند:

اول: کمال ذات، که در سطور گذشته با کلمه آیات و «نهج البلاغه» و پاره‌ای از روایات، قطره‌ای از آن دریای بی نهایت در بی نهایت را مشاهده کردید.

دوم: کمیّت و کیفیت آفرینش موجودات، که هر يك دليلی بر عظمت خالق و صانع و به وجود آورنده آنهاست، که سطور آینده اشاره‌ای به معنای دوم است.

(1) - کنز العمال: 433 / 1، حدیث 1871.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 155

عجایب آسمانها و زمین

«نور ستاره ماکیان یازده سال نوری طول می کشد تا به ما برسد، یعنی فاصله می شود:

متر 11 * 365 * 24 * 60 * 60 * 300,000 * 1000 / 000

ستاره ابط الجوزا سیصد سال نوری از ما دور است و چهل میلیون (40,000,000) بار از خورشید بزرگتر است و 3600 بار با حرارت تر و فروزان تر از خورشید است:

$$\text{متر } 300,000 * 1000 / 000 * 60 * 60 * 24 * 365 * 300$$

در صورت فلکی ستاره‌ای است که به حرف نمایش داده می‌شود و 400,000 بار از خورشید روشن تر است، و قطر ستاره میزا در صورت فلکی فیطس چهار صد بار بزرگتر از خورشید است.

بیشتر کهکشان‌هایی که با تلسکوپ رصد خانه مونت ویلسن دیده شده‌اند در فاصله 500 میلیون سال نوری هستند و ما تازه آنها را در حال حاضر در وضعی می‌بینیم که 500 میلیون سال قبل داشته‌اند.

فاصله دو کهکشان متجاوز از دو میلیون سال نوری است و در افق جهان تا جایی که دیده می‌شود متجاوز از صد میلیون کهکشان مجزا وجود دارد!

پرلن در کتاب «شناخت نجوم» می‌نویسد:

واحد‌های طول زمینی به درد فواصل سماوی نمی‌خورند. ستاره شناسان از واحدهای به مراتب بزرگتر مدد می‌جویند.

برای اندازه‌گیری فواصل در حدود منظومه شمسی، آنها فاصله متوسط زمین از خورشید را که 149,500,000 کیلومتر است واحد می‌گیرند، اما چون نوبت بخش فواصل بین خورشید ما و سایر خورشیدها فرا می‌رسد واحدی که بدان اشاره شد نیز بسیار کوچک است.

مثلاً فاصله ما تا نزدیکترین ستاره، ستاره پروکسیما در صورت فلکی قنطورس را که ستاره‌ای سرخ رنگ و از قدر یازدهم است و تقریباً چسبیده به ستاره روشن آلفای قنطورس می‌باشد با 260,000 برابر چنین واحدی می‌توان بیان کرد یعنی واحد:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 156

$$260,000 * 149,500,000$$

تازه این نزدیکترین ستاره است و دیگران دورترند و واحدهای بزرگتری لازم است، مانند سال نوری و پارسک که سال نوری مسافتی است که پرتو نور در طی یکسال در فضا می پیماید. موقعی که به یاد آوریم که برای رسیدن نور خورشید به زمین فقط هشت دقیقه وقت لازم است می توانیم به عظمت این واحد پی ببریم.

بنابراین يك سال نوری همان اندازه بزرگتر است از شعاع مدار زمین به دور خورشید که یکسال بزرگتر از هشت دقیقه است! این واحد بر حسب کیلومتر عبارت از 9,460,000,000,000 کیلومتر خواهد بود، یعنی یکسال نوری تقریباً برابر با 9500 میلیارد کیلومتر است.

پارسک واحد دیگری است یعنی، يك پارسک:

3 / 26 / 30,800,000,000,000 سال نوری

فواصل برخی از روشن ترین ستارگان به حسب پارسک و سال نوری از این قرار است:

آلفای قنطورس 4 / 3 سال نوری 1 / 31 پارسک

شعرای یمانی 8 / 7 سال نوری 2 / 67 پارسک

شعرای شامی 11 سال نوری 3 / 39 پارسک

الطیر 15 / 2 سال نوری 4 / 67 پارسک

اینها ستارگان نسبتاً نزدیک هستند، اما برای تصوّر بهتر این نزدیکی، باید در نظر داشت که برای بیان این فواصل به کیلومتر باید اعداد ستون آخر را در 30 بلیون که هر بلیون يك میلیون میلیون است ضرب کرد. مثلاً:

4 / 67 * 30,000,000,000,000

ولی باید بدانید که سال نوری و پارسک هم در نجوم و فیزیک آسمانها بزرگترین آحاد مسافت نیستند. هنگامی که ستاره شناسان شروع به اندازه گیری فواصل و

ابعاد مجموعه‌های اختری یعنی کهکشان‌های داخل افلاک نمودند که از میلیون‌ها ستاره ترکیب یافته‌اند به واحدهای بزرگتری نیازمند شدند، آنها این واحدها را از پارسک ساختند همان سان که ما کیلومتر را از متر می‌سازیم، و بدین سان کیلوپارسک که برابر هزار پارسک و 800، 30 بلیون کیلومتر است به دست آوردند و با این واحد مثلاً قطر کهکشان را می‌توان با عدد 30 و فاصله سحابی ام‌اس‌سی را با عددی در حدود 300 بیان کرد.

اما طولی نکشید که کیلوپارسک هم غیر کافی درآمد و ستاره شناسان ناچار شدند که مگاپارسک که برابر یک میلیون پارسک است به کار برند.

تجسم مگاپارسک عملاً غیرممکن است. اگر بنا باشد یک کیلومتر را به ضخامت یک موی سر تقلیل دهیم حتی در آن صورت هم تصور مگاپارسک برای آدمی دشوار خواهد بود؛ زیرا برابر 1,500,000,000 کیلومتر یا ده برابر فاصله زمین تا خورشید خواهد بود.

اینک مقایسه‌ای انجام می‌دهیم تا به خواننده امکان دهد عظمت مگاپارسک را بیابد:

نازکترین تار عنکبوت اگر بین تهران و تبریز که در حدود 640 کیلومتر است کشیده شود در حدود 10 گرم وزن خواهد داشت. تار عنکبوتی که بین زمین تا ماه کشیده می‌شود 6 کیلوگرم و بین زمین تا خورشید $\frac{2}{3}$ تن وزن خواهد داشت. حالا اگر بتوانیم تار عنکبوتی به طول یک مگاپارسک داشته باشیم وزن آن 500,000,000,000 تن خواهد بود. «1» آنچه در سطور بالا خواندید گوشه‌ای بسیار ناچیز از جهان آسمان‌هاست، که درک همین مرحله اندک هم بسیار دشوار است.

(1) - پنج گام: 42.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 158

«عظمت همین گوشه کوچک از خلقت، بزرگترین اساتید علوم مادی زمان ما را وادار کرده که در برابر عظمت صاحب جهان و مدبّر هستی و خالق خلقت سر تعظیم فرود بیاورند و در کتب علمی خود از حضرت ربّ العزّه سخن بگویند.

پرفسور دکتر اسکار استاد فیزیک و شیمی دانشگاه دولتی سن جوز کالیفرنیا می گوید:

علوم می توانند فقط ثابت کنند که دنیا مخلوق يك نیرو و حکمت عالیه است و بیش از این نمی توانند چیزی بگویند. علوم قادر نیستند که کیفیت عجیب و پیچیده اوضاع و قوانین طبیعی و علت آن را بیان کنند.

اولیور وندل طبیعی دان بزرگ آمریکایی می گوید:

فهم درست علوم، امکان ایمان به خدا را بیشتر می کند.

پرفسور دکتر والتر استاد علم وراثت در دانشگاه کالیفرنیا می گوید:

باید اقرار نمود که يك خالق حکیم موجودات زنده را طوری خلق نموده که می توانند در محیطهای مناسب به خوبی زندگی کنند، و در محیطهای نامناسب هم تا اندازه ای خود را با محیط سازش دهند.

ژان هانری فابر حشره شناس معروف فرانسوی می گوید:

در ایجاد و اداره دستگاه طبیعت اراده و مشیّتی در کار است.

لرد کلونین که از بزرگترین علمای فیزیک است می گوید:

اگر نیکو بیندیشید، علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید.

پرفسور دکتر جان کلیولند استاد ریاضی و فیزیک شیمی دانشگاه مینسوتای آمریکا در نوشته ای بسیار جالب و مهم

می نویسد:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 159

ماده به عنوان مجموعه‌ای از اتم‌ها و ملکول‌ها، و خود این ملکول‌ها و اتم‌ها و سازندگان آنها یعنی پروتون‌ها و نوترون‌ها و الکترون‌ها و الکتریسته و خود انرژی، همه از قوانین خاصی پیروی می‌کنند و دستخوش تصادف و اتفاق نیستند، و این مطلب به اندازه‌ای صحت دارد که 17 اتم از عنصر شماره 101 برای شناختن آن کفایت کرده است.

جهان مادی بدون شك جهان مرتب و صاحب نظم است و جهان پریشانی و نابسامانی نیست، جهانی است که از قوانین تبعیت می‌کند و تصادف را بر آن دستی نیست. آیا هیچ آدم عاقل و مطلعی می‌تواند باور کند که ماده بی‌حسن و بی‌شعور بنا به تصادف، خود را آغاز کرده و به خود نظم بخشیده و این نظم برای وی باقی مانده باشد؟

شك نیست که جواب این سؤال کلمه «نه» است. هنگامی که انرژی به ماده «نو» تبدیل می‌شود، این تبدیل مطابق قانونی صورت می‌گیرد، و ماده‌ای که به دست می‌آید از همان قوانینی پیروی می‌کند که ماده موجود پیش، از آن قوانین پیروی می‌کرد.

در شیمی این مطلب به دست آمده است که ماده روزی نابود می‌شود، منتهی نابودی پاره‌ای از مواد بی‌اندازه کند است، و نابودی پاره‌ای دیگر بی‌اندازه تند.

بنابراین، وجود ماده ازلی نیست و از این قرار آغازی داشته است.

شواهدی از شیمی و علوم دیگر نشان می‌دهد که این آغاز تند و تدریجی نبوده بلکه برعکس، پیدایش ماده ناگهانی صورت گرفته و حتی دلایلی زمان تقریبی پیدایش آن را نیز نشان می‌دهد.

از این قرار در زمان معینی جهان مادی آفریده شده، و از همان زمان پیرو قوانین بوده است نه دستخوش تصادف، چون ماده نمی‌تواند خود و قوانین حاکم بر خویش را بیافریند. عمل آفرینش ناچار باید به وسیله عاملی غیر مادی صورت

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 160

گرفته باشد.

عجایب حیرت‌انگیزی که در آن عمل آفرینش به نظر می‌رسد، نشان می‌دهد که آن عامل غیرمادی باید صاحب شعوری خارج از حد تصور ما بوده باشد و این شعور چنانکه می‌دانیم از مختصات عقل است، ولی برای آن که عقل در جهان مادی کار کند، به کار افتادن اراده ضرورت دارد و این کار تنها به وسیله يك شخص ممکن است صورت پذیرد. بدین ترتیب نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیری که به آن رسیدیم این است که نه تنها آفرینش صورت گرفته، بلکه این آفرینش بنا

به خواست و نقشه شخصی بسیار دانا و توانا انجام شده که توانسته است آنچه را خواسته به مرحله عمل درآورد و همه وقت، در همه جای این جهان حضور دارد. معنای این بیان آن می‌شود که ما بدون شك و تردید، وجود او، ذات اعلای روحانی، یعنی خدای آفریننده و مدبّر جهان را می‌پذیریم و به آن ایمان می‌آوریم. «1»

من و هزار گدا همچو من به نزد تو هیچ است گدا چه پادشهان زَمَن به نزد تو هیچ است

کجا رسند به حُسن تو دلبران ختایی بتان چین و ختا و ختن به نزد تو هیچ است

ندیده روی تو ورنه به بت کجا نگرستی نکوترین بتی از بَرَهْمَن به نزد تو هیچ است

(فیض کاشانی)

نیوتن و جاذبه عمومی

نیوتن عالم مشهور انگلیسی قانون جاذبه عمومی را کشف کرد، که به موجب آن

(1) - پنج گام: 53.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 161

تمام کرات آسمانی متقابلاً به سوی هم کشیده می‌شوند به طوری که هیچ جرمی از تحت این قاعده بیرون نیست.

معلق بودن کرات در فضای خالی بدون چیزی که آنها را نگه دارد او را مجبور به این فرض علمی کرده است، ولی به مجرد دقّت در احوال موجودات آسمانی و حرکت آنها بر ما معلوم می‌شود که فرضیه جاذبه عمومی کامل نیست؛ زیرا اگر اجرام

سماوی کشش متقابل در یکدیگر داشته باشند می‌بایست همه يك گروه تشکیل دهند، مگر این که فرض شود اجرام نامتناهی هستند. علاوه بر این مجرد فرض جاذبه عمومی حرکات سیارات را برای ما توجیه نمی‌کند، بلکه تصور آن را از ذهن به دور می‌کند و خود نیوتن نیز به این نکته توجه داشته و گفته است:

باید دانست که تمام حرکات کنونی سیارات را نمی‌توان به قوه جاذبه منسوب دانست، زیرا این قوه اجسام را تنها به طرف خورشید می‌کشاند، بنابراین باید يك دست غیبی، سیارات را در محور خودشان به دور خورشید بچرخاند.

مسائل کیهانی در نظر دانشمندان

دانشمندان می‌گویند:

مسائل کیهانی با مسائل ذرات مادّی ابتدایی ارتباط نزدیک دارد. ذرات مادّی که کارمایه و انرژی بسیار دارند در گذر از میدان مغناطیسی کیهانی چگونه عمل می‌کنند؟

آیا در اشعه کیهانی ضدّ ذره وجود دارد و اگر وجود دارد به چه اندازه است؟

دانشمندان در این زمینه کارهایی انجام داده‌اند و نتایج متضاد اما بسیار چشمگیر به دست آورده‌اند.

جرم نهایی ستارگان به کمّیت عددی جرم ذره مادّی ابتدایی یعنی پروتون بستگی دارد. اگر جرم پروتون کوچکتر از مقدار کنونی آن بود، حدّ نهایی جرم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 162

ستارگان بیشتر می‌شد. نتایج دیگر نشان می‌دهد که جرم کهکشان‌های بزرگ نیز از حدّ معین تجاوز نمی‌کند، یعنی در حدود هزار میلیارد برابر جرم خورشید است.

راستی چه مسائل عجیبی است، مسائلی که عقول از درك كُنه آن عاجز است.

مسائلی که بار عظمتش به سنگینی آسمان‌ها و زمین است. مسائلی که وسیله عشق انسان به آن یگانه محبوب است.

دیگر به کمالی نتوان کرد مباهات

جز عشق که اشرف بود از جمله کمالات

من ذره تو خورشید، من و وصل تو هیئات	جویم به دعا چندت و خوانم به مناجات
تو شخصی و ما عکس تو، عالم همه مرآت	ما جمله به تو قائم و تو قائم بالذات
خورشید بود آینه جلوه ذرات	از طلعت یار است ظهور همه عالم
تا چیست شرابی که بود در قدح ذات	بی خود همه کونین ز صهبای صفاتند
فارغ شوم دل ز تمنای تو هیئات	گردد سرم آسوده ز سودای تو حاشا

(میرسید علی حسینی اصفهانی، مشتاق)

نور خورشید

«نور خورشید با آزادی از سقف شیشه وارد گلخانه می شود ولی تشعشع فوق قرمزی که به وسیله گیاهان و دیگر اجسام محتوی در گلخانه منتشر می شود نمی تواند از سقف بیرون رود، به همین سبب که نور خورشید می تواند به آزادی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 163

وارد شود، و تشعشع فوق قرمز نمی تواند به آسانی خارج گردد، درجه حرارت گلخانه بالا می رود.

جو زمین نیز همچون سقف گلخانه ای عمل می کند، بنابراین در حالی که به نور خورشیدی اجازه می دهد که کم یا بیش به آزادی در آن داخل شود، مستعد به چنگ آوردن تشعشعی نیز هست که پیوسته از مواد سطحی زمین منتشر می گردد، بدین جهت درجه حرارت به طرز محسوس عیناً همان طور که در گلخانه پیش می آید بالا می رود. بالا رفتن درجه حرارت در جو، بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا بدون آن زمین در يك حالت سرمای دائمی فرو می رود.» «1»

قدمت زمین

«زمینی را که ما کره می‌نامیم و عالم یا دنیای محیط ماست، روز اول عبارت از بخار مشتعلی بود که پس از مدت‌ها به حالت مایع و بعد به حالت جامد مبدل گردیده، پس جسمی شده که در نتیجه گردیدن به دور خود مدور و در جو لایتناهی معلّق مانده، و مطابق تحقیقات علمای زمین‌شناسی از سه قسمت مرکب شده:

1- از يك محیط بخار که قسمتی از آن هوای مجاور زمین است، و قسمت دیگر فضای بی‌پایانی است که آن را جو می‌نامند، ولی هنوز علم انسانی به تفکیک اقطار این دو قسمت واقف نشده و به طور تقریب قسمت اول را تا صد کیلومتر حدس می‌زنند.

2- از يك قشر جمادی که در اثر سرد شدن مواد آتشی، مثل فلزی که ذوب شده و به حال مایع بگذارند سرد بشود، تشکیل پست و بلندی‌هایی داده است.

3- هسته درونی یا مرکز مشتعل.

آیا تاکنون در خصوص این که عمر زمین چقدر است فکر کرده‌اید؟ دانشمندان،

(1) - نشانه‌های معرفت: 63.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 164

سنّ زمین را دست کم دو میلیارد سال تخمین می‌زنند. ممکن است سؤال کنید که از کجا می‌فهمند سنّ زمین این قدر زیاد است؟

دانشمندان از راههای مختلف عمر زمین را حساب کرده‌اند، فقط در سال‌های اخیر روشی یافته‌اند که گمان می‌رود مورد اعتماد باشد. این روش بر اساس متلاشی شدن عناصر سنگین نظیر اورانیوم و رادیوم بنا شده است.

اورانیوم، سنگین‌ترین عنصری است که در روی زمین شناخته شده. رادیوم از اورانیوم و سرب از رادیوم سبک‌تر است. اورانیوم به گندی متلاشی و به رادیوم تبدیل می‌شود. رادیوم به نوبه خود به گندی متلاشی گشته به سرب تبدیل می‌شود.

مقدار زمانی که برای انجام این تبدلات لازم است به وسیله دانشمندان محاسبه شده است. در قدیمی ترین سنگ‌ها هر سه عنصر مذکور باهم یافته شده‌اند. با دانستن این که اورانیوم در چه مدت به سرب تبدیل می‌شود توانسته‌اند عمر زمین را حساب کنند. بنابراین محاسبه سن قدیمی ترین سنگ‌های مورد مطالعه به دو میلیارد سال می‌رسد. «1»

خاک و موجودات زنده

«تمام موجودات زنده، به طور مستقیم یا غیر مستقیم به خاک بستگی دارند.

بیشتر عناصر موجود در غذاها از خاک حاصل می‌گردند. بیشتر گیاهان قسمتی از غذای خود را از خاک می‌گیرند. اگر زمین مانند شوره زار و سنگی بود، زندگی امکان‌پذیر نمی‌گشت. از آنجا که ضخامت خاک زراعتی زیاد نیست بایستی برای نگهداری آن ترتیب عاقلانه‌ای داد.

علاوه بر خاک برگ، خاک باید مواد کانی نیز داشته باشد. به تدریج که گیاهان نمو می‌کنند، از کانی‌های خاک جذب می‌نمایند. از مواد کانی که جذب گیاهان می‌گردد

(1) - علم و زندگی: 177.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 165

کلسیم، فسفر، گوگرد، منیزیم و آهن را می‌توان نام برد. خاک یکی از عوامل مهمی است که زندگی روی زمین را ممکن می‌سازد.

می‌دانید که تمام عناصر جهان از ذراتی به نام اتم تشکیل موجودیت داده‌اند.

دنیای اتم دنیای عجیب و شگفت‌انگیزی است. بیشتر اتم‌ها می‌توانند با یکدیگر ترکیب شده مولکول‌هایی تشکیل دهند. اتم يك عنصر ممکن است با اتم‌های همانند خود ترکیب شود. مثلاً از ترکیب دو اتم اکسیژن مولکول اکسیژن تشکیل می‌شود، و نیز ممکن است اتمی با يك یا چند اتم از عناصر دیگر ترکیب شود و مولکول‌ها یا ترکیب‌های شیمیایی تشکیل دهد.

یکی از شگفتی‌های شیمی این است که از ترکیب دو عنصر مختلف جسم کاملاً متفاوتی با خواص تازه پدید می‌آید. ئیدروژن که بسیار قابل اشتعال است با اکسیژن ترکیب می‌شود و از ترکیب آنها آب به وجود می‌آید! از ترکیب گاز سمی کلر با سدیم که فلز سمی نرم و نقره‌فامی است نمک طعام پدید می‌آید!

قند از عناصر کربن، ئیدروژن و اکسیژن ترکیب یافته است. هر مولکول قند دارای 12 اتم کربن، 22 اتم ئیدروژن و 11 اتم اکسیژن است! «1» راستی انسان در برابر عظمت قدرت حق که تجلی در آفرینش موجودات دارد غرق در شگفتی و حیرت می‌شود و نمی‌داند چگونه اعجاب خویش را بازگو کند.

اقیانوس‌ها و عناصر آب

«نزدیک نیمی از عناصر طبیعی روی زمین را می‌توان در اقیانوس‌هایی یافت که هفت دهم روی این سیاره را پوشانده‌اند. میلیاردها تن از مواد معدنی را رودها همه سال شسته با خود به اقیانوس‌ها می‌ریزند. سه متر مکعب آب دریا، که کافی است اتاق کوچکی را به ارتفاع 30 / 4 سانتی

(1) - عناصر جهان: 9.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 166

متر پر کند شامل مقادیر زیر از عناصر مختلف است:

42 / 5 گرم از 40 عنصر گوناگون، از آن جمله طلا، مس، وانادیوم و ید.

42 / 5 گرم استرونیوم.

207 گرم برم.

312 گرم بیکرینات سدیم (سدیم، هیدروژن، کربن و اکسیژن).

2 / 72 کیلوگرم سولفات پتاسیم (پتاسیم، گوگرد و اکسیژن).

4 / 26 کیلوگرم سولفات کلسیم.

16 / 33 کیلوگرم نمک‌های منیزیوم که شامل تقریباً 4 / 08 کیلوگرم منیزیوم است.

84 / 37 کیلوگرم نمک طعام معمولی یعنی کلرور سلیم.

با این همه مواد معدنی موجود در اقیانوس جای شگفتی نیست که 8000 نوع گیاه و 200,000 نوع جانور در اقیانوس زیست می‌کنند!

از اقیانوس نه تنها سالی در حدود سی میلیون تن ماهی گرفته می‌شود، بلکه از آن عناصری مانند ید، برم، منیزیوم و به ویژه نمک به دست می‌آید. «1»

زمین و عناصر آن

«زمین مانند هوا و اقیانوس خواص مشخصی دارد که معلول فراوانی و نوع و چگونگی ترکیب عناصر تشکیل دهنده آن است. ولی هرگاه زمین، هوا و دریا به نحوی از یکدیگر جدا شوند دیگر حیات بر روی سیاره ما وجود نخواهد داشت.

وجود حیات در سیاره ما وابسته به مبادله مداوم عناصر این سه جزء زمین است.

عناصر بسیاری را که آب از زمین شسته با خود به اقیانوس می‌ریزد، جو همراه باران به زمین باز می‌گرداند.

مبادله اکسیژن و انیدرید کربنیک و نیتروژن از آن پیچیده‌تر ولی مداوم‌تر است.

(1) - عناصر جهان: 161.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 167

کلید اصلی این مبادله فتوسنتز است که به وسیله گیاهان سبز با استفاده از نور خورشید انجام می‌گیرد. در این عمل انیدرید کربنیک و آب به اکسیژن خالص و هیدرات‌های کربن مبدل می‌شود. هیدرات‌های کربن که مرکب از کربن، نیتروژن و اکسیژن است، جزء عمده گیاه و منبع اصلی خوراک ما را تشکیل می‌دهند. اکسیژن که به این طریق آزاد می‌شود، ذخیره اکسیژن جو را ترمیم می‌کند.

گیاهان برای رشد به عناصر دیگری نیز احتیاج دارند. آنها عناصر مهمی مانند فسفر، پتاسیم، آهن و ید را از خاک یا از دریا می‌گیرند. نیتروژن به خصوص برای رشد گیاه ضروری است، ولی با وجود این که هوا شامل میلیاردها تن نیتروژن است، این عنصر از نظر شیمیایی چندان فعال نیست و معدودی از موجودات زنده می‌توانند مستقیماً از آن استفاده کنند.

گیاهانی مانند شبدر و باقلا استثناء می‌توانند نیتروژن خود را به یاری باکتری‌های نیتروژن‌گیر که بر غده‌های روی ریشه آنها زندگی می‌کنند جذب کنند و تحلیل برند.

این دسته از گیاهان آن قدر نیتروژن می‌گیرند، یعنی آن را به ترکیبات قابل استفاده تبدیل می‌کنند، که هم برای مصرف خود آنها کافی است و هم برای ترمیم ذخیره نیتروژن خاک که گیاهان دیگر مصرف کرده‌اند!

جانوران از گیاهان تغذیه می‌کنند و ترکیبات نیتروژن دفع می‌کنند که زمین را حاصلخیز می‌سازد و قسمتی از آن نیز تجزیه شده و به صورت نیتروژن خالص به جو باز می‌گردد. «1» «این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود، از قدرتی بی‌نهایت، وجودی آگاه و منبعی کریم سرچشمه دارد، که انبیای عظامش در سایه وحی، انسان را به او هدایت نموده و از اسما و صفاتش قلوب را آگاه کرده تا در تمام شؤون حیات دست به دامان رحمتش زنند و آنچه هست از او دانند و هر حرکت و حالی را بر وفق خواسته او از

(1) - عناصر جهان: 164.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 168

خود بروز دهند، که راهی برای رسیدن به سعادت و کمال و بهشت عنبر سرشت و به دست آوردن رضایت دوست جز این نیست و به غیر این مسیر و ذوق و شوق باطنی نسبت به معشوق حقیقی دست نمی‌دهد، ذوق و شوقی که مایه حقیقی و سرمایه واقعی انسان در دنیا و آخرت است.

از وجود مقدس حضرت رسالت پناه، خاتم انبیا، گل سرسبد موجودات، بحالای اتم، سرور امم، نقل شده که:

الإیمانُ کُلُّهُ ذَوْقٌ وَشَوْقٌ.

ذات ایمان همه مزه و خوشی است.

زاهدی را که ذوق و خوشی و مستی نباشد، او را مرده باید دانستن اگر چه زنده نماید؛ زیرا جان حقیقی ندارد. عکس جان است که بر وی زده است و او را زنده می‌دارد، چنانکه آفتاب در خانه‌ای تابد و خانه را روشن دارد، جاهلان پندارند که آن روشنی از خانه است، ندانند که مستعار است.» «1»

مقبل آن قومی که با تو عشق دعوا کرده‌اند	وز دو عالم قصد آن درگاه اعلا کرده‌اند
روضه مأوی نمی‌خواهند و نخلستان خُلد	بینوایانی که در کوی تو مأوا کرده‌اند
زندگی تن چو جان را مانع است از روی تو	عاشقان زنده دل مردن تمنا کرده‌اند
عاشقان از بهر جانان ترك عالم گفته‌اند	زاهدان از بهر جنّت ترك دنیا کرده‌اند

(1) - ریاب نامه: 352.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 169

عاشق عالی نظر را کآرزو دیدار توست	کُحل چشم جانش از نور تجلا کرده‌اند
-----------------------------------	------------------------------------

(سیف فرغانی)

عجایب دنیای اتم

«اتم ذره بسیار ریزی است که با چشم دیده نمی‌شود. اتم‌هایی که تاکنون شناخته شده تعدادشان در حدود یکصد نوع است. بین آنها تنها اتم کربن است که موجب بقا و ادامه زندگی بشر می‌باشد.

این اتم در ترکیب سلول‌های زنده بدن وجود دارد و بنا بر معلومات اخیر دانشمندان دوام و بقای زندگی در جهان هستی بدون آن مقدور نیست.

از اتم‌های کربن که در عالم لایتناهی موجود است یکی را که در بدمان وجود دارد مانند اتم «کروموزم» که نطفه آدمی است اختیار می‌کنیم. این اتم ریزترین ماده‌ای است که پس از باروری زن به جنین منتقل و سبب وراثت طفل خواهد شد و در یکی از سلول‌های بدن نوزاد مستقر می‌شود.

هیچ کس نمی‌داند شکل ظاهری اتم کربن چگونه است و معلوم نیست به چه چیز شباهت دارد؛ زیرا به طوری که ذکر شد به حدی ریز است که با چشم دیده نمی‌شود، ناچار باید آن را طور دیگر تحت مطالعه و دقت قرار دهیم.

ذرات متشکله اتم هر چه بوده باشند، خود آن کوچکترین جزء متشکله آن است.

طرز ساختمان کلیه اتم‌ها مانند اتم هیدروژن، اکسیژن، کربن، طلا، اورانیوم تقریباً یکسان است و تمامی آنها از ذرات خیلی ریزی که ساختمان اصلی آنها را تشکیل داده درست شده است.

هر اتم بر سه جزء بخش می‌گردد: پروتون که دارای قوه الکتریسیته مثبت، نوترون دارای الکتریسیته خنثی، الکترون دارای قوه منفی است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 170

ساختمان اصلی اتم‌ها با تفاوت کم همسانند. در مرکز هر اتم یک هسته وجود دارد که از «پروتون» و «نوترون» تشکیل گشته و این دو سخت به هم پیوسته‌اند. در قسمت برونی اتم الکترون‌ها می‌باشند که متحد الشکلند و مانند منظومه شمسی که به دور خورشید می‌گردد در حرکت و چرخشند!

وجه اختلاف و تمایز اتم‌ها از تعداد اجزایی که در ساختمان آنها به کار رفته معلوم و مشخص می‌گردد. مثلاً اتم ئیدروژن فقط یک پروتون دارد، و اتم هلیوم دارای دو پروتون است. همینطور که طبقه بندی یکصد نوع اتم‌ها، بالاتر می‌رود تعداد پروتون و نوترون هر کدام بیشتر خواهد بود.

اتم کربن که جزء طبقه ششم است دارای شش پروتون و شش نوترون است و به دور هسته آن شش الکترون در حرکتند.

هسته اتم و الکترون‌های آن چون دارای شارژ (بار) قوه مثبت و منفی می‌باشند یکدیگر را به سوی خود می‌کشانند. اتم کروموزم (نطفه انسانی) نیز دارای چنین خاصیتی است. هر اتم به خودی خود نمی‌تواند بخش و تفکیک گردد.

جریان عمل در هسته اتم به طور متفاوت صورت می‌گیرد و در آنجا پروتون‌ها که دارای شارژ مثبتند به هم فشار می‌آورند و از هم دور می‌شوند. متخصصین هنوز ندانسته‌اند چه علت و موجی باعث فشردگی و دوری جستن پروتون‌ها از همدیگر می‌شود.

الهیون در جواب این مسأله عاجز نیستند، پاسخ این مسأله و هزاران نمونه آن در مسلك آنان يك كلمه است که همه چیز و همه حقایق در همین يك كلمه است و آن «الله» است.

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو	عالم پر است از تو و خالی است جای تو
هر چند کاینات گدای در تواند	يك آفریده نیست که داند سوای تو
تاج و کمر چو موج حباب است ریخته	در هر کناره‌ای ز محیط سخای تو

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 171

آینه خانه‌ای است پر از ماه و آفتاب	دامان خاک تیره ز موج صفای تو
هر غنچه را ز حمد تو جزوی است در بغل	هر خار می‌کند به زبانی ثنای تو
يك قطره اشک سوخته يك مهره گل است	دریا و کان به پیش محیط سخای تو
در مشت خاک من چه بود لایق نثار	هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو

غیر از نیاز و عجز که در کشور من است
این مشت خاک تیره چه سازد فدای تو

عمر ابد که حضر بود سایه پرورش
سروی است پست بر لب آب بقای تو

صائب چه ذره است و چه دارد فدا کند
ای صد هزار جان مقدّس فدای تو

(صائب تبریزی)

[پیدایش اتم کربن در کره زمین

] وقتی که يك اتم را بشکافند و خرد کنند، به ذره‌های ریزی مبدل می‌شود که هر يك از آن ذرات از الکترون‌ها سنگین‌تر و از پروتون‌ها و نوترون‌ها سبک‌ترند. این ذره‌های عجیب را علمای فیزیک «مزون» می‌گویند و عمر آنها کمتر از يك میلیونیم ثانیه است. دانشمندان تصور می‌کنند سبب تحریک نیروی داخلی هسته اتم به واسطه همین مزون‌ها می‌باشد.

اتم کربن پیش از آن که در کره زمین پدیدار آید در یکی از کرات آسمانی به وجود آمده و داستان تکوین آن بس عجیب و حیرت‌آمیز است. این اتم از موقعی که سفر دور و دراز خود را در فضای نامحدود آسمان شروع کند تا زمانی که به زمین برسد و وارد نطفه آدمی گردد سه مرحله را طی خواهد نمود:

از ستاره جوانی شروع می‌شود که در آن توده‌های اتم ئیدروژن وجود داشته و دارای پروتون بوده‌اند. هسته‌های اتم‌های ئیدروژنی به علت حرارت فوق العاده آن ستاره با سرعت سرسام‌آوری به حرکت می‌افتند. گاه به گاه دو عدد از آن پروتون‌ها باهم پیکار نموده یکی بر دیگری غالب می‌شود. پروتون مغلوب مقدار الکتریسیته

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 172

خود را به هدر داده به نوترون تبدیل می‌گردد.

این نوترون تازه به دوران رسیده با پروتونی که غالب شده باهم جمع و متحد می‌شوند و هسته‌ای به نام دوتریوم (ئیدروژن سنگین) متشکل می‌گردد و هنگام فرصت این هسته دوتریوم يك هسته پروتون و يك هسته نوترون را تحت اختیار خود در

می آورد و مبدل به هسته اتم «هلیوم» می شود و به این نُهج جریان احتراق، ذوب، اجتماع و اتحاد ذرات آن ستاره انجام و در نتیجه اتم‌های ئیدروژن ستاره مزبور به ماده دیگری تبدیل می شود که اسّ و اساس آن ماده هلیوم خواهد بود.

ضمناً ناگفته نماند که اتم ئیدروژن نخستین اتمی است که در عالم لایتناهی به وجود آمده است. در این جا مرحله پیدایش اتم‌های سنگین خاتمه می پذیرد.

پس از صدها میلیون سال که از عمر آن ستاره بگذرد، تقریباً تمام حجم ستاره مملوّ از ماده هلیوم می گردد و اتم‌های آن با يك روال منظمّ و موزونی باهم مصاف نموده، دو تا سه اتم در يك لحظه باهم شعله ور می شوند، و این جریان دومین مرحله پیدایش اتم کربن به حساب می آید.

اتم کربن میلیاردها سال است که بر اثر مصاف و تلاقی مذکور تکوین یافته و حال باید دانست این اتم چگونه به کره زمین رسیده است؟:

هر قدر عمر ستاره‌ای بیشتر شود، اتم‌های هلیوم، کربن و اتم‌های سنگین در آن ستاره فزون تر خواهد شد و تراکم اتم‌ها به تدریج به حدّی می رسد که ستاره از موادّ اتمی اشباع می گردد و سپس منفجر خواهد شد.

در نتیجه اتم‌های کربن و سایر اتم‌های موجوده آن، در کیهان و فضا پخش و با اتم‌های ئیدروژن که در فضا پراکنده اند مخلوط و ممزوج می گردند. بعدها زمانی که ستاره جدیدی که با جذب اتم‌های ئیدروژن تکوین و به وجود آمد اتم‌های موجود در فضا اتم کربن را نیز جذب می نمایند.

خورشید هم در چند میلیارد سال پیش به امر و اراده حضرت ربّ العزّه به همین

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 173

صورت پدید آمده، و ظاهراً بر اثر يك حادثه کیهانی، موادّ مشتعله عظیمی از خورشید فوران و بیرون ریخته و همراه آن مواد، اتم کربن بوده و پس از سرد شدن، قشر و پوسته کره زمین از آن مواد تشکیل یافته است، و این جریان سومین مرحله پیدایش اتم کربن در کره زمین است که به تدریج در پیکره انسان، حیوان، جمادات نفوذ یافته و به حال ثابت و تغییرناپذیری باقی مانده است.

اتم کربن پس از جریان فوق با دو اتم ئیدروژن ترکیب و متحد می‌گردد به «بی‌اکسید دوکربن» مبدل و به واسطه وزش باد به روی برگ نباتات و گیاهان می‌نشیند. چنانچه گاو یا گوسپندی آن گیاه را خورده و بعد گوشت یا شیر آنها را انسان‌های دوران گذشته خورده باشند، در این صورت آن افراد انسانی یا حیوانات، حامل اتم کربن گشته‌اند.

اتم کربن که در بدن انسان قرار یافت، ممکن است در نطفه او وارد و بعد در زهدان مادر داخل شود. در این حال موجودی پیدا می‌گردد که وارث صفات و اخلاق پدر و مادر خواهد شد و در تسلسل زنجیره بقای نسل بشری آن اتم از پدر به فرزند و به اعقاب او منتقل خواهد گشت!

زمانی که آدمی فوت شود اتم کربن به خاک برمی‌گردد، ممکن است گیاهی آن را جذب کند، آن وقت این اتم در جمع نباتات سپس در بدن حیوانات قرار گیرد، و نیز ممکن است که جزو ذرات متبلور ذغال سنگ یا دانه الماس گردد، و باز هم ممکن است اتم مذکور از ناحیه نبات یا حیوان مجدداً در بدن انسان وارد شود، در استخوان یا ناخن و یا تار از موی او جای گیرد.

به علاوه ممکن است «بی‌اکسید دو کربن» موجود در فضا را افرادی که در هزاران سال پیش تنفس نموده و از ریه‌های خود خارج کرده باشند، در زمان حاضر هوایی را که تنفس می‌کنیم آلوده و آمیخته به آن اتم باشد.

موقعی که دم می‌زنیم و نفس می‌کشیم، در هر لحظه که فرو می‌دهیم و خارج

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 174

می‌کنیم به طور تقریب شماره اتم‌های آن در حدود ده سنگترولیون می‌باشد، یعنی عددی که سمت راست آن 22 صفر قرار گرفته!

می‌توان گفت: اتم‌های کربن موجود در هوا، در ازمه خیلی دور در ریه‌های افراد بشر و پیامبران و دانشمندان دوران‌های قدیم از راه تنفس آنها وارد و خارج شده، و این زمان هم ما آن هوا را می‌بلعیم، و ممکن است افرادی که بعد از ما خواهند آمد یا نابغه‌هایی که به ظهور خواهند رسید از آن نیز تنفس کنند.

در گذشت زمان هر قدر دوران جهان باقی باشد و به جلو رود ممکن است اتم کربن در خون حیوانات و جانوران و موجوداتی که امروزه انواع آنها بر ما نامعلوم است رسوخ یافته و بعدها مجدداً به خاک بازگشت نماید و سپس در ترکیبات معادن قرار گیرد و میلیون‌ها سال در جمادات باقیمانده تا دو مرتبه در موجودات زنده ظهور یابد.

به هر تقدیر با گذشت بیش از چهار میلیارد سال که از عمر زمین می‌گذرد، هنوز در وضع اتم کربن تغییری حاصل نشده و دلیلی هم در دست نیست که روزی اتم مذکور معدوم گشته و از میان برود.

اگر بنا شود روزی خورشید، کره زمین را مشتعل ساخته و بسوزاند ممکن است اتم کربن دو مرتبه به فضا و کیهان برگشته و نواختران و ستاره‌های جوان آن را جذب کنند.

قریب به یقین معدوم گشتن اتم کربن تحقق نتواند یافت مگر زمانی که بین کرات آسمانی تصادم‌های شدید و سهمگین روی دهد که یکی یا هر دوی آنها متلاشی و ذراتشان در فضا پخش و پراکنده شوند و اتم‌های موجود در فضا بتوانند اتم‌های کربن را جذب نموده تحت اختیار و سلطه خود در آورند.

آن زمان است که دوره بقا و دوام این اتم سر خواهد آمد، لکن مانند آدمیان که پس از سپری شدن عمر، از خود نسل‌های جدیدتری به جای می‌گذارند، اتم‌های

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 175

کربن نیز در پیکره موجودات زنده‌ای که از اتم‌های تازه و جدیدتری ترکیب یافته‌اند قرار گیرند. «1» راستی داستان عجیبی است! از وضع يك ذره که با چشم دیده نمی‌شود، سرپای انسان غرق در حیرت می‌گردد. این وضع يك ذره است، در سراسر عالم چه خبر است؟ آیا کسی غیر از حضرت عظیم از خلقت عظیم اطلاع و آگاهی دارد؟

من سخت در شگفتم، نمی‌دانم چه بنویسم و از کجا بنویسم و از که و از چه دم بزنم؟

عجایب حیات

«زمین در هر 24 ساعت یکبار به دور محور خود می‌گردد، و از این قرار سرعت حرکت آن ساعتی هزار میل است. حال فرض کنید در عوض این مقدار سرعت، هر ساعتی صد میل می‌چرخید، و در آن صورت شب‌ها و روزهای ما ده برابر مدت فعلی می‌بود. آفتاب سوزان تابستان کلیه نباتات و رستنی‌ها را در آن روزهای بلند می‌سوزاند و معدوم می‌ساخت، و سرمای شب‌های دراز جوانه‌ها را منجمد می‌کرد و از بین می‌برد.

سطح خورشید که منبع حیات در روی کره ارض است دارای دوازده هزار درجه فارنهایت حرارت است و دوری زمین ما از آن به همان اندازه‌ای است که بتواند از این منبع فیض و حرارت به قدر کافی گرمی برای ادامه حیات ما اقتباس نماید.

مقدار حرارتی که به ما می‌رسد پیوسته ثابت و غیر متغیر است و در طول میلیون‌ها سال به همین وضع باقی بوده و در نتیجه ادامه حیات در زمین میسر شده است.

اگر حرارت زمین تغییر می‌کرد و مثلاً در عرض یکسال فقط در حدود پنجاه

(1) - رازهای جهان آفرینش: 114 - 121.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 176

درجه کم و زیاد شده بود همه نباتات معدوم می‌شدند و بشر هم یا از فرط گرما کباب شده بود و یا از شدت سرما منجمد می‌گردید و از میان می‌رفت.

زمین به سرعت 18 میل در هر ثانیه به دور آفتاب می‌چرخد و هرگاه سرعت سیر آن در عوض این مقدار 6 میل یا چهل میل در هر ثانیه می‌شد آن وقت دوری و نزدیکی ما به آفتاب به درجه‌ای می‌شد که زندگانی کنونی ما غیر مقدور می‌گردید.

حجم ستارگان آسمان به طوری که می‌دانیم، متفاوت است. بعضی از آنها به درجه‌ای بزرگند که اگر فی‌المثل خورشید منظومه ما بودند به مدار زمین میلیون‌ها کیلومتر در داخل سطح آن ستاره‌ها قرار می‌گرفت. همچنین نوع تشعشع ستاره‌ها با هم متفاوت است. اشعه بعضی از آنها برای هر گونه آثار حیاتی مضر است و زندگانی را نابود می‌سازد. نیرو و مقدار تشعشع این ستاره‌ها هم گاهی کمتر از خورشید و گاهی تا ده هزار مرتبه بیشتر از آن است.

هرگاه تشعشع خورشید ما، به نصف مقدار فعلی تقلیل می‌یافت همه جانداران زمین از فرط سرما هلاک می‌شدند، و اگر مقدار این تشعشع دو برابر بیشتر می‌شد، آن وقت نطفه حیاتی در همان مرحله اول تکوین معدوم می‌گردید. بنابراین در میان میلیون‌ها ستاره که در فضای نامحدود پراکنده‌اند تنها خورشید ماست که برای به وجود آوردن حیات مناسب می‌باشد.

زمین در زاویه 23 درجه قرار گرفته و همین تمایل محور زمین ایجاد فصول چهارگانه را می‌نماید. اگر محور زمین متمایل نبود قطب شمال و جنوب الی‌الابد در روشنائی نیم رنگ شفق باقی می‌ماند. بخار آب اقیانوس‌ها دائم از شمال به جنوب در حرکت می‌بود و قاره‌هایی از یخ ایجاد می‌کرد و چه بسا که مسافتات بین خط استوا و نواحی قطبی را تبدیل به بیابان‌ها و صحاری نامسکون می‌کرد.

با تبخیر آب اقیانوس‌ها بستر شوره زار آنها نمودار می‌شد و رودخانه‌های قطبی همه جا اراضی را شسته و از میان درّه‌های عمیق می‌گذشت و مرداب‌های موقتی از

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 177

نمک مذاب در این بسترها به وجود می‌آورد.

فشار کوههای عظیم و سنگین یخ به قدری زیاد می‌شد که بر سطح هر دو قطب سنگینی کرده و آنها را فرو می‌برد و آن وقت خط استوا بر اثر همین فشار ترکیده و منطقه جدیدی احداث می‌کرد. اقیانوس‌ها خشک می‌شد و اراضی وسیعه جدیدی به وجود می‌آمد و میزان بارندگی و رطوبت هم در اقطار جهان تقلیل می‌یافت و نتایج سهمگین آن دنیا را منقلب می‌نمود.

ما هرگز توجه نمی‌کنیم که حیات در روی کره ارض منحصر به قشری است که میان برف‌های قتل و جبال و گرمای مرکزی زمین قرار گرفته است. نسبت این قشر نازک با قطر زمین معادل نصف قطر یک ورق از کتاب هزار صفحه‌ای است. تاریخ حیات کلیه جانداران زمین فقط بر روی این ورقه نازک تدوین شده است.

اگر هوای محیط زمین به صورت مایع در می‌آمد همه سطح زمین را به عمق 35 پا فرامی‌گرفت و این قشر آب گرفته، تازه یک ششصد هزارم فاصله تا مرکز زمین را تشکیل می‌دهد.

فاصله ماه تا زمین 240,000 میل است و هر روز دو مرتبه تولید جزر و مدّ می‌کند. جزر و مدّ دریاها در پاره‌ای نقاط تا 60 پا می‌رسد و حتی قشر خاکی زمین هر روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه به قدر چند اینچ کشیده می‌شود.

همه این اتفاقات به طوری منظم و آرام رخ می‌دهد که ما هرگز متوجه قدرت قاهره و عظیمی که آب دریاها را این قدر بالا می‌برد و حتی سطح زمین را با همه سختی و صلابت آن خم می‌کند نمی‌شویم.

کره مریخ نیز دارای قمری است که بسیار کوچک است و فقط شش هزار میل با آن فاصله دارد.

اگر ماه به جای مسافت فعلی مثلاً پنجاه هزار میل با زمین فاصله داشت آن وقت ارتفاع جزر و مد به قدری زیاد می‌شد که همه دشت‌های پنج قاره زمین را روزی دو

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 178

بار آب فرا می گرفت و فشار آب در هر نوبت به قدری شدید می بود که کوهها به زودی از روی زمین شسته می شد و هیچ يك از قارهها فرصتی نمی یافت که از زیر آب بیرون بیاید و وجود خارجی پیدا کند. سطح زمین در زیر فشار این انقلابات خرد می شد و جریان هوایی که بر اثر این جزر و مدهای عظیم پیدا می شد هر روز گردبادهای هولناك در اطراف زمین پدید می آورد.

اگر قارهها را آب فرا می گرفت عمق متوسط آبی که سطح زمین را احاطه می کرد به يك میل و نیم می رسید و در آن صورت هیچ گونه حیاتی در آن مقدور نبود جز به صورت حیواناتی در اعماق آب که آنها هم به تدریج از وجود یکدیگر تغذیه می کردند تا نسل آنها منقرض می شد.

آری، منظومه شمسی ما از مخلوط درهم برهم مواد و مصالحی که با حرارت دوازده هزار درجه از خورشید جدا شده و با سرعتی غیرقابل تصور در فضای بی پایان پراکنده شده به وجود آمده است. اما در همین آشفتگی و انقلاب جوئی، چنان نظم و ترتیب دقیق و منظمی ایجاد شده است که امروزه حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آن را می توانیم پیش بینی کنیم. نتیجه این انتظام و ترتیب آن است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال است به همین حال باقی مانده و تا آخر دنیا هم به همین وضع باقی خواهد ماند.

اینها همه مرهون قوانین و نظامات عمومی است و بر طبق همین قوانین، نظام عالم شمسی ما در جاهای دیگر افلاک نیز تکرار می شود. «1»

نظم آفرینش در قرآن

قرآن مجید در زمینه این نظم و مقررات و قوانین و نظامات، در آیات شریفه اش می فرماید:

(1) - راز آفرینش انسان: 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 179

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ «1»

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آملیم.* پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغهایی آرایش دادیم و [از استراق سمع شیطانها] حفظ کردیم، این است اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و دانا.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «2»

و ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم؛* ما آن دو را جز به درستی و راستی به وجود نیاورده‌ایم، ولی بیشترشان [به حقایق] معرفت و آگاهی ندارند.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ «3»

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده‌ایم، این پندار کافران است، پس وای بر آنان که کافرند از آتش دوزخ.

(1) - فصلت (41): 11-12.

(2) - دخان (44): 38-39.

(3) - ص (38): 27.

کسی ار به چشم بینش نگرد در آفرینش
ز هر آیتی خدا راست ظهور خودنمایی

احد است و با جلالش احدی نبوده هرگز
که شریك ذاتش آید به سریر پادشایی

عجب است بنده‌ای را که خدا وجود باشد
که نباشد از جهالت به وجودش آشنایی

(فؤاد کرمانی)

عجایب حیات در کلام دانشمندان

«دیوید هیوم می گوید:

سراسر دستگاه طبیعت بر وجود پروردگاری هوشیار گواه است و هیچ پژوهنده خردمند نیست که پس از آن که به جدّ و جهد بیندیشد، دمی از گروهش به اصول خداشناسی و دینداری راستین تن زند.

کانت می گوید:

وجود حسّ دینی بشر دلیل وجود خدا است.

دکارت می گوید:

خلقت، عمل مداوم است و اگر آنی خداوند از خلقت نظر بردارد عالم معدوم می شود.

روسو می گوید:

ما از حقیقت جهان و روح بی خبریم، جز این که به وجود ذاتی که دارای ادراک و اراده و حکمت است و در کارهای عالم مؤثر و متصرف می باشد نمی توان یقین

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 181

نکرد. در حرکات عالم و جریان امور، آثار تدبیر و حکمت هویدا است.

لایب نیتس می گوید:

خدا صناعی عاجز نیست که هر آن مجبور باشد در ماشینی که ساخته است دست ببرد تا راه بیفتد، خداوند از آغاز که جهان را آفریده این ماشین را چنان کامل ساخته که تا ابد چرخها و اجزای آن با اتفاق هم به کار مشغول اند.

پاسکال فیلسوف شهیر می گوید:

قانونی بالاتر و برتر از طبیعت هست که بر همه جهان تسلط دارد و نمی توان آن را نادیده گرفت و باید به او ایمان آورد، و آن قانون آفرینش است که ما را به وجود آورده و هستی ما از اوست و ما نمی توانیم از او جدا باشیم؛ زیرا اگر نور از منبع خود جدا شود نور نیست. و پیروی از این قانون ایمان به خداست و همین ایمان مقدس، سازش دین با دانش و تنها راهی است که هر دو را بر خلاف میل بی دینان و ملحدان و علی رغم دلایل پوچ و فریبنده آنان باید پیمود. این است یگانه راه رسیدن به کمال و پیروزی حق بر باطل. «1» «با اختراع و تکمیل تدریجی تلسکوپ توانستیم بیش و بیشتر، اعماق فضا را شناسایی کنیم. ستارگان که ابتدا گمان می رفت نقطه های نورانی کوچکی هستند که به یک اندازه از زمین ما فاصله دارند، آشکار شد که کرات عظیمی از نور و حرارتند که میلیون ها بار از زمین ما بزرگترند. آنگاه کشف شد که بسیاری از این نقاط روشن، تنها یک ستاره بزرگ نیستند بلکه در حقیقت مجموعه ای از میلیون ها ستاره یا کهکشاند و بعضی از آنها به قدری عظیمند که نور پس از 200,000 سال از یک سر آنها به سر دیگرشان می رسد!

دوربین های نجومی جدید می توانند از مجموعه اختراعی که از ما 6,000,000,000 سال نوری دورند عکس بگیرند و بدین ترتیب حوادثی را

(1) - پنج گام: 80.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 182

می بینیم که شش میلیارد سال پیش، یعنی پیش از آن که حیات در زمین به وجود آید، رخ داده است.

تعداد ستارگانی که اینک با تلسکوپ های نوین می توانیم ببینیم به قدری زیادند که اگر صد سال تمام شب و روز به شمارش آنها پردازیم و در هر ثانیه یک ستاره بشماریم، پس از پایان این مدت هنوز همه آنها را نشمرده ایم.

کهکشان، قرص عظیمی است که قسمت مرکزی آن ضخیم‌تر است و لاقلاً شامل 1,000,000,000 ستاره است، درازای آن 100,000,000 سال نوری و ضخامت آن در مرکز کهکشان 20,000,000 سال نوری است.

وزن کهکشان یا درست‌تر بگوییم جرم آن 100,000,000,000 برابر جرم خورشید است و عقیده دارند که کهکشان همچون چرخ به دور محور می‌چرخد.

خورشید با سیاراتش که جزئی از این چرخ غول پیکر است، در دایره‌ای عظیم با سرعتی در حدود 1,000,000 کیلومتر در ساعت در گردش است و احتمالاً هر دور گردش آن 250,000,000 سال به طول می‌انجامد.

کهکشان ما به هیچ وجه تنها کهکشان جهان نیست، تا آنجا که ما می‌توانیم با بزرگترین دوربین‌های نجومی امروزی ببینیم در جهان احتمالاً 150,000,000 کهکشان وجود دارد و فاصله متوسط بین دو کهکشان همسایه 2,000,000 سال نوری است.

جهان گسترش می‌یابد و میلیون‌ها میلیون کهکشان با سرعتی بیش از 800 کیلومتر در ثانیه از هم دور می‌شوند. این فقط سرعت احتمالی متوسط بین دو کهکشانی است که همسایه یکدیگرند. هر چه کهکشان‌ها از هم دورتر باشند سرعت بیشتر است.

با تلسکوپ آینه‌ای کوه پالومار کهکشان‌هایی دیده شده‌اند که با سرعت بیش از

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 183

60,000 کیلومتر در ثانیه از ما دور می‌شوند. «1»

حقیقت گسترش جهان

مسأله گسترش جهان حقیقی است که قرآن مجید بدان اشاره کرده است:

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ «2»

و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما [همواره] وسعت دهنده‌ایم.

آری، حضرت حق آسمان‌ها را آفریده و دائماً گسترش می‌دهد. علم امروز می‌گوید:

نه تنها کره زمین بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین تر می شود، بلکه آسمانها نیز در گسترشند، یعنی ستارگانی که در يك کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند.

در کتاب «مرزهای نجوم» نوشته فرد هویل، می خوانیم:

تندترین سرعت عقب نشینی کرات که تا کنون اندازه گیری شده نزدیک به 66 هزار کیلومتر در ثانیه است!

کهکشانهای دورتر در نظر ما به اندازه ای کم نورند که اندازه گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است. تصویرهایی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می دهد که فاصله این کهکشانها بسیار سریعتر از کهکشانهای

(1) - افق دانش: 90.

(2) - ذرات (51): 47.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 184

نزدیک افزایش می یابد.

نامبرده سپس به بررسی این سرعت در کهکشانهای ابرسنبله، واکیلی و شجاع و غیر آن پرداخته و بعد از محاسبه سرعتهای عجیب و سرسام آوری را در این مسأله ارائه می دهد.

جان آلدِر می گوید:

جدیدترین و دقیقترین اندازه گیریها در طول امواجی که از ستارگان پخش می شود، پرده از روی يك حقیقت عجیب و حیرت آور برداشته، یعنی نشان داده است، مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل می یابد پیوسته با سرعتی زیاد از يك مرکز دور می شوند و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر باشد، بر سرعت سیر آنها افزوده می گردد. مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده اند و بعد از آن از هم پاشیده و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا و به

سرعت به هر طرف روانه می‌شوند. دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده‌اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است.

ژرژ گاموف در کتاب «آفرینش جهان» در این زمینه چنین می‌گوید:

فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در يك حالت انبساط سریع است. حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست بلکه انبساط آن مسلم است.

پی بردن به این که جهان ما در حال انبساط است کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان‌شناسی مهیا می‌کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد لازم می‌آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است.

جالب توجه این که تعبیر به **إِنَّا لَمُوسِعُونَ** (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل، دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می‌دهد که این گسترش همواره وجود داشته و همچنان ادامه دارد و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده‌اند که تمام کرات آسمانی و کهکشان‌ها در آغاز در مرکز

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 185

واحدی جمع بوده سپس انفجاری عظیم و بی‌نهایت وحشتناک در آن رخ داده و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی شده و به صورت کرات درآمد و به سرعت در حالت عقب نشینی و توسعه است. «1»

موخدان که به لیل و نهار ساخته‌اند	به یاد زلف و رخ آن نگار ساخته‌اند
به هیچ حيله در آغوش در نمی‌آیی	مگر تو را از نسیم بهار ساخته‌اند
ز لاله زار تجلی ستاره سوختگان	چو لاله با جگر داغدار ساخته‌اند
گشاده‌اند جگر تشنگان دهان طمع	ز بس عقیق تو را آبدار ساخته‌اند
به وصل زلف و رخ او رسیدن آسان نیست	کلید گنج ز دندان مار ساخته‌اند
به رنگ شبنم و گل بر زمین نمی‌مانند	کسان که آینه را بی‌غبار ساخته‌اند

کمند همت ما نیست نارسا چون موج
 محیط عشق تو را بی کنار ساخته‌اند
 چراغ زنده دلی را که چشم بد مرساد
 نصیب صائب شب زنده دار ساخته‌اند

(صائب تبریزی)

(1) - تفسیر نمونه: 372 / 22، ذیل آیه 47 سوره ذاریات.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 186

خلقت آسمان‌ها و زمین در قرآن

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنزِلُكُمْ أَيْكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا «1»

و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی‌اش بر آب [که زیربنای حیات است] قرار داشت، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید؟

كَانَ اللَّهُ وَمَ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ. «2»

در آغاز به جز خداوند یکتا هیچ کس و هیچ چیز نبود.

فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا «3»

پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

این که ماده و مصالح ساختمان آسمان‌ها چگونه پدید آمد و آفرینش آنها به چه ترتیب صورت گرفت، جز آفریدگار بی‌همتا کسی را بر آن آگاهی نیست، چنانکه قرآن می‌فرماید:

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ «4»

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان‌ها و [در پدید آوردن] زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند]؛ و من گمراه کنندگان را یار و مددکار خود نگرفته‌ام.

(1) - هود (11): 7.

(2) - بحار الأنوار: 234 / 54؛ مصباح الأنس: 78، حدیث 3.

(3) - فصّلت (41): 12.

(4) - کهف (18): 51.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 187

خلقت در کلام دانشمندان

دانشمندان امروز نیز به این حقیقت اعتراف دارند، چنانکه **جان ففر** می‌گوید:

مسأله پیدایش ماده، اصولاً مسأله‌ای است که بیرون از قلمرو تحقیقات و تفکرات ثمر بخش است. بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آنجا جریان آفرینش کاینات را تعقیب کرد.

آنچه از نظرات قرآن و دانشمندان محقق است، این مصالح عبارت بودند از ذرات دود و گاز که در فضا سرگردان، اما چنان پراکنده بودند که به ندرت به یکدیگر بر می‌خوردند.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ «1»

آن‌گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود.

سِرچیمس جینز دانشمند فلک شناس می‌گوید:

ماده کون از گازهایی که در فضا انتشار دارد آغاز گشته و از تراکم این گازها، سدیم (مه رقیق) پدید آمده است.

دکتر گاموف استاد طبیعی دانشگاه واشنگتن می‌نویسد:

جهان در ابتدای پیدایش مملوّ از گازهایی بوده که در هوا پراکنده بوده است. این گازها از نظر تراکم و درجه حرارت به حدّی است که تصور آن برای ما امکان پذیر نیست.

به هر جهت آفریدگار متعال طی دو دوره از این گازها آسمانهای هفتگانه را بنا نهاد:

(1) - فصّلَت (41): 11.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 188

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ «1»

پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت].

و نقشه بنای این هفت آسمان را به صورت هفت طبقه یکی بر فراز دیگری ترسیم فرمود:

أَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا «2»

آیا ندانسته‌اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟

هفت آسمان محکم که هیچ گونه رخوت و سستی در آن راه ندارد:

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا «3»

و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم.

و به وسیله ستونهای نامریی که امروزه از آنها به نیروی جاذبه عمومی تعبیر می شود کرات آسمانی را استوار گرداند:

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِعَمَدٍ تَرَوْنَهَا «4»

آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینند، آفریده.

و از آیات قیامت بر می آید که هیچ يك از این آسمانها به دیگری راه ندارند، و تنها در روز رستاخیز گشوده و مفتوح می گردند:

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا «5»

(1) - فَصَّلَتْ (41): 12.

(2) - نوح (71): 15.

(3) - نبأ (78): 12.

(4) - لقمان (31): 10.

(5) - نبأ (78): 19.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 189

و آسمان گشوده می شود، پس به صورت درهائی درمی آید.

آنگاه خداوند با آفرینش ستارگان به تزئین و چراغانی آسمان پایین که آسمان دنیای ما و نزدیکترین آسمان به ماست پرداخت:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ «1»

همانا ما آسمان دنیا را با چراغهایی آراستیم.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ «2»

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.

بدین ترتیب که میلیونها ذره گاز و دود به شکل ابرهای عظیم به دور هم گرد آمدند ... توده های ابر، ذرات را به سوی مرکز جذب می کرد، و بالأخره توده انبوه ابر جمع می گشت و ذرات آن به یکدیگر نزدیک می شد. این ذرات که به

یکدیگر اصطکاک پیدا می نمود تولید گرما می کرد و گاهی در مرکز ابر، گرما چنان شدت می یافت که توده را به تابش می افکند و فضای تاریک را روشن می ساخت، سرانجام میلیونها توده ابر به صورت ستاره درآمدند و از آن پس در جهان تاریک، نور پدیدار گشت و آسمان پایین چراغانی گردید.

در بیابان بی پایان فضا ابری بی شکل و بی هیچ گونه تشخیص در همه جا به طور یکنواخت پخش شده بود، ذرات ماده به هم برمی خوردند و با یکدیگر ترکیب می شدند. ابر به دریای متلاطم و خروشان از گاز مبدل می گشت و شروع به چرخیدن می نمود.

این دریای دود و گاز همچنان می چرخید و می غرید و می خروشید و تلاطم

(1) - ملك (62): 5.

(2) - صافات (37): 6.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 190

نامرئی خیز آبها و شکستن امواج نامرئی که هر يك به بزرگی اقلیمی بود در دل این دریا طغیان برمی انگیخت ... موجها به هم می خوردند و بر هم می لغزیدند و در دل هم فرو می رفتند و به هم می آمیختند.

در میان این دریای جوشان طرحی ماریچی از اثر چرخش ماده دَواری پیدا گردید. این صفحه مدور و پهن با میانی برآمده و بازوانی که آهسته آهسته شکل می گرفت، در سپیده دم بزرگ گیتی به پیدایش گرایید. این شکل ماریچی که آن را «کهکشان راه شیری» می نامند، ماده خورشید و منظومه شمسی و زمین ما در یکی از بازوان آن قرار داشت:

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿1﴾

و ماه را در میان آنها روشنی بخش، و خورشید را چراغ فروزان قرار داد.

در یکی از بازوان کهکشان راه شیری، طوفانی پرآشوب پدید آمد و جریان تندگازها آنها را به چرخش درآورد و همچنان که می چرخید به شکل فرفره ای پهن و عظیم درآمد و پاره های نورانی بر گرد آن گشتند.

این فرره بزرگ در این کهکشانش عظیم، همچنان می چرخید تا این که کم کم گازها به مرکز آن کشیده شد و در آنجا به صورت گوی عظیم و فروزانی تراکم یافت و سرانجام این گوی فروزان خورشید گردید.

آنگاه پاره‌های گاز و غباری که گرداگرد خورشید را هاله وار فرا گرفته بود از هم پاشید، و هر پاره‌ای از آن به صورت گردابی درآمد. هر گرداب مسیری جداگانه داشت و در آن مسیر به دور خورشید می گردید. برخی نزدیک به خورشید و بعضی از خورشید دور بودند.

در گرداب‌های نزدیک خورشید، گرما و در گرداب‌های دوردست سرما حکومت می کرد. در هر گرداب ذرات گاز و غبار پیوسته در گردش بود. از برخی ذرات گاز

(1) - نوح (71): 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 191

بخار آب پدید می آمد و مانند شبنم به روی ذرات غبار می نشست و چون ذرات غبار به هم می رسیدند، رطوبت شبنم آنها را به یکدیگر می چسبانید و گاهی نیز به شکل پاره‌های یخ زده آب و گل در می آمدند.

در هر گرداب میلیون‌ها از این پاره‌ها در گردش بودند. نیروی جاذبه آنها را به سوی یکدیگر می کشید. این پاره‌ها به هم می پیوستند و توده‌های بزرگتر می ساختند و گوی عظیم و چرخانی پدید می آوردند. این گوی عظیم با نیروی جاذبه‌ای که داشت پاره‌های پیرامون خود را به سوی خود می کشید و روز به روز بزرگتر می شد و سرانجام این گوی، زمین شد.

و بعد سایر سیارات نیز از گرداب‌ها پدید آمدند. هر سیاره در مسیر خود، بر گرد خورشید می گردید. عطارد از همه به خورشید نزدیکتر بود و پس از آن زهره، زمین و مریخ بودند.

در آن سوی مریخ سیاره‌های عظیم مشتری، زحل، اورانوس و نپتون به دور خورشید گردش داشتند و بسی دورتر از نپتون سیاره پلوتون بود. «1» راستی، چه بساط شگفت انگیزی و چه جهان اعجاب آوری است! کسی را آن حد نیست که به عظمت مخلوقات پی برد، تا چه رسد به بزرگی و عظمت حضرت خالق!

هم وصف تو از بیان برون است

هم کوی تو از جهان برون است

اندر ره تو کسی قدم زد	کاو را قدم از جهان برون است
طاقِ در ساکنان کویت	از قبه آسمان برون است
در کون و مکانت می‌نجویم	کان حضرت از این و آن برون است
خرگاه جلالت از دو عالم	چون خیمه عاشقان برون است

(1) - گذشته و آینده جهان: 19.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 192

بی بهره ز عشق تو چو دشمن	از زمره دوستان برون است
دنیاطلب اندر این حرم نیست	سگ از پی استخوان برون است

(سیف فرغانی)

شگفتی‌های جهان نباتات

«مسأله نباتات و گیاهان و آنچه از زمین می‌روید، از اهمّ مسائل عرصه گاه خلقت و آفرینش است. انسان با همه وسعت علم و دانشش، هنوز نتوانسته به شمارش و احصای نباتات موقّق شود، چه رسد به عظمت و اسرار و شگفتی‌های این جهان حیرت‌انگیز.

انواع و اقسام گیاه در سطح خاک و درون دریاهاى ژرف و بر دامنه و قله کوههاى بلند، حتى بر روى صخرههاى عظیم و به صورت معلق در هوا موجود است.

قسمتى از این گیاهان به اندازه‌اى كوچك و ریزند که فقط با چشم مسلح دیده می‌شوند، و عده‌اى آن قدر بزرگند که عظیم‌ترین موجودات زنده روى زمین به شمار می‌آیند. شماره انواع گیاه که تاکنون شناخته شده از صدهزار متجاوز است و هر يك داراى آثار مخصوصی است.

چون شناختن فرد فرد گیاهان غیرمقدور است لذا علمای علم گیاه‌شناسی آنها را طبقه بندى نموده‌اند، و این طبقه بندى بر اساس اندام‌هاى گیاه مثل ریشه و ساقه و برگ و گل قرار گرفته است و طبق همین نظر در ابتدا آنها را به دو قسمت اصلی و سپس هر قسمت را به چند قسمت تقسیم نموده‌اند.

1- گیاهان گلدار: داراى ریشه و ساقه و برگ و گل بوده و عالی‌ترین گیاهان می‌باشند. این همه گل‌هاى رنگارنگ که سطح خاک را زینت بخشیده و در صحن بیابان و صفحه باغستان مناظر زیبا و جالبی به وجود آورده‌اند و انواع میوه‌ها و سبزیجات که قسمت مهمی از احتیاجات زندگى انسان را تأمین نموده و غلات و

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 193

حبوباتی که نیازمندی‌هاى غذايى را رفع می‌کنند و بالأخره قسمت مهمی از گیاهانی که مصرف طیبی دارند، همه و همه جزء این دسته محسوب می‌گردند.

2- گیاهان بی‌گل: این دسته از گیاهان فاقد گل هستند، بنابراین تولید مثل در آنها بر خلاف گیاهان گلدار به طریق خاصى انجام می‌گیرد.

گیاهان بی‌گل نیز داراى اقسام مختلفی هستند به طوری که بعضی از آنها ریشه و ساقه و برگ داشته فقط گل ندارند، و برخی از آنها ساقه و برگ داشته ولی بدون ریشه و گل می‌باشند. این قسمت اغلب روى تنه درختان و نقاطی که آب و هواى معتدل دارند زیست می‌نمایند. و بالأخره قسمتى فاقد برگ و گل و ریشه و ساقه بوده و در پایین آنها رشته‌هاى تارماندى وسیله جذب آب و سایر مواد غذايى بوده و باعث اتصال آنها به زمین می‌گردد، و ما نوعی از آنها را که «جُلبَنک» نامیده می‌شود در جویبارها و آبجای راکد و حوض‌ها، به مقدار زیاد می‌بینیم.

این را می‌دانیم که انواع حیواناتی که در عرصه گاه گیتی پراکنده شده و سطح زمین را میدان زندگی خود قرار داده‌اند شدیداً به غذا نیازمندند و برای ادامه حیات باید از عناصری که در روی زمین موجود است استفاده کنند و از طرف دیگر عناصری که در آب و خاک و هوا موجود است به همین صورت قابل استفاده و تغذیه حیوانات نیست؛ این جاست که گیاهان برای تأمین احتیاجات غذایی حیوانات، نقش مهمی را ایفا می‌کنند، زیرا آنها عناصر آب و خاک را به وسیله دستگاههای مخصوصی که در ساختمان آنها قرار دارد به صورت ساقه و برگ و میوه در می‌آورند و در نتیجه مواد غذایی حیوانات را در اختیار آنها می‌گذارند.

از این نظر طبقه انسان نیز با حیوانات دیگر یکسان است و انسان تا کنون نتوانسته است از عناصر زمین بدون واسطه گیاه استفاده کامل بنماید و احتیاجات غذایی خود را تأمین کند، بلکه همواره دست حاجت به سوی گیاه دراز کرده و از محصول کارگاه نبات بهره‌مند گردیده است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 194

در هوایی که تنفس می‌کنیم مقدار معینی «اکسیژن» موجود است و اکسیژن يك ماده حیاتی است که برای تولید حرارت غریزی حایز اهمیت فوق العاده‌ای است و زندگی بدون آن، پنج دقیقه هم ممکن نیست.

هنگام تنفس مقداری اکسیژن وارد ریه‌ها می‌شود و با خونی که در ریه‌ها موجود است ترکیب می‌گردد و دستگاه پخش خون آن را در تمام قسمت‌های بدن توزیع می‌کند و همین اکسیژن، غذا را در سلول‌های مختلف بدن آهسته و آرام با حرارتی ضعیف می‌سوزاند. در اثر احتراق غذا در سلول‌ها يك گاز سمی به نام «کربنیک» ایجاد و با خون داخل ریه می‌گردد و با تنفس‌های بعدی از بدن خارج شده به هوای محیط بر می‌گردد. به این ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق می‌کنند و گاز کربنیک بیرون می‌دهند.

اگر این عمل به همین صورت ادامه پیدا می‌کرد، پس از مدت کوتاهی این ماده حیاتی یعنی اکسیژن که به اندازه معینی در هوا موجود است تمام می‌شد و گاز سنگین و غلیظ و سمی کربنیک جایگزین آن می‌گردید و آن وقت حیات کلیه حیوانات با خطر بسیار بزرگی مواجه می‌شد و رفته رفته می‌بایست همه جانوران مسموم شوند و از آنها در روی زمین اثری و خبری نماند و انسان هم از این پیشامد خطرناک البته مستثنی نمی‌گردید، زیرا هر فردی از انسان در 24 ساعت در ضمن تنفس، معمولاً 250 گرم کربن خالص از ریه خود بیرون می‌فرستد و روی این حساب در ظرف یکسال، دویست و هفتاد و سه میلیون و هفتصد و پنجاه هزار (273, 750, 000) تن از این گاز سمی به وسیله سه میلیارد بشر تولید می‌شد، و چندین برابر این مقدار را حیوانات دیگر در ضمن تنفس تولید می‌نمایند.

این جاست که به اهمیت یکی از اعمال گیاهان پی می‌بریم و آن عمل کربن‌گیری است.

گیاهان در حرارت آفتاب گاز کربنیک را که از دو عنصر کربن و اکسیژن تشکیل

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 195

شده است تجزیه می‌کنند و اکسیژن را در هوا رها می‌سازند و کربن را در تنه خود نگه می‌دارند، و قسمت مهم وجود گیاهان از همین کربن تشکیل یافته است. این عمل یعنی عمل کربن‌گیری که به وسیله برگ‌های گیاهان انجام می‌گیرد درست به عکس تنفس جانوران است.

این تناسب عجیب و تعادل دقیقی که میان اکسیژن و گاز کربنیک برقرار گردیده تا نیازمندی حیات جانوران و گیاهان برای همیشه تأمین شود یکی از آیات بزرگ خداشناسی است. «1»

عجایب گیاهان در قرآن

قرآن مجید به طور مکرر به مسأله گیاه و عجایب آن و خالق حکیم و عالمش اشاره کرده است:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «2»

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتایانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى * كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ

(1) - شگفتی‌های آفرینش: 10.

(2) - بقره (2): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 196

لَايَاتٍ لِأُولِي النُّهْيِ» «1»

همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد، و برای شما در آن [به خاطر آسان شدن رفت و آمدتان] راههایی پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد، پس به وسیله آن انواعی از رویدنی‌های گوناگون بیرون آوردم.

[خود از این نعمت‌های فراوان] بخورید و دام‌هایتان را بچرانید، یقیناً در این امور نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای صاحبان خرد است.

چهار بخش از نعمت‌های بزرگ حق

«در مجموع این مسائل به چهار بخش از نعمت‌های بزرگ حق اشاره شده است.

- 1- زمین، که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته، انسان می‌تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.
- 2- راهها و جاده‌هایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همان گونه که غالباً دیده‌ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده غالباً دره‌ها و راههایی وجود دارد که انسان می‌تواند از آنها عبور کرده و به مقصد خود برسد.
- 3- آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات، از آسمان نازل کرده است.
- 4- گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می‌روید که قسمتی از آنها مواد غذایی انسان را تشکیل می‌دهند، و بخشی مواد دارویی، و

(1) - طه (20): 53 - 54.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 197

قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرا می دهد، و قسمت دیگری را برای وسایل زندگی همچون درها و حتی خانه‌هایی که از چوب ساخته می شود و کشتی‌ها و بسیاری از وسایل نقلیه دیگر. «1» **«1»** **أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْهَ مَعَ اللَّهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ** «2»

یا آن که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و برای شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ‌هایی حرم و باطراوت رویاندم، که رویاندن درختانش در قدرت شما نیست؛ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ نه، نیست]، بلکه آنان مردمی منحرف‌اند [که برای او شریک می گیرند].

جان تازه شد ز لطف هوا پیر و جوان را	باز از سمن و گل چمن آراست جهان را
سیمای سمن داد شب غالیه سان را	صورتگر اشجار ز عکس گل و نسرين
کز روی گل زرد رباید یرقان را	آینه خور خاصیت کاهربا یافت
شاخ گل صد برگ کند چوب شبان را	ابر از اثر لطف هوا در دل خارا
جوید چو حباب از دل دریا جریان را	آب از هوس جلوه گل‌های بهاری
صد سرو خرامنده و شمشاد چمان را	در آب روان جلوه دهد باد به صد ناز
بی غم گذرانیم جهان گذران را	عالم گذران است همان به که در این باغ
آن جلوه که فردا بود انوار جنان را	دل جمع کن امروز و بین از گل این باغ

(1) - تفسیر نمونه: 222/13، ذیل آیه 53 سوره طه.

(2) - نمل (27): 60.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 198

عجایب گیاهان در کلام دانشمندان

دن هرتاک متخصص توارث نباتی و آمار حیاتی آن و برخی از علوم مربوط به نباتات در مقاله‌ای که در باب خداشناسی دارد می‌گوید:

مهم‌ترین کارخانه و ماشین مصنوع بشری با کوچک‌ترین کارخانه و ماشین پیچیده يك نبات، مثلاً دستگاه تصفیه، هضم، تبخیر، تولید مثل نباتات به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

همان عجایب و اسرار یا نظامات پیچیده‌ای که در ذرات این عالم به نام اتم‌ها و اسرار منظومه اتمی، و در فضای این عالم به نام منظومه‌ها و اختران، ما را به اعجاب و تحسین وا می‌دارد، در لباس دیگر و با وضعی دیگر در عالم نباتات ما را در دنیایی از تحیر فرو می‌برد و در عظمت مشیت و حکمت پروردگار غرق می‌سازد.

حس و حیات نباتات که هنوز درك آن از چشم علوم بشری پنهان است، دقت در سلول نباتات، تجزیه عناصر تشکیل دهنده این سلول‌ها، توجه به خاصیت هر يك، ترکیب هسته، غشای سلول، اعمال فیزیکی آن، کیفیت تولید نیرو، چگونگی تغذیه، اسرار مرموز نمو متناسب، تولید و تکثیر، نسوج نباتی، جهازات داخلی هر يك، خواص طبیعی آنها، کیفیت ساختمان ریشه‌ها، طبقات ریشه‌ها، استواری آنها، کیفیت جذب آب و املاح، جریان شیرخام، دفع مواد زائد، کیفیت دفع مبارزه ریشه‌ها با هم، ساختمان کلاهک یا سپر بر سر آنها، عناصر ترکیب کننده آنها، عملیات فیزیکی هر يك، تأثیر خاص رطوبت و نور و حرارت در نباتات، دستگاه‌های گیرایی این قوا در گیاه، وسایل تنفس گیاه، ساختمان برگ، ترکیبات و طبقات و انواع آنها، برگ‌های خاردار، عمل لقاح، ابزار و وسایل لقاح، کیفیت‌های گوناگون آن در انواع نباتات، حشرات و مگس‌های مأمور لقاح، باده‌ها و امواج مأمور، حساسیت خاص برخی از نباتات، گیاهان توانا و ناتوان، تعاون گیاهها با هم، درخت‌های گوشتخوار، نظام توارث در نباتات، اسرار میوه‌ها، اشکال گل‌ها، گلبرگ‌ها، شکوفه‌ها، گیاهان آبی و صحرایی، مقاومت گیاهان در برابر امراض گیاهی، امراض گیاهی، مرگ گیاه، هر يك از این امور و صدها امور نباتی دیگر

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 199

موضوع علم خاصی بوده و دارای میلیاردها قانون و نظام مستحکم می‌باشد و شرح آنها هرگز در چند دفتر ننگجد. به دو نمونه از اسرار و نظامات نباتات توجه نمایید:

اسرار نباتات

1- در حالی که نیروی جاذبه زمین همه چیز را به سمت پایین می‌کشد، ماده حیاتی نباتات که هنوز بشر را بر درک حقیقت آن راهی نیست، به منظور تقویت و رشد نبات، آب و مواد غذایی و معدنی و انرژی‌های فضایی را با ابزار گوناگون جذب کرده علی‌رغم جاذبه زمین به سمت بالا رشد می‌کند. در جنگل‌های بزرگ هند و آمریکا و آفریقا درخت‌های بسیار تنومند و بلندی وجود دارد که چنارهای ما در مقابل آن نهالی بیش نیست.

ملاحظه کنید: راز مبارزه با نیروی جاذبه هنوز به خوبی بر بشر کشف نیست، اما درخت‌های دانشمندان! صدها هزار قرن است چهل متر و کمتر و بیشتر مواد زمینی و آب و املاح را به بالا می‌برند! فکر نمی‌کنید قدرت و مشیت و اراده قاهری در این کار دخیل باشد؟

2- قارچ‌ها در اثر نداشتن ماده سبز رنگ «کلروفیل» (که در اکثر گیاهان برای کربن‌گیری موجود است و در ساختن قند و چربی و نشاسته مواد غذایی نباتات به کار می‌رود) همواره می‌کوشند تا با گیاه کلروفیل داری رفاقت کنند و بدین وسیله حیات نباتی خود را با تغذیه مناسب ادامه دهند، لذا با جلبک‌ها که آنها نیز به درد دیگری دچارند، یعنی دارای ریشه کافی که بتواند مواد معدنی و انرژی‌های زمینی را به خوبی جذب کنند نمی‌باشند، اما در عوض ماده کلروفیل فراوانی دارند رفیق و شریک می‌شوند.

با طرح این رفاقت یا سرمایه‌گذاری هر دو جانبه و تأسیس یک شرکت، قارچ از کلروفیل جلبک استفاده می‌کند و جلبک از ریشه‌های نیرومند قارچ. آیا این قارچ و

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 200

جلبک به طور مشترك می‌توانند با این تعاون عاقلانه خود ما را به مبدأ هشیار و بصیر و حکیمی هدایت کنند؟

هر گیاهی نظیر خود را تولید می‌کند و این تولید مثل، خود از عجیب‌ترین تشکیلات پیچیده نباتی است و روی مشیت و برنامه بسیار مفصلی انجام می‌گیرد.

گل‌ها و گروه‌های مختلف نباتی بر اثر دارا بودن کارخانه‌ها و غده‌های خاصی، به تمیّه انواع مختلف شیرها که هر يك از آنها مورد توجه نوع خاصی از حشرات است پرداخته و حشرات خاصّه را به دور خود جمع می‌کنند تا در مقابل، حشرات نیز وسیله تلقیح آنها باشند، در نتیجه بذر لازم برای تولید نبات و گل‌های سال آینده و نسل آینده به وجود آید! این جا از آنجایی است که نباتات، حیوانات را استخدام می‌کنند! یا بهتر بگوییم نظامات الهی، حیوانات را در خدمت تولید نباتات گمارده است.

رابطه گیاهان و حیوانات در کلام دکتر جان ویلیام کلاتس

بهر است این بحث پیچیده و راز مهم را با دیده يك متخصص فن که استاد علم الحیات یا فیزیولوژی و علوم طبیعی و دکتر در فلسفه از «پیتسبورگ» و متخصص در وراثت چند نوع حشره می‌باشد یعنی دکتر جان ویلیام کلاتس بینیم، می‌گوید:

«یکی از مسائل بغرنج عالم وجود يك نوع رابطه و علاقه اجباری است که در بین پاره‌ای از موجودات مثلاً يك گیاه خاص با يك حیوان خاص مشاهده می‌شود.

یکی از مصادیق آن ارتباط مرموز و عمیق، رابطه‌ای است که میان «گل یوکا» «مگس یوکا» وجود دارد.

گل یوکا سرش پایین است و مادگی یعنی قسمت ماده گل نیز از بساک یا قسمت نر گل پایین‌تر است. کلاله یا مادگی گل که باید گرده به آن وارد شود به شکلی است که ورود گرده به درون آن به خودی خود امکان ندارد. گرده یوکا توسط مگس ماده

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 201

یوکا کمی بعد از غروب آفتاب به مادگی حمل می‌شود، بدین ترتیب که مگس یوکا قسمتی از گرده را از بساک در دهانش گرفته به سوی کلاله پرواز نموده، تخمدان گل را می‌شکافد و چند دانه از تخم خود در آن می‌گذارد و سپس روی آن را با گرده‌ای که آورده می‌پوشاند. گل دانه‌های زیادی می‌دهد که قسمتی از آن را کرم‌های نوزاد مگس می‌خورند و قسمت دیگر گل‌های تازه تولید می‌کند. تولید مثل گل یوکا یا بهتر بگوییم بقای نسل این گل از آغاز پیدایش آن تا کنون تنها به وسیله این مگس انجام می‌گیرد! این گل نیز به نوبه خود محل مناسبی برای بقای نسل مگس یوکا است.

بین انجیرهای تجارتنی و چند نوع از زنبور کوچک نیز همین رابطه برقرار است.

خوشه‌های درخت انجیر دو نوعند: عده‌ای هم گل‌های نر دارند و هم گل‌های ماده، و عده‌ای دیگر فقط گل‌های ماده دارند.

اما این همه گل‌ها به وسیله زنبورهای ماده تلقیح می‌شوند، بدین ترتیب که مدخل این گل‌ها در نتیجه وجود پوشش‌های مختلف به قدری صعب العبور است که حشره بینوا به زحمت می‌تواند به داخل آن راه یابد و غالباً بال‌هایش در سر این کار جدا می‌شود، اما عاملی مرموز او را با وجود این همه مشکلات تحریص می‌کند تا بالأخره به درون گل راه یابد. اگر گل از آتھایی است که هم قسمت نر دارد و هم قسمت ماده، زنبور ماده تخم‌گذاری می‌کند و خود می‌میرد.

تخم‌ها رشد کرده، زنبور می‌شوند، زنبورهای نر می‌میرند و زنبورهای ماده از گل بیرون شده به سوی گل‌های دیگر به پرواز می‌آیند ولی قبل از خروج از داخل گل باگرده درون گل آغشته می‌شوند تا آن را به گل‌های دیگر بپزند. اگر گل دیگر که زنبور بر آن می‌نشیند مثل اولی نر و ماده باشد که همان عمل گذشته تکرار می‌شود، و اگر گل جدید فقط ماده باشد به علت عمق زیاد این گل، زنبور بدون آن که بتواند تخم‌گذاری کند، پس از نشستن روی آن از آنجا می‌گذرد، ولی با همین مکث مختصر بر روی گل ماده، گل ماده را باگرده نر که به آن آغشته بود و به همراه داشت تلقیح کرده

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 202

است. در نتیجه این گل بزرگ شده و تبدیل به انجیر رسیده کاملی می‌شود.

نخستین درخت‌های انجیری که در آمریکا آورده شد میوه ندادند، بعدها متوجه شدند که موقع حمل این درخت‌ها آن زنبورها را با خود نیاوردند، وقتی زنبورهای مخصوص را نیز به آمریکا آوردند، درخت‌ها میوه دادند و انجیر از مال التجاره‌های مهم آن کشور شد.

دکتر جان ویلیام پس از آن که مثال‌های دیگر می‌آورد در آخر نتیجه می‌گیرد:

این زحمت‌کشان به فرمان چه کسی علی‌الدوام مأموریت خود را انجام می‌دهند؟ آیا این شواهد به وجود خداوند متعال دلالت نمی‌کند؟ خیلی مضحك و نامعقول و مشکل است که همه این کارهای منظم و منتج را از آغاز پیدایش این نوع گیاهان و درخت‌ها و این نوع حشرات به تصادف حمل کنیم! «1»

روشنایی گیاهان، انگل‌ها، قارچ‌ها

دو گروه از گیاهان، انگل‌ها، قارچ‌ها هستند که دارای پیکری درخشانده می‌باشند. روشنایی آنها به نحوی است که در تاریکی شب کاملاً خود را نشان می‌دهند. روشنایی آنها از چیست؟ آیا چه ماده‌ی محترقه‌ای تمام نشدن در پیکر آنها موجود است که این روشنایی از آن پدید می‌آید آیا این نورها به چه وسیله پخش می‌شود؟ به وسیله لامپ، یا وسیله دیگر؟ آیا نورافکن آنها در کدام کارخانه به دست کدام مهندس ساخته شده است، و چه کسی آن را نصب کرده است؟ آیا ماده، دانشمند است و می‌تواند مواد محترقه را از غیر محترقه تمیز بدهد؟ هرگز؛ چون ماده فاقد علم می‌باشد.

آیا مهندسین عالی مقام بشری می‌توانند از آب و هوا و غذاهایی که نباتات از زمین می‌خورند، چراغی نورانی به این کوچکی و ریزی بسازند؟ آنهم چراغی که

(1) - جاهلیت و اسلام: 320.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 203

خودش پیوسته ماده احتراقی خود را درست کند و نیازی به کمک خارجی نداشته باشد؟

اگر پزشکی، بیماری بیماران را به خوبی تشخیص دهد و داروی صحیح هر بیماری را بداند، عقلا او را دانشور و خردمند می‌خوانند.

اگر داروشناسی داروهای بیماری‌ها را خوب بشناسد و یکایک آنها را برای بهره برداری بیماران آماده داشته باشد عقلا وی را دانا و عاقل می‌دانند.

اگر کسی هم پزشک باشد و هم داروشناس، هم پزشکی را بداند و هم داروپزشکی، عقلا وی را بسیار دانا دانسته و در برابر دانش او سر تعظیم فرود می‌آورند.

اگر موجودی هم پزشک باشد و هم داروشناس و هم سازنده دارو و پدید آورنده دارو و هم گذارنده دارو به طور رایگان در دسترس بیماران، چنین وجودی بسیار دانا و توانا و حکیم و کریم و مهربان خواهد بود.

آیا وجود گیاهان دارویی در این جهان، از آغاز تا کنون و آینده به ما نمی‌گوید که پدیدآورنده آنها دانا و تواناست، حکیم و کریم و مهربان است؟

اوست که بیماری‌های بشر را یکایک دانسته و داروهای آنها را یکایک شناخته و داروها را یکایک ساخته و پرداخته و از نیستی به هستی آورده و به طور رایگان تحت اختیار بشر قرار داده است، ولی بشر خود را به نادانی می‌زند! این دانش نامتناهی را نادیده می‌گیرد، این قدرت نامتناهی را نمی‌بیند، این حکمت نامتناهی را به هیچ می‌انگارد، این کرم نامتناهی را نمی‌فهمد، این مهر نامتناهی را درک نمی‌کند! برنای کاشف پنی سیلین و مانند آن بسیار احترام و ارزش قائل است ولی آفریننده پنی سیلین و مانند آن را منکر می‌شود؛ نمک را می‌خورد و نمکدان را می‌شکند!

بزرگواری و رحمت او اقتضا می‌کند که برای مدتی از این گناه بزرگ بشر چشم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 204

پوشی کند. کریم و مهربان است، اوست که بیماری‌های بشر را یکایک دانسته و داروی آنها را یکایک شناخته و داروها را یکایک ساخته و پرداخته است.

در بخش‌های استوایی کره زمین گیاهی می‌روید که هم گل می‌دهد و هم بر می‌دهد. برهای این گیاه به اندازه دانه باقلا می‌باشد. این گیاه به وسیله برگ‌های گل خود تنفس می‌کند، در صورتی که گل آن تحمل گرد و غبار را ندارد. وقتی که مقداری گرد روی برگ آن گل جمع شود، برگ‌ها از گازی که خود آن گیاه تولید کرده پر می‌شود و ناگهان منفجر می‌گردد. گل باز می‌شود و گردها ریخته می‌شود، در اثر انفجار گاز بیرون می‌آید و صدایی می‌دهد که شبیه سرفه کودک می‌باشد.

آیا این نشانه آن نیست که این گیاه، سازنده‌ای دارد بسیار دانا و حکیم و توانا، به طوری که دقیق‌ترین چیزها از نظرش محو نمی‌شود و قدرت بر هر چیزی دارد؟!!

دل می‌کشد ز راه جنونم به سوی دوست

تا دیده‌ام فتاده به زنجیر موی دوست

تا گشته نقطه نظرم خال روی دوست

غیر از طریق عشق مرا خطّ سیر نیست

دستم نمی‌رسد که نهم پا به کوی دوست

با این که پای بر سر هستی نمادهام

تاری اگر به چنگ من افتد ز موی دوست

خوشر بود ز ناله جانسوز چنگ و تار

گر چون دهان یار نماند ز من نشان

از لوح سینه‌ام نرود آرزوی دوست

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 205

کی سر فرو برم چو صراحی «1» به جام جم

دستم اگر رسید به جام سیوی دوست

از آب دیده خاک وجودم دهد به باد

این آتشی که در دلم افکنده خوی دوست

چون بی که از نوازش ناپی نوا کند

از نای من به گوش رسد های و هوی دوست

بر ما گمان عقل ز دیوانگی مبر

ای بی خبر ز سلسله مشکبوی دوست

داستان گل‌ها و گیاهان و مواد خوراکی و آثار عجیبه آنها در حیات جانداران، مسأله‌ای نیست که در این دفتر بگنجد. در این زمینه تاکنون هزاران کتاب ارزشمند نوشته شده و هزاران محقق بزرگ عمر خود را در تحقیق مسائل این عرصه گاه اعجاب‌انگیز سپری کرده‌اند.

این وجیزه به گوشه‌ای بسیار ناچیز از این جهان بزرگ برای پی بردن به عظمت حضرت محبوب اشاره کرد، باشد که نوری از آن منبع بی‌نهایت در بی‌نهایت به قلب بتابد و آثار آن نور، سعادت دنیا و آخرت تهیدستان از حقیقت را تأمین نماید.

آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

شگفتی‌های جهان حیوانات

(1) - صراحی: قسمی از ظروف شیشه یا بلور با شکمی نه بزرگ و نه کوچک و با گلوگاهی تنگ و دراز.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 206

به حقیقت که انسان با تمام نیروی عقل و دانشش در برابر عناصر جهان، به خصوص عناصری که از حیات برخوردارند غرق در تعجب و حیرت است.

نمی‌داند چه رشته علمی را انتخاب کند، نمی‌داند قدرت و قوت تحقیقش را در چه حقیقتی متمرکز کند؟ نمی‌داند به چه وسیله آثاری که از عناصر بروز می‌کند به شماره آورد.

همان تحیر و اعجابی که در جهان فضا و کواکب و جهان نباتات بر آدمی چیره می‌شود، چندین برابر آن در جهان حیوانات به آدمی دست می‌دهد.

این که می‌گوییم چندین برابر آن، به خاطر آن است که خورشید با آن همه عظمت فاقد عنصر حیات و حس و اراده است، اما در جهان حیوان عنصر ناشناخته حیات با همه پیچیدگی و ابهامش و با تشکیلات وسیع و عظیمش بر سایر عجایب عالم ماده افزون گردیده است.

در جهان حیوان، تشکیلات وسیع موجودات ذره بینی چون: ویروس‌ها و باکتری‌ها و سایر موجودات ذره بینی یا میکرب‌ها، گروه‌های گوناگون آنها، آثار مختلف حیاتی آنها، نقش یکایک اصناف آنها در سازمان این عالم خاصه در وضع حالات بشری، میکرب‌های موجد امراض، میکرب‌های زهمتکش و خدمتگزار، حشرات ریز، سازمان حیاتی آنها، قدرت احساس آنها، کیفیت تولد و تناسل گوناگون سراسر جانداران، تخم گذاری، تلقیح یا ترکیب تخم نر و ماده، حمل، تقسیم، اسرار اسپرماتوزیید یا تخم نر، اسرار اوول یا تخم ماده، تشکیلات کرموزون‌ها، ژن‌ها، اسرار سلول حیوانی یا حیوان تک سلولی، شگفتی‌های درون سلول، اصناف حیوانات، خزندگان، پرندگان، پستانداران، حیوانات آبی، چهار پایان، سازمان و ساختمان یکایک آنها، نظامات زندگی آنها، عواطف و احساسات آنها، و میلیارد میلیارد موضوع دیگر، که هر یک از اینها رشته‌ای است طولانی و بس پر پیچ و خم که علوم گوناگون با همه ضعف علمی بشر به بیان اسرار و نظامات این موجودات و سازمان‌های آنها پرداخته‌اند.

ویروس‌ها چندین میلیون بار از یک مور ضعیف کوچکترند. شگفت آن که با این

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 207

حقارت جسمی از تمام تشکیلات وسیع يك موجود زنده برخوردارند! یعنی دارای وسایل حسّ و حرکت، جهازات تغذیه، دستگاه کامل گوارش، سلسله اعصاب و حواس یا وسایل ارتباطی با جهان خارج و داخل، ابزار و تشکیلات تولید مثل، وسایل تأمین بدل ما یتحلّل، جهازات تنفسی، قدرت تطبیق با محیط، قابلیت تأثر و عکس العمل در مقابل عوامل خارجی، جهازات رشد و نما و ... می باشند.

این همه جهازات و وسایل حیاتی و خواص و نیروهای گوناگون را در يك جاننداری که حتی زیر دستگاههای میکروسکوپ الکترونیک بدون استفاده از اشعه و رنگ کردن این موجودات مشاهده نمی شوند و حداکثر اندازه يك ویروس از یکصدم مو تجاوز نمی کند، کدام قدرت گنجانیده است؟!

اوهام را نه راه به خلوتسرای تو

ای آن که قاصر است عقول از ثنای تو

سنگ آستان بارگه کبریای تو

ای آن که عرش با همه شأن و علوّ خویش

در عرصه جلالت بی منتهای تو

ای آن که آسمان و زمین سنگ ریزه‌ای

محو فنای جلوه نور و ضیای تو

ای آن که آفتاب جهانتاب ذره‌ای

بر عجز خویش معترفند انبیای تو

ما را چه حدّ وصف تو جایی که هر زمان

مخلوق کیست کاو بتواند ثنای تو

تا عقل و فکر و منطق ما را تو خالق

(امینی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 208

تحقیقات دانشمندان درباره حیوانات

در میان حیوانات ملاحظه می‌شود بر اثر حکمت‌ها و اسراری، برخی از موجودات مثلاً فاقد چشمند و تمام حوایج خود را با وسایل مجهز دیگری که در اختیار دارند انجام می‌دهند. و برخی دیگر به جای دو چشم، چشم‌های گوناگون، و یا وسایل حسّی دیگر بسیار قوی دارند.

طبق تحقیق برخی از دانشمندان حشره شناس، اکثر حشرات دارای سه چشم يك سطحی و دو چشم چندین سطحی که در حقیقت چندین چشم محسوبند می‌باشند.

حشره «لیپریا» دارای دوازده چشم و مورچه‌ها بر حسب اختلاف نوع مورچه دارای دویست چشم الی 400 چشم می‌باشند! حشره‌ای که شبیه به حفاش است و آفت پنبه می‌باشد و به نام «اسفنکس کونفولی» موسوم است دارای 27 هزار چشم می‌باشد.

حیوانات در کلام مترلینگ

مترلینگ که تحقیقات و نوشته‌هایش درباب برخی از حشرات معروف است، درباره زنبور عسل می‌نویسد:

«زنبورهای عسل اضافه بر چشم‌هایی که هر يك دارای شش تا هفت هزار سطح می‌باشند سه چشم دیگر در پیشانی آنهاست که به شکل قبه‌ها و دایره‌های خوش ترکیبی است و ما از کیفیت انعکاس اشیا در آنها اطلاعی نداریم.

لانه‌ای که عنکبوت برای زندگی خود و دام صید حشرات درست می‌کند، از نخستین زمان تاکنون به يك منوال است و هر تاری از تارهای لانه عنکبوت که از قنات مخصوصی از زیر دل این حشره بیرون می‌شود اگر چهار میلیارد از آنها با هم

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 209

تاییده شوند ضخامت آن به مقدار موی سر ما خواهد بود. این حشره با يك حوصله و دقتی از چنین آجر و سنگ ظریفی، ساختمان بنا می‌کند.

تمایلات غریزی در حیوانات با تمرین و تکرار تقویت نمی‌شوند، اولین لانه عنکبوت با آخرین لانه او به يك شکل است. به تعلیمات مادر نیز ضرور نیست.

بچه مرغابی را دور از نوع او بزرگ کردند، چون اولین بار او را به نهری انداختند به شنا پرداخت و ناگهان از توله سگی که اولین بار آن را می دید به همان روش نوع خود ترسید و زیر آب رفت، مسافتی زیر آب طی کرد تا خود را از خطر توله سگ دور ساخت.

در باب فعالیت‌ها و زندگی پر اعجاب و اسرار حیوانات مختلف مطالعات گوناگونی انجام گرفت و کتاب‌ها درباره شگفتی‌های جهان حیوانات نگاشته شد.

مثلاً دریاب اسرار حیات و زندگی مورچه، «مترلینگ» احتمال می دهد که: دو شاخک مورچه به منزله آنتن رادیو و هوا سنج در مورچه و نیز وسیله تفهم و تفهیم و ارتباطات با هم‌نوعان باشد.

درباره شامه عجیب مورچه‌ها که در فاصله بسیار زیادی بوی اشیایی که ما بوی آنها را درک نمی کنیم - مانند قند - و آنها درک می کنند داستان‌ها گفته‌اند، حتی گفته شده: مورها، خودی و بیگانه را از راه شامه تشخیص می دهند!

انبار زدن خواروبار مورها تماشایی است. دانه‌ها را در انبارهایی ذخیره می کنند که فاسد یا سبز نشود و غلات قابل فساد و مساعد سبز شدن را به خوبی شناخته آنها را دو نیم و سه نیم می کنند. برخی از غلات را در نقطه‌ای می گذارند تا سبز شود و مواد نشاسته‌ای آن به مواد قندی مبدل گردد، سپس جوانه‌ها را قطع و دانه‌ها را خشک می کنند.

بر روی دانه‌ها اعمال دیگری انجام می دهند که از فساد آنها جلوگیری می شود اما بر ما معلوم نیست، فقط از این جا به راز این کار واقف می شویم که اگر آنها را از

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 210

لانه بیرون کنیم پس از چندی دانه‌هاشان فاسد می شود.

مورچگان به اصول دامپروری نیز آشنا هستند! حشرات کوچکی را مانند «شته» که يك نوع ماده قندی از آنها ترشح می شود نگاهداری می کنند و حتی آنها را به چرا برده و باز می گردانند. «1»

عجایب دیگر از حیوانات

حیوانات دارای غریزه حبّ ذات هستند و به زندگی خود علاقمندند و حداکثر کوشش را برای حفظ حیات خود به کار می برند. در محلی که احساس خطر می کنند نمی روند و در صورتی که گرفتار خطری شدند با تمام قوا می کوشند که خود را

نجات دهند. آنها دارای غریزه جنسی هستند، توالد و تناسل می کنند، در درون همان جثه کوچک خود دستگاه هاضمه و جاذبه و دافعه دارند.

در برخی حیوانات زندگی اجتماعی و تعاون همگانی عجیبی دیده می شود که حتماً قابل توجه و شایان تعمق است. یکی از نویسندگان معروف می نویسد:

یکی از روزها که در فیلیپین به سر می بردم، نزدیک سقف کج و کوتاهی ایستاده بودم. ناگاه چشمم به مور درشت سرخ رنگی افتاد که به لبه سقف نزدیک می شد.

برگ های درختی که نزدیک بنا روئیده بود در چند سانتی متری مور می جنبید. او می کوشید به یکی از این برگ ها بچسبد. برای این منظور به پاهای عقب تکیه کرد و بی ترس و بیم، جسمش را در فضا رها کرد و به تقلاً پرداخت.

طولی نکشید که نسیم ملایمی وزید و برگی از درخت را به طرف مور رانده به طوری که توانست پاهای جلو را به آن بند کند، اما برخلاف انتظار روی برگ نپرید، بلکه بی حرکت اندامش را چون پلی میان برگ و لبه سقف کشید. در يك چشم بهم

(1) - جاهلیت و اسلام: 325.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 211

زدن دهها مورچه که روی سقف می پلکیدند به این پل روی آوردند و یکایک از روی جسم کشیده مور عبور کردند و از سقف به درخت رسیدند. وقتی که آخرین مور گذشت، پاهای عقب را از سقف جدا کرد و روی برگ پرید و قافله موران در میان برگ های سبز به راه افتادند.

کلام رابرت رافیل در عجایب زندگی حیوانات

مجله «ریدرز دایجست» در مورد عجایب زندگی حیوانات می نویسد: رابرت رافیل ماکدونالد می گوید:

روزی در ارتفاعات سانتا کروز کالیفرنیا راه پیمایی می کردیم. به علفزار وسیعی رسیدیم که گله‌ای آهو در آن می‌چریدند. ناگهان دیدم که گله پراکنده شد و سرها از بیم لرزید. به طرفی که آهوها نگاه می‌کردند چشم دوختم. دو گربه وحشی بزرگ را در گوشه‌ای دور دست مشاهده کردم، خیال کردم همین الان گله از ترس پا به فرار می‌گذارد. مسلماً نرهای بزرگ می‌توانستند خود را نجات دهند اما این کار به قیمت نابودی بقیه گله به دست گربه‌های وحشی تمام می‌شد. برخلاف انتظار هیچ نری پا به فرار نگذاشت و گله به مانور دفاعی عجیبی دست زد که به راستی مایه شگفتی بود:

هفت آهوی نر بزرگ به شکل عدد هفت «7» صف کشیدند و در همین اثنا نرهای کوچک به طرف آهوهای کوچکتر روی آوردند و آنها را به میان این شکل «7» رم دادند و خودشان در بالا جا گرفتند. گله به توده‌ای قوی و متراکم تبدیل شد که دورش را نرهای بزرگ احاطه کرده بودند و این همه در برابر گربه‌های وحشی جبهه گرفتند و آنگاه بر فرمانی که از طرف بزرگترشان صادر شد به یکباره سوی گربه‌ها یورش بودند.

برخورد پاهایشان با زمین، سر و صدای وحشتناکی ایجاد کرد. گربه‌ها که از این

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 212

وضع دستخوش حیرت و خوف شده بودند ماندن را صلاح ندانستند و پا به فرار گذاشتند. آن توده سهمگین آهوان با ترکتازی عجیب خود گربه‌ها را تا نقطه دوری تعقیب کردند و پس از آن پراکنده شدند و با خیال جمع به چرا پرداختند.

این مسائل بخت‌انگیز که ما در جهان حیوانات مشاهده می‌کنیم و هزاران نمونه دیگر، ما را بی‌اختیار به تکرار سخن ابا عبدالله الحسین علیه السلام وا می‌دارد که می‌فرماید:

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ. «1»

خداوندا، کور است چشمی که تو را نبیند.

جاندارینی که آنان را فاقد عقل و هوش می‌دانیم، حیواناتی که از دیدگاه ما موجوداتی حقیر و کوچکند، هر يك عالمی دارند که بشر دانشمند بایستی سال‌ها بررسی و دقت کند تا به گوشه‌ای از عالم اسرارآمیز آنان واقف گردد و در پرتو آن به عظمت پروردگار خود پی برد.

سلطنت را بگذارند و تو را بنده شوند

جای آن است که شاهان ز تو شرمنده شوند

سرفرازان جهان جمله سرافکنده شوند	گر به خاک قدمت سجده میسر گردد
کشته و مرده همه از قدمت زنده شوند	بر سر خاک شهیدان اگر افتد گذرت
تو برون آی که این جمله پراکنده شوند	جمع خوبان همه چون کوکب و خورشید تویی
چشم من گیرد و لبهای تو در خنده شوند	هیچ ذوقی به از این نیست که از غایت شوق

(1) - بحار الأنوار: 226 / 95، باب 2، دعای عرفه؛ إقبال الأعمال: 349.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 213

تیره روزان همه با طالع فرخنده شوند	گر تو آن طلعت فرخ بنمایی روزی
همه کس طالب این دولت پاینده شوند	اگر این است هلالی شرف پایه عشق

(هلالی جغتایی)

مار زنگی در مطالعات جانورشناسی

یکی از جانورشناسان، مار زنگی را مورد مطالعه قرار داد و با کمال تعجب دید که این جانور در تاریکی، موش را که بهترین طعمه اوست به آسانی شکار می کند. تصور کرد دیدگان مار زنگی خلقت خاصی دارد که در تاریکی به خوبی می بیند، لذا چشمهای مار را بست. این بار نیز به آسانی مار زنگی طعمه خود را شکار کرد. بار دوم شنوایی و مرتبه سوم حس بویایی حیوان را از کار انداخت و هر دفعه مار زنگی در تاریکی به شکار موش موفق شد. پس ثابت گردید که مار زنگی از حس بویایی و شنوایی و بینایی برای شکار خود استفاده نمی کند.

کنجکاوای پرفسور بولون ادامه یافت و بالأخره متوجه شد که در دو طرف سر مار زنگی بین چشمها و منخرینش دو فرورفتگی وجود دارد که سلول‌های اطراف آن گرماگیر است! و این سلول‌ها که در هر سانتی متر مربع 150000 عدد است قادرند گرمای طمع را در هر نقطه‌ای باشد به مغز حیوان گزارش دهند. با توجه به این که در هر سانتی متر مربع دست انسان فقط سه عدد سلول گرماگیر وجود دارد، می‌توان به اهمیت عجیب دستگاه گرماگیری مار زنگی پی برد!

ماهی در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 214

«بین ماهی چگونه باید در آب زندگی کند، پا ندارد و چون مانند حیوانات خشکی نمی‌تواند نفس بکشد شش نیز ندارد. به جای دو پا دو بال‌های محکم در پهلوهایی خود دارد که مانند پاروهای قایق رانان در موقع شنا کردن به آب می‌زنند.

بدنش را فلس‌های محکم مانند زره پوشانیده تا از آسیب محفوظ بماند. و چون بینایی چشمانش ضعیف است خداوند شامه قوی به آن عطا فرموده که بوی طعمه خود را از دور استشمام می‌کند. و از دهان آن به طرف گوش‌ها سوراخ‌هایی است که آبی را که می‌بلعد از آنها خارج می‌کند و این کار در ماهی به منزله نفس کشیدن است!» «1»

عجایب زندگی موریانه

لانه موریانه که نیمی از آن در زیر زمین و نیمی از زمین بالا آمده است به شکل مخروطی به ارتفاع شش الی هشت متر از دور دیده می‌شود. در هر یک از این لانه‌ها فقط یک ماده درشت یا ملکه قرار دارد و بقیه خواجه هستند.

ملکه در حدود ده تا 15 سال عمر می‌کند و هر سال تعداد فرزندان وی زیاد می‌شود، زیرا ملکه در تمام مدت شبانه روز هر دو ثانیه یک تخم می‌گذارد. وی می‌تواند در مدت 24 ساعت 48000 تخم بگذارد، چون ده تا پانزده سال زنده می‌ماند، در این مدت تخم‌هایش به صدها میلیون خواهد رسید.

اگر تعداد تخم‌هایی را که بچه‌های او خواهند گذاشت در نظر بگیریم خواهیم دید که ممکن است در مدت ده سال اولاد او نواحی گرمسیر را به قسمی اشغال کنند که هیچ انسانی یا موجود دیگری به روی زمین جا نداشته باشد. خوشبختانه چون موریانه‌ها پوست نازکی دارند، غذای مورد پسند حیوانات دیگر می‌باشند.

(1) - بحار الأنوار: 3 / 109، باب 4؛ توحید المفضل: 123.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 215

ساختمان خانه موربانه‌ها

ساختمان خانه موربانه‌ها از چندین طبقه تشکیل گردیده که در ورودی آن در بالای عمارت قرار دارد. زندگی آنها داری تشکیلات انسانی است و طبقات ساختمانی موربانه به شرح زیر است:

طبقه اول: از بالا: اطاق نگهبانی و مأمور کنترل ورود و خروج.

طبقه دوم: خوابگاه تابستانی کارگران.

طبقه سوم: اطاق ناهار خوری تابستانی.

طبقه چهارم: انبار آذوقه.

طبقه پنجم: سربازخانه.

طبقه ششم: مقر تابستانی ملکه.

طبقه هفتم: انبار تره بار.

طبقه هشتم: آغل حیوانات شیرده.

طبقه نهم: اطاق بچه‌ها.

طبقه دهم: اطاق بازی.

طبقه یازدهم: بیمارستان و تأسیسات پزشکی.

طبقه دوازدهم: خوابگاه زمستانی کارگران و گورستان.

طبقه سیزدهم: مقرّ زمستانی ملکه.

این کشور عجیب دو سه میلیون را اگر خطری تهدید کند بلافاصله همه موریانه‌ها به وسیله مأموران انتظامات یا فرد مطلع با خبر می‌شوند و برای دفاع در مقابل خطر آماده می‌گردند. هر گاه یکی از کارگران از کار کردن امتناع ورزد، مأمور انتظامات را خبر می‌کنند و تنبیه فرد خطا کار چندان وقتی نمی‌خواهد، مأمور مذکور فوری سر نافرمان را از تن جدا می‌کند!

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 216

همکاری موریانه‌ها با همدیگر

موریانه‌ها مانند مورچه‌ها در تمام امور با هم همکاری می‌کنند و این همکاری همه جانبه دلالت دارد بر ارتباط مستقیم و دقیق همه آنها با یکدیگر. مثلاً در جامعه موریانه‌ها گرسنه وجود ندارد. پیداست بین 2 تا 3 میلیون موریانه که در يك لانه زندگی می‌کنند تا احتیاج خود را به همدیگر نهمانند رفع آن مقدور نمی‌شود. پس گرسنه با سیر تماس می‌گیرد و احتیاج خود را با او در میان می‌گذارد و عاقبت این گفتگو منجر به سیر شدن گرسنه می‌شود که نحوه آن را در زیر می‌خوانید:

خمیری که موریانه‌های مأمور تهیه غذا از چوب فراهم می‌سازند پیش از آن که کاملاً هضم شود از ده معده مختلف عبور می‌کند. تقسیم آن بنا بر قاعده بسیار صحیحی انجام می‌گیرد. هر قدر موریانه‌ای گرسنه‌تر باشد از محتوی معده اجتماعی خود کمتر به دیگران می‌دهد و در عوض از عابرين بیشتر خوراك هضم شده می‌گیرد!

اگر موریانه سائلی که بسیار گرسنه است با موریانه‌ای که گرسنه‌تر از خود باشد برخورد نماید بدون تأمل قسمتی از غذای بسیار کمی را که در معده دارد به او می‌دهد. بدین طریق شرایط تغذیه در تمام کشور موریانه‌ها یکسان است. در جوار موریانه‌های سیر موریانه‌های گرسنه وجود ندارد، در کشور آنها فقیر و ثروتمند معنا ندارد، با این روش بسیار هوشمندانه و ساده، آنها جامعه کاملی را بنا نهاده‌اند!

عجایب زندگی ملخ‌ها

ملخ می‌تواند بیش از 500 نوع صدای مختلف از خود بیرون آورد. برای تولید صدا این حشره ساق پای دنداندار خود را بر رگه‌های بال سخت خود می‌ساید.

صداهایی که ملخ‌ها ایجاد می‌کنند بنا به قواعد بسیار منظمی به جملات و کلمات و قسمت‌هایی منقسم می‌شوند. هر کدام از آنها با حرکت مخصوصی از ران دنداندار

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 217

حیوان پدید می‌آید. حیوان می‌تواند با تغییر نیرویی که پاهای خود را می‌مالد و یا با تغییر تعداد دندان‌هایی که بر بالش می‌ساید صداهای مختلفی ایجاد کند.

در بسیاری از ملخ‌ها، ملخ نر و ماده در میان علفزارها آواز سر می‌دهند. هر نری آواز نوع خود را می‌خواند، اگر صدای او به گوش ماده‌ای برسد او از يك لحظه که صدای نر به گوش نرسد استفاده کرده و به او جواب می‌دهد. اگر آنها توافق کنند ملخ نر به سوی آوازه خوان نامرئی پرواز می‌کند.

گاهی ممکن است این ملخ با رقیب نری روبرو شود. به محض این که دو رقیب همدیگر را می‌بینند به شدت شاخک‌های خود را به حرکت در می‌آورند و پاهای عقب خود را نیز حرکت می‌دهند تا به هم بفهمانند که چقدر قوی هستند.

اگر رقیب از میدان در نرود با انبرک‌های برنده به جان هم می‌افتند تا عاقبت یکی پیروز شود. عجب این که در این کشمکش‌ها که دو دقیقه طول می‌کشد کمتر اتفاق می‌افتد که ملخ‌ها عضوی از یکدیگر را ناقص کنند!

ذخیره آب زنبورها

موجودات برون آب به سختی می‌توانند کارکردهای خود را حتی در هوای سرد برای دو تا سه روز حفظ کنند. موجود زنده همیشه باید دارای اندوخته آب باشد.

اصیل‌ترین روش ذخیره آب را زنبورهای عسل اختراع کرده‌اند. ادامه زندگی برای خانواده زنبور که متشکل از هزار حشره بالغ و تعداد زیادی شفیره می‌باشد محال است. اگر هوا برای پرواز نوزادان مساعد نباشد چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

زنبورها این مسأله را به طریقی حل کرده‌اند. اگر کندوی زنبورها را باز کنید تعداد زیادی از زنبورهای کارگر را مشاهده خواهید کرد که بدون حرکت از شانه‌ها آویزان هستند. آنها خود منابع یا ذخایر آب زنده می‌باشند. زنبورهای حامل آب مقدار زیادی آب در شکم زنبورهای کارگر می‌ریزند، در نتیجه زنبورهای کارگر سنگین شده

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 218

و قدرت پرواز و خزیدن را موقتاً از دست می‌دهند. بعد از یکی دو روز هوای نامساعد، شکم زنبورها به حالت اول برگشته و منابع آب خالی می‌شوند!

عجایب زندگی گوزنها

امواج دریای گرم و آرام، با کاهلی به ساحل و صخره‌های پوشیده از درخت در کنار آب، جایی که گوزنها تمام روز را به چرا می‌پردازند می‌خورند. گوزنها به این جا می‌آیند تا از نسیم و سایه درختان بلوط و کاج لذت ببرند. دریا امواج خود را به پای این گوزنهای کوچک و زیبا می‌ریزد ولی احتمالاً توجه آنها را به خود جلب نمی‌کند.

وقتی گوزنها تشنه می‌شوند در جستجوی چاله‌های کوچک مملو از آب گل آلود سر به کوهها می‌گذارند. این چاله‌ها باقیمانده چشمه‌های سرشار از آب زلال و تازه‌ای هستند که در فصل تابستان خشک می‌گردند. هیچ گوزن و یا حیوان دیگری در هنگام تشنگی به سراغ دریا نمی‌رود. سواحل پر پیچ و خم قاره‌ها با هزاران کیلومتر طول توسط اقیانوس‌ها احاطه شده، ولی هیچ رد پای حیوانی در آنجا به چشم نمی‌خورد، زیرا نمی‌تواند تشنگی خود را با آب دریا فرو نشاند.

افرادی که دچار کشتی شکستگی می‌شوند، در وسط دریای بی حد و مرز و سرشار از آب شور از تشنگی می‌میرند. آب دریا به دلیل این که حاوی املاح زیادی می‌باشد برای نوشیدن مناسب نیست. در هر لیتر آب 35 گرم املاح گوناگون که شامل 27 گرم نمک معمولی می‌باشد وجود دارد. چرا آب دریا برای نوشیدن مناسب نیست؟

انسان، به بالغ بر سه لیتر آب در روز از جمله آبی که در غذا یافت می‌شود نیازمند است. اگر انسان مجبور به استفاده از آب دریا شود روزانه صد گرم از املاح وارد بدنش می‌شود، و اگر کلیه این املاح در آن واحد به خون نفوذ کند، عواقب و خیمی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 219

به دنبال خواهد داشت.

خون در صورتی که همه شرایط جمع باشد، نمک اضافی را از بین می برد، کلیه خون را تصفیه می نماید. شخص بالغ روزانه حدود 1/5 لیتر ادرار و همچنین املاح سدیم، پتاسیم، کلسیم و سایر مواد مضر را دفع می نماید. متأسفانه غلظت املاح در آب دریا خیلی بیشتر از غلظت املاح ادرار می باشد، بنابراین به خاطر رهایی از املاح آب دریا باید مقادیر زیادی آب نوشیده شود.

حیات حیوانات دریایی

چگونه حیوانات و ماهیان دریایی به زندگی ادامه می دهند؟ از کجا آب نوشیدنی پیدا می کنند؟ حقیقت این است که آنها به هر حال موفق به یافتن آب نوشیدنی می گردند.

مقدار کمی نمک در مایع بافتی خون ماهیان و سایر مهره داران وجود دارد، بدین ترتیب بسیاری از جانوران دریایی که از سایر جانوران دریا تغذیه می کنند مقدار آب مورد نیاز را از طریق غذای خود به دست می آورند. این مایعات برای انسان مفید می باشد.

سفر بمبارد و کشف مواد مفید دریاها

یک دکتر فرانسوی به نام **بمبارد** برای اولین بار موفق به کشف این مسأله شد.

بمبارد دست به آزمایش متهورانه ای زد و بدین ترتیب می خواست ثابت کند که اقیانوس ها حاوی موادی هستند که انسان برای زندگی به آنها نیازمند است.

همچنین ثابت نمود افرادی که دچار کشتی شکستگی می گردند با استفاده از نعمتهایی که در اقیانوس ها نهفته است می توانند از مرگ حتمی نجات یابند.

به این منظور در قایقی لاستیکی عازم اقیانوس اطلس شد. وی از خوردن هر

چیزی به جز ماهی خودداری کرد. به جای نوشیدن آب از مایعاتی که از بدن ماهیان به دست می‌آورد استفاده نمود. 65 روز طول کشید تا از اروپا به امریکا رسید. گر چه سلامت وی به شدت لطمه دید، موفق شد ثابت نماید که می‌توان فقط از مواد موجود در اقیانوس‌ها تغذیه نمود.

انسان مایل است بداند که ماهیان، آب شیرین را از کجا تأمین می‌کنند؟ می‌دانیم بدن ماهیان به دستگاه تقطیر عجیبی مجهز است که با کُلیه فرق می‌کند.

کلیه ماهیان آن قدر کوچک است که در مورد تخلیه نمک نقشی به عهده ندارد دستگاه تقطیر ماهیان در آبشش قرار دارد. سلول‌های مخصوصی املاح موجود در خون را به طور متراکم و همراه با مخاط از بدن موجود زنده بیرون می‌راند.

حیات پرندگان دریایی

پرندگان دریایی نیز با مشکلاتی در مورد تهیه آب مواجه هستند. مرغ طوفان و مرغان دریایی که ساکنان اقیانوس می‌باشند دور از سواحل دریا سکونت دارند. آنها سالی یک بار برای تولید مثل به خشکی می‌آیند.

نوعی پنگوئن دریای شمال و قرن غار و بسیاری از مرغان نوروزی دریا با وجود این که نزدیک ساحل هستند هرگز از آب شیرین استفاده نمی‌کنند. بسیاری بر این عقیده بودند که آنها با استفاده از مایعی که از طریق شکار عایدشان می‌گردد خود را سیراب می‌سازند. ولی اخیراً ثابت شده است که آنها با شوق و علاقه از آب دریا استفاده کرده و حتی بعضی از آنها بدون آب دریا نمی‌توانند زندگی کنند.

سال‌ها قبل در باغ وحش‌های گوناگون مشاهده شد که بعضی از پرندگان نمی‌توانند در اسارت به سر برند. جانور شناسان از این موضوع که مرغان ظریف و کوچکی از قبیل مرغ مگس‌خوار، طوطی، شترمرغ، عقاب و جغد تحمل اسارت را داشتند، ولی مرغان بزرگی از قبیل مرغ نوروزی بعد از مدتی هلاک می‌شوند دچار

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 221

حیرت بودند. سرانجام چنین نتیجه گرفتند که این مرغان زیبای دریایی نمی‌توانند در قفس‌های تنگ زندگی کنند، زیرا دلتنگ عرصه پهن‌اور اقیانوس‌ها می‌شوند. آنچه موجب مرگ آنان می‌شود اشتیاق به دریا یا اسارت در قفس‌های تنگ نیست،

بلکه کمبود املاح مورد نیاز آنهاست که موجب مرگشان می‌شود. هنگامی که نمک به غذای آنها افزوده می‌گردد با شادکامی بسیاری به زندگی خود ادامه می‌دهند.

پرنندگان و خزندگان دریایی دستگاه تقطیر عجیبی دارند. این دستگاه کلیه آنها نیست، بلکه دستگاهی است که درون بینی آنها قرار دارد و به زبان علمی جدید به نمود نمک معروف است. این غده در پرنندگان در لبه بالایی کاسه چشم وجود دارد و ترشحات آن به داخل حفره بینی می‌ریزد. غلظت سدیم در مایعاتی که از این غده ترشح می‌شود پنج بار از خون و دو یا سه مرتبه از آب دریا بیشتر است.

مایعات مترشحه از سوراخ بینی روی نوك آنها به صورت شفافی ظاهر می‌شود که جانور هر چند وقت یکبار آنها را از خود دور می‌سازد. ده یا دوازده دقیقه بعد از این که غذای آمیخته به املاح به پرنندگان می‌دهیم، قطراتی از دماغش شروع به چکیدن می‌کند و حالتی به آنها دست می‌دهد که گویی از سرما خوردگی شدید رنج می‌برند.

مجرای ترشحي غدد نمکی بر عکس پرنندگان در خزندگان دریایی از قبیل لاک پشت آبی و مارمولک در گوشه چشمانشان قرار دارد و ترشحات از گوشه چشم آنها جاری می‌شود.

اشك تمساح

مدتها قبل انسان متوجه شد که اشك تمساح به صورت قطرات روشنی جاری می‌شود. چنین تصور می‌شد که تمساح بعد از دریدن و بلعیدن طعمه خود به سوگواری می‌پردازد، به همین دلیل اصطلاح «اشك تمساح» برای نشان دادن

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 222

بدترین ریاکاری‌ها به کار می‌رود. اخیراً دانشمندان به این مسأله پی برده‌اند که اشك تمساح در واقع به عنوان وسیله‌ای برای دفع املاح جذب شده از طریق آب و غذا می‌باشند.

لاک پشت‌های دریایی

لاک پشت‌های دریایی تمام سال در اطراف دریا و اقیانوس‌های گرم به سر می‌برند. ماده این حیوان تنها سالی یک بار در تاریکی شب برای دفن تخم‌های خود به سواحل شنی روی می‌آورد، هنگام برگشت به شدت اشك می‌ریزد و قطرات اشك نمک آلود را به روی ساحل شنزار خشك رها می‌سازد.

آیا به خاطر ترك محلی که مدت‌ها قبل در آنجا از تخم در آمده ناراحت است و یا به خاطر آن که نوزادان خود را به دست سرنوشت رها کرده گریه می‌کند؟ مسلماً چنین چیزی نیست، تنها موضوع آن است که غدد نمك جانور سرگرم کار همیشگی خود، یعنی دفع نمك اضافی می‌باشد و چنین چیزی اصلاً عجیب نیست. لاک پشت‌های آبی به خاطر اشك خود مشهورند، ولی مشاهده اشك آنها در آب غیر ممکن است و به همین دلیل مدت‌ها طول کشید تا انسان به این مسأله پی برد.

بز موش‌های صحرایی

بز موش‌های صحرایی که در بیابان‌های خشك استرالیا زندگی می‌کنند قادر به استخراج آب از خاک هستند. این موجودات عجیب و کوچک از دانه‌های خشك گیاهان تقریباً بدون آب تغذیه می‌کنند.

بز موش‌ها دانه‌هایی را که جمع کرده‌اند فوراً مصرف نمی‌کنند، بلکه دانه‌ها را در کیسه‌های گونه خود قرار می‌دهند و به حفره زیرزمینی خود منتقل می‌سازند. نه تنها صورت این حیوان بلکه دهانش نیز از موی پوشیده شده و بدین وسیله موی موش

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 223

صحرایی نه تنها بر صورت بلکه بر دهانش نیز می‌روید و از نفوذ بزاغ به کیسه‌های گونه جلوگیری به عمل می‌آورد. این موضوع موجب می‌شود تا سر حد امکان در استفاده از رطوبت صرفه جویی شود.

دانه‌های کاملاً خشك که از سطح زمین برداشته شده و در سوراخ‌های زیر زمینی ذخیره می‌گردند، کوچکترین ذره رطوبت در خاک را جذب می‌کنند. فشار اسمزی دانه‌های خشك 400 تا 500 آتمسفر بوده و با همان نیرو آب را به بیرون می‌کشند.

بز موش صحرایی تا زمانی که دانه‌ها آغشته به آب نباشند از آنها استفاده نمی‌کند.

صدای حشرات

دانشمندان زنجره‌ها را به خاطر صدای بلند و منظمشان نوازنده جهان حشرات نامیده‌اند و بیش از دو هزار نوع زنجره تا به حال شناخته شده است.

دانشمند حشره شناس اس. د. فروست می گوید:

در جهان حشرات، جیرجیرك بغرنج‌ترین اندام‌های صوتی را داراست. این حشره نه تنها دارای پوستی شبیه پوسته طبل است و آن را به كمك عضلات نیرومند خود به نوسان و لرزش در می‌آورد، بلکه دارای يك سیستم بسیار کامل تشدید کننده صداست که در مقابل آن مگافون‌های ملخ‌های سبز مانند اسباب بازی‌های بچه‌هاست.

آوازهای این حشرات هر کدام معنای خاص خود را دارد، برخی از آنها پیام‌های عاشقانه است و بعضی برای جلب توجه ماده و برخی دیگر وجود خطر را خبر می‌دهند، بعضی هم خبر دهنده گرمای هواست، و معانی دیگری در این صداها هست که هنوز بشر به آنها آگاهی نیافته است.

حشرات نوازنده و موسیقی دان، گرماسنج‌های خوبی نیز هستند. زنجره‌ها هر چه هوا گرم‌تر شود تندتر می‌خوانند، ولی چون گرمی هوا به یکصد درجه فارنهایت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 224

رسید ناگهان از صدا می‌افتند، از این‌روست که برخی از مردم گرمی هوا را از روی نغمه زنجره حدس می‌زنند و می‌گویند: اگر تعداد دفعاتی را که يك زنجره برقی در 15 ثانیه از خود صدا در می‌آورد با عدد چهل جمع کنیم درجه درست هوا را به دست آورده‌ایم!

تمام حشرات دارای اندام شنوایی می‌باشند، اما محلّ قرار گرفتن این اندام‌ها انسان را دچار شگفتی می‌نماید. ملخ مهاجر دارای يك جفت گوش بر روی پاهای عقبی و ملخ معمولی دارای يك جفت گوش روی پاهای جلو می‌باشد.

جیرجیرك‌ها نیز چنین هستند.

نکته قابل توجه این است که: گوش برای شنیدن آفریده شده تا موجود زنده را از خیلی چیزها آگاه کند. مثلاً گوش انسان وزوز پشه، ریزش آب، صدای طوفان، آواز پرنده، صدای دوست، سخن دشمن و صداهای بسیار دیگری را به مغزها مخایره می‌کند و آدمی را از وجود چیزهای مختلف آگاه می‌سازد. مسلماً گوش در حشرات و حیوانات هم برای این منظور مهم آفریده شده تا چون موضوعات مختلف و مطالب گوناگون را که به صورت صدا منعکس شده درک کند!

راستی، چه جهان عجیبی است. انسان با همه قدرت فکری و علمی در برابر عظمت این واقعیت‌ها به دریایی از حیرت فرو می‌رود و با تمام وجود در برابر آفریننده این عرصه گاه پر از عجایب، به فریاد می‌آید که:

یکی هست و هیچ نیست جز او

وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

(هاتف اصفهانی)

آری، تدبّر در آفریده‌ها، آدمی را به آفریننده هدایت می‌کند و عقل و اندیشه را در برابر حریم با عظمت او به سجده دائمی وادار می‌نماید.

خراب يك نظر از چشم نیمخواب توایم

به حال ما نظری کن که ما خراب توایم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 225

سؤال ما به تو از حد گذشت لب بگشا

که سال‌هاست که در حسرت جواب توایم

چه حدّ آن که توانیم هم عنان تو شد

همین سعادت ما بس که در رکاب توایم

عتاب تو گُشود و ناز تو هلاک کند

هلاک ناز تو و کشته عتاب توایم

عجب نباشد اگر از لبّت به کام رسیم

که مست باده نازی و ما کباب توایم

ز مهر روی تو داریم داغها بر دل

ستاره سوخته از تاب آفتاب توایم

من و هلالی از این در به هیچ جا نرویم

چرا که همچو سگان بسته طناب توایم

(هلالی جغتایی)

اقسام ماهی‌ها

گودی اقیانوس‌ها به هزاران متر می‌رسد، ولی نور خورشید بیش از چهارصد متر از سطح دریا پایین نمی‌رود. پس دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم می‌شود.

گیاهان دریایی به طور معمول در بخش روشن دریا می‌باشند. در این جا پرششی پیش می‌آید که ماهی‌هایی که در بخش تاریک دریا زندگی می‌کنند و از نور خورشید محرومند و برای فعالیت‌های حیاتی به نور احتیاج دارند چه می‌کنند؟ آنهم ماهی‌های نیرومندی که می‌توانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده، در ته دریا زندگی کنند.

ولی آفریدگار جهان این پرسش را پاسخ داده و این ماهی‌ها هر چه نور بخواهند در اختیارشان گذارده است. ماهی‌هایی را در آنجا آفریده که اشعه نورانی از خود پخش می‌کنند، مانند کرم شب تاب در زمین و پشه نوری در هوا! این ماهی‌ها قعر دریا را روشن می‌کنند. در برابر دستگاه نور پاش آنها صفحه شفاف قرار دارد تا نور بهتر منعکس شود.

این ماهی‌های نور افکن اقسامی دارند و دارای نورهای رنگارنگ می‌باشند؛ از گروهی نور قرمز، از گروهی نور سبز، از گروهی نور زرد می‌تابد؛ عجب این جاست

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 226

که برخی دارای چراغ‌های متعددی هستند.

در پشت ماهی قزل آلا کف دریا از سر تا دم دکمه‌هایی است که مانند لامپ‌های کوچک نور می‌دهد. ماهی‌های سیاه‌رنگی هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز رنگ روشن دیده می‌شود. ستاره دریایی را از عمق 900 متری بالا آوردند نوری سبز رنگ و تند و درخشان به صورت پنج پره از بدنش تراوش می‌کرد.

آیا این کارخانجات الکتریکی در پیکر این ماهی‌ها در ته دریا چگونه قرار داده شده؟ چگونه آب دریا این چراغ‌ها را خاموش نمی‌کند؟ آیا لامپ این چراغ‌ها از کدام شیشه ساخته شده که فشار آب چهار صد متری آن را نمی‌شکند، آیا حجم این کارخانجات الکتریکی چقدر است؟ آیا مواد سوختنی آنها چیست و از کجا می‌آید؟

آیا چه کسی آنها را به کار می‌اندازد و بر کار آنها نظارت می‌کند که از کار نیفتند. آیا ماده بی شعور می‌تواند تاریکی را از روشنایی تشخیص دهد تا برای تاریکی چراغی درست کند؟

نوزادان پستانداران

نوزادان پستانداران همانکه دمی چند از ولادتشان گذشت به جنبش درآمده می‌خیزند، و بو می‌کشند، تا خود را در آغوش مادر جای دهند، آنها می‌کوشند پستان مادر را پیدا کرده تا با حرکت لب‌های خود شیر بمکند. تنها کمکی که از طرف مادر پس از زاییدن به آنها می‌شود همان لیسیدن آنهاست وگرنه هیچ‌گونه کمک دیگری از طرف مادر به نوزادان نمی‌شود.

این حرکت کردن را در آغاز ولادت چه کسی به این نوزادان تعلیم کرده است؟

بوی مادر را که به آنها شناسانیده؟ پستان مادر را که به آنها نشان داده تا بدانند آن است که شیر می‌دهد و اعضای دیگر مادر شیر ندارد؟ حرکت لب و مکیدن شیر و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 227

بلعیدن آن را چه کسی به آنها تعلیم داده است؟ این تعلیمات قبل از ولادت شده و یا بعد از آن؟ اگر معلم این درس‌ها، پدر یا مادر باشند که خود آنها از درک این معنا عاجزند، و قابلیت تعلیم در نوزاد مفقود است، چنین در شکم مادر نمی‌خیزد و راه نمی‌رود و از دهان غذا نمی‌خورد، بلکه به وسیله ناف تغذی می‌کند.

البته نوزاد جانوران پستاندار این کارها را به وسیله غریزه انجام می‌دهد. این غریزه را که به این نوزاد داده است؟ چرا غریزه‌های دیگر را ندارد؟ چون غریزه خود به خود نمی‌تواند پیدا شود، پس به طور قطع پدید آورنده‌ای دارد.

پدیدآورنده‌ای که نیاز نوزاد را به این وظایف طبیعی دانسته و به وی عنایت کرده است؛ پدیدآورنده‌ای که می‌دانسته نوزاد به غریزه‌های دیگر نیاز ندارد؛ پدیدآورنده‌ای که داناست و توانا و کریم است و در ذات او بخل راه ندارد.

حیات عنکبوت

کارتونک که در زبان عربی به آن عنکبوت گفته می‌شود کارهای عجیبی انجام می‌دهد، بدون آن که از کسی یاد گرفته باشد و یا آنها را تمرین کرده باشد.

کارتونک برای شکار، دام را اختراع کرده است، دام وی تار اوست. تار وی از نخهای ابریشم مانند درست شده است، نخهایی را که خودش ایجاد کرده و خودش ریسیده است، و از آن نخها تار را بافته است. کارتونک تار را به شکل هندسی و محکم در می آورد و برای شکار مگس دام قرار می دهد.

کارتونک پل را اختراع کرده است که به وسیله آن از جویها عبور می کند و از گودالهای ژرف می گذرد. پل کارتونک نخی است باریک که خودش آن را ریسیده است و به وسیله باد دو سوی جو و گودال را به هم وصل می کند، آنگاه خود را با سرعتی عجیب روی آن می لغزاند تا از آن عبور کند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 228

آیا مقدار طول پل را کارتونک از کجا به دست آورده است که طول نخ را به همان اندازه قرار داده است؟ آیا ایصال پل را به وسیله باد که به وی تعلیم داده است؟

مقدار مقاومت پل را برای حمل خودش چه کسی به وی یاد داده است؟ گذشتن از روی پل را به وسیله لیز خوردن از چه کسی آموخته است؟

کارتونک، کشتی اختراع کرده است. برگهای درخت را جمع می کند و با نخهای حریری خودش برگها را به هم وصل می کند و می بندد، سپس آن را در آب می اندازد و آب این کشتی را تا آنجا که دلخواه اوست می برد و باری را که خودش نمی تواند ببرد کشتیش می برد! کارتونک خندقهای زمینی و پناهگاههای محکم می سازد. و برای آنها درهای محکمی قرار می دهد و وسایل گریز از خطر را در آنها آماده می کند.

آیا این کارها نشانه آن نیست که آفریننده کارتونک بسیار دانا و توانا می باشد؟

آری، به قول حضرت سجاد علیه السلام:

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

کافر گر دل باغ و سر صحرا دارم

منم این بی تو که پروای تماشا دارم

در ریاحین نگرم بی تو و یارا دارم

بر گلستان گذرم بی تو و شرمم ناید

که نه بر ناله مرغان چمن شیفته‌ام که نه سودای رخ لاله حمرا دارم

بر گل روی تو چون بلبل مستم واله به رخ لاله و نسرین چه تمنا دارم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 229

گر چه لایق نبود دست من و دامن تو هر کجا پای نھی فرق سر آنجا دارم
با توام یکنفس از هشت بهشت اولی تر من که امروز چنینم غم فردا دارم
سعدی خویشتم خون، که به معنی ز توام گر به صورت نسب از آدم و حوا دارم

(سعدی شیرازی)

عجایب بال پرندگان

آیا تاکنون در نیرویی که در بال پرندگان موجود است و آنها را به مسافت‌های دور و دراز می‌برد اندیشیده‌اید؟ این چه نیرویی است و حقیقت آن چیست و چگونه در بال آنها جای دارد و در چه جای بال‌های آنها می‌باشد و به چه وسیله در بال‌ها نهاده شده است؟ چگونه این نیروی عظیم در بال کوچک آنها گنجانیده شده است؟

نیروهای محرکه اگر کمک خارجی به آنها نرسد، می‌مانند و مقداری که کار کردند فرسوده می‌شوند و نیاز به تعمیر دارند، ولی نیروی پرش پرندگان نیاز به کمک خارجی و احتیاج به تعمیر ندارد.

آیا غذای پرندگان که معمولاً حشرات و یا برگ‌های درختان است چگونه تبدیل به این نیروی عظیم می‌شود؟ چه ماشین شیمیایی دقیقی و عظیمی در این جثه کوچک نهفته است که آن غذای ساده را تبدیل به این نیروی بزرگ می‌کند؟ آری، اینها نشانه قدرت عظیم و دانش نامحدود پدیدآورنده پرندگان و نگاهدارنده آنهاست.

غالب حشرات نر با آواز خود ماده‌ها را به سوی خویش می‌خوانند و آنها را به طرف خود جلب می‌کنند مانند سوسک، ملخ، پشه و جیرجیرک.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 230

صدای پشه‌ها

حشره شناسان تاکنون برای پشه‌ها سه نوع صدا و سخن تشخیص داده‌اند:

صدای خشم، صدای کمک و صدای طلب معشوق.

دانشمندان برای از بین بردن پشه‌های موزی صدای جنس نر آن را به گاهی که ماده را به سوی خود می‌طلبند ضبط کرده و در نقاط معینی پخش می‌کنند. وقتی پشه‌های ماده در اطراف دستگاه پخش صدا که زبان پشه نامیده می‌شود جمع می‌شوند آنها را به وسیله د. د. ت یا سم‌های دیگر معدوم می‌نمایند.

تقلید از سخن پشه‌های نر و آواز آنها برای گرد آوردن پشه‌ها از سم پاشی مزارع و کشتزارها بهتر و به صرفه‌تر است، زیرا سم، تنها حشره موزی را از بین نمی‌برد بلکه میلیونها حشرات مفید مانند زنبور عسل را نیز نابود می‌سازد و از میزان میوه‌ها و حبوبات هم می‌کاهد، زیرا حشرات به لحاظ گرده افشانی و تلقیح گل‌ها، میوه‌ها را فراوان می‌کنند، از طرف دیگر هزینه سمپاشی مزارع خیلی بیشتر و سنگین‌تر از سمپاشی اطراف دستگاه پخش صدای پشه می‌باشد.

عجایب کرگدن

کرگدن فقط يك دوست در دنیا دارد و آن پرنده کنه خواری است که بر پشت او سوار است و کنه‌های داخل چین‌های پوست پشتش را می‌گیرد. اگر در موقعی که کرگدن چرت می‌زند، چیزی به او نزدیک شود سر و صدای پرنده بلند می‌شود و او را آگاه می‌کند. این پرنده برای کرگدن مثل چشم است، زیرا اگر چه عضو بویابیش حساس و حس شنوایی آن قوی است، ولی قدرت دیدش به مانند هوشش بی‌اندازه کم است.

پرندهگان کنه خوار کوچک علاوه بر کنه، خار و علف‌هایی را که بر پشت و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 231

لایه‌های پوست کرگدن فرو می‌روند بیرون می‌آورند و می‌خورند. مراقب جوانب نیز هستند و خطر را با صدای مخصوص خود به کرگدن گزارش می‌دهند و ارباب خود را برای دفاع آماده و مهیا می‌سازند!

پس کرگدن‌ها به صدای پرنده‌هایی که به منزله محافظین آنها هستند آشنا می‌باشند، زیرا آنچه مسلم است این پرنده کوچک تنها يك صدا ندارد، بلکه احتیاجات خود را با نواهای مختلف اعلام می‌کند، ولی کرگدن وقتی آماده حمله می‌شود که صدای وحشت پرنده را بشنود، در غیر این صورت عکس‌العملی از خود نشان نداده با دوستان خود به گردش و چرا می‌پردازد، زیرا با خارج شدن خارها و کنه‌ها از چین و چروک پوست کرگدن، هم او احساس آرامش و راحتی می‌کند و هم پرنده‌ها از غذای آماده و مهیا شکمی از عزا درمی‌آورند.

صداهای مرغ و خروس

جانورشناسان برای مرغ و خروس هر کدام 9 نوع صدا تشخیص داده‌اند و شگفت این جاست که صدای خروس در دو مورد با صدای مرغ مشابه است و در سایر موارد اختلاف دارد.

صدای مرغ خانگی وقتی جوجه‌ها را از خطر آگاه می‌کند خیلی جالب است.

وقتی جوجه‌ها در اطراف پراکنده‌اند و مشغول جمع کردن دانه‌اند اگر پرنده‌ای که مادر، او را مخالف و خطرناک تشخیص دهد در هوا پرواز کند، مرغ با صدای مخصوص، جوجه‌ها را از خطر آگاه می‌سازد، ناگهان تمام جوجه‌ها در هر نقطه‌ای که هستند به زمین می‌چسبند و مانند سربازانی که به سنگر می‌روند تکان نخورده و استتار می‌نمایند. بعد از لحظه‌ای که خطر مرتفع شد، مرغ صدای دیگری کرده همه جوجه‌ها از زمین برخاسته، سینه‌ها را راست نموده آماده حمله می‌شوند، ولی کاملاً در محل خود پا بر جا می‌ایستند، وقتی خطر به کلی رفع شد و مادر دانست که پرنده

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 232

از آن محیط دور شده است سومین صدا را از حلقوم خارج می‌کند که ناگهان جوجه‌ها به سرعت خود را به مادر رسانیده زیر بال‌های او پنهان می‌شوند. این منظره به قدری جالب است که تماشاچی انتظار می‌کشد بارها تکرار شود.

پرنده پارس کننده

در آمریکای مرکزی يك نوع پرنده شبیه کلنگ وجود دارد که مانند سگ پارس می کند و روستاییان از آن استفاده می نمایند و این پرنده با صدای خود به مرغان خانگی فرمان می دهد و آنها را برای تغذیه هدایت می کند و مرغها را شب به لانه می آورد و به وسیله آواز آنها را می خواباند و یا از خواب بیدار می کند، و به مجردی که خطری متوجه می شود، مثلاً عقاب یا سگ و گربه وحشی نزدیک مرغها شوند يك نفیر شدید به عنوان اعلام خطر می کشد و با صدای مخصوص به دشمن حمله می کند و با وجودی که منقار خیلی کوتاه دارد و فاقد چنگال است همیشه طرف را مغلوب می سازد!

پرنده آکسی کلوپ

عملی که پرنده آکسی کلوپ هنگام تخم گذاری انجام می دهد بسیار محیر العقول است. یکی از دانشمندان فرانسه به نام «وارد» درباره این حیوان می گوید:

من در حالات این پرنده مطالعاتی کرده ام، از خصایص او این است که وقتی تخم گذاری او تمام شد می میرد، یعنی هرگز روی نوزادان خود را نمی بیند، همچنین نوزادان هیچگاه روی پر مهر مادران خود را نخواهند دید.

هنگام بیرون آمدن از تخم، به صورت کرمهایی هستند بی بال و پر که قدرت تحصیل آذوقه و مایحتاج زندگانی را نداشته و حتی قدرت دفاع از خود را در مقابل حوادثی که با حیات آنها می جنگد ندارند، لذا باید تا يك سال به همین حالت در

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 233

يك مکان محفوظی بمانند و غذای آنها مرتب در کنار آنها باشد. به همین جهت وقتی مادر احساس می کند که موقع تخم گذاری او فرا رسیده است قطعه چوبی پیدا کرده و سوراخ عمیقی در آن احداث می کند، سپس مشغول جمع آوری آذوقه می شود و از برگها و شکوفههایی که قابل استفاده برای تغذیه نوزادان او می باشد به اندازه آذوقه یکسال به جهت یکی از آنها تهیه کرده و در انتهای سوراخ می ریزد، سپس يك تخم روی آن می گذارد و سقف نسبتاً محکمی از خمیرهای چوب بر بالای آن بنا می کند، باز مشغول جمع آوری آذوقه می شود و پس از تأمین احتیاجات يك سال برای يك نوزاد دیگر و ریختن آن در روی اتاق اول، تخم دیگری در بالای آن گذارده و طاق دوم را روی آن می سازد، به همین ترتیب چندین طبقه را ساخته و پرداخته و بعد از اتمام عمل می میرد!

فکر کنید این پرنده ضعیف از کجا می‌داند که نوزادان او چنین احتیاجاتی را دارند، و این تعلیمات را از که آموخته؟ آیا از مادر خود آموخته در حالی که هرگز روی او را نمی‌بیند؟ یا این که به تجربه دریافته؟ با این که این عمل در طول زندگانی او يك مرتبه بیشتر رخ نخواهد داد، آیا نباید اعتراف کرد که این کار صرفاً متکی به يك الهام غیبی و غریزه‌ای است که دست قدرت و عظمت خداوند دانا در وجود او قرار داده است، خداوندی که عجایب عظمت او تمام شدنی نیست.

«یا مَنْ لَا تُنْقِضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

هستی و بوده‌ای و خواهی بود

ای وجود تو اصل هر موجود

همه هیچند هر چه هست تویی

صانع هر بلند و پست تویی

یا وجود قدیم لم یزلی

نقشبند صحیفه ازلی

نی ابد واقف از نهایت تو

نی ازل آگه از بدایت تو

همه بر سرّ وحدت تو گواه

از ازل تا ابد سپید و سیاه

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 234

سخن ناشنیده می‌دانی

ورق نانوشته می‌خوانی

بهر يك دانه در زمین بوسی

پیش تو طایران قدوسی

سوی ما روی توست از همه رو

روی ما سوی توست از همه سو

پا ز سر کرده‌ایم در ره تو

در سجودیم رو به درگه تو

(هلالی جغتایی)

من علاقه داشتم بیش از این در این زمینه توسن قلم را به جولان آورم، ولی فکر کردم مشیت را نمونه خروار قرار دهم بهتر است تا از مسائل دیگر در حدی که لازم است باز نمانم.

شرح حیات اعجاب‌انگیز جانوران را در کتاب‌های «نشانه‌هایی از او»، «نطق و شعور جانوران»، «شگفتی‌های آفرینش»، نوشته‌های مترلینگ، «دنیای زیر آقیانوس‌ها»، «شگردهای طبیعت»، «راز آفرینش انسان»، «مجله شکار و طبیعت» و سایر کتب مربوط ملاحظه کنید، باشد که از این رهگذر به گوشه‌ای از عظمت قدرت حضرت ربّ العزّه واقف گردید.

خداوند بزرگ در بسیاری از آیات قرآن مجید، اوضاع عالم هستی، جهان نباتات و عالم حیوانات را از نشانه‌های قدرت و اراده و حکمت و عظمت خود دانسته و انسان را به مطالعه در آثار قدرتش فراخوانده و او را به درک حقایق هستی برای یافتن هستی آفرین تشویق کرده است. لازم است با قرآن مجید انس بگیرید و عقل تشنه خود را از این چشمه پرفیض الهی سیراب نمایید.

شگفتی‌های عالم انسان

در مقدمه این فصل، لازم است به جمالتی از پروفسور کارل که در این زمینه و مسائل دیگر عالی‌ترین تحقیقات را دارد اشاره کنم، سپس مطالب لازم را یادآوری

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 235

نمانم. او می‌گوید:

«علمی که از موجودات زنده به طور عموم و از فرد آدمی به خصوص، بحث می‌کنند این قدر پیشرفت نکرده و هنوز در مرحله توصیفی باقی مانده‌اند. حقیقت این که انسان يك مجموعه پیچیده و مبهم و غیر قابل تفکیکی است که نمی‌توان او را به آسانی شناخت و هنوز روش‌هایی که بتوان او را در اجزا و در مجموعه و در عین روابطش با محیط خارج بشناسد، در دست نیست، چه برای چنین مطالعه‌ای دخالت تکنیک‌های فراوان و علوم مشخصی ضروری است، و هر يك از این علوم نیز که يك جنبه و يك جزء از این مجموعه پیچیده را مطالعه می‌کند نتیجه‌ای خاص به دست می‌آورد، و تا آن جا که تکامل تکنیکش اجازه می‌دهد در این راه به جلو می‌رود، ولی مجموعه این مفاهیم انتزاعی از درک واقعیت در مورد آدمی ناتوان است، زیرا هنوز نکات پرارزش و مهمی در تاریکی باقی می‌ماند و کالبدشناسی و شیمی و فیزیولوژی و

روان‌شناسی و علم تربیت و تاریخ علم الاجتماع و اقتصاد و رشته‌های آنان به کنه وجود آدمی نمی‌رسند. بنابراین انسانی که متخصصین هر رشته از این علوم می‌شناسند نیز واقعی نیست و بلکه شبیحی ساخته و پرداخته تکنیک‌های همان علم است.

از دریچه چشم علوم مختلف، انسان در عین حال بدنی است که کالبدشناسان آن را می‌شکافند، نفسی است که روانشناسان و روحانیون آن را توصیف می‌کنند، و شخصیتی است که هر يك از ما با درون بینی به آن بر می‌خوریم.

ذخیره سرشاری از مواد شیمیایی گوناگون است که بافت‌ها و مایعات بدن را می‌سازد. اجتماع شگفت‌انگیز سلول‌ها و مایعات تغذیه است که قوانین همبستگی آنها را فیزیولوژیست‌ها مطالعه می‌کنند. او ترکیبی از اعضا و نفس عاقله است که در بستر زمان کشانده می‌شود و متخصصین بهداشت و تعلیم و تربیت می‌کوشند آن را در این سیر به سوی تکامل غایی آن رهبری کنند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 236

انسان، ماشینی است که باید دائماً مصرف کند تا ماشین‌هایی که خود برده آنها گشته به کار خود ادامه دهند. او شاعر و قهرمان و مقدّس است و بالاخره نه تنها وجود بسیار پیچیده‌ای است که دانشمندان آن را با تکنیک‌های خاصی تجزیه می‌کنند بلکه در عین حال مجموعه‌ای از آرزوها و تصوّرات و امیال انسانیت نیز هست.

اطلاعاتی که از او داریم آمیخته با عوامل ماورای طبیعی نیز هستند و در این باره ابهام به حدّی است که ما نه تنها به انتخاب آنچه خوشایند ماست تمایل نشان می‌دهیم، بلکه در ایده‌ای که نسبت به انسان داریم معتقدات و احساسات ما نیز بی‌اثر نیست. يك عالم مادی و يك دانشمند روحانی هر دو يك تعریف را درباره کریستال‌های نمک طعام می‌پذیرند ولی در مورد وجود آدمی هم عقیده نمی‌شوند.

محققاً بشریت تلاش زیادی برای شناسایی خود کرده است، ولی با آن که ما امروز وارث گنجینه‌هایی از مطالعات دانشمندان و فلاسفه و عرفا و شعرا هستیم، هنوز جز به اطلاعات ناقص در مورد انسان دسترسی نداریم که آنها نیز زاییده روش‌های تحقیقی ماست و حقیقت وجود ما در میان جمع اشباحی که از خود ساخته‌ایم مجهول مانده است.

در حقیقت جهل ما از خود زیاد، و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که مطالعه کنندگان زندگی انسان مطرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند.

چگونه مولکول‌های اجسام شیمیایی در ساختمان پیچیده و موقتی سلول‌ها سهم می‌گیرند و زندگی را در خود نگه می‌دارند؟ چگونه ژن‌های موجوده در هسته سلول‌های جنسی خصائص ارثی را مشخص و نمودار می‌کنند؟ سلول‌ها با اجتماعات خود چگونه اشکال بافتی و اندامی را به وجود می‌آورند؟ گویی اینها نیز مانند زنبور عسل و مورچه وظیفه‌ای را که در اجتماع به عهده دارند از پیش می‌دانند

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 237

ولی طرقي را که آنها برای ایجاد يك بدن پیچیده و در عین حال ساده به کار می‌برند نمی‌شناسیم.

ماهیت حقیقی عمر انسانی یعنی زمان روانی و زمان فیزیولوژیکی چیست؟ اگر چه می‌دانیم که ترکیبی از بافت‌ها و اندام‌ها و هورمون‌ها و نفس عاقله هستیم ولی چگونگی روابط اعمال روانی با سلول‌های مغزی بر ما پوشیده است و ما حتی به فیزیولوژی سلول‌های مغزی آشنایی نداریم!

در چه حدودی اراده می‌تواند در تغییر وضع موجود موثر باشد؟ چگونه حالت اعضا بر روحیه تأثیر می‌نماید؟ خصائص عضوی و روانی که هر کس از پدر و مادر خود به ارث می‌برد چطور با شرایط خاص زندگی محیط و تحت تأثیر مواد شیمیایی اغذیه و آب و هوا و اصول فیزیولوژیکی و اخلاقی تغییر می‌کند؟

ما هنوز برای شناسایی روابطی که بین رشد استخوان‌ها و عضلات و اندام‌ها با فعالیت روانی و معنوی ما در کار است ناتوانیم، و همچنین عامل تأمین کننده تعادل دستگاه عصبی و مقاومت در برابر بیماری‌ها و خستگی را نمی‌شناسیم!

اهمیت نسبی فعالیت‌های فکری و اخلاقی و جمالی و عرفانی تا چه اندازه است! شکل خاصی از انرژی که موجد تلپاتی «1» می‌گردد کدام است؟ بلاشک بعضی عوامل بدنی و روانی وجود دارند که بدبختی و نیکبختی هر کس وابسته به آنهاست ولی اینها بر ما مجهولند، ما نمی‌توانیم با وسایل تصنعی خود را قرین خوشبختی سازیم. به خوبی واضح است که مساعی تمام علوم که انسان را مورد مطالعه قرار داده‌اند به جایی نرسیده است و شناسایی ما از خود هنوز نواقص زیادی دربردارد. «2»

(1) - تلپاتی: ارتباط فکری میان دو تن از مسافت دور، انتقال فکر.

(2) - انسان موجود ناشناخته: 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 238

جهل انسان به واقعیت خویش

قرآن مجید در زمینه جهل انسان به يك رشته از واقعیت خودش می‌فرماید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «1»

و از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده‌اند.

این جهل شامل رشته‌های دیگری از نواحی وجود او نیز می‌گردد به صورتی که کارل در مقاله بالا اشاره کرده است. انسان در عین جهلی که به بسیاری از نواحی وجود خود دارد، به کشف واقعیت‌هایی از دستگاه آفرینش خود موفق شده که مطالعه آن کشفیات، اولاً: انسان را در دریایی از حیرت و تعجب فرو می‌برد، و ثانیاً، به گوشه‌ای از عظمت آفریدگار جهان واقف می‌سازد.

مطالبی درباره خون بدن

درباره خون بدن آورده‌اند:

خون مایه زندگی است و آن در انسان و مهره داران سرخ رنگ، و مرکب از دو قسمت است: سلول‌های خون و پلاسما. سلول‌های خون از سه گروه تشکیل یافته‌اند: گلبول‌های قرمز و گلبول‌های سفید و پلاکت‌ها.

گلبول‌های قرمز مأمور رسانیدن اکسیژن به بافت‌ها هستند؛ گلبول‌های سفید مدافع تن در برابر هجوم میکروب‌ها و ذرات خارجی اند و پلاکت‌ها مانع خونریزی می‌شوند. پلاسما غذای بافت‌ها را تأمین می‌نماید و مواد اضافی را از بافت‌ها گرفته

(1) - اسراء (17): 85.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 239

از راه کلیه به نام ادرار خارج می‌سازد.

خون در ضمن گردش از غده‌های مترشح داخلی موادی می‌گیرد و برای انتظام تن، آنها را به همه جا می‌برد. مسلّم است در این گیرودار دسته‌ای از گلبول‌های خون پیر و فرسوده شده از دایره فعالیت خارج می‌شوند و گلبول‌های تازه نفس جانشین آنها می‌گردند.

عمر گلبول‌های قرمز در حدود چهار ماه، اما عمر گلبول‌های سفید و پلاکت‌ها کوتاه‌تر است. پس کمبود خون از کجا تأمین می‌شود؟ در بدن دستگاه‌هایی وجود دارد به نام دستگاه‌های خون ساز و آنها شامل مغز استخوان‌های گرد و پهن و طحال و عقده‌های لنفاوی‌اند.

مغز استخوان‌ها مأمور ساختن گلبول‌های سفید هسته‌ای و پلاکت‌ها می‌باشند، طحال و عقده‌های لنفاوی سازنده گلبول‌های سفید يك هسته‌ای‌اند و این دو دستگاه در دوران زندگی دائم در کارند. در بدن هم قرنطینه‌ای وجود دارد و آن مأمور است عناصر فرسوده خونی را بازداشته و متلاشی سازد، در عوض دستگاه‌های خون ساز سلول‌های تازه نفس را وارد گردش خون می‌نماید. در مدّت زندگی انسان سالم این روش برقرار است. این است سرّ زندگی که آثار آن در هر جا به شکلی نمودار است!

چو قطره راه به دریا بجوی و عَمّان باش

اگر بقا طلبی روفنای جانان باش

چو جام با دل پر خون مدام خندان باش

اگر که از لب دلداری کام دل خواهی

بر آز خوی بهایم، به طبع انسان باش

دهند جای تو را تا به چشم خود مردم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 240

به روی بار چو آینه مات و حیران باش

به رغم غیر چو در بزم قرب جستی یار

(شکیب)

خون و محیط داخلی آن در کلام کارل

کارل که از اساتید بزرگ قرن معاصر است، درباره خون و محیط داخلی آن می گوید:

محیط داخلی، جزئی از بافت‌ها و از آن غیر قابل تفکیک است و ادامه زندگی برای اندام‌های بدن بدون آن ممکن نیست. تمام تظاهرات حیات عضوی و حالت سلسله عصبی و افکار و امیال و محبت‌ها و خشونت‌های ما و زشتی و زیبایی جهان در دیده ما با حالت فیزیکی شیمیایی این محیط بستگی دارد.

این محیط از خون که در شریان‌ها و وریدها گردش می کند، و مایعی که از جدار مویرگ‌ها می گذرد و در ما بین اندام‌ها و بافت‌ها نفوذ می کند تشکیل شده است و به این ترتیب می توان یک محیط عمومی شامل خون و محیط‌های موضعی که به وسیله لنف بین بافتی ایجاد می شود تمیز داد.

هر عضوی به استخری مملو از نباتات آبی شبیه است که به وسیله نهر کوچکی سیراب می شود. آب را کد استخر نظیر با لنفی است که سلول‌ها در آن شناورند و مازاد تغذیه گیاهان و مواد شیمیایی دیگری که آزاد می کنند در آن ریخته می شود.

میزان رکود یا آلودگی این به سرعت حجم جویباری که در آن می ریزد بستگی دارد، همچنین ترکیب لنف بین بافتی نیز به وسیله مقدار خون شریان مغذی عضو تنظیم می شود. در هر حال خون است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم ترکیب محیطی را که در آن تمام سلول‌های بدن زندگی می کنند می سازد.

خون نیز بافتی مانند همه بافت‌های دیگر بدن است و تقریباً شامل 30000

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 241

میلیارد گلبول قرمز و 50 میلیارد گلبول سفید است.

این گلبول‌ها مانند سایر سلول‌های بدن در میان تار و پودی ثابت نشده‌اند، بلکه در مایعی به نام پلاسما شناورند و به این ترتیب خون، بافت سیالی است که تمام قسمت‌های بدن را فرا می گیرد و به هر سلول غذایی را که نیازمند است می‌رساند، در عین حال محصولات زاید زندگی بافتی را نیز جمع آوری می کند، به علاوه مواد شیمیایی لازم و سلول‌هایی که

بتوانند نواحی آسیب دیده بدن را از نو ترمیم کنند نیز با خود دارد و با این عمل شگفت انگیزش بمانند سیلابی است که به کمک گل و لای و تنه‌های درختی که با خود کهنه و آورده است خانه‌های خراب شده مسیرش را از نو ترمیم می‌کند.

ساختمان پلاسمای خون در حقیقت آن چیزی نیست که شیمیست‌ها تصور می‌کنند و علاوه بر موادی که آزمایش‌های ایشان نشان داده است عناصر فراوان دیگر نیز در خود دارد. از يك طرف محققاً محلولی از بازها و اسیدها و املاح و پروتئین‌هایی است که وان اسلیک و هندرسون قوانین تعادل فیزیکی شیمیایی آنها را کشف کرده‌اند و به علت این ترکیب خاص، خون می‌تواند با وجود ترشحات دائمی مواد اسیدی بافت‌ها، حالت یونی خود را که خیلی نزدیک به خنثی است حفظ کند و برای تمام سلول‌های بدن محیط تغییرناپذیری که نه زیاد قلیایی و نه اسید است بسازد، ولی از طرف دیگر شامل پروتئین‌ها و پلی پتیدها و اسیدهای آمینه و قندها و چربی‌ها و مایه‌ها و مقادیر ناچیزی از فلزات مختلف و محصول ترشحات غدد داخلی و بافت‌ها نیز هست و ما هنوز به خوبی ماهیت بسیاری از این مواد را نمی‌شناسیم و به زحمت می‌توانیم اعمال پیچیده و متعدد آنها را توجیه کنیم.

در پلاسمای خون برای هر بافتی غذای مخصوص همان بافت و موادی که اعمال آن را تند یا برعکس آهسته می‌کند وجود دارد و به این جهت مثلاً بعضی چربی‌ها توام با پروتئین‌های سرم می‌توانند از قدرت تقسیم سلولی بکاهند و حتی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 242

آن را یکباره متوقف سازند. همچنین در سرم خون عناصری یافت می‌شود که می‌توانند مانع از رشد باکتری‌ها گردند. این مواد در نسوجی که مورد حمله میکرب‌ها قرار گرفته است تهیه می‌شود و برای دفاع به کار می‌رود، به علاوه در پلاسمای ماده‌ای به نام فیبرینوژن موجود است که به شکل فیبرین در می‌آید و با چسبندگی خاص خود به زودی روی عروق زخمی شده را می‌پوشاند و از خونروی جلوگیری می‌کند.

سلول‌های خونی یعنی گلبول‌های سفید و قرمز وظیفه بزرگی را در تشکیلات محیط داخلی دارند. در حقیقت پلاسمای نمی‌تواند جز مقدار کمی از اکسیژن هوا را در خود حل و ذخیره کند و اگر گلبول‌های قرمز مقدار کافی اکسیژن با خود حمل نمی‌کردند، تهیه این ماده حیاتی برای توده عجیب سلول‌های بدن که دائماً طلب اکسیژن می‌کنند به وسیله پلاسمای غیر ممکن بود. گلبول قرمز سلول زنده‌ای نیست، بلکه کیسه کوچکی پر از هموگلوبین است که هنگام عبور از ریه، اکسیژن هوا را در خود می‌گیرد و چند لحظه بعد آن را به سلول‌های گرسنه بافت‌ها پس می‌دهد. در همین حال سلول‌ها اسید کربونیک و دیگر مواد زاید را نیز در خون می‌ریزند.

گلبول‌های سفید برعکس، سلول‌های زنده‌ای هستند که گاهی در میان پلاسمای خون شناورند و گاهی نیز از جدار مویرگ‌ها می‌گذرند و تا سطح سلول‌های مخاط روده و اندام‌های دیگر می‌خزند.

به وسیله این عوامل است که خون از عهده انجام وظایف خود مانند يك نسج سیال و عامل ترمیم نسوج فرسوده و در عین حال محیطی مایع و جامد بر می‌آید و به هر جا که وجودش لازم باشد خود را می‌رساند.

به وسیله خون در پیرامون میکروب‌هایی که به يك ناحیه بدن هجوم آورده‌اند به زودی توده بزرگی از گلبول‌های سفید حاضر می‌شوند و به مبارزه می‌پردازند.

همچنین خون برای ترمیم زخم‌های پوستی و اندام‌ها مواد ضروری را با خود همراه

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 243

می‌آورد. گلبول‌ها در این جا به شکل سلول‌های ثابت در می‌آیند و به دور خود رشته‌های هم بندی ایجاد و نسوج مجروح را مرمت می‌کنند.

مایعات و سلول‌هایی که از مویرگ‌ها خارج می‌شود، محیط موضعی بافت‌ها و اندام‌ها را می‌سازد. مطالعه این محیط تقریباً غیر ممکن است، چنانکه «رو» آزمایش کرده است اگر در بدن موجود مواد خاصی که رنگ آنها برحسب حالت اسیدی بافت‌ها تغییر می‌کند تزریق نمایند اندام‌ها به رنگ‌های گوناگونی در می‌آیند و به این ترتیب مشاهده اختلاف محیط‌های داخلی موضعی ممکن می‌گردد. در حقیقت این تغییرات عمیق‌تر از آن است که به نظر می‌آید ولی ما قادر به شناسایی تمام خصایص آن نیستیم.

در دنیای وسیع بدن آدمی، کشورهای مختلفی می‌توان یافت و با این که کشورها همه از انشعابات يك رودخانه سیراب می‌شود معهداً خواص آب دریاچه‌ها و استخرهای آنها با ساختمان زمین و نوع نباتات هر کشوری فرق می‌کند. هر بافتی و هر اندامی به كمك پلاسمای خون، محیط خاص خود را می‌سازد و سلامت یا بیماری و قدرت یا ضعف و سعادت و تیره روزی هر يك از ما با همکاری متقابل سلول‌ها و این محیط بستگی دارد.»

آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

«يا مَنْ لا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

ای یار ناگزیر که دل در هوای توست
جان نیز اگر قبول کنی هم فدای توست
غوغای عارفان و تمنای عاشقان
حرص بهشت نیست که شوق لقای توست

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 244

گر تاج می دهی غرض ما قبول تو
ور تیغ می زنی طلب ما رضای توست
گر بنده می نوازی و گر بند می کشی
زجر و نواخت هر چه کنی رائی رای توست
قومی هوای نعمت دنیا همی زنند
قومی هوای عقبی و ما را هوای توست
هر جا که پادشاهی و صدری و سروری است
موقوف آستان در کبرای توست
سعدی ثنای تو نتواند به شرح گفت
خاموشی از ثنای تو حدّ ثنای توست

(سعدی شیرازی)

اسکلت سر انسان

«اسکلت سر شامل سر، جمجمه و استخوان بندی صورت می باشد. کاسه سر جعبه‌ای است که در داخل آن مغز قرار گرفته، دارای یک سقف و یک قاعده غیر منظم است. کاسه سر هشت استخوان دارد که چهار عدد آن فرد، مرسوم به استخوان پیشانی و چهار عدد زوج.

در استخوان بندی صورت چهارده استخوان وجود دارد که به قسمت قدام و قاعده کاسه سر آویزان است و آرواره‌های فوقانی و تحتانی را تشکیل می‌دهد.

آرواره‌های فوقانی از سیزده استخوان تشکیل شده، آرواره تحتانی فقط از يك استخوان موسوم به استخوان فكّ اسفل تشکیل می‌یابد، بین استخوان صورت و کاسه سر حفره‌هایی وجود دارد که اعضای حواسّ باصره و شامّه و ذائقه در آنها قرار می‌گیرند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 245

حنجره از قسمت‌های زیر ساخته شده است:

1- غضروف‌ها

2- مفاصل

3- عضلات

4- مخاط.

غضروف‌های ثابت یازده عددند که سه تا فرد و میانی و چهار تا زوج می‌باشند.

غضروف‌های غیر ثابت یکی فرد و میانی و دیگری زوج و طرفی است. حنجره زن کوچکتر از حنجره مرد است و هر قدر حنجره کوچکتر باشد صدا نازکتر است!

سازمان قلب

خون که در بدن يك انسان متوسط پنج تا شش لیتر حجم دارد، هر دفعه يك بار در مدار بسته‌ای به گردش در می‌آید. در هر 24 ساعت قلب در حدود ده هزار لیتر خون دریافت داشته و از خود می‌راند. در دوران يك عمر متوسط که آن را هفتاد سال حساب کنیم قلب پانصد میلیون بار بدون حتی يك استراحت کوتاه و يك فرصت ترمیمی با نظم ثابت و لایتغیّری ضریان دارد. معهذا باید بدانیم که بدون استراحت، هیچ عضله‌ای تاب مقاومت ندارد و قلب هم يك عضو است. فاصله کوتاهی که بین هر دوره انقباض قلب یعنی مابین هر دو ضریان قلب وجود دارد با تمام ناچیز بودنش برای استراحت قلب کافی است و قلب در همین لحظه کوتاه استراحت کرده برای ضربه بعدی نیرو ذخیره می‌کند.

قلب طبیعی مانند خود انسان، نیم بیشتری از عمرش را در استراحت و بی خبری می گذارند، به علاوه خود عضله قلب جیره غذایی اضافی دارد و از آنجا که مأمور پخش و توزیع غذا به بافته‌های بدن است درباره خود نوعی خاصه، خرجی اعمال می کند. گر چه وزن قلب برابر يك دویستم وزن بدن است، يك بیستم خون

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 246

در بدن را صرف تغذیه خودش می کند.

دستگاه اعصاب

در میان شگفتی‌های حیات و وجود اسرارآمیز انسان، هیچ پدیده‌ای عجیب‌تر از چگونگی انتقال امواج عصبی از مغز در طول رشته‌های عصبی و رسیدن به عضلات یعنی در حقیقت مکانیسم تبدیل اندیشه به عمل نیست.

سال‌هاست که دو گروه از دانشمندان و محققان که هر يك طرفدار يك نظریه به خصوص هستند برای پی بردن به چگونگی این انتقال عصبی به تحقیق و تتبع مشغولند يك دسته از این محققان تصور می کنند که انتقال اندیشه و فکر از مغز و تبدیل آن به عمل و حرکت منشأ شیمیایی دارد و فرآورده‌های به خصوص شیمیایی عامل سیر امواج عصبی از مغز به اندام‌ها هستند.

دسته دیگر بیشتر طرفدار نظریه انتقال الکتریکی هستند و کیفیت عبور موج عصبی را در نتیجه ایجاد جریان‌های خفیف الکتریکی می دانند. تا این لحظه هیچ يك از این دو گروه نتوانسته‌اند چگونگی سیر امواج عصبی را کاملاً توجیه کنند، در حالی که تحقیقات آنها نشان می دهد که هر يك تا حدی به حقیقت و نتیجه نزدیک گردیده‌اند.»

ساختمان درونی بدن در کلام کارل

کارل در مقاله‌ای بسیار مهم درباره ساختمان درونی بدن، سلول‌ها و اجتماعات و ساختمان آنها، نژادهای مختلف سلولی می گوید:

«دنیای درونی ما هرگز به آن چیزی شبیه نیست که کالبدشناسی کلاسیک به ما می آموزد، زیرا این علم از وجود آدمی جز شبحی که مطلقاً ساختمانی و مجازی است توصیف نمی کند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 247

تنها کافی نیست که جسد انسان را برای شناسایی ساختمان وی بشکافند، البته از این راه می‌توان عضلات انسان و استخوان بندی را که چون تار و پودی برای نگهداری وضع بدن به کار می‌رود دید و در میان قفسه‌ای که در پشت با ستون مهره‌ها و از اطراف با دنده‌ها و در جلو به وسیله عظم قَصَّ «1» محدود می‌شود قلب و ریتین را معلّق یافت، و کبد و طحال و کلیه‌ها و معده و روده‌ها و غدد تناسلی را ملاحظه کرد که به وسیله چین‌های صفاق «2» به سطح داخلی حفره بزرگ شکم چسبیده‌اند. همچنین ظریف‌ترین اندام‌های بدن یعنی مغز و نخاع را مشاهده نمود که در جعبه‌های استخوانی محکمی محفوظ گشته‌اند و بر علیه دیواره سخت آنها با واسطه پرده‌هایی چند و مایع میان‌ی آنها نگهداری می‌شوند.

ولی روی جسد بی‌جان، فهم ساختمان حقیقی موجود زنده غیر ممکن است، زیرا در این حال او را فاقد اعمال و محروم از محیط طبیعی یعنی خون و هورمون‌ها می‌بینیم. در حقیقت يك عضو دور از محیط داخلی خود نمی‌تواند زیست. هنگام حیات خون با جریان مرتب خود همه جا گردش می‌کند، در شرابین می‌تپد، در وریدهای آبی رنگ می‌لغزد و مویرگ‌ها را پر می‌کند و تمام بافت‌ها را از لُف شفاف مشروب می‌سازد.

برای درك حقیقت دنیای درونی ما، تکنیک‌های دقیق‌تری از کالبدشناسی و بافت‌شناسی ضروری است. بایستی اندام‌ها را بر روی جانوران و انسان‌های زنده همان طوری که در جریان يك عمل جراحی می‌بینیم مطالعه کرد و فقط به جسد‌های بی‌جان که برای کالبد شکافی آماده شده‌اند اکتفا نمود. همچنین باید ساختمان آنها را در عین حال روی برشهای میکروسکوپی بافت‌های مرده و روی بافت‌های زنده در حین عمل و فیلم‌های سینما که حرکاتشان رسم شده باشد

(1) - قص: سینه یا سر سینه و یا استخوان او یا میانه او.

(2) - صفاق: پوست نازک که روی موی روید یا پوستی که روده‌ها را گرد گرفته یا تمام پوست شکم.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 248

تحقیق نمود، زیرا ما نباید مصنوعاً بین سلول و محیطش، و میان شکل و عمل جدایی بیندازیم.

در داخل بدن سلول‌ها شبیه به جانوران کوچک دریایی هستند که در محیطی تاریک و نیم گرم شناورند. ترکیب این محیط نیز نظیر با آب دریاست ولی با نمک کمتر و عناصر متنوع‌تر و فراوان‌تر.

گلبول‌های سفید خون و سلول‌هایی که جدار عروق خونی و لنفاوی را مفروش می‌سازند به ماهی‌هایی شباهت دارند که برخی به آزادی در میان آب شناورند و بعضی در شن‌های کف دریا می‌خزند، ولی سلول‌های بافت‌ها و اندام‌ها در مایع آزاد نیستند و آنها را می‌توان به ذو حیاتین شبیه دانست که هم در باتلاق‌ها و هم در شن‌های مرطوب ساحلی زندگی می‌کنند.

سلول‌ها مطلقاً تابع شرایط محیط خود هستند و دائماً موجد تغییراتی در این محیط می‌شوند و یا خود تحت تأثیر محیط تغییر می‌کنند. در حقیقت سلول‌ها از محیط خود جدایی ناپذیرند و چگونگی ساختمان و اعمال آنها به وسیله وضع فیزیکی و فیزیکیو شیمیایی مایعی که آنها را احاطه کرده است تعیین می‌گردد. این مایع لنف بینابینی آنهاست که خود از خون حاصل می‌شود، و در عین حال نیز موجد خون است.

سلول و محیط ساختمان و عمل یک چیز است، معهداً برای فهم موضوع، ما مجبوریم این مجموعه غیر قابل تفکیک را به سلول‌ها و بافت‌ها از طرفی، و محیط و بین اندام‌ها یعنی خون و مایعات از طرف دیگر تقسیم کنیم. اجتماع سلول‌ها، بافت‌ها و اندام‌ها را می‌سازد، ولی مشابه دانستن آن با زندگی اجتماعی حشرات یا انسان خیلی سطحی است، زیرا فردیت سلول‌ها خیلی از انسان‌ها و حتی حشرات مشخص‌تر است. در هر کدام از این اجتماعات مقرراتی که افراد را به هم پیوند می‌دهد و نزدیک می‌کند معرف خصایص حیاتی آنهاست. شناسایی خصایص

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 249

افراد آدمی از اجتماعات انسانی آسان‌تر است، ولی در مورد اجتماعات سلولی بر عکس این است.

کالبد شناسان و فیزیولوژیست‌ها از مدت‌ها پیش خصایص عمومی بافت‌ها و اندام‌ها را می‌شناسند ولی جز اخیراً به مطالعه خواص سلولی یعنی واحد ساختمانی اعضا موفق نشده‌اند. به کمک طریقه‌هایی که کشت بافت‌های زنده را در آزمایشگاه ممکن می‌سازد، اطلاعات بیشتر و عمیق‌تری از زندگی سلولی به دست آمده است. در این موقع سلول‌ها از خود خصایص شگفت‌انگیز و قدرت مسلمی نشان می‌دهند که گرچه در شرایط عادی زندگی نماند، با تأثیر برخی حالات فیزیکیو شیمیایی محیط ظاهر می‌شود. نه تنها خصایص آناتومیکی، بلکه این خصایص عملی است که آنها را به ساختن بدن موجود زنده قادر می‌کند.

هر سلول با وجود خردی خود وجود بسیار پیچیده و غامضی است و به هیچ وجه با انتزاعات شیمیدان‌ها، یعنی یک قطره ژلاتین که دوردورش را پرده نیمه تراوایی فراگرفته باشد، شبیه نیست. همچنین در هسته یا بدن سلول جسمی را که

بیولوژیست‌ها به آن پرتوپلازما نام داده‌اند نمی‌توان دید. امروز می‌توان تصویر سلول‌ها را به روی پرده‌های سینمایی از اندازه قد آدمی نیز بزرگتر کرد و مطالعه نمود، در این حال تمام نکات ساختمانی سلول قابل رؤیت خواهد بود.

هسته که مانند بالون بیضی شکلی با جدار قابل ارتجاع خود در آن غوطه‌ور است، و گویی به وسیله ژله کاملاً شفافی پر شده دو نوکلئول دارد که به آهستگی تغییر شکل می‌دهند. در اطراف هسته جنب و جوش زیادی حکمفرماست که مخصوصاً در مجاورت حباب‌هایی که کالبدشناسان به آن دستگاه گولژی یا رنو نام می‌دهند، بیشتر مشهود است.

دانه‌هایی غیر مشخص به مقدار زیاد در این ناحیه دائماً حرکت می‌کنند و حتی به پرده‌های سلول نیز می‌رسند. قسمت‌های جالب‌تر رشته‌های دراز میتوکندری

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 250

است که اغلب به مار و در برخی سلول‌ها به باکتری‌های کوتاهی شباهت دارد.

حباب‌ها و دانه‌ها و رشته‌ها نیز به شدت و دائماً در مایع بین سلولی جنبش و حرکت دارند.

هر چند ساختمان ظاهری سلول‌های زنده خیلی زیاد پیچیده به نظر می‌آید، ولی پیچیدگی حقیقی آن بیشتر از این است. هسته که گویی به جز نوکلئول‌ها چیزی در بر ندارد، معهداً مواد دیگری را شامل است که ماهیت شگفت‌انگیزی دارند و ساختمان ساده‌ای که شیمیست‌ها برای نوکلئول پروتئین‌های سازنده آن قائلند تصویری واهی است.

در حقیقت هسته سلول، ژن‌ها را شامل است. از این عوامل چیزی نمی‌دانیم جز این که خصایص ارثی را با خود نقل می‌کنند. ژن‌ها غیر قابل رؤیتند ولی به تحقیق در کروموزون‌ها جای دارند. کروموزون‌ها قطعات کوچکی هستند که هنگام تقسیم سلول در هسته پدیدار می‌شوند، چنانکه روی فیلم سینما دیده می‌شود. در این هنگام کروموزون‌ها مراحل مختلف تقسیم غیر مستقیم سلولی را طی می‌کنند و به شکل دو توده کوچک از یکدیگر جدا می‌شوند و بالأخره تکان‌های شدیدی در تمام جهات در بدن سلول دیده می‌شود و سرانجام سلول اولیه به دو سلول جدید تقسیم می‌گردد و به این ترتیب دو عنصر تازه جاندار به وجود می‌آید!»

نژاد سلول‌ها

«سلول‌ها نیز مانند جانوران نژادهای گوناگونی دارند. نژادهای سلولی در عین حال به وسیله خواص ساختمانی و خصایص عملی خود مشخص می‌گردند.

سلول‌های نواحی و اعضای مختلف بدن مانند غده تیروئید و طحال و پوست طبیعتاً از یکدیگر متفاوتند، ولی عجب در این است که در مراحل مختلف زندگی سلول‌های يك ناحیه عضوی نیز، از يك نژاد نیست و می‌توان گفت که موجود زنده

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 251

در مکان نیز همچون زمان نامتجانس است.

اقسام سلول‌ها

دسته‌های سلولی را می‌توان تقریباً به دو طبقه تقسیم کرد:

یکی سلول‌های ثابت که برای ساختمان اندام‌ها به یکدیگر متصل می‌شوند، و سلول‌های متحرك که در تمام بدن گردش می‌کنند.

دسته اول نژاد سلول‌های هم بند و پوششی و سلول‌های شریف مغز و پوست و غدد مترشحه را شامل می‌گردد. سلول‌های هم بند تار و پود اندام‌ها را می‌سازد و در همه جا وجود دارد و اطراف آنها را مواد گوناگون غضروبی و استخوانی و بافت لیفی و رشته‌های قابل ارتجاع فرا می‌گیرد که به استخوان بندی و عروق خونی و دیگر اندام‌ها استحکام و سختی یا نرمی و قابلیت ارتجاع آنها را می‌بخشد، گاهی نیز به صورت عوامل قابل انقباضی مانند عضلات قلب و عروق و دستگاه گوارشی و ماهیچه‌های دستگاه حرکتی در می‌آیند.

گر چه این سلول‌ها بی حرکت به نظر می‌آیند و هنوز نام قدیمی سلول‌های ثابت روی آنها مانده است، ولی در حقیقت به طوری که تصاویر سینمایی نشان می‌دهد دارای حرکت اند ولی حرکتشان خیلی آهسته است و در محیط خود مانند روغنی که روی آب پخش می‌شود می‌لغزند و هسته خود را که در میان مایع درونی آنها شناور است با خود می‌کشاند. سلول‌های متحرك که شامل اقسام مختلف گلبول‌های سفید خون و بافت‌ها می‌گردد حرکتشان سریع است. گلبول‌های سفید چند هسته‌ای به آمیب‌ها شباهت دارند.

لمفوسیت‌ها خیلی آهسته‌تر و شبیه به کرم‌های کوچکی می‌خزند.

مونوسیت‌ها که بزرگترند شبیه به ستاره دریایی و علاوه بر بازوهای متعدد دورادور خود پرده موّاجی نیز دارند که در چین‌های این پرده سلول‌ها و میکرب‌ها را

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 252

جای می‌دهند و سپس با ولع زیاد آنها را می‌خورند.

وقتی که انواع مختلف سلول‌ها را در آزمایشگاه رشد دهند، خصایص آنها نیز مانند نژادهای مختلف میکربی آشکار می‌گردد. هر دسته سلول يك رشته صفات مخصوص به خود دارد که حتی اگر سالیان دراز از بدن موجود جدا باشد باز آنها را نگه می‌دارد. نژادهای مختلف سلولی به واسطه طرز حرکت و چگونگی اجتماع و منظره کولونی‌های خود و میزان رشد و موادی که ترشح می‌کنند و غذای خاصی که بدان نیازمندند و همچنین شکل ظاهری خود مشخص می‌گردند.

قوانین اختصاصی هر مجموعه سلولی یعنی هر عضوی با خواص فردی سلول‌ها بستگی دارد. اگر سلول‌ها منحصرأً خواصی را که کالبدشناسان شناخته‌اند دارا بودند، نمی‌توانستند بدن را بسازند. سلول‌ها به کمک خصایص عادی و خواص بی‌شمار پوشیده‌ای که تنها در برابر تغییرات فیزیکی شیمیایی محیط آشکار می‌شود، با موقعیت‌های تازه‌ای که در جریان زندگی عادی و موارد بیماری پیش می‌آید مواجه می‌گردند و به صورت اجتماعات متراکمی در می‌آیند که ترتیب آن برحسب مصالح و احتیاجات ساختمانی و عملی بدن تنظیم می‌شود.

بدن انسان، واحد متراکم و متحرکی است و هماهنگی آن در عین حال به وسیله خون و رشته‌های عصبی بی‌شمار که به تمام بافت‌های بدن می‌رسد تأمین شده است. ادامه زندگی برای بافت‌ها بدون وجود يك محیط مایع ممکن نیست. شکل اندام‌ها را روابط بین سلول‌ها و عروق مغذی آنها و همچنین وضع مجاری دفع ترشحات غدّی تعیین می‌کند.

تمام تشکیلات درونی بدن با احتیاجات غذایی عوامل تشریحی بستگی دارد و ساختمان هر عضوی بر حسب ضرورت به قسمی است که هر جا سلول‌ها هستند همیشه محیطی شامل مواد غذایی کافی در دسترس آنها باشد تا هیچ‌گاه به وسیله

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 253

باقی مانده و مازاد تغذیه خود در زحمت نیفتند و مسموم نشوند». «1 راستی، مسأله خلقت بدن و ظاهر انسان و این واحدی که از اجتماع سلول‌ها به وجود آمده و چیزی جز محصول اراده حضرت حق نیست، بهت آور است، و تعجب در این است که علوم انسانی هنوز نتوانسته به تمام زوایای وضع يك سلول آگاه شود، تا چه رسد به تمام بدن و تا چه

رسد به دنیای روان و روح و جهان عقل و نفس که از نظر گستردگی و اوضاع و احوال قابل مقایسه با ظاهر آدمی نیست. بیایید پس از توجه به قادر متعال، قلب خود را با گفتار حضرت سجّاد علیه السلام آرام کنیم:

«یا مَنْ لا تَنْقُضی عَجائِبُ عَظَمَتِهِ»

پروردگار خلق و خداوند کبریا	شکر و سپاس و منت و عزت خدای را
رزاق بنده پرور و خلاق رهنما	دادار غیب دان و نگهدار آسمان
یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا	اقرار می کند دو جهان بر یگانگیش
فرزند آدم از گل و برگ گل از گیا	گوهر ز سنگ خاره کند لؤلؤ از صدف
باری ز آب چشمه کند سنگ در شنا	باری ز سنگ، چشمه آب آورد برون
گلگونه شفق کند و سرمه دُجی	گاهی به صنع ماشطه بر روی خوب روز
تا بر زمین مشرق و مغرب کند سخا	دریای لطف اوست و گرنه سحاب کیست
اصحاب فهم در صفت بی سرند و پا	ارباب شوق در طلبت بیدلند و هوش
ما را بس است رحمت و فضل تو متکا	گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده اند
روزی که رازها فتد از پرده بر ملا	یا رب به لطف خویش گناهان ما پیوش

(سعدی شیرازی)

سخنان امام صادق علیه السلام با طبیب هندی در شگفتی های خلقت انسان

ربیع حاجب می گوید:

«روزی مردی هندی در مجلس منصور، در حالی که حضرت صادق علیه السلام حضور داشت کتاب طب می خواند. چون از قرائت مسائل طب فراغت یافت به امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

دوست داری از دانش خود به تو بیاموزم؟ حضرت فرمود: نه، زیرا آنچه من می دانم از دانش تو بهتر است. طیب پرسید: تو از طب چه می دانی؟ فرمود: من حرارت را با سردی، و سردی را با گرمی، و رطوبت را با خشکی، و خشکی را با رطوبت درمان می کنم، و مسأله تندرستی را به خدا وامی گذارم و برای تندرستی دستور پیامبر را به کار می برم که فرموده:

«شکم خانه درد است، و پرهیز درمان هر دردی است، و تن را به آنچه خوی گرفته باید عادت داد.» **1** طیب گفت:

طب جز این چیزی نیست.

امام فرمود: می پنداری که من این دستورها را از کتاب های بهداشتی یاد گرفته ام؟

گفت: آری،

امام فرمود: من اینها را از خدا فرا گرفته ام. تو بگو من از جهت بهداشت دانانم یا تو؟ طیب گفت: بلکه من.

(1) - بحار الأنوار: 205 / 10، باب 13، حدیث 9؛ الخصال: 511 / 2، حدیث 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 255

امام علیه السلام فرمود: اگر اینچنین است من از تو سؤالاتی می کنم تو پاسخ بده، گفت: بپرس.

امام فرمود: چرا در جمجمه سر چند قطعه است؟ طیب گفت: نمی دانم.

امام فرمود: چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا ابرو بالای دیده است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دو چشم مانند بادام است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت: ندانم.

پرسید چرا لب و سبیل بالای دهان است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا مردان ریش دارند؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلند است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کف دستها موی ندارد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا ناخن و موی جان ندارد؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دل مانند صنوبر است؟ جواب داد: نمی دانم.

فرمود: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟ گفت: ندانم.

پرسید: کبد چرا خمیده است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کلیه چون دانه لوبیاست؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا می گردد؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا گامهای پا میان تهی است؟ گفت: ندانم.

امام فرمود: من علّت اینها را می دانم. طبیب گفت: بیان کن.

امام فرمود: جمجمه چون میان تهی است از چند پارچه آفریده شده، هر گاه پاره پاره نبود ویران می شد، چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می شکند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می رود و سرما و گرمایی که به مغز وارد می شود دفع شود.

پیشانی موی ندارد برای آن که روشنی به چشم برساند، و خط و چین آن محض آن است که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته، به اندازه ای که انسان بتواند آن را پاك کند، مانند رودخانه ها که روی زمین آب های آن را نگاهداری می کنند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بد آنها برسانند. ای طبیب، نمی بینی آن که نور زیادی بر وی افتد، دست خود را بالای دیدگان خود سپر می کند تا روشنی به اندازه به دیده اش برسد و از زیادی آن پیشگیری کند؟!

بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پر کند. چشم را چون بادام ساخت تا میل دوا در آن فرو برود و بیرون آید، هرگاه دیده چهار گوش یا گرد بود، میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی گشت. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوی از آن بالا رود، هرگاه در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بوی را در می یافت.

سبیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضولی که از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراك و آشامیدنی به آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند. برای مردان محاسن آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یکدیگر جدا شوند.

دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد، و دندانهای کرسی

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 257

را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن، و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می رود. دو کف دست را بی مو آفرید تا سودن بد آنها واقع گردد؛ هرگاه موی داشت آدمی آنچه را دست می کشید در نمی یافت. موی و ناخن را بی جان آفرید، چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست؛ هرگاه جان داشتند بریدن آنها همراه با درد سخت بود.

دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است، سر آن را باریک قرار داد تا در ریه‌ها در آید و از باد زدن ریه خنک شود. کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می‌ریزد و از آن بیرون می‌رود؛ هر گاه چهار گوش یا گرد ساخته می‌شد قطره اولین می‌ماند تا قطره دومین در آن می‌ریخت و آدمی از انزال لذت نمی‌برد؛ چون منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می‌شود و به اندک اندک چون گلوله‌ای که از کمان پرت کنند، آن را به مثانه می‌رساند.

تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد، تا انسان به جهت پیش روی خود راه رود، و به همین علت حرکات وی میانه است، و اگر چنین نبود در راه رفتن می‌افتاد.

پا را از سمت زیر و دو سوی، میان باریک ساخت برای آن که هر گاه همه پا بر زمین می‌ماند مانند آسیا سنگ گران می‌شد. سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد، کودکی آن را بر می‌گرداند و هر گاه بر روی زمین افتد، مرد بزرگی به سختی می‌تواند آن را مرتب کند.

آن طبیب هندی گفت: اینها را از کجا آموخته‌ای؟ فرمود: از پدرام و ایشان از پیامبر و او از جبرئیل امین وحی و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 258

طیب در آن وقت مسلمان شد و گفت: تو داناترین مردم روزگاری. «1» راستی، چه شگفت‌انگیز است که حضرت صادق علیه السلام بدون در دست داشتن ابزار امروزی که وسیله شناخت درون و برون انسانند، در گوشه شهر مدینه برای يك طبیب هندی به شگفتی‌های خلقت انسان اشاره می‌فرماید؟! «یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

سبحان الله ز حُسن بیچون

ای حسن تو برتر از چه و چون

قدّ تو بلاى طبع موزون

لعل تو فریب اهل ادراک

بر فتنه قامت تو مفتون

شمشاد قدان فتنه انگیز

گل از رخ تو نشسته در خون	سرو از قد تو فتاده برخاک
دیوانه تو هزار مجنون	آشفته تو هزار فرهاد
سرگشته مهر توست گردون	آواره عشق توست خورشید
زان چشم سیاه و لعل می گون	شد غرق به خون دیده لاله
رخسار تو مهر روز افزون	زلف تو شب دراز یلدا
وز حال تو حال ما دگگون	از زلف تو کار ما پریشان
از دل هوس لب تو بیرون	جانم به لب آمد و نیامد

(1) - الخصال: 511/2، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 205/10، باب 13، حدیث 9؛ علل الشرایع: 99/1، باب 87، حدیث 1؛ لازم به تذکر است که این گونه بیانات، همه حکمت‌های این اعضاست نه علت آنها. و نیز هر کدام تنها يك حکمت ندارد بلکه دارای حکم و مصالح بسیاری است که امام علیه السلام به یکی از آنها اشاره فرموده است و مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار در شرح فقرات این روایت توضیحات مفیدی دارد که شایسته مراجعه می‌باشد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 259

خلقت انسان از گل

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ «1»

انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید.

«صد سال قبل اگر کسی می گفت که من می توانم يك ميخ كوچك را فقط برای دو ساعت در فضا نگاهدارم همه او را دیوانه می خواندند و این عمل را غیر قابل اجرا می دانستند، ولی امروزه که هواپیماهای سنگین وزن با تعداد زیادی مسافر، آسمانها را با سرعت زیاد سیر می کنند و به نقاط مختلف جهان می روند هیچ کس آن را با دیده اعجاب نمی نگرد و تصور می کند که عمل عادی و پیش پا افتاده است.

آری، معما چو حل گشت، آسان شود.

در چهارده قرن که نه صحبتی از میکروسکوب در میان بود و نه افراد، جهان را به این کمال و وضع شناخته بودند، نه کسی از ترکیب کامل بدن انسان اطلاع داشت و نه سلولهای مختلف بدن و اعمال آن را می شناخت، اگر کسی ادعا می کرد که بشر از گل آفریده شده است آیا خنده آور نمی بود؟ آن وقت که بشر هنوز نمی دانست استخوان آدمی از مقدار زیادی املاح آهنی و منیزیم و فسفر تشکیل یافته است، آن وقت که بشر اطلاع نداشت در خون آدمی آهن، یعنی این عنصر سنگین به صورت ترکیب جریان دارد؛ آن وقت که بشر نمی توانست تصور کند در ساختمان عضلات آدمی منیزیم و آهن به کار رفته است که از جنس خاک و گل است، اگر کسی به این وضوح و شایستگی که قرآن در آیه بالا فرموده، شرح داده باشد که آدمی از گل آفریده شده است تصور می کنم اول بار مورد تمسخر و خنده شنوندگان قرار می گرفت و همین طور هم بود. ولی امروز که این معما حل شده و علم به خوبی ثابت کرده است که اجزای ترکیب کننده بدن آدمی همان اجسامی را شامل است که

(1) - الرحمن (55): 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 260

در خاک و گل موجود است، همه به عظمت این پیشگویی علمی قرآن سر تعظیم فرود می آورند. «1»

دنیای شگفت انگیز پوست

پوست، سطح خارجی بدن را می پوشاند و از نفوذ آب و گازها در آن جلوگیری می کند، همچنین مانع از ورود میکروبها می گردد، به علاوه با موادی که ترشح می کند می تواند این عوامل زیانبخش را از بین ببرد. ولی موجودات خیلی ریز و خطرناکی که ویروس نام گرفته اند، می توانند به آسانی از آن بگذرند.

سطح خارج پوست در معرض نور و باد و رطوبت و خشکی و گرما و سرماست و سطح داخلی اش با دنیای مایعی تماس دارد که گرم و تاریک است و در آن سلول‌های بدن مانند جانوران آبری زندگی می‌کنند. پوست با وجود نازکی خود به خوبی محیط داخلی را از دستبرد تغییرات همیشگی دنیای خارج حفظ می‌کند و مرطوب و نرم و قابل کشش و فرسوده نشدنی است. فرسوده نمی‌شود، زیرا از چندین طبقه سلول‌هایی تشکیل شده است که دائماً زیاد می‌شوند. هر چه از عمق به سطح می‌آییم سلول‌ها پیرتر می‌شوند و در سطح خارجی این سلول‌های مرده، مانند قطعات منظمی ورقه ورقه قرار می‌گیرند، ورقه‌های روی می‌افتند و ورقه‌های زیرین جای آنها را می‌گیرند، معهداً پوست همیشه به علت ترشح آب و چربی و غدد کوچکی که در خود دارد مرطوب می‌ماند.

در حدود بینی و دهان و مخرج و اورتر و مهبل، پوست به صورت مخاط که پرده پوششی سطوح داخلی بدن است ادامه می‌یابد، ولی این راهها به جز بینی، به وسیله حلقه‌های عضلانی همیشه بسته‌اند، بنابراین پوست، مرز دنیای سرپسته‌ای است که به تمام وسایل دفاعی مجهز گردیده است.

با واسطه پوست بدن، آدمی با تمام اشیای محیطش مربوط می‌گردد؛ چه، در

(1) - نشانه‌های معرفت: 82.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 261

حقیقت تعدادی از اندام‌های حسّی ما چون گیرنده‌هایی در آن جا گرفته است که بر حسب ساختمان طبیعی و خاص خود تغییرات و تحریکات دنیای خارجی را درک می‌کند. دانه‌های حسّ لمس که در تمام سطح پوست پراکنده‌اند نسبت به فشار و درد و گرما و سرما حسّاسند. آنها که در روی مخاط زبان قرار دارند، طعم و مزه اغذیه و حرارت آن را درک می‌کنند. ارتعاشات صوتی روی دستگاه پیچیده گوش داخلی با واسطه پرده صماخ و استخوان‌های گوش متوسط تأثیر می‌نماید. شبکه‌ای از اعصاب شامه که در مخاط بینی پراکنده است نسبت به بو حسّاسیت دارد؛ بالأخره مغز قسمتی از خود را به صورت عصب باصره و شبکیه تا نزدیکی پوست می‌فرستد که از تموّجات نورانی بین قرمز تا بنفش متأثر می‌گردد.

پوست در این جا تغییر عجیب و شگفت‌انگیزی می‌کند، شفاف می‌شود و به صورت قرنیه و عدسی در می‌آید که به بافت‌های مجاور می‌پیوندد و در مجموعه خود دستگاه معجزه آسای که آن را چشم می‌نامیم به وجود می‌آورد! از تمام این

اعضا رشته‌های عصبی جدا می‌گردد که به مغز یا نخاع می‌رود و با واسطه این رشته‌ها دستگاه عصبی مرکزی مانند پرده‌ای در تمام سطح خارجی بدن یعنی جایی که با محیط خارجی در تماس است گسترده می‌شود.

منظره‌ای را که از دنیای خارجی درک می‌کنیم وابسته به ساختمان اندام‌های حسی و درجه حساسیت آنهاست. مثلاً اگر چشم ما از موجات اشعه تحت قرمز نیز متأثر می‌شد آن وقت دنیای خارج در دیده ما نمای دیگری داشت و تحت تأثیر حرارت رنگ آب و سنگ‌ها و درخت‌ها در فصول مختلفه، تغییر می‌یافت، و مثلاً روزهای درخشان تابستان که طبیعتاً مناظر و اشیا به وضوح دیده می‌شوند، به وسیله مه قرمزی کدر و تیره می‌گردید، زیرا امواج حرارتی نیز قابل رؤیت می‌شد و همه چیز را می‌پوشانید. بر عکس هنگام سرمای زمستان آسمان روشن‌تر و درخشان‌تر می‌نمود و حدود اشیا به وضوح دیده می‌شد، در حالی که قیافه

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 262

انسان‌ها کاملاً عوض و نیمرخ ایشان نامشخص و مبهم می‌گردید و ابر سرخ رنگی که از بینی و دهان منتشر می‌شد، صورتها را می‌پوشانید، و بعد از يك تمرین شدید عضلانی حجم بدن افزایش می‌یافت، زیرا حرارت مشعشعه دورادور آن را مانند هاله سرخ رنگی فرا می‌گرفت. همچنین اگر چشم از امواج فوق بنفش و پوست از امواج نورانی متأثر می‌گردید، یا فقط حساسیت هر يك از اندام‌های حسی بی تناسب افزایش می‌یافت باز دنیای خارج برای ما جلوه تازه‌ای داشت.

ما از وجود چیزهایی که روی انتهای اعصاب حسی سطح بدن ما اثر نمی‌کند بی‌خبر می‌مانیم، به این جهت اشعه کسمیک را با این که از هر طرف ما را احاطه کرده است و از ما می‌گذرد اصلاً درک نمی‌کنیم، گویی هر چیز برای آن که به مغز ما برسد و درک شود باید خود را در راه یکی از حواس ما بگذارد، یعنی در یکجا شبکه عصبی بزرگی که پیرامون ما را فرا گرفته است متأثر سازد. فقط عامل مجهول تلپاتی از این قاعده مستثنی است، و گویی در روشن بینی انسان بدون استفاده از راههای عصبی معمولی حقایق دنیای خارجی را درک می‌کند، ولی چنین کیفیاتی نادر است. اعضای حسی چون دره‌ای است که از آنجا دنیای فیزیکی در ما وارد می‌شود. بنابراین حالت يك فرد از جهاتی وابسته به سطح بدن او نیز هست، زیرا مغز بر حسب پیغام‌ها و تحریکات دائمی که از محیط خارجی به او می‌رسد شکل می‌پذیرد. به این ترتیب نباید وضع پوشش بدن خود را با عادات زندگی به سرسری تغییر داد.

به طور مثال: ما هنوز دقیقاً نمی‌دانیم که اثرات مستقیم تابش نور روی پوست ما چیست، و تا روزی که این مسأله روشن نشود، نودیسم و تیره رنگ کردن پوست بدن خواه به وسیله آفتاب و خواه با اشعه مافوق بنفش، نباید کورکورانه از طرف

مردم پذیرفته شود. پوست و ضمایمش وظیفه نگهبان و مستحفظ دقیقی را برای ما دارد و به بعضی از عوامل دنیای فیزیکی اجازه ورود می دهد و از بقیه جلوگیری می کند،

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 263

زیرا این درها با آن که همیشه بازند معهدا تحت مراقبت دقیق دستگاه عصبی مرکزی می باشند. بنابراین بایستی آنها را مانند یکی از مظاهر مهم وجود آدمی تلقی کرد. «1»

غدد شگفت انگیز فوق کلیوی

«غدد فوق کلیوی در بالای کلیه ها قرار گرفته اند. هر غده از دو بخش تشکیل شده، یکی قسمت خارجی و دیگری قسمت مغزی داخلی. قشر فوق کلیوی قسمت اصلی غده را تشکیل می دهد و در ناحیه خارجی به رنگ زرد درخشان و در ناحیه داخلی به رنگ قهوه ای متمایل به قرمز است. قسمت مغز فوق کلیوی نازک و خاکستری رنگ است. قسمت قشری شامل طناب های سلولی است که توسط رگ های خونی مجزا می شوند. این قسمت در زیر کپسول ضخیمی از بافت همبندی فیبری قرار دارد.

سه منطقه در قسمت قشری مشاهده می شوند: منطقه نازک خارجی، منطقه گلوبول نامیده می شود و از گروه های فشرده ای از سلول های ستونی تشکیل شده و دارای هسته های کروی شکل که هر کدام دو یا چند هسته دارند هستند. سیتوپلاسم محتوی میتوکندری های رشته ای شکل و یک دستگاه گلژی در نزدیکی هسته و شبکه ای از وزیکول های هموار و رتیکولوم آندوپلاسمیک می باشد. این شبکه به صورت لوله های ظاهری می شود که در سراسر تنه سلول گسترش می یابند. وزیکول های آندوپلاسمیک دانه دار با پولی ریپوزوم های آزاد و سانتیپول ها و پرزهای ریزی که به داخل فضاهای دور رگی گسترش می یابند نیز وجود دارد.

منطقه ضخیم مرکزی، منطقه فاسیکوله نامیده می شود و از سلول های چند

(1) - انسان موجود ناشناخته: 76.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 264

وجهی که به صورت طناب‌هایی قرار گرفته‌اند تشکیل می‌شود. این طناب‌ها که از یک ردیف سلول تشکیل شده‌اند، توسط سینوزوئیدها از یکدیگر مجزا می‌گردند.

سلول‌ها یک یا دو هسته همراه با توده‌های کوچکی از کروماتین در اطراف دارند.

سیتوپلاسم محتوی قطرات ریز چربی است، وزیکول‌های با سطح هموار رتیکولوم آندوپلاسمیک بسیار وسیع هستند. کیسه‌های رتیکولوم آندوپلاسمیک دانه دار به صورت اشعه موازی دیده می‌شوند. میتوکندری‌ها کمتر از سلول‌های ناحیه گلمورولی هستند، و بعضی از آنها محتوی تیغه‌هایی هستند که به جای این که قفسه‌های مسطحی باشند به شکل پرزهای لوله‌ای درآمده‌اند.

دستگاه گلژی بزرگ است، لیزوزوم‌ها وجود دارند، سلول‌ها محتوی غلظت زیادی کلسترول و اسید اسکوریک هستند که در تولید هورمون‌های قشری مصرف می‌شوند. ناحیه داخلی قشر فوق کلیوی نسبتاً ضخیم است و ناحیه مشبک نامیده می‌شود، و در دنباله قسمت مغزی قرار می‌گیرد. این ناحیه از تورینه‌ای متشکل از طناب‌های سلولی پیوند شونده تشکیل می‌شود. در این قسمت هم سلول‌های روشن و هم سلول‌های تیره آشکار هستند. وزیکول‌های رتیکولوم آندوپلاسمیک بدون دانه و گرانول‌های پیگمان لیپوفوشین فراوان هستند.

مغز فوق کلیه از گروه‌ها یا طناب‌هایی کوتاه و سلول‌های شبه اپی‌تلیال نامنظم که توسط مویرگ‌ها خونی احاطه می‌شوند، تشکیل شده است. این سلول‌ها محتوی تعداد زیادی گرانول‌های متراکم که توسط غشا احاطه شده‌اند هستند. سلول‌ها از نظر نوع گرانولی که دارند به دو دسته تقسیم می‌شوند، هر دو نوع محتوی میتوکندری‌ها و رتیکولوم آندوپلاسمیک دانه دار است. گرانول‌ها در کیسه‌های دستگاه گلژی بسته بندی می‌شوند، مکانیسم دقیق آزاد شدن گرانول‌ها هنوز روشن نیست.

سه شریان به غدد فوق کلیوی خون می‌ریزند، شریان‌های فوق کلیوی فوقانی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 265

شاخه‌های شریان‌های فرنیک تحتانی هستند. شریان‌های فوق کلیوی میانی از آئورت، و شریان‌های فوق کلیوی تحتانی از شریان‌های کلیوی منشعب می‌شوند.

این رگ‌ها شبکه‌ای را در کپسول تشکیل می‌دهند، شریان‌های قشری از شبکه کپسولی منشعب شده و به سینوزوئیدها و طناب‌های سلولی قشر فوق کلیوی خون می‌رساند. در قسمت قشری هیچ نوع دستگاه وریدی وجود ندارد، زیرا وریدهای جمع‌کننده در محل اتصال بین قسمت قشری و قسمت مغزی تشکیل می‌شوند.

بعضی از شاخه‌های شریانی بزرگ که از شبکه کپسولی شروع می‌شوند، بدون دادن شاخه‌های جانبی از قسمت قشری گذشته و به مغز فوق کلیه می‌رسند. به مجردی که این شریان‌ها به مغز رسیدند، به طور مکرر منشعب شده و تورینه‌های مویرگی فراوانی را در اطراف توده‌ها و طناب‌های سلول‌های کرومافین تشکیل می‌دهند.

مغز فوق کلیه دارای یک جریان خون مضاعف است، یعنی علاوه بر جریان خونی که در بالا توصیف شد، مغز کلیه، خون را از سینوزوئیدهای قسمت قشری نیز دریافت می‌کند، این رگ‌ها با بسترهای مویرگی شریان‌های مغزی که مستقیماً از کپسول می‌آیند، پیوند می‌شوند. بسترهای مویرگی مغز فوق کلیه به داخل همان مجاری وریدی که خون قسمت قشری و کپسول را خارج می‌کنند تخلیه می‌شوند.

این وریدها شاخه‌های وریدهای فوق کلیوی هستند. مویرگ‌های مغز فوق کلیوی دارای سوراخ‌هایی در سلول‌های آندوتلیال هستند که توسط پرده‌های بسیار نازکی پوشیده می‌شوند. غشاهای پایه توسط دستجات کوچک رشته‌های کلاژنی نگاهداری می‌شوند!»

انسان وقتی این حقایق کشف شده را در کتب علمی می‌خواند و به این مسائل شگفت‌انگیز آگاه می‌گردد، بی‌اختیار در پیشگاه مقدس خالق علیم و ربّ کریم فریاد بر می‌آورد:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 266

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ»

خواهم فکندن خویش را پیش قد رعناى او	تا بر سر من پا نهد یا سر نهم بر پای او
سرو قدش نوحاسته ماه رخش ناکاسته	خوش صورتی آراسته حُسن جهان آرای او
گر در رهش افتد کسی کمتر نماید از خسی	از احتیاج ما بسی بیش است استغناى او
تا دل به جان ناید مرا از دیده گو در دل درآ	مردم نشین است آن سرا آنجا نخواهم جای او

غم نیست جان من اگر داغم نهادی بر جگر
 ای کاش صد داغ دگر می بود بر بالای او
 گفتم هلالی دم بدم جان می دهد گفتا چه غم
 گفتم به سویش نه قدم گفتا کرا پروای او

(هلالی جغتایی)

شگفتی های نواحی مختلف جسم

«اسمیت و کینهاور، بافت شناسان بزرگ معاصر در کتاب خود می نویسند که:

ضخامت قشر خاکستری مخ از $1/5$ تا $3/5$ میلی متر است و سطح آن به $200,000$ میلی متر مربع می رسد و از 14 میلیون نرون «بافت عصبی» تشکیل شده که وظیفه آنها احساس درد است، و این مرکزیت احساس درد با $000,500$ ، 3 نقطه گیرنده درد که در سراسر بدن انسان قرار دارند مربوط است. به علاوه در سطح بدن $25,000$ نقطه گیرنده سرما و $30,000$ نقطه گیرنده گرما و $50,000$ نقطه درک تحریکات مکانیکی وجود دارد!

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 267

با توجه به این که تعداد گلبول های قرمز در هر میلی متر مکعب خون $5,000,000$ است و سطحی که یک گلبول اشغال می کند، 128 میکرون مربع است، بنابراین سطح مجموعی را که قادرند برای عمل تنفس در هر لیتر خون بسازند به 3840 متر مربع بالغ می شود. بدن انسان تقریباً دارای 30 تریلیون گلبول قرمز و قطر هر گلبول هفت میکرون است، بنابراین اگر فرضاً گلبول های خون را پشت سر هم ردیف کنیم صافی به طول $210,000$ کیلومتر ایجاد خواهد شد، و چون شعاع متوسط زمین 6366 کیلومتر است، بنابراین صف گلبول های بدن انسان به 33 برابر شعاع کره زمین بالغ می گردد، و فاصله کره زمین تا ماه $1/8$ برابر این صف عجیب طولانی است.

عجیب تر آن که هر گلبول قرمز خون از $265,000,000$ مولکول هموگلوبین تشکیل یافته و هموگلوبین، رنگ دانه قرمز است که مسئول حمل اکسیژن می باشد، بنابراین تعداد کل هموگلوبین حیاتبخش بدن انسان عدد 795 را تشکیل می دهد که در برابر آن 19 صفر گذاریم.

ور نیست شکسته وار، برخیز

کاری بکن ار تنت درست است

سر راست نگاه دار، برخیز

رو چند به سوی پستی آری

برخیز از این کنار، برخیز

ترسم که نگون به چاه افی

(فیض کاشانی)

شگفتی‌های باطن انسان

از آیاتی که در قرآن مجید، مقام خلافت، کرامت، معرفت، هدایت و فضیلت انسان را بازگو کرده و این همه را مستند به حقیقت انسان و باطن وی نموده، عجایب عظمت عقل و روح و نفس انسان دیده می‌شود.

از روایات مهمی که در کتب روایی نقل شده، جامعیت انسان و برتری بر سایر موجودات و مقام والای باطنیش فهمیده می‌شود.

فیض عظیم القدر در کتاب پرارزش و کم نظیر «صافی» حدیث بسیار مهم زیر را روایت می‌کند:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 269

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ، وَهِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحُكْمَتِهِ، وَ هِيَ جَمْعُ صُورِ الْعَالَمِينَ، وَ هِيَ الْمُخْتَصِرُ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَهِيَ الشَّاهِدَةُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ، وَهِيَ الْحُجَّةُ عَلَى كُلِّ جَا حِدٍ، وَهِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَهِيَ الْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ. «1»

انسان با تمام وجود و ماهیتش بزرگترین دلیل و حجت خدا بر سایر مخلوقات است، و هم او کتابی است که حضرت حق آن را به دست علم و قدرت و حکمتش نوشته، و هیکل و ساختمانی است که آن را بر اساس محکم کاری بنا نهاده، او موجودی است که مجموع خلقت در آن خلاصه شده، و اجمالی از لوح محفوظ، و شاهدهی بر حقایق غیبیه، و حجت و دلیلی بر هر منکر، و راه مستقیم به سوی هر خوبی، و پلی بین بهشت و جهنم است.

در حدیث قدسی آمده:

خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي. «2»

اشیا را محض تو آفریدم، و تو را به خاطر خودم خلق کردم.

این حدیثی است که مفهوم بلند و آسمانیش در آیات قرآن مجید دیده می‌شود:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً «3»

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «4»

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدم.

(1) - شرح الاسماء الحسنی: 12 / 1، به نقل از ابن ابی جمهور؛ تفسیر الصافی: 92 / 1، ذیل آیه 2 سوره بقره.

(2) - الجواهر السنیه: 361؛ ریاض السالکین: 363 / 1؛ شرح الاسماء الحسنی: 139 / 1.

(3) - بقره (2): 29.

(4) - ذاریات (51): 56.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 270

مقامات انسان در عبادت

و در عبادت و تحقق حقیقت آن آمده است که:

انسان باید به سه مقام محو و طمس و محق برسد، ورنه عبادتش عبادت نخواهد بود.

مقام محو یعنی آن چنان شود که افعالش در فعل حق فنا گردد، و به عبارت دیگر اراده فعلش اراده حق شود.

مقام طمس یعنی آن چنان شود که صفاتش در صفات حق فانی گردد، و صفتی جز صفت حق برای وی نماند.

مقام محق یعنی ذاتش در ذات حق فانی گشته تا جایی که از خود و غیر بی خبر شود و خبری جز ذات حضرت احدیت در میان نماند.

باز در حدیث قدسی آمده:

الإنسان سِرِّي وَأَنَا سِرُّهُ. «1»

انسان سِرّ من و من سِرّ او هستم.

این حدیث نیز مانند حدیث قبل با آیات قرآن و معارف الهیه هماهنگ است، چنانکه در قرآن مجید در باب آفرینش انسان تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «2» فرمود: و او را به عنوان أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ «3» یاد کرد. این نمونه آیات معلوم می‌دارد که انسان سِرّ خداست، و خداوند سِرّ او، و انسان عالم کبیر، و جهان عالم صغیر است، و این همه مربوط به باطن اوست که تجلی گاه روح خدایی است: وَنَفَخْتُ

(1) - منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح: 91 / 2.

(2) - مؤمنون (23): 14. خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

(3) - تین (95): 4. که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 271

فِيهِ مِنْ رُوحِي «1».

ملا مهدی نراقی که از اعظام فقها و دانشمندان و فیلسوفی بزرگ و عارفی کم نظیر و عاشقی واله و محب صادق است، در مقدمه کتاب «جامع السعادات» در عظمت معنوی انسان می‌فرماید:

«سپاس و ستایش خدای را که انسان را بیافرید، و وی را در زمره کاینات در مرتبه برین قرار داد، و او را رونوشتی ساخت از عوالم امکان که پدید آورده است.

شگفتی‌های قدرت فراگیر و بی پایان، و عجایب عظمت آشکار و نمایان خود را در او ظاهر ساخت. در وجود او ناسوت را به لاهوت پیوند داد، و در هستی او حقایق عوالم مُلک و ملکوت را به ودیعت نهاد. طینت وی را از نور و ظلمت بسرشت، و در ذاتش انگیزه‌های خیرات و شرور بهم آمیخت. خمیره هستیش را از مواد ناهمگون عجین کرد، و نیروها و صفت‌های متضاد را در او گرد آورد، آنگاه وی را به تربیت و تهذیب این قوا و صفات به نحو قوام و تعادل فرا خواند، و بعد از آن که راه تهذیب آنها را برایش هموار ساخت وی را به نیکوداشت آنها برانگیخت. «2» آنچه را از واقعیت‌های باطنی و حقایق ملکوتی نسبت به انسان دانستی، به صورت قوه و استعداد در آدمی جای داد، که به هدایت وحی و اتصال به نبوت انبیا و امامت امامان باید به فعلیت برسد، تا انسان از مقامات بسیار بلندی که برایش مقرر شده بهره‌مند گردد. در این نقطه است که جایگاه تربیت و تزکیه و نقش انبیا و امامان، معلوم می‌شود.

در معارف الهیه آمده:

(1) - حجر (15): 29. پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم.

(2) - علم اخلاق اسلامی: 25/1؛ جامع السعادات: 30/1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 272

اگر قوای ظاهر و باطن را هماهنگ با مسائل الهی نمودی از فرشته برتر می‌شوی و چنانکه از صراط المستقیم حق روی گرداندی از حیوانات و درندگان پست‌تر می‌شوی.

جایگاه خود و حالات و نفسانیات خویش را در بین موجودات توجه کن و مواظب باش که دزدان راه انسانیت سرمایه‌های الهیه را که مجانی به تو عنایت شده و وسیله اعتلای تو به مقام قرب و وصل است از تو نربایند، و مایه‌های سعادت را به غارت و دزدی نبرند.

نصیحت انسان در کلام نراقی

مرحوم نراقی به عنوان موعظه و نصیحت در کتاب گران قدرش «جامع السعادات» می گوید:

«اکنون که دانستی که انسان در لذت عقلی با فرشتگان انباز است و در دیگر لذایذ حسی و متعلق به سه قوه دیگر، یعنی قوای سبعی و بهیمی و شیطانی، مشارک درندگان و چارپایان و شیاطین است، این را نیز بدان که هر کس یکی از این لذات چهارگانه بر او غلبه کند، مشارکت او با آن قوه‌ای که بدان منسوب است بیشتر خواهد بود تا آنجا که وقتی این غلبه تام و کامل شد او عین همان قوه خواهد بود.

پس ای دوست من، بنگر که نفس خود را در کدام جهت قرار می دهی، اگر غلبه با قوه شهوت تو باشد تا آنجا که بیشتر هم و اندیشه تو متوجه شهوات حیوانی، مانند خوردن و آشامیدن و آمیزش و دیگر شهوات بهیمی باشد یکی از چهارپایان خواهی بود. و اگر غلبه و چیره‌گی با قوه غضب تو باشد و میل تو بیشتر به مناصب و ریاست‌طلبی و آزار مردم و ضرب و شتم و دیگر حرکات درنده خوئی باشد به منزله درندگان خواهی بود. و اگر غلبه با قوه شیطانی «قوه وهم» باشد تا آنجا که غالب سعی و کوشش تو صرف یافتن مکر و حيله برای رسیدن به مقتضیات دو قوه شهوت و غضب باشد و به انواع نیرنگ‌ها و تزویرهای وهمی دست یازی، در حزب شیطان داخل شده‌ای. و اگر غلبه با قوه عقل تو باشد تا آنجا که جد و جهد تو

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 273

مقصود بر فراگرفتن معارف الهی و پیروی از فضایل اخلاقی باشد به مرتبه و افق فرشتگان راه یافته‌ای.

پس هر که عاقل باشد، و با خود دشمنی نکند بر او واجب است که بیشتر همت و کوشش خود را در تحصیل سعادت علمی و عملی و در زایل ساختن نقایص و کمبودهای نفس خویش صرف کند، و از امور شهوانی و لذات جسمانی به اندازه ضرورت اکتفا کند.

از غذا به آنچه مایه اعتدال مزاج و حفظ حیات است بس کند و قصدش از آن لذت جویی نباشد، بلکه رفع نیاز ضروری و دفع الم باشد، و وقت و عمر خویش را در به دست آوردن زیادتر تباه نکند، و اگر از این مقدار بیشتر خواهد، باری به قدری باشد که مقام و رتبه انسانیش حفظ شود و موجب پستی و ذلت نگردد. و از لباس به مقدار ضروری و دفع گرما و سرما بهره گیرد و اگر از این بیشتر خواهد به قدری باشد که به حقارت و خواری نکشاند و موجب اتمام سقوط از طرف اقران و همکاران نشود. و از آمیزش به اندازه‌ای که نوع حفظ شود و نسل باقی بماند بس کند و اگر بیش از این خواهد از حد سنت خارج نشود و از این که در مقتضیات شهوت و غضب فرو رود بپرهیزد، زیرا چنین سقوطی مایه شقاوت همیشگی و هلاک ابدی است.

خدا را خدا را، ای برادران! مواظب و مراقب جانها و نفوس خود باشید و پیش از آن که در دریای تباهی و مهلکه غرق شوید آنها را دریابید، و قبل از آن که راهها بر شما بسته شود از خواب غفلت بیدار شوید و پیش از آن که خویها و ملکات مُهلک و عادات تباہ کننده جایگیر و استوار گردد به تحصیل سعادت پردازید، زیرا زایل کردن رذایل بعد از محکم و استوار شدن آنها در نهایت دشواری است، و مبارزه با حزب شیطان بعد از بزرگسالی کمتر مؤثر است، و غلبه بر نفس اماره پس از سستی و ضعف پیری بی اندازه مشکل است لکن به هر حال یأس و ناامیدی از لطف و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 274

رحمت خداوند روا نیست و باید به قدر توانایی کوشید، که این کار البته از به سر بردن در باطل بهتر است، شاید خداوند با رحمت عظیم خود شما را دریابد.

[مبارزه با نفس در پیری]

[شیخ فاضل ابن مسکویه، استاد علم اخلاق و نخستین کسی که در عالم اسلام به تدوین این علم پرداخت، گفته است:

«من در سنّ پیری و بعد از آن که عادت در من استوار و ریشه دار شده بود از خواب غفلت بیدار گشتم و بر آن شدم که عنان جان و نفس خویش را از ملکات رذیله بازگیرم و مجاهده‌ای بزرگ آغاز کردم تا این که خداوند مرا موفق گردانید که نفس خود را از آنچه مایه هلاک او بود رهایی بخشم».

پس هیچ کس نباید از رحمت خدا مأیوس شود که امید نجات برای هر کسی که خواهان باشد هست و درهای فیض الهی همواره گشوده است.

پس ای برادران، به تہذیب نفوس پردازید پیش از آن که رئیس «عقل» زبردست و مرؤوس و مقهور شود و جوهر انسانی شما تباہ و حقیقت شما مسخ گردد و واژگونی و نگونسازی در اخلاق شما پدید آید، که این حالت، خروج از مرتبه انسانی و دخول در زمره بهائم و درندگان و شیاطین است.

از این حال به خدا پناه می‌بریم و می‌خواهیم که ما را از خسران و زبانی که نهایت ندارد حفظ فرماید.

حکما کسی را که از سیاست و تدبیر نفس غافل خویش بازمانده و آن را رها کرده است، همانند کسی دانسته‌اند که یاقوت سرخ گران‌بهای دارد و آن را در آتش شعله ور بیفکند تا بسوزد و سنگی بی‌ارزش شود.» «1»

(1) - علم اخلاق اسلامی: 89 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 275

دگر لذت نفس لذت نخوانی	اگر لذت ترك لذت بدانی
گر از چنبر آز بازش پرانی	سفرهای علوی کند مرغ جانت
که در دام شهوت به گنجشک مانی	ولیکن تو را صبر عنقا نباشد
که تا زنده‌ای ره به معنی نداری	ز صورت پرستیدنت می‌هراسم
گیاهت نماید گل بوستانی	گر از باغ انست گیاهی برآید
اگر قدر نقدی که داری بدانی	دریغ آیدت هر دو عالم خریدن
اگر همچینش به آخر رسانی	همین حاصلت باشد از عمر باقی

(سعدی شیرازی)

امانت دار الهی

هویت و عظمت باطن انسان که ظرف اسرار ملکوت، حرم حضرت محبوب، حریم واقعیت‌ها و مرکز کشف و انکشاف است برای هیچ موجود سمایی و ارضی نیست، از این جهت است که خدای تبارک و تعالی از میان تمام موجودات مُلکی و ملکوتی، انسان را جهت حمل امانت برگزید.

انسان اگر به امانت حضرت ربّ العزّه توجّه علمی و عملی بنماید و همت خود را برای رساندن بار امانت به منزل اصلی به کار گیرد از ملك برتر شود، و اگر نسبت به امانت حضرت دوست بی تفاوت بماند و همت و اراده خویش را در راه شکم و شهوت و به دست آوردن مظاهر مادی مصرف کند از هر حیوانی پست تر گردد.

امانت در قرآن

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 276

وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» «1»

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعی سعادتمند بخش است] بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

لفظ امانت و امانات در پنج جای قرآن آمده و در همه جا معنای پیمان و مطالبه و مسؤولیت را در بر گرفته است. در یکی از آیات سوره بقره که در سیاق محکم کاری در امر دیون نازل شده، می بینیم لفظ امانت در سپرده های مالی به کار رفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» «2»

ای اهل ایمان! چنانچه وامی به یکدیگر تا سر آمد معینی، دادید، لازم است آن را بنویسید. و باید نویسنده ای [سندش را] در میان خودتان به عدالت بنویسد. و نباید هیچ نویسنده ای از نوشتن سند همان گونه که خدا [بر اساس قوانین شرعی] به او آموخته است دریغ ورزد.

در آخر آیه امانت، فقط به معنای آمده که به کار سپرده ها و دیون مالی می خورد، ولی ما از این آیه به طور کلی در می یابیم که امانت به هر شکلی که باشد حقی است و رعایت آن واجب است، چنانکه تعلیم دانش نیز حقی است که یاد گیرنده نباید آن

(1) - احزاب (33): 72.

(2) - بقره (2): 282.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 277

حق را فراموش کند.

اما در مواردی که امانت در سیاق سپرده‌ها و دیون مالی نیامده، دیگر مسلم است که معنای کلیش مراد بوده، گر چه به علت ویژه‌ای نازل گشته باشد، چون مناسبات نزول، مانع جریان حکم آیات به تمام موارد اطلاق آن، یا نسبت به هر کسی که در حال نزول آیه حاضر نبوده و بعد آن را شنیده، نمی باشد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴿1﴾

خدا قاطعانه به شما فرمان می دهد که: امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.

اکثر مفسران فریقین می گویند:

مخاطب این آیه عموم مردمند و هر امانتی را شامل می گردد.

نویسنده تفسیر «الجواهر» می گوید:

آنچه نعمت در اختیار انسان قرار می گیرد، امانت است.

لفظ امانت و پیمانی که در سوره مؤمنون آمده:

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿2﴾

و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را رعایت می کنند.

شامل تمام گونه‌های آن است. همچنین اماناتی که در سوره انفال آمده نیز بر این منوال عمومیت پیدا می کند.

به طور کلی می‌توان گفت: هر دستوری که در قرآن آمده، گر چه گاهی نظر به موارد خاصی بوده، و لی تمام مردم مخاطب آنند.

(1) - نساء (4): 58.

(2) - مؤمنون (23): 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 278

معنای عام امانت

امانتی که بر تمام کاینات عرضه شده و در آن میان تنها انسان بوده که آن را عهده دار گردیده، اعم از جهات خصوصی و عمومی‌ای است که مردم در برابر احکام الهی دارند. اما موضوع عرضه يك امر تکوینی و فطری است که عاقل و غیرعاقل، جاندار و بی‌جان، مخاطب به تبلیغ و غیر آن همه در برابری قرار گرفتند.

در این جا که قرآن سخن از این گونه فطرت به میان می‌آورد، تمام موجودات را در برابر فطرت انسانی مقایسه می‌کند، آنگاه می‌فهمیم چه امتیازی بشر با پذیرفتن این امانت پیدا کرده و تمام عواقب آن را نیز بر ذمه گرفته است. کشیدن بار چنین امانتی یعنی تحمل عواقب آن نیز.

پس انسان، بسیار تجاوزکار و نادان است. انسان گاهی با علم به حدود تکالیف قدم به خطا بر می‌دارد که در این صورت بسیار تجاوزکار است، و گاهی هم ندانسته اشتباهی می‌کند، در این صورت به عنوان نادان بودن مذمت می‌گردد چه او می‌توانست برای رفع جهل خود از فروغ عقل مدد بگیرد ولی نگرفت. جز موجود صاحب عقل، کدام موجودی به تعدی و جهل موصوف می‌تواند گشت؟ غیر عاقل که حدودی نمی‌شناسد. تنها کسی را ظالم و جاهل می‌نامیم که دادگر و دانا نیز درباره‌اش اطلاق کنیم.

این فطرت که ویژه انسان‌هاست در جای دیگر قرآن به زبان تکریم یاد شده و انسان را برتر از بسیاری از مخلوقات و دارنده زمام کاینات معرفی کرده است:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا «1»

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر

(1) - اسراء (17): 70.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 279

مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم.

جمله «بسیاری از آفریده‌ها» که در آیه فوق مشاهده می‌کنید، شامل تمام موجوداتی است که ودیعه خیر و شر یا تکلیف را بر عهده نگرفته‌اند، یعنی این کار در صلاحیت فطرتشان نبوده است.

در این حکم عام، معنای «امانت» به طور کامل واضح شد و فهمیدیم که مراد از آن تنها يك چیز است: تکلیف. آن دسته از مفسران که به این صراحت مقصود را بیان نداشته‌اند، چندان از لوازم و متعلقات آن سخن رانده‌اند که جز بر معنای تکلیف بر چیز دیگری تطبیق نمی‌گردد.

فخر رازی می‌گوید:

این معنی نیز برای شما روشن باشد که خودداری کردن موجودات از پذیرفتن امانت مانند سرباز زدن ابلیس از سجده نبود، که قرآن درباره‌اش فرموده: «ابلیس از سجده خودداری کرد» **«1»** زیرا به دو دلیل اینها باهم فرق دارند:

اول: در داستان ابلیس سجده واجب شده بود، اما در این جا امانت پیشنهاد گردید.

دوم: خودداری ابلیس ناشی از غرور و خودخواهیش بود، اما در موجودات از خود کم بینی سرچشمه گرفته؛ تمام موجودات خود را به چشم حقارت نگریستند و بار امانت را قبول نکردند، زیرا عبارت، **«وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»** حال دردناک و شکست خورده آنها را بازگو می‌کند. **«2»** در هر صورت این گونه آیات دلالت بر عظمت روحی و معنوی انسان دارد و

(1) - بقره (2): 34.

(2) - نخستین انسان: 28.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 280

باید گفت:

خوشا به حال کسی که به حضرت حق و تکالیفی که خالق بر عهده‌اش گذاشته، برای تأمین سعادت دنیا و آخرت خود، با تمام وجود توجه کند.

دلا دیگر به فکر کار خود باش	چو خود یاری نداری یار خود باش
تو سلطانی و تخت عرش والاست	به پستی جا مکن جای تو بالاست
برو جایی که ما را جا نباشد	چه جای ما که جا را جا نباشد
رفیقان اندکی بودند و رفتند	در این منزل نیاسودند و رفتند
تو هم برخیز و بنشین با رفیقان	منه پا در طریق بی رفیقان
ز عالم روی خود را بر یکی کن	غم بسیار خود را اندکی کن

(هلالی جغتایی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 281

[وَأَحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ]

الهی! ما را که در برابر عجایب عظمت تو و آفریده هایت چشم باز، فطرت آزاد، عقل فعال و قلب گیرنده داریم، از ستم و الحاد در برابر عظمتت بازدار.

2- انحراف در اعتقاد به عظمت

الهی! کدام ستم بالاتر از این است که حق روشن و عظمت معلوم را که چون خورشید وسط روز از افق اسما و صفات طلوع دارد منکر شویم، و از شگفتی‌ها و عجایب مخلوقات که هر يك در جای خود نشانگر عظمت و بزرگی تو هستند، غفلت ورزیم!

الهی! کدام ظلم بالاتر از این که به جای فرمان بردن از احکام و دستورهائیت که دل را مستعد پذیرش انوارت می‌نماید، به گردونه معاصی و ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها درافتیم و به دریای پرطوفان شهوات غرق گشته و از صعود به مقام قرب و وصل بازمانیم!

الهی! آنان که محبوب از عظمت تو هستند، بالاترین جرم و گناهشان این است که عقل عنایت شده تو را تعطیل کرده و به دامن جهل و جهالت توسل جسته‌اند.

محبوب! آنان که محبوب از تماشای تو هستند، به مرض کبر و خودخواهی و غرور و عُجب دچارند.

الهی! ملحدان نسبت به عظمت تو، در کمال بی‌شرمی و بی‌حیایی، خود را میزان سنجش واقعیت‌ها گرفته و آنچه را با خودشان مطابق و همگون نمی‌بینند

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 282

انکار می‌کنند.

ای معشوق عاشقان! چه پست‌اند آن بدبخت‌های تیره‌روزی که به جای فرستادگان و سفیران پاك و آگاه تو، بی‌خبران مغرور را به معلّمی انتخاب کرده و تمام مایه‌های سعادت خویش را فدای آنان می‌کنند، در صورتی که تاریخ نشان داده در برابر این فداکاری احمقانه چیزی نصیب آنان نشده است.

پروردگارا! ای اول و آخر، و ای ظاهر و باطن، و ای علیم و خبیر، الحاد ملحدان داغ‌ننگی است که شیاطین جتی و انسی بر پیشانی هویت آنان زده‌اند، تا از انسانیت و حقیقت و کرامت و فضیلت دور بمانند و تبدیل به جرثومه فساد گشته و منبع پستی و رذالت گردند.

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُّوا الدِّينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سُبْحٰنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «1»

و نیکوترین نامها [به لحاظ معانی] ویژه خداست، پس او را با آن نامها بخوانید؛ و آنان که در نامهای خدا به انحراف می‌گیرند [و او را با نامهایی که نشان دهنده کاستی و نقص است، می‌خوانند] رها کنید؛ آنان به زودی به همان اعمالی که همواره انجام می‌دادند، جزا داده می‌شوند.

توجه به اسمای حسنی علماً و عملاً، آدمی را از دچار شدن به مکتب‌های انحرافی و شیاطین خطرناک حفظ نموده و ضامن تحقق سعادت دنیا و آخرت است.

در روایات بسیار مهمّ از امامان معصوم: آمده که:

«به خدا قسم، اسمای حسنی خدا ماییم.» «2»

(1) - اعراف (7): 180.

(2) - بحار الأنوار: 37 / 27، باب 14؛ شرح الاسماء الحسنی: 215 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 283

آری، توسّل به علوم و معارف اهل بیت و بهره‌گیری از قواعد تربیتی آن بزرگواران انسان را از الحاد و انحراف و میل به باطل و باطل شدن بازداشته و راه خوشبختی و تحقق خیر دنیا و آخرت را به روی انسان باز می‌کند.

بدبختی ملحدان در این است که گوش از شنیدن صدای ملکوتی انبیا و ائمه بسته، و گوش انسانیّت را فروخته و گوش خر، خریده‌اند، که با آن گوش حیوانی جز صدای باطل و ندای شیطانی نمی‌شنوند. اینان به مایه‌های عالی ملکوتی وجود خود، بر اثر الحاد و انحراف لطمه زده و دنیای فانی را بر آخرت باقی ترجیح داده‌اند.

مرده دان چون دل ز عشق و جسم از جان

بازماند

زنده نبود آن دلی کز عشق جانان بازماند

ملك دیوان شد ولایت کز سلیمان بازماند

جای نفس و طبع شد کز عشق خالی گشت دل

گاو آخور شد چو رخس از پور دستان باز ماند

جان چون کار عشق نکند بار تن خواهد کشید

این عجب نبود که اندر دست خصمان اوفتد
ملك سلطانی که از پیکار خصمان بازماند
عاشقان را نفرت است از لقمه دنیا طلب
خوان سلطان را نشاید چون ز سگ نان بازماند

(سیف فرغانی)

الحاد به آیات الهی

آیات الهی اعم از آفاقی و انفسی و تربیتی که به ترتیب عبارت است از جهان خلقت و انسان و قرآن، همچون روز روشن در برابر دیدگان عقل و دو چشم قلب

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 284

جهت تأمین ایمان به حق و قیامت و نبوت انبیا و امامت امامان و سعادت دنیا و آخرت می درخشد. آنان که به این آیات که کتاب زندگی و راهنمای انسان به سوی کمال است الحاد بورزند طرّفی نبسته و از علم حق پنهان نیستند و در پایان کار مایه‌ای جز خزی دنیا و عذاب آخرت برای آنان نخواهد ماند!

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «1»

مسلماً کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی‌اش تغییر می دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند، بهتر است یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی می آید؟ هر چه می خواهید انجام دهید، بی تردید او به آنچه انجام می دهید، بیناست.

انحراف سالکان شهوات

عارف ناشناخته بزرگ، سالک سبیل حق، عاشق واله مرحوم آیت الله حاج شیخ ابراهیم امام زاده زیدی که دارای دم عیسوی بوده و در تربیت سالکان راه، جدی وافر داشته، در رساله پرقیمت «حکمت متعالیه و سیر و سلوک» خود می‌فرماید:

«ای برادر! احوال آنان که سالک سبیل اهل الله نیستند و افعال و حرکات و حالاتشان بر اساس خواسته و میل و مقتضای شهوات آنهاست و در منجلاب آلودگی و قذارت روحی و معاصی ظاهری و باطنی آن چنان غرقند که خداوند متعال در حق آنان فرموده:

(1) - فصلت (41): 40.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 285

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» «1»

و اگر حق از هواهای نفس آنان پیروی می‌کرد، بی‌تردید آسمان‌ها و زمین و هر که در آنهاست از هم می‌پاشید.

آن قدر بیچاره و بدبخت‌اند، و به اندازه‌ای از سعادت و سلامت محرومند که حتی از رسیدن به خواسته‌های مادی و محدود خود ممنوع و از آنچه طبع حیوانی و میل شیطانی و اشتهای سبعی آنان اقتضا دارد محجوبند، چنانچه قرآن در حق آنان فرموده:

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» «2»

و [در نتیجه] میان آنان و همه خواسته‌هایشان [به وسیله مرگ] جدایی انداخته شد.

این بی‌خبران بی‌خرد و ملحدان پست و افتادگان در چاه شهوت و منغمران در آرزوهای بی‌ارزش و غرق شدگان در هوای نفس، سرنگون در سخط حق و آتش غضب حضرت جبارند!

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» «3»

پس آیا کسی که [با طاعت و عبادت] از خشنودی خدا پیروی کرده، همانند کسی است که [بر اثر گناه] به خشمی از سوی خدا سزاوار شده؟ و جایگاه او دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

(1) - مؤمنون (23): 71.

(2) - سبأ (34): 54.

(3) - آل عمران (3): 162.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 286

اینان را متابعت هوای نفس به هاویه در انداخت و از آنچه در حال و هوای الهی باید لذت ببرند محروم ساخت. و به سرگردانی و اضطراب درونی دچار کرد؛ به سلاسل و اغلالی که صورت باطنی الحاد و گناهان و معاصی است مقید نمود، چنانچه عبید و ممالیک گریزیا را به ذلت زندان و غل و زنجیر دچار کنند.

اینان را مالک نفسشان که هوای لعنتی است تسلیم مهالك کرد، از پی این مالک و متصرف خائن است که خازن آتش را در قیامت، معارف الهیه «مالک» نامیده‌اند.

برای این سرگردانان در بیابان ضلالت و گم شدگان وادی هلاکت در برابر هر درجه‌ای از درجات اهل حق درکه‌ای در جحیم و عذاب مقیم و آتش عظیم و نار الیم است. برای آنان در برابر درجه توکل درکه خذلان است، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَحْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» «1»

اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما چیره و غالب نخواهد شد، و اگر شما را واگذارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد داد؟

و در برابر درجه تسلیم، درکه پستی و هوان و خواری است چنانکه در قرآن کریم فرموده:

وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» «2»

و کسی را که خدا خوار کند، گرامی دارنده‌ای برای او نیست؛ به یقین خدا هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.

برای آنان در برابر درجه قرب و وصل درکه طرد و لعنت است. چنانکه در قرآن مجید بدان اشارت رفته است:

(1) - آل عمران (3): 160.

(2) - حج (22): 18.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 287

أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» «1»

خدا لعنتشان می‌کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می‌کنند.

چنانکه عارفان آگاه و عشاقان بی‌نا در برابر حضرت محبوب از خویش با تمام وجود و به راستی و حقیقت، نفی قدرت و علم و وجود می‌کنند و از پی این تواضع و فنای فی‌الله به قدرت بی‌انتها و علم ذاتی و لدنی و وجود مخلّد ابدی که عنایت خاص حضرت دوست به آنان است می‌رسند، ملحدان بدبخت، و منکران پست فطرت به خاطر الحاد و انکارشان به ناتوانی بی‌نهایت و جهل کلی و هلاکت سرمدی دچار می‌شوند و این همان خِزّی عظیم است که نتیجه الحاد و محصول انکار و میوه تلخ میل به باطل می‌باشد، به راستی که خداوند بزرگ همه ما را از درافتادن به چنین ورطه هلاکتی حفظ فرماید. «2» بیایید مرد میدان ایمان و عمل و طهارت و پاکی و سلامت و تقوا شویم. بیایید دنیای فانی را در برابر آخرت باقی انتخاب نکنیم و از این راه خود را به خسارت ابدی مبتلا نسازیم. بیایید در برابر پیشگاه باعظمت حضرت حق سر تسلیم فرود آریم و از تمام دستورهای او که محض تأمین سعادت ما تنظیم شده پیروی کنیم.

بیایید همچون حضرت زین العابدین علیه السلام دست دعا به درگاه حضرت ربّ العزّه برداشته و در کمال عجز و نیاز به جناب بی‌انبار عرضه بداریم:

یا الهی و سیدی و مولای، یا أرحم الراحمین و یا أكرم الأکرمین:

«وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ»

به قول فیض آن سالک مسلک صدق:

چو مست او شدی مستانه می‌باش

چو مرد او شدی مردانه می‌باش

(1) - بقره (2): 159.

(2) - حکمت متعالیه و سیر و سلوک، امام زاده زیدی: 162.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 288

ز خویش و آشنا بیگانه می باش

اگر در سر هوای دوست داری

شراب عشق را پیمانہ می باش

چو خواهی لذت مستی بیابی

کلید عشق را دندانہ می باش

چو درهای سعادت باز خواهی

در او آویز خود را شانہ می باش

چو زلف او پریشان شد به صد دل

(فیض کاشانی)

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 289

[«2» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ]

و ای آن که دوران فرمانرواییش به نهایت نمی رسد، بر محمد و آل محمد درود فرست.

3- بی نهایت بودن قدرت حضرت حق

امام سجاد علیه السلام در این فراز از دعا، قدرت نمایی و توانمندی خداوند و اقتدار حقانی او را در پی بردن به اسرار و رازهای آفرینش که مایه قرب و صفا و روشنی دل است؛ ستایش می فرماید.

این فراز از دعا اشاره به آیاتی از قرآن مجید در محور مالکیت محض و قدرت یکتای خداوند دارد:

تَبْرُكُ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «1»

همیشه سودمند و با برکت است آن که فرمانروایی [همه هستی] به دست اوست و او بر هر کاری تواناست.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «2»

مالکیت و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، فقط در سیطره خداست، و او بر هر کاری تواناست.

(1) - ملك (67): 1.

(2) - مائده (5): 120.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 290

مقصود از مالکیت خداوند، قدرت برتر و توانایی تام در تصرف همه امور به امر و نهی است و از ویژگی‌های این برتری این است که پایان زمانی ندارد.

ملك، نامی برگرفته از ملك الناس است یعنی حاکم مطلق بر مردم خداوند است. و او متولی سلطنت بر آدمیان و همه موجودات انسی بنده فرمان اویند.

صفات خداوند

دانشمندان صفات خداوند را به دو رشته تقسیم کرده‌اند:

1 - صفات ثبوتی یا صفات جمال.

2- صفات سلبی یا صفات جلال.

مقصود از صفات ثبوتی آن رشته از صفاتی است که جنبه وجودی دارند و اتصاف شخص به یکی و یا همه آنها موجب کمال می‌باشد و نبودن آن برای شخص يك نوع نقص شمرده می‌شود. مانند: علم و قدرت، از سوی دیگر صفات ثبوتی بازگشت به صفات ذاتی است. صفات ذات، صفاتی هستند که ذات خداوند را تشکیل داده و پیوسته ذات اقدس وی با آنها همراه می‌باشد. مانند علم و قدرت، این رشته از اوصاف را صفات ذات گویند. زیرا او دانا و تواناست و اگر او را تنها در نظر بگیریم و از همه موجودات و تمام افعال او چشم‌پوشیم او را دانا و توانا و زنده خواهیم یافت.

یکی از صفات ثبوتی خداوند قدرت و یکی از نام‌های او قادر است و حقیقت قدرت دو معنا دارد:

1- کار از روی اختیار و اراده و با کمال حریت و آزادی انجام می‌دهد مثلاً می‌گوییم: فلانی قادر به خواندن و نوشتن است یعنی با کمال آزادی می‌تواند بخواند و بنویسد.

2- مبدأ اثر بودن در برابر موجودی که مبدأ اثر نبوده و کاری از وجود او ساخته

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 291

نیست و مقصود از قدرت، این معنی دوم است.

بنابراین «قدرت» از صفات ثبوتی الهی است یعنی که خداوند بر هرچیز قادر است. و «قادر» به کسی گویند که توانایی بر انجام و ترك کاری را با اراده و اختیار داشته باشد.

معنای قدرت

راغب اصفهانی درباره ریشه این واژگان می‌نویسد:

الْقُدْرَةُ إِذَا وُصِفَ بِهَا الْإِنْسَانُ فَاسْمٌ لِهَيْئَةٍ لَهُ بِهَا يَتَمَكَّنُ مِنْ فِعْلِ شَيْءٍ مَا، وَ إِذَا وُصِفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فَهِيَ نَفْيُ الْعَجْزِ عَنْهُ وَ مُحَالٌ أَنْ يُوصَفَ غَيْرُ اللَّهِ بِالْقُدْرَةِ الْمُطْلَقَةِ مَعْنَى وَ أَنْ أُطْلِقَ عَلَيْهِ لَفْظاً بَلْ حَقُّهُ أَنْ يُقَالَ قَادِرٌ عَلَى كَذَا، ...

وَالْقَادِرُ هُوَ الْفَاعِلُ لِمَا يَشَاءُ عَلَى قَدْرِ مَا تَمْتَضِي الْحِكْمَةُ، لِأَزَائِدِ عَلَيْهِ وَ لِانْقِصَاءِ عَنْهُ وَ لِذَلِكَ لَا يَصِحُّ أَنْ يُوصَفَ بِهِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى. «1»

قدرت از صفاتی است که اگر انسان به آن متصف شود یعنی حالتی است که انسان توانایی بر انجام چیزی را دارد. و هر گاه خداوند به آن متصف شود یعنی ناتوانی و ضعف از او دور است. و از محالات است که از جهت معنی غیر خداوند به قدرت فراگیر متصف شود هر چند از جهت لفظ گفته می‌شود، بلکه حق آن این است که گفته شود توانایی بر چنین کاری دارد.

قدیر، به معنای کسی است که هر چه اراده کند به مقتضای حکمت انجام می‌دهد، نه کمتر و نه بیشتر و به همین جهت این وصف درباره غیرخداوند به کار نمی‌رود.

(1) - مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی: ماده قدر.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 292

اصل واژگان فوق از قدر گرفته شده که به معنای اندازه چیزی و نهایت آن است.

صاحب لسان العرب در این باره می‌نویسد:

الْقَدِيرُ وَ الْقَادِرُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونَانِ مِنَ الْقُدْرَةِ وَ يَكُونَانِ مِنَ التَّقْدِيرِ ... فَالْقَادِرُ إِسْمٌ فَاعِلٍ مِنْ قَدَرَ يَقْدِرُ وَ الْقَدِيرُ فَعِيلٌ مِنْهُ وَ هُوَ لِلْمُبَالَغَةِ وَ الْمُقْتَدِرُ مُفْتَعِلٌ مِنْ إِقْتَدَرَ وَ هُوَ أَبْلَغُ. «1»

قدیر و قادر از صفات خداوند بزرگ است که از ریشه قدرت و تقدیر گرفته شده است ... قادر اسم فاعل و قدیر صفت مبالغه است ولی مقتدر از آن بلیغ‌تر است.

تبارک، از ماده بَرَكْ به معنای سینه شتر است که او در هنگام نشستن سینه را بر روی زمین می‌گذارد ولی این واژه به معنی دوام و بقا و زوال ناپذیری به کار رفته است. وقتی می‌گویند نعمت با برکت است یعنی نعمت، دوام و بقا داشته باشد و به کارگیری این واژه بر ذات پاک خداوند به خاطر ازلیت و ابدیت اوست.

بیده الملك، نشانه انحصار است یعنی حکومت عالم هستی فقط به دست توانای اوست و مالک و متصرف در همه جهان تنها به قدرت اوست.

جمله و هو علی کل شیء قدیر، مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد که قدرت او را بر همه چیز بدون تغییر شامل می‌شود و واژه شیء از وسیع‌ترین مفاهیم است که تمام آنچه را در عالم امکان بگنجد فرا می‌گیرد.

در قرآن 45 بار واژه قدیر و 7 بار کلمه قادر و صفات دیگر مانند مقتدر، مقدور، قادرون و قادرین، واسع، غنی، غیرمعجزی الله به کار رفته است.

و اما آیاتی که در آنها واژه مقتدر به همراه پیشوند حاکمیت آمده است، مانند:

عزیز مقتدر، ملئک مقتدر، علی کل شیء مقتدر، علیهم مقتدر، مفهومی فراتر از

(1) - لسان العرب: ماده قدر.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 293

معنی قادر در آنها دیده می‌شود که قرآن مجید در هنگام قدرت شدید و یا خشم نهایی الهی از آنها استفاده کرده است.

توجه به این نکته لازم است که ملئک (کسر میم) سلطه فردی بر چیزی است و ملئک (ضم میم) حاکمیت را بر نظام کلی و اجتماعی بازگو می‌کند.

برخی مفسران واسع علیم را وسعت در کمال قدرت می‌دانند.

فخر رازی در ذیل آیه:

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ «1»

و [نیز گفتند: در توضیح حقایق] جز به کسی که از دینتان پیروی می‌کند، اطمینان نورزید [تا دیگران هدایت نیابند]. بگو: یقیناً هدایت، هدایت خداست. سپس گفتند: گمان نکنید آنچه به شما اهل کتاب [از نبوت، معجزه، قبله مستقل و آیات آسمانی] داده شده به کسی [از عرب و غیر عرب] داده شود، یا اینکه مؤمنان می‌توانند نزد پروردگارشان با شما محاجه و گفتگو کنند. [در پاسخ یاروهای آنان] بگو: فضل و رحمت [که از جلوه‌های نبوت، کتاب، معجزه و قبله است،] به دست خداست، به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

می نویسد:

«وسعت وجودی خداوند دلیل بر کمال قدرت او و علیم بودنش دلیل بر کمال علم اوست، پس چنین کسی به جهت جایگاه قدرت، هر فضل و لطفی را نسبت به هر که شایسته بدانند؛ عطا می کند چرا که هم از نیازهای بندگان خود با خبر است و

(1) - آل عمران (3): 73.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 294

هم برای اعطای فضل و دانش و حکمت توانایی دارد. «1» پس قدرت خداوند هیچ گونه حد و مرز ندارد و آفرینش آسمانها و پهنای زمین و انواع موجودات و مرگ حیات از نشانه‌های این قدرت بی‌منتها است.

در آیات دیگر طرح مسأله قدرت و حاکمیت بی‌نهایت از طرف خداوند در نگاه اول اشاره به عمومیت قدرت خداوند است. که حق در مقام رد هر گونه عجز و ناتوانی از وجود اوست، چرا که ناتوانی یا ناشی از جهل و بی‌خبری یا ضعف در بدن است و قادر عالم نه در حوادث غافلگیر می‌شود و نه در مقابله ناتوان است.

و از نگاه دیگر گاهی تهدید و سرکوبی انسان‌های مغرور و لجوج است که با گردن کشی راه حق را سدّ می‌کنند و گاهی برای اطمینان دادن به بندگان صالح و مؤمن است تا حل همه مشکلات خود را از او بخواهند و تنها به او پناه ببرند.

دلایل قدرت بی‌پایان خداوند

اما دلایل قدرت بی‌پایان پروردگار چیست؟

1- دلیل علمی:

در علوم تجربی، دیدن مناظر گوناگون طبیعت و عجایب آسمانها و همچنین ساختمان منظم سلولها و اتمها و گسترش روز افزون علوم و اکتشافات، جهان تازه‌ای را در برابر چشم ما مجسم می‌کند. این تنوع پیچیده آفرینش همانند تدوین

کتاب خداست که آن همه محتوا و معارف عظیم الهی را در قالب الفاظ ساده ریخته است. از مطالعه مجموع این مسائل به این حقیقت می‌رسیم که مبدأ عالم هستی قدرت بی‌پایان دارد.

2- برهان وجوب و امکان:

در بحث توحید و یگانگی ذات خداوند ثابت شد که واجب الوجود در عالم

(1) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: 99/8، ذیل آیه 73 سوره آل عمران.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 295

یکی بیش نیست و هر چه غیر از اوست ممکن الوجود است و تمام ممکنات نه تنها در آغاز که در بقای خود نیز متکی به او و مخلوق او هستند و این معنی قدرت مطلقه خداوند بر همه چیز است.

3- برهان فلسفی:

ما اگر توانایی بر کاری نداشته باشیم به خاطر کمبود است و هر مشکلی که پیش می‌آید در واقع به محدودیت وجود ما منتهی می‌شود. پس وجودی که از هر نظر نامحدود است چگونه ممکن است چیزی خارج از حوزه قدرت او باشد. به تعبیر دیگر، او همه جا حاضر است و همه شرایط در اختیار اوست بنابراین هر گونه موانعی را برمی‌چیند و این دلیل قدرت او بر همه چیز است.

4- قدرت اختیاری:

قدرت خدا آمیخته با اختیار است و ذات او ازلی و فعلش حادث است پس هر گاه چیزی را اراده کند در همان زمانی که اراده کرده موجود می‌باشد. و این نشانه احاطه اراده او بر همه موجودات است.

البته در میان فلاسفه و متکلمان مذاهب مختلف در عین این که قدرت خداوند را بدون گفتگو قبول دارند در ابدیت یا عمومیت قدرت به خاطر برخی اشکالات که از حل آن عاجز بوده‌اند تردید کرده‌اند و به همگی آنها در محل خودش پاسخ داده شده است. «1» و اما آیات دیگری قدرت خداوند را از زاویه‌های مختلف بررسی می‌کند.

در سوره زمر می‌فرماید:

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ

(1) - برگرفته از: راه خداشناسی و شناخت صفات او، جعفر سبحانی: 293-309، پیام قرآن، مکارم شیرازی: 4/16، صفات جمال و جلال در قرآن مجید.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 296

مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» «1»

و خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، در حالی که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست، و آسمانها هم درهم پیچیده به دست اوست؛ منزّه و برتر است از آنچه با او شریک می گیرند.

سرچشمه شرك عدم معرفت صحیح درباره خداوند است کسی که بداند:

اولاً: او وجودی بی پایان و نامحدود از هر نظر است.

ثانیاً: آفرینش همه موجودات از ناحیه اوست و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند.

ثالثاً: تدبیر عالم هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه ارزاق به دست با قدرت اوست و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد به اذن و فرمان او خواهد بود، معنی ندارد که رو به سوی دیگری آرد. اصلاً چنین وجودی با این صفات دوگانگی برای او محال است؛ زیرا دو وجود نامحدود از جمیع جهات عقلاً غیرممکن است.

در آیه فوق برای بیان عظمت قدرت او از دو تعبیر کنایی **قبضته** و **مطویات** بیهینه استفاده کرده است.

«قبضه» به معنی چیزی است که در مشت می گیرند و معمولاً کنایه از قدرت مطلقه و سلطه کامل بر چیزی است.

«مطویات» از ماده طی به معنی به هم پیچیدن است که گاه کنایه از گذشتن عمر یا عبور از چیزی است.

کسی که طوماری را در هم پیچیده و در دست راست گرفته کامل ترین تسلط را بر آن دارد مخصوصاً انتخاب یمین یعنی دست راست به خاطر آن است که غالب

(1) - زمر (39): 67.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 297

اشخاص کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می کنند.

بنابراین همه این تشبیهات و تعبیرات کنایه از سلطه مطلقه پروردگار بر عالم هستی در جهان دیگر است، تا همگان بدانند در عالم قیامت نیز کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است تا به بهانه شفاعت و مانند آن به سراغ بت‌ها و معبودهای دیگر نروند. و در روز قیامت همگی به روشنی در می یابند که همه چیز از آن او و در اختیار اوست.

در آیه‌ای دیگر می فرماید:

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «1»

بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی، و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار و بی مقدار می کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی.

منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می بخشد و یا از او می گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است. و گاه این حکومت‌ها به خاطر شایستگی‌ها است و گاه حکومت ظالمان هماهنگ با ناشایستگی امت‌هاست.

حکومت خداوند در کلام علامه طباطبائی

علامه طباطبائی رحمه الله درباره استناد حکومت و دیگر امور اعتباری به خدای سبحان می نویسد:

(1) - آل عمران (3): 26.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 298

«تردید نیست که زنجیره علیت در عالم به خداوند واجب الوجود ختم می‌شود و رابطه میان او و جزء و کل جهان هستی، رابطه علیت است. در مباحث علت و معلول روشن شده که پدیده علیت فقط در ناحیه وجود است به این معنا که در آنچه از وجود علت به معلول سرایت می‌کند وجود حقیقی در معلول است و غیر آن یعنی ماهیت، از صدور و نیاز به علت برکنار می‌باشد.

با توجه به این مطلب، مشکلی که در این جا پیش می‌آید، استناد امور صرفاً اعتباری به خدای متعال است؛ زیرا امور اعتباری اصولاً وجود حقیقی ندارند بلکه وجود و ثبوت آنها يك ثبوت و واقعیت اعتباری است که از ظرف اعتبار و جعل و از حیطة فرض فراتر نمی‌روند.

اوامر و نواهی و احکام و قوانین شریعت و نیز اموری چون حکومت و عزت و روزی و غیره همگی اموری اعتباری هستند. آنچه این گره را می‌گشاید این است که:

درست است این امور از وجود حقیقی عاری و بی‌بهره‌اند اما دارای آثاری هستند که نام‌های آنها را حفظ می‌کنند و این آثار اموری حقیقی هستند که مقصود از اعتبار این امور نیز همین آثار است. و این آثار به خدای متعال نسبت وجودی دارند و همین نسبت است که نسبت این امور اعتباری را به خداوند، صحت می‌بخشد.

این سخن درباره عزت اعتباری و آثار خارجی آن و استنادش به علل حقیقی آن و همچنین درباره دیگر امور اعتباری مانند امر و نهی و حکم و جعل و غیره نیز صادق می‌باشد.

از این جا روشن می‌شود که تمام اعتبارات شرعی به واسطه استناد آثار آنها به خدای متعال به نحوی که زینده ساحت قدس و عزت او باشد به واجب متعال استناد دارند. «1»

(1) - تفسیر المیزان: 3/ 149-150، ذیل آیه 26 سوره آل عمران، بحث فلسفی.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 299

جمله **بیدك الخیر** با توجه به الف و لام استغراق در «الخیر» و مقدم شدن «بیدك» بر او نشان می‌دهد که تمام خیرها و برکات و نیک‌ها در دست خداست و در ضمن استفاده می‌شود که هم عزت خیر است و هم ذلت خیر است. بخشیدن حکومت و گرفتن آنهم هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت، شری وجودی ندارد جانیان و بدکاران،

خیرشان در آن است که در زندان باشند و نیکوکاران با ایمان خیرشان در آزادی است. به تعبیر دیگر در جهان هستی شری وجود ندارد، این ما هستیم که خیرات را مبدل به شر می‌کنیم.

جمله **إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در آیه آمده است؛ زیرا وقتی او بر هر چیزی قادر است؛ حکومت و عزت و خیانت به دست اوست.

و نکته جالب این است که ابلیس هم در آغاز آفرینش خداوند، در بهشت به آدم گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت جاویدان و مُلک فناپذیر راهنمایی کنم؟» در واقع شیطان حساب کرد که آدم به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی زوال تمایل دارد؛ پس برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از دو عامل جاودانگی و حکومت همیشگی برای فریب او بهره برد و شیطان هم برای گمراهی بشر بر روی آن دو نقطه حساس انگشت می‌گذارد.

به همین جهت در قیامت هم خداوند این پرسش را مطرح می‌کند که قدرت و حکومت از آن کیست؟ ولی پاسخ گو چه کسانی هستند؟

خداوند می‌فرماید:

يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لَّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «1»

(1) - غافر (40): 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 300

روزی که همه آنان آشکار می‌شوند، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی‌ماند. [و ندا آید:] امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهّار است.

این آیه در حقیقت سومین ویژگی آن روز یعنی حاکمیت مطلقه پروردگار را بازگو می‌کند. در آن روز منادی حق فریاد برمی‌آورد که امروز حاکمیت برای کیست؟

پاسخگو کیست؟ در آیه سخنی از آن به میان نیامده است.

عده‌ای از مفسران گفته‌اند: سؤال از ناحیه پروردگار مطرح می‌شود و جواب را همه مؤمنان و کافران می‌گویند.

بعضی گفته‌اند: سؤال و جواب هر دو از ناحیه خداست.

و بعضی معتقدند: منادی الهی این سؤال را آشکار مطرح می‌کند و خود او نیز پاسخ می‌دهد. ولی ظاهراً که این سؤال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی‌شود، سؤال از خالق و مخلوق و همگی به زبان حال به آن پاسخ می‌دهند. «1»
در تکمیل بحث زوایای قدرت الهی نکته‌ای قابل توجه است که، مرحوم شیخ طبرسی در ذیل آیه **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** «2» می‌نویسد:

«گفته‌اند که این سخن خداوند سبحان که فرمود: «همانا خداوند بر هر چیزی تواناست»، مفید عموم است که خداوند از سه بعد بر همه چیز قادر است:

- 1- بر معدومات قدرت دارد که آنها را ایجاد نماید.
- 2- بر موجودات که آنها را فانی سازد.
- 3- بر مقدرات غیر خودش (مانند فرشته، جن، بشر) که اندازه‌گیری آنها به دست قدرت اوست و نیز می‌تواند آنان را از قدرت باز دارد. «3»

(1) - تفسیر نمونه: 58/20، ذیل آیه 16 سوره غافر.

(2) - بقره (2): 20.

(3) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 120/1، ذیل آیه 20 سوره بقره.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 301

در پی توصیف امام سجاد علیه السلام از بی‌نهایت بودن حکومت الهی؛ حضرت علی علیه السلام هم قدرت حق را چنین می‌ستاید:

وَ اشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَشَرِيكَ لَهٗ. الْاَوَّلُ لَشَيْءٍ قَبْلَهٗ وَ الْاٰخِرُ لَآغَايَةَ لَهٗ. لَا تَقَعُ الْاَوْهَامُ لَهٗ عَلٰى صِفَةٍ وَ لَا تُعْقَدُ الْقُلُوْبُ مِنْهُ عَلٰى كَيْفِيَّةٍ، وَ لَا تَنَالُهٗ التَّجْرِئَةُ وَ التَّبَعِيضُ وَ لَا تُحِيْطُ بِهٖ الْاَبْصَارُ وَ الْقُلُوْبُ. «1»

شهادت می‌دهم معبودی جز الله نیست، یگانه‌ای است بی‌شریک. اولی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهایی نیست. اندیشه‌ها به هیچ یک از صفاتش نرسند، دل‌ها او را به کیفیتی تعیین و تحدید نمایند، تجزیه و تبعیض در حرمش راه ندارد، و دیده‌ها و دل‌ها به او احاطه پیدا نکند.

و در جای دیگر درباره قدرت خدا می‌فرماید:

اَنْتَ الْاَبْدُ فَلَا اَمَدَ لَكَ، وَ اَنْتَ الْمُنْتَهٰى فَلَا مَحِيْصَ عَنكَ، وَ اَنْتَ الْمُوْعَدُ فَلَا مَنَجٰى اِلَّا اِلَيْكَ. بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ وَ اِيْنِكَ مَصِيْرُ كُلِّ نَسَمَةٍ.

سُبْحَانَكَ مَا اعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا اعْظَمَ مَا نَرٰى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا اصْغَرَ عَظْمُهٗ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَ مَا اَهْوَلَ مَا نَرٰى مِنْ مَلَكُوْتِكَ! وَ مَا اخْفَرَ ذَلِكْ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَ مَا اسْبَعَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا! وَ مَا اصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْاٰخِرَةِ. «2»

(1) - نهج البلاغه: خطبه 84.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 108.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 302

تو ابدی هستی بنابراین زمانی برایت نیست و تو منتهای هر چیز هستی از این رو گریزی از تو نیست و تو وعده‌گاه هستی که نجاتی از تو جز به تو نیست.

مهار هر جنبه‌ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست. منزهی از هر عیب چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات که می‌بینیم و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می‌نماییم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می‌شود در برابر آنچه از سلطنت تو

برای ما ناپیداست. نعمت‌هایت در این دنیا چه گسترده فراوان است و باین حال در برابر نعمت آخرتت چقدر کوچک است.

از وجود مقدس حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره معنای

«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

پرسیدند فرمود:

أَنَا لَا أَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً وَ لَا أَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنا فَمَتَى مَلَكَنا ما هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنا وَ مَتَى اخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفُهُ عَنَّا. «1»

با وجود خدا دارنده چیزی نیستیم، و دارنده چیزی نمی‌شویم، جز آنچه او ما را دارنده آن نماید، بنابراین وقتی ما را دارنده چیزی نمود که خود نسبت به آن دارنده‌تر است وظیفه‌ای بر عهده ما گذاشته و هرگاه آن را از ما گرفت تکلیف آن را از ما برداشته است.

روایتی در باب اذان و اقامه؛ در معنای الله اکبر است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از اجدادش نقل فرموده است: که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ما در مسجد نشسته بودیم؛ در این حال اذان گو بر بالای مناره رفت و گفت: الله اکبر، الله اکبر، پس امیر مؤمنان علی علیه السلام گریه کرد و ما هم با گریه او گریه کردیم؛ پس چون مؤذن اذان را به پایان رساند، فرمود: آیا می‌دانید مؤذن چه می‌گوید؟ گفتیم: خدا و

(1) - نهج البلاغه: حکمت 404.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 303

رسولش داناتر است. حضرت فرمود: اگر می‌دانستید چه می‌گوید، اندک می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید؛ سپس فرمود:

فَلِقَوْلِهِ اللَّهُ أَكْبَرُ مَعَانٍ كَثِيرَةٌ مِنْهَا: أَنَّ قَوْلَ الْمُؤَذِّنِ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» يَقَعُ عَلَى قَدَمِهِ وَ أَرْبَلَتِيهِ وَ أَبْدِيَّتِيهِ وَ عِلْمِهِ وَ قُوَّتِيهِ وَ قُدْرَتِيهِ وَ حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ وَ جُودِهِ وَ عَطَائِهِ وَ كِبْرِيَائِهِ.

فَإِذَا قَالَ الْمُؤَدِّنُ: اللَّهُ أَكْبَرُ؛ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ الَّذِي لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَبِمَشِيئَتِهِ كَانَ الْخَلْقُ وَمِنْهُ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ لِلْخَلْقِ وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْخَلْقُ وَ هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَزَلْ وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَزَالُ وَالظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُدْرِكُ وَالْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُحَدُّ، فَهُوَ الْبَاقِي وَ كُلُّ شَيْءٍ دُونَهُ فَإِنْ.

وَ الْمَعْنَى الثَّانِي، اللَّهُ أَكْبَرُ أَي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ، عَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ وَ الثَّلَاثُ، اللَّهُ أَكْبَرُ أَي الْقَادِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَقْدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ، الْقُوَى لِقُدْرَتِهِ الْمُقْتَدِرُ عَلَى خَلْقِهِ، الْقُوَى لِذَاتِهِ، وَ قُدْرَتُهُ قَائِمَةٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «1»

پس گفته مؤذن «الله اکبر»، دارای مفاهیم زیاد است از جمله: این که گفتار اذان گو: «الله اکبر» بر قدیمی بودن و همیشگی و جاودانگی و دانش و نیرو و چیرگی و بردباری و لطف و بخشش و بزرگواری خداوند قرار گیرد پس هر گاه مؤذن گوید: الله اکبر، پس او می گوید: خداوند کسی است که برای او آفرینش و تقدیر است. و به اراده او آفریده می شود و از او همه چیز برای آفرینش است و به سوی او آفریدگان بازگشت می کنند. و او اول پیش از هر چیزی که همیشگی و آخر پس از هر چیز که نابود نگردد، آشکار و برتر هر چیزی که به فهم در نیاید و درون هر شی که در اندازه ننگجد. پس او ماندگار

(1) - بحار الأنوار:، 81 / 131، باب 13، حدیث 24؛ مستدرک الوسائل: 4 / 66، باب 37، حدیث 4187.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 304

و هر چیزی غیر او نابود شدنی است.

مفهوم دوم، «الله اکبر» یعنی دانا و آگاه؛ و بر آنچه هست و باشد قبل از وجود آگاهی دارد.

مفهوم سوم، «الله اکبر» یعنی توانایی بر هر چیزی دارد و هر چه اراده کند تقدیر کند؛ نیرومند در قدرت و حکومت است و بر آفرینش خود چیره دست است؛ در ذاتش نیرومند و قدرتش بر همه چیزها سلطه دارد. هر گاه بر امری حکم کند پس همانا گوید: باش، پس او موجود است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 305

[وَأَعْتِنِ رِقَابَنَا مِنْ نِقْمَتِكَ]

و ما را از عذاب خود رهایی بخش

4- رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت

آن که مسؤول سعادت و شقاوت انسان است، خود اوست.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿١﴾

هر کسی در گرو دست آورده‌های خویش است.

اوست که از جانب حضرت حق مجهّز به عقل، فطرت، وجدان، تمکّن و قدرت و اراده است و برای شکوفایی این مایه‌های رشد و کمال متنعم به نعمت هدایت، وحی، نبوّت و امامت می‌باشد.

او با صد و چهارده کتاب آسمانی و در رأس آنها قرآن مجید که کتاب عزیز، حکیم، مجید، کریم، شفا، رحمت و هدایت است، و با صد و بیست و چهار هزار پیامبر آگاه، علیم و بصیر، و با دوازده امام معصوم و هزاران فقیه و عالم و عارف و بینا، برای به دست آوردن سعادت و مصون ماندن از شقاوت هدایت شده و این خط نورانی هدایت و صراط مستقیم حضرت محبوب است که زمینه خیر و برکت و منفعت و دوری از ضرر و خسارت و پوچی را برای او فراهم می‌آورد.

خداوند مهربان که عاشقی همچون او برای انسان نیست و انبیا و ائمه و هادیان

(1) - مدّثر (74): 38.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 306

دلسوز به او سفارش کرده‌اند که از عقل و فطرت و وجدان کمک بگیر و در حقایق ظاهریّه و باطنیّه مطالعه کن، یا به بینایان راه دست توسل بزن و با انتخاب راه از چاه، به سیر و سفر در سیل الله مشغول شو و از آنچه مایه جهل و نادانی و علّت افتادن در شهوات حیوانی است بپرهیز تا شاهد سعادت را در آغوش گیری و از ضربه‌های مهلك و خطرناك غول شقاوت در امان بمانی، که تو در برابر گوش و چشم و قدرت درك و همه نعمت‌های حق و برای به دست آوردن سعادت دارین و دور شدن از شقاوت که مورث خزی دنیا و عذاب آخرت است، مسؤولی.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا «1»

و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده‌ها، ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند] مورد بازخواست اند.

او که بدون اتصال به نبوت و امامت، به خود و به خدا و به جهان و سایر حقایق جهل دارد، نباید زمام حیات خویش را به دست دیو جهل بسپارد، که دیو جهل مایه تمام امراض و علت العلل تمام بدبختی‌ها و سرچشمه شقاوت و خزی دنیا و عذاب آخرت است، که شرعاً و عقلاً بر ما واجب است در آزادی خویش از عذاب و نعمت، با کمک ایمان و عمل صالح بکوشیم.

نصیحتی مشفقانه

از غرور و عُجب و خودبینی و خودپسندی پرهیزید، در برابر حق و حقیقت، متکبر نباشید، بند بردگی دیگران را که مایه تمام بدبختی‌ها و سیه روزی است به

(1) - اسراء (17): 36.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 307

گردن جان میفکنید، از افتادن به دام زر و زور و تزویر خود را حفظ نمایید، دل که حرم امن خداست به طناب و سوسه خناسان دچار مسازید، دستگاه با عظمت عقل را تعطیل ننمایید، مهار حیات را به دست بی‌خبران از حقایق هستی مسپارید، از طواف به دور مکتب‌های مادی و دست ساز خودداری کنید، خود و زن و فرزندانتان را و هر کس که در شعاع شما زیست می‌کند به بلای شهوات و غرایز آزاد دچار ننمایید، مظاهر فانی و زودگذر دنیا شما را نفریید، از دزدان راه انسانیت و راهزنان صراط آدمیت بر حذر باشید، در پیچ و خم برنامه‌های مرئی و نامرئی شیطان گرفتار مشوید، باطن از آلودگی‌ها پاک دارید، به دامن جان و قلب و دانش و حقیقت راهنمایان راه حضرت ربّ العزّه، دست توسل بزنید، انبیا و اولیا و امامان معصوم و فرهنگ حیاتبخش آنان را بشناسید، عقل و فطرت را به دست آن دانایان و بینایان و عارفان و عاشقان آگاه بسپارید، در هر حرکت و عملی بر اساس خواسته‌های حضرت محبوب - جلّ جلاله - قدم بردارید. چشم به تماشای آیات دوست باز کنید و گوش به فرامین و دستورهای سعادت بخش حضرت الله بسپارید.

سالك الى الله شويده و در اين مسير به رحمت و لطف و عنایت او توکل نماييد، تسليم بی قيد و شرط مالك عالم و آدم شويده تا از قيود و اغلال و سلاسل شياطين درون و برون كه همتی جز هلاكت و نابودی شما ندارند آزاد گردید. در تمام شئون و امور به كتاب حضرت دوست يعنی قرآن مجيد كه كتاب علم و زندگی و حیات و فضیلت و حق و حقیقت است پناه ببریده و به این نکته توجه داشته باشید كه جز از این طریق راهی به سعادت و آزادی از شقاوت نیست.

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 308

بر دولت آشیان شما نیز بگذرد	وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب
بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد	باد خزان نکبت ایام ناگهان
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد	آب اجل كه هست گلوگیر خاص و عام
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد	چون داد عادلان به جهان در بقا نكرد

(سیف فرغانی)

مهار شهوات با قدرت ایمان

اگر به غرایز و شهوات میدان تاخت و تاز داده شود، عقل و وجدان را سرکوب کرده و بین انسان و حقایق حایل گشته و آدمی را از تمام واقعیت‌ها جدا ساخته و چنانکه تاریخ حیات ثابت کرده از انسان موجودی بدتر از تمام حیوانات خواهند ساخت.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ «1»

قطعاً بدترین مجنبدگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند! مهار غرایز و شهوات را باید به دست قدرت ایمان به حق و روز قیامت، و عقل ملکوتی و اخلاق حسنه و حلال و حرام خدا سپرد تا در این قلمرو، استعدادها رشد کند و فضایل زنده گردد و در قلب به روی حقایق ربّانیه و واقعیت‌های ملکوتیه باز

(1) - انفال (8): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 309

شود و سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین گردد و از خزی دنیا و عذاب آخرت رهایی حاصل شود.

به دانش دین که بیانگر حقایق الهی و انسانی و نشان دهنده صراط مستقیم و مبین حسنات اخلاقی است، آراسته شوید، آنگاه در مقام عمل به واقعیت‌های دین برآید و برای استوار ماندن ایمان و عمل خود با تمام وجود از در افتادن به چاله و چاه گناه پرهیزید، که گناه و معصیت خطرناک‌ترین عامل شقاوت و بر باد دهنده ایمان و آخرت و مورث خزی دنیا و عذاب جهنم است.

ترك گناه را شبانه روز به تمرین بگذارید و در این زمینه در مقام ریاضت شرعیّه برآید، که تکرار ترك، شما را به روح تقوا که بهترین حافظ و نگهبان انسان از خطرات است مجهّز می‌کند و باعث باز شدن تمام درهای خیر به روی انسان می‌شود.

تقوا در نهج البلاغه

«نهج البلاغه» تقوا را به عنوان يك نیروی معنوی و روحی که بر اثر ممارست و تمرین پدید می‌آید و به نوبه خود آثار و لوازم و نتایج دارد و پرهیز از گناه را سهل و آسان می‌نماید، طرح و عنوان کرده است:

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيئَةً وَأَنَا بِهِ رَعِيمٌ، إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَعُّمِ الشُّبُهَاتِ.

عهده‌ام در گرو درستی سخنم قرار دارد، و نسبت به آن ضامن و پای‌بندم.

کسی که عبرت‌های روزگار کیفرهای پیش رویش را بر او آشکار کند، تقوا او را از افتادن در اشتباهات مانع گردد.

تا آنجا که می‌فرماید:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 310

أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْرٌ شَمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ بِجُمُهَا فَتَفَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا دُلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَاعْطُوا أَرْزَمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. «1»

بدانید خطاها اسبان سرکشند، که افسار گسیخته سواره‌های خود را به پیش می‌برند تا به جهنم وارد کنند. آگاه باشید که تقوا مرکب‌های راهوارند که مهارشان به دست سواره‌های آنها سپرده شده، در نتیجه آنان را وارد بهشت می‌نمایند.

در این خطبه تقوا به عنوان يك حالت روحی و معنوی که اثرش، ضبط و مالکیت نفس است ذکر شده است.

این خطبه می‌گوید: لازمه بی‌تقوایی و مطیع هوای نفس بودن ضعف و زبونی و بی‌شخصیت بودن در برابر محرکات شهوانی و هواهای نفسانی است. انسان در آن حالت مانند سوار زبونی است که از خود اراده و اختیاری ندارد و این مرکب است که به هر جا که دلخواهش هست می‌رود.

لازمه تقوا قدرت اراده و شخصیت معنوی داشتن و مالک حوزه وجود خود بودن است، مانند سوار ماهری که بر اسب تربیت شده‌ای سوار است و با قدرت و تسلط کامل، آن اسب را در جهتی که خود انتخاب کرده می‌راند و اسب در کمال سهولت اطاعت می‌کند.

إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ حَاكِمَهُ، وَالْأَرْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ. «2»

بندگان خدا، تقوای الهی اولیای خدا را از دچار شدن به حرامها بازداشت، و

(1) - نصح البلاغه: خطبه 16.

(2) - نصح البلاغه: خطبه 113.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 311

دلایشان را ملازم ترس از خدا کرد، تا جایی که آنان را به شب‌زنده‌داری واداشت، و در گرمای روز موفق به روزه نمود.

در این جا علی علیه السلام تصریح می کند که تقوا چیزی است که پرهیز از محرمات الهی و همچنین ترس از خدا از لوازم و آثار آن است.

فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِّ وَالْجَنَّةِ، وَ فِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ. «1»

همانا تقوا در امروز دنیا برای انسان به منزله يك حصار و به منزله يك سپر است، و در فردای آخرت راه به سوی بهشت است. «2» آری، بر اساس معارف اسلامیه به خصوص منابعی چون «قرآن مجید» و «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» و کتب معتبر روایی، آنچه بین انسان و بین نعمت، حجاب و حایل است و آنچه آدمی را از خزی دنیا و عذاب آخرت که همان نعمت است حفظ می نماید، پس از ایمان به حق و آخرت، عمل به دستوره‌های الهی و به خصوص مراعات تقواست.

طریق تحصیل سعادت

عالم ربّانی، حکیم صمدانی، فقیه الهی، ملا مهدی نراقی، در این که انسان چگونه می تواند از نعمت محفوظ بماند و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین کند می فرماید: «این مسأله به چند چیز بستگی دارد:

از جمله، انتخاب و اختیار همنشینی ملکوتی و مصاحبت با نیکان و معاشرت با کسانیکه دارای فضایل اخلاقی اند و فرا گرفتن نحوه رفتار آنان با خالق و مخلوق؛ و همچنین اجتناب از همنشینی با اشرار و بدکاران و صاحبان اخلاق زشت و ناپسند و

(1) - نهج البلاغه: خطبه 233.

(2) - سیری در نهج البلاغه: 203.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 312

نشنیدن داستان‌ها و حکایت‌های مربوط به آنان و کارها و مزخرفاتی که از آنها صادر می شود، زیرا مصاحبت و معاشرت با هر کسی قوی ترین انگیزه برای خو گرفتن به صفات و اخلاق اوست.

طبع آدمی آماده گرفتن نیک و بد دیگران است؛ سرّ این مطلب این است که:

نفس انسان دارای قوایی است که بعضی به نیکی‌ها و فضایل می‌خوانند و برخی متمایل به بدی‌ها و رذایل اند و هر گاه برای یکی از این دو کمترین انگیزه‌ای که مناسب و در خور طبع و سرشت اوست پدید آید به آن میل می‌کند و بر صاحب آن چیره می‌شود. و چون انگیزه‌های بدی و شرّ برای قوا، بیشتر از انگیزه‌های خیر است، تمایل به شرّ و بدی زودتر و آسان‌تر از تمایل به خیر و نیکی رخ می‌نماید، و از اینرو گفته‌اند: تحصیل فضایل به منزله صعود به قلّه‌های مرتفع است و کسب رذایل به مثابه نزول از آنهاست؛ و قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همین مطلب اشاره دارد که:

حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ. «1»

بهشت با نامالایمات همراه است، و جهنّم با خواستنی‌ها قرین است.

و از جمله، به کار بردن قوا در راه کسب صفات شریف و مواظبت بر افعالی است که آثار و نتایج آن فضایل و ملکات است، و واداشتن نفس بر کارهایی که مقتضی و در خور اخلاقی است که حفظ آن مطلوب است. چنانکه کسی که می‌خواهد ملکه جود و سخاوت را حفظ کند، همواره باید به انفاق مال و بذل و بخشش بر مستحقّان ادامه دهد و بر نفس خویش هنگامی که به امساک و بخل تمایل دارد مسلّط باشد. و آن که می‌خواهد ملکه شجاعت را حفظ کند باید از اقدام به کارهای خطرناک و هول‌انگیز به شرط اشاره به فرمان عقل روی نگرداند و بر نفس خود هنگامی که

(1) - مستدرک سفینه البحار: 94/6؛ مسند احمد بن حنبل: 38/2؛ صحیح مسلم: 142/8.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 313

احساس جبن می‌کند خشم ورزد و سخت گیرد، و حال به همین منوال است در مورد دیگر صفات؛ و این کار به منزله ریاضت جسمانی در بهداشت بدنی است.

و از جمله، این که هنگام اقدام به هر فعلی تفکّر و تأمل کند تا کاری از روی غفلت برخلاف آنچه مقتضی فضیلت است از او سر نزند و اگر احیاناً سر زد نفس خویش را به انجام ضدّ آن تنبیه و تأدیب کند و بعد از سرزنش و توبیخ، نفس را مورد عقوبت و سخت‌گیری قرار دهد، چنانکه وقتی می‌خواهد غذایی مضرّ بخورد باید خود را به روزه ادب کند، و اگر در واقعه‌ای خشم بی جا و ناپسندی از او صادر شود خود را در مانند آن واقعه بیفکند و صبر و تحمّل ورزد و یا خود را با کارهای سخت و دشوار مانند نذر و صدقه و غیره تأدیب کند.

و شایسته است که سعی و کوشش را در تحصیل و حفظ آن از دست ندهد هر چند در این طریق به مقام والایی رسیده باشد، زیرا تعطیل و بطالت به تنبلی و کسالت می انجامد و این حالت موجب قطع فیوضات الهی خواهد شد و در نتیجه، صورت انسانی دگرگون می شود و هلاک ابدی در پی خواهد آمد.

این سعی و کوشش موجب افزایش تجرد و صفای نفس انسان و انس به حق و الفت با صدق خواهد شد و از دروغ و باطل متنفر خواهد گشت و در مدارج کمالات و مراتب سعادات بالا خواهد رفت، تا هنگامی که اسرار الهی بر او منکشف شود و همانند قدسیان و روحانیان و فرشتگان گردد. و کوشش وی در امور دنیا باید به قدر ضرورت باشد و تحصیل بیش از مقدار نیاز ضروری را بر خود حرام سازد، زیرا هیچ بدبختی و شقاوتی شدیدتر از صرف گوهر باقی نورانی در تحصیل خرمهره «1» فانی ظلمانی که از دست او می رود و به دیگران می رسد، نیست.

از جمله، از دیدن و شنیدن و تحمیل آنچه شهوت و غضب را برمی انگیزد بپرهیزد، و کسی که این دو قوه را تهییج کند گویی سگ هار یا اسب سرکشی را

(1) - خرمهره: نوعی مهره بزرگ سفید یا آبی که آن را بر گردن خر و اسب و استر آویزند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 314

برانگیزد، و آنگاه برای رهایی از آنها چاره جویی کند. و هر گاه آن دو قوه بالطبع به جنبش درآمدند در آرام ساختن آنها به قدری که منافی سلامت نباشد بس کند و این همان اندازه ای است که عقل و شرع جایز می شمردند.

و از جمله، در جستجو و کشف عیب های پنهانی خود سعی و کوشش کند و چون به چیزی از آنها آگاه شد در دفع و ازاله آن جداً بکوشد. و چون نفس صفات و افعال خود را دوست دارد بسیار اتفاق می افتد که بعضی از عیوب از او پنهان می ماند.

بنابراین هر کسی که خواستار سلامت و نگهبان آن است باید از بعضی از دوستان خود بخواهد که از عیوب او تفحص کند و به آنچه آگاه شد وی را با خبر سازد. و چون از عیب خود اطلاع یافت باید از این آگاهی خشنود شود و به دفع و برطرف کردن آن پردازد تا این که دوستش به گفته او اطمینان پیدا کند و بداند که گوشزد کردن عیوب وی نزد او از هر چه دوست دارد بهتر است. و بسا که دشمن در این زمینه سودمندتر از دوست است، زیرا دوست غالباً عیب را

می‌پوشاند و آن را آشکار نمی‌سازد، ولی دشمن در آشکار کردن آن اصرار می‌ورزد، بلکه بسا تا حدّ بختان تجاوز می‌کند. و چون دشمنان عیوب وی را آشکار ساختند باید خدا را سپاس گزارد و به دفع آن عیوب مبادرت نماید.

و در این مقام سودمند است که مردم را آئینه عیوب خویش قرار دهد و چون عیبی در آنان یافت در زشتی آن بیندیشد و بداند که اگر این عیب از او صادر شود همچنان زشت است و دیگران این زشتی را در می‌یابند، پس در دفع و ازاله آن بکوشد. و سزاوار است که در پایان هر روز و شب از خود حساب بکشد و همه کارهای خویش را بررسی کند، پس اگر کار زشت و ناپسندی از او سر نزده خدا را بر این برنامه نیک سپاس گزارد، و اگر کار بد و نکوهیده‌ای از او صادر شده خود را مورد

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 315

سرزنش قرار دهد و توبه کند و بکوشد که دیگر مانند آن از او سر نزنند. «1» آری، اگر دل تجلی‌گاه اعتقاد و ایمان به حق شود و اعضا و جوارح از پی آن دل به اخلاق حسنه و اعمال صالحه آراسته گردند، درب سعادت به روی انسان باز می‌شود و چهره مقصود با تمام زیباییش، خود را نشان می‌دهد.

به قول عارف معارف الهیه، ملا احمد نراقی در کتاب «طاق‌دیس»:

ای خوشا آن دل که پرتو‌گاه اوست	ساحت آن در گذار راه اوست
خوشتر آن صاحب‌دلی کاندل طلب	منتظر باشد در دل روز و شب
در حریم کعبه دل سال و ماه	در طواف و سعی چشمانش به راه
منتظر بنشسته در دل صبح و شام	دیده‌هایش بر در و دیوار بام
در کنار گوشه دل در کمین	چشم‌هایش بر یسار و بر یمین
تا مگر دیدار رخسار حبیب	یک نظر آید نصیبش با نصیب
تا مگر روزی به دل آرد گذار	آن نگار دلفریب جان شکار

لحظه‌ای غافل مشو از کار دل

دیده افکن بر در و دیوار دل

(ملا احمد نراقی)

معامله با خدا برای رهایی از نعمت

اگر چه آنچه در اختیار انسان است ملك او نیست و ملکیت نسبت به همه چیز وقف حریم مقدس کبریاست، که در قرآن مجید، این سند متین و محکم ملکوتی آمده:

(1) - علم اخلاق اسلامی: 141 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 316

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «1»

و مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره خداست، و خدا بر هر کاری تواناست.

اما از باب فضل و رحمت و عنایت و لطف، برای انسان مسأله مالکیت را نسبت به اشیایی که با سعی و کوشش صحیح به دست می‌آورد تجویز فرموده و فروش آنچه را در اختیار دارد مجاز دانسته و خود نیز در صف خریداران املاک و اجناس انسان قرار گرفته، تا آدمی در این معامله از نعمت و خزی دنیا و عذاب آخرت مصون بماند، که راهی برای نجات از نعمت جز معامله جان و مال با حضرت محبوب نیست و اگر کسی بدون معامله جان و مال و به تعبیر روشن‌تر بدون ایمان و عمل صالح و جهاد و تقوا، طمع در نجات داشته باشد و خود را از حضرت حق طلبکار مغفرت و رحمت بداند، طمع بی‌جایی است و امیدش وی را به آنچه منظور اوست نخواهد رساند. ثمن حضرت حق در برابر مُثَمَّن انسان، براساس آیات قرآن مجید، بهشت و رضوان الهی است:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ «2»

یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده.

آری، اگر در سایه ایمان، تمام حرکات برونی و درونی انسان و همچنین اموالش با حضرت حق معامله شود عاقبت کار، بهشت و رضوان الهی است. آنان که در کنار ثروت و اموالشان جود و سخاوت ندارند و از خرج کردن حرکات جسم و روح در راه خداوند مضایقه می‌کنند و با این حال امید به رحمت حق دارند و به بهشت عنبر سرشت طمع می‌بندند، آیا این امید و طمعشان بجا و به مورد و قابل قبول طبع سلیم است؟

(1) - آل عمران (3): 189.

(2) - توبه (9): 111.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 317

اینان مصونیت از نعمت را در چه می‌جویند؟ مگر نه این است که معارف الهیه و آیات قرآنیّه مصونیت از نعمت را در سایه معامله انسان با خدا می‌دانند. اینان باید زندگی انبیا و امامان و اولیا و عاشقان حضرت محبوب را مورد توجه قرار دهند و ببینند که این طایفه چگونه نفس و مال و فرزند خود را در راه دوست بذل کردند و آنچه را از فضل حق به دست آورده بودند به حضرت حق برگرداندند و حاضر نشدند با غیر یار معامله کنند و آنچه دارند به غیر دوست واگذار نمایند.

انبیا و اولیا این حقیقت را روشن‌تر از خورشید یافته بودند؛ که معامله با غیر حق جز خسارت و افتادن در نعمت و هلاکت ابدی و خزی دنیا و عذاب آخرت محصول دیگری ندارد.

ابراهیم عزیز با حمله به بت‌های بتخانه، جانش را در ترازوی معامله با حق گذاشت تا جایی که به هنگام قرار گرفتن در منجنیق برای افتادن در آتش و جانبازی در راه دوست، در پاسخ سؤال جبرئیل که به او گفت: اگر تو را حاجتی هست بگو، گفت: حاجت هست اما نه به تو؛ که به همین مقدار هم حاضر نشد با غیر محبوب به معامله برخیزد! او با یقین به يك خواب، فرزند با کرامتش را به سرزمین منی آورد و به طور جدّ و با تصمیمی قاطع برای قربانی کردن وی در راه حضرت دوست کارد به گلویش کشید! او از بذل مال در راه حضرت حق تا لحظات آخر عمر دریغ نکرد، تا جایی که ملائکه الهی داستان انتخابش را به مقام خلیل اللّهی در زمینه ایمان و عمل و اخلاقش یافتند.

قرآن مجید از آن مرد بزرگ و حکیم سترگ، قهرمان توحید، ظرف اخلاص و پاکی و پهلوان عمل و معرفت، به عنوان ابراهیم وفادار به تمام پیمان‌های الهی یاد کرد:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 318

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى» «1»

و [یا به آنچه در صحیفه‌های] ابراهیم [است] همان که به طور کامل [به پیمانش با خدا] وفا کرد [آگاهش نکرده‌اند؟].

اهل خوف و سلامت در قیامت

طمع و امید به مغفرت و رحمت، بدون ایمان و عمل، محصول جدایی انسان از خوف ممدوح است. اگر بر گذشته منهای طاعت و آلوده به گناه و معصیت، و بر آینده‌ای که برای تهیدستان از عبادت و ایمان و اخلاق جز نقت و عذاب دردناک ابدی نیست، خائف بودیم و این خوف ما خوفی جدی و قطعی بود، به این طمع و امید غلط دچار نمی شدیم و در عبادت و طاعت، فقیر و تهیدست نمی ماندیم و ظرف وجودمان از انواع معاصی ظاهره و باطنه پُر نمی شد و زمینه دچار شدن به نقت برای ما فراهم نمی گشت. بیایید همچون سید سجّاد، آن عاشق واله، آن عابد زاهد، آن امام معصوم که عبادت و اخلاقیات و ایمان و ناله‌های شبانه و طاعات روزانه‌اش جهان را به بهت و حیرت انداخته، به پیشگاه حضرت محبوب دست به دعا برداشته و در کمال تضرّع و زاری عرضه بداریم:

«وَأَعْتَقُ رِقَابَنَا مِنْ نَقْمَتِكَ»

الهی! ای امید امیدواران، ای آرامش قلب عاشقان، ای محمود حامدان، ای انیس ذاکران، ای جلیس شاکران، ما را از عذاب و کیفر فردا، و جریمه‌های روز قیامت، و در یک کلمه از نقت آزاد فرما.

سلامت فردای قیامت از آن اهل خوف و ترس است و نجات از نقت و عذاب

(1) - نجم (53): 37.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 319

از آن آنان است، چنانکه قرآن مجید بر این معنا دلالت دارد:

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» «1»

و برای کسی که از مقام پروردگارش [که احاطه و تسلط او بر ظاهر و باطن هستی است] بترسد دو بهشت است.

ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ» 2»

این [لطف و رحمت] ویژه کسی است که از مقام من بترسد، و از تهدید [به عذابم] بیم داشته باشد.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ* قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ* فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ» 3»

و به یکدیگر روی می کنند [و از احوالات گذشته] از هم می پرسند.*

می گویند: ما پیش تر [در دنیا] در میان کسان خود [از عذاب امروز] ترسان بودیم؛* ولی خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب مرگبار حفظ کرد.

مصونیت از عذاب در نهج البلاغه

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مصونیت انسان از نعمت و عذاب فردا، در خطبه های ملکوتی «نهج البلاغه» هشدارهای عجیبی می دهد:

فَاخْذَرُوا- عِبَادَ اللَّهِ- الْمَوْتَ وَفُرْيَهُ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ، وَخَطْبٍ جَلِيلٍ، وَيَأْتِي بِخَيْرٍ لَا شَرَّ بَعْدَهُ أَبَدًا، وَيَشَرٍّ لَا خَيْرَ بَعْدَهُ أَبَدًا، فَمَنْ أَقْرَبَ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا؟ وَمَنْ أَقْرَبَ مِنَ النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا؟

وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ الَّذِي إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَحَدَكُمْ، وَإِنْ فَرَزْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكْتُمْ وَهُوَ الزَّمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، الْمَوْتُ مَعْفُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ، وَالْدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ،

(1) - الرحمن (55): 46.

(2) - ابراهیم (14): 14.

(3) - طور (52): 25 - 27.

فَاخْذُوا نَارًا قَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَحَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ، وَحَلِيَّتُهَا حَدِيدٌ.

دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ، وَلَا تُفْرَجُ فِيهَا كَرْبَةٌ. «1»

بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودنش حذر نمایید، و برای آن ساز و برگ آماده کنید، مرگ با امری عظیم، و حادثه‌ای بزرگ می‌آید. به خیری که با آن شری نیست، یا شری که با آن خیری نمی‌باشد. چه کسی به بهشت از کسی که کار بهشتی کند نزدیک‌تر است؟ و چه کسی به جهنم از آن که عمل جهنمی کند نزدیک‌تر است؟ شما رانده شده‌های مرگ هستید، اگر بایستید به دستش می‌افتید، و اگر فرار کنید شما را خواهد یافت، مرگ از سایه شما با شما همراه‌تر است، و با زلفتان گره خورده، و دنیا به دنبال شما در نور دیده می‌شود.

برحذر باشید از آتشی که عمقش ناپیدا، و حرارتش شدید، و عذابش تازه است: جایی که رحمت در آن نیست، ناله و فریاد کسی را نمی‌شنوند، و اندوهی را برطرف نمی‌کنند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَلَا تُسَخِّطُوهُ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ. «2»

پس تقوای خدا پیشه کنید و برای خشنودی کسی خود را به سخط حضرت حق دچار نکنید.

به حقیقت بیا بیدار شو، و به عرصه گاه بینایی و آگاهی قدم بگذار و این معنا را که خدا و انبیا و امامان بر آن تأکید دارند به خود بباوران که: در برابر کم و زیاد و کوچک و بزرگ و اندک و بیش حتی به اندازه آنچه که از تراش تخته و سنگ بر زمین می‌ریزد و به مقدار پوست نازک بین خرما و هسته آن و به قدر نخکی که وسط شکاف هسته خرما است در فردای قیامت مسئولی و مورد مؤاخذه قرار خواهی گرفت. این

(1) - نهج البلاغه: نامه 27.

(2) - أعلام الدین: 248.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 321

معنا را بدان که آنچه در درونت می‌گذرد و آنچه در برون داری حتی اشارات چشم و خیانت‌هایش به حسابت خواهد آمد.

راستی، اگر می‌خواهی قلبت خاشع شود و اعضایت به لرزه آید و اشک چشمت سرازیر گردد، برابر آنچه در قرآن مجید و گفتار انبیا و امامان درباره قیامت آمده، از احوال عظیمش و رنج و دردش و شدت و جدت مسائش همه و همه را در میدان نفس مجسم کن، باشد که از این طریق مصونیت خود را از خزی دنیا و عذاب آخرت تضمین نمایی و خود را از نعمت امروز و فردا رها نموده و آزاد سازی و تا زنده‌ای دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز کنی و با خضوع و خشوع از حضرت ربّ العزّه بخواهی که:

«وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقْمَتِكَ»

بلبل گلستان عشق، حافظ شوریده حال، خطاب به حضرت محبوب گوید:

رومی بنمای و وجود خودم از یاد ببر	خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا	گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
زلف چون عنبر خامش که ببوید هیبت	ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر
سینه گو شعله آتشکده فارس بکش	دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر

(حافظ شیرازی)

اعضا و جوارح، شاهدان اعمال در قیامت

این را بدان که جوارح در قیامت شاهدان عمل، اعضایت جنود حق، ضمیرت جاسوسان او و پنهانت آشکار محضر حضرت ربّ الارباب است. چه بسیار گناهایی که فراموش شده، چه عبادت‌ها و طاعت‌ها که از آن غافل گذشتی و چه آلودگی‌هایی که بر قبضه مطلع شدی و بر آن شرمنده گشتی در حالی که شرمت

فایده نداشت، و به وحشت افتادی در صورتی که ترس و وحشت سودمند نبود، نمی دانم با چه قدمی و با کدام روی می خواهی در برابر مولا قرار بگیری، و با چه زبانی به وقت عرض اعمال، پاسخ آن محبوب را بدهی و با کدام قلب می خواهی به اندیشه برخیزی؟!

اگر حضرت مولا در آن صحنه به تو بگوید:

بنده من! آیا از من حیا نکردی که با اعمال قبیحه به جنگ من آمدی، در حالی که از خجالت و حیای که از بندگانم داشتی آن اعمال را به پنهانی انجام دادی؟ چه شد که از مردم شرم کردی ولی از من که همه جا با تو بودم خجالت نکشیدی؟ من خوبی هایت رادر برابر مردم قرار دادم، تو با گناه و معصیت با من معامله کردی. آیا من در نزد تو از بندگانم سبک تر بودم؟! مرا کوچک شمردی و عبادم را بزرگ دانستی! این چه برنامه بود که دچارش بودی؟!

نجات از نقت و عذاب در روایات

برای نجات از نقت و عذاب، به ایمان و عمل صالح و مکارم اخلاق یعنی عفو و حلم و کرم و گذشت و مهربانی و چشم پوشی و جود و سخا و خشوع و خضوع و رأفت آراسته شوید که خداوند مهربان به این امور دستور داده و بندگانش را ترغیب فرموده و آراسته به این حقایق را محبوب خود دانسته و تارك این واقعیت ها را از دیده محبت انداخته است.

مصونیت از نقت در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دوری از نقت در حدیث بسیار جالبی می فرماید:

لَا تَجْلِسُوا إِلَّا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ خَمْسٍ إِلَى خَمْسٍ: مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ، وَ مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ، وَ مِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الرَّهْبَةِ، وَ مِنَ الْكِبْرِ إِلَى

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 323

التَّوَّاضِعِ، وَ مِنَ الْعَشِّ إِلَى النَّصِيحَةِ. «1»

منشینید جز در پیشگاه انسان بینا و آگاهی که شما را از پنج چیز به پنج چیز دعوت کند: از شك به یقین، از ریا به اخلاص، از امید غلط به ترس حقیقی، از کبر به تواضع و از فریب و خیانت و خدعه به صافی و پاکی و سلامت.

و نیز فرمود:

مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ تَخْرُجُ مِنْ عَيْنِهِ دُمُوعٌ، وَلَوْ مِثْلُ رُؤُوسِ الدُّبَابِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ؛ وَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَطْرَةٍ دَمَعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ! وَقَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. «2»

مؤمنی نیست که به اندازه سر مگس از خشیت حق اشک از دیده‌اش بریزد مگر این که خداوند وجودش را به آتش حرام کند. قطره‌ای در پیشگاه حضرت حق محبوب‌تر از اشک از خشیت، و قطره خون در راه خدا نیست.

و نیز فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا رَحِيمٌ. فَقِيلَ: كُلُّنَا نَرَحِمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: لَيْسَ رَحْمَةٌ أَحَدِكُمْ فِي خُوصِصَةِ أَهْلِهِ حَتَّى يَرَحِمَ النَّاسَ عَامَّةً. «3»

جز رحیم وارد بهشت نمی‌شود. عرضه شد: همه ما اهل رحمت هستیم. فرمود:

رحمت فقط در اهل خود نیست، بلکه دخول بهشت با رحمت به تمام مردم میسر است.

(1) - أعلام الدين: 272؛ بحار الأنوار: 188 / 71، باب 13، حديث 18؛ مستدرک الوسائل: 8 / 327، باب 10، حديث 9570.

(2) - أعلام الدين: 274.

(3) - أعلام الدين: 274؛ فيض القدير: 1 / 695.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 324

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا أَلْهَمَهُ الطَّاعَةَ، وَالزَّمَهُ الْقَنَاعَةَ، وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ، وَقَوَّاهُ بِالْيَقِينِ، فَأَكْتَفَى بِالْكَفَافِ، وَاکْتَسَى بِالْعَفَافِ.
«1»

چون محبت و عشق حق متوجه عبد شود، او را ملهم به طاعت و ملزم به قناعت و دین شناس می کند و با یقین به حقایق، بر قدرت معنوی و روحی او بیفزاید، پس کارش به جایی رسد که به کفاف از روزی حق اکتفا کند و به لباس عفاف خود را بپوشاند.

حسن بن یقطین از پدرش از جدش حکایت می کند که:

مردی از کاتبان یحیی بن خالد والی اهواز شد، مانده‌ای از مالیات بر عهده من بود که اگر می گرفت تهیدست و فقیر می شدم و چیزی در بساطم نمی ماند. به من گفتند: او اهل گذشت نیست، به انتظار باش که مانده مالیات را بر تو ادعا کند. از این که با او ملاقات کنم می ترسیدم، به حضرت ربّ العزّه پناه بردم، به وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام راهنمایی شدم، مشکلم را به حضرت عرضه داشتم، آن منبع کرامت بر کاغذی کوچک نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: إِنَّ لِلَّهِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ نَفَسَ عَنْ أَحْيِهِ كُرْبَةً، أَوْ أَعَانَهُ بِنَفْسِهِ، أَوْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، وَهَذَا أَحْوَكُ، وَالسَّلَامُ. «2»

به نام خداوند بخشنده مهربان: برای خداوند در سایه عرشش سایه‌ای است که در آنجا مسکن نمی گیرد مگر کسی که رنجی را از برادرش بردارد، یا وی

(1) - اعلام الدین: 278؛ مستدرک الوسائل: 36 / 13، باب 11، حدیث 14671.

(2) - اعلام الدین: 289؛ عدة الداعی: 193.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 325

را در امر زندگی کمک دهد، یا کار نیکی در حش انجام بدهد گر چه به اندازه نصف خرما باشد، و آورنده نامه برادر توست.

مصونیت از نقت در کلام امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مصونیت از نقت می‌فرماید:

نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبُكَ، وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبُكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ. «1»

با اندیشه در واقعیت‌ها و حقایق دلت را بیداری و بینایی ده. به هنگام شب برای راز و نیاز با حق، پهلوی از بستر بردار، و تقوا و پرهیز از هر حرامی را رعایت کن.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ. «2»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: همانا اندیشه و تفکر در امور، کشاننده انسان به خوبی و عمل به آن است.

توضیح حدیث تفکر در کلام مجلسی

مغز متفکر علم حدیث حضرت علامه مجلسی - رضوان الله علیه - در شرح این روایت می‌فرماید:

تفکر وارد در این حدیث شامل همه اقسام اندیشه‌های درست است، چون تفکر در بزرگی و عظمت حق که دعوت می‌کند به ترس از مقام او و اطاعت از دستورهایش؛ و تفکر در فناى دنیا و لذت‌های زودگذر آن که دعوت می‌کند به ترك آن؛ و تفکر در سرانجام نیکوکاران که دعوت می‌کند به پیروی از آنان؛ و تفکر در

(1) - الكافي: 54 / 2، حدیث 1؛ مستدرک الوسائل: 183 / 11، باب 5، حدیث 12688؛ مجموعة ورام: 183 / 2.

(2) - الكافي: 55 / 2، حدیث 5؛ مستدرک الوسائل: 186 / 11، باب 5، حدیث 12698.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 326

عاقبت مجرمان که دعوت می‌کند به دوری از اعمال و اخلاق ایشان؛ و تفکر در اسرار عبادات و اهداف آن که دعوت می‌کند به دوری از اعمال و اخلاق ایشان؛ و تفکر در اسرار عبادات و اهداف آن که دعوت می‌کند به تکمیل طاعات

و کوشش برای رفع نقایص آنها و تفکر در درجات ملکوتی آخرت که دعوت می کند برای تحصیل آن درجات و کمالات و

آری، هر اندیشه صحیحی انسان را به مقصد و منظور مثبتی رهنمون می شود، چه بسا که تفکر و اندیشه در وجود خویش در این که کیستم، از کجا، از که هستم، تا کی هستم، و به کجا می روم، در تمام حقایق را به روی انسان بگشاید.

مکارم اخلاق در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام درباره مکارم اخلاق می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ، وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْعَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا. قَالَ: فَذَكَرَهَا عَشْرَةً: الْيَقِينُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءُ وَالْعَيْرَةُ وَالسَّجَاعَةُ وَالْمُرُوءَةُ. قَالَ: وَرَوَى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْخِصَالِ الْعَشْرَةِ وَ زَادَ فِيهَا الصَّدْقَ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ. «1»

خداوند عز و جل رسولانش را به مکارم اخلاق مخصوص نموده، پس خود را بیازمایید، اگر مکارم اخلاق در شما وجود دارد خدا را به این نعمت سپاس گوئید و بدانید که این خیر است، و اگر در شما نباشد آن را از خدا خواهش کنید و به پیشگاه خدا برای به دست آوردن آنها ابتهال و زاری نمایید. راوی گوید امام صادق علیه السلام آنها را به ده شماره فرمودند:

(1) - الكافي: 56 / 2، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 371 / 67، باب 59، حدیث 18.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 327

یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش خلقی، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروّت. گوید: برخی این ده خصلت را روایت کرده و به آنها صدق و ادای امانت را نیز افزوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْإِنْفَاقُ مِنْ إِفْتَارٍ، وَالْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ، وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ. «1»

سه چیز است که هر کس با یکی از آنها به دیدار خدا رود بهشت را بر او واجب کند. در حال تنگدستی انفاق کند، با تمام مردم جهان خوشرویی نماید، و به دیگران نسبت به خود انصاف دهد (حق را بگوید اگر چه به زیان خودش باشد).

علل نعمت

گناهان تغییر دهنده نعمت

امام سجاد علیه السلام در حدیث ذیل به علل نَقَم اشاره می‌فرماید:

إِنَّ الدُّنُوبَ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعْمَ: الْبُغْيُ عَلَى النَّاسِ، وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ، وَكُفْرَانُ النَّعْمِ، وَتَرْكُ الشُّكْرِ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بَانْفُسِهِمْ» «2»

گناهانی که باعث تغییر نعمت حق بر عبد است عبارت است از: ستم بر مردم، از دست دادن حالتی که مورث انجام خوبی است، تعطیل کردن نیکی به مردم، کفران نعمت و ترك شکر؛ خداوند می‌فرماید: یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را

(1) - الکافی: 103 / 2، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 161 / 12، باب 107، حدیث 15952.

(2) - رعد (13): 11.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 328

[به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی‌دهد تا آن که آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی‌ها و گناه تغییر دهند.

گناهان مورث پشیمانی

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ: قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ؛ قَالَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ أُحَاهَةَ فَعَجَزَ عَنْ دَفْنِهِ:

فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» «1»

، وَتَرَكَ

صَلَاةَ الرَّحِمِ حِينَ يَقْدِرُ، وَتَرَكَ الصَّلَاةَ حَتَّى يَخْرُجَ وَقْتُهَا، وَتَرَكَ الْوَصِيَّةَ وَرَدَّ الْمَظْلَمَ، وَمَنَعَ الزَّكَاةَ حَتَّى يَحْضُرَ الْمَوْتُ وَيَنْعَلِقَ اللِّسَانُ.

گناهانی که باعث پشیمانی و ندامت است: ریختن خون انسان که خداوند آن را حرام فرموده؛ حضرت حق در داستان قابیل که در مقام کشتن برادرش هابیل برآمد و از دفن وی عاجز ماند می‌فرماید: نهایتاً از پشیمانان شد. و ترک صلّه رحم در زمان قدرت، و ترک نماز تا وقت بگذرد، و ترک وصیت، و ترک ردّ مظالم، و منع کردن زکات تا وقت حضور مرگ و بسته شدن زبان.

گناهان زایل کننده نعمت

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُزِيلُ النِّعَمَ: عِصْيَانُ الْعَارِفِ، وَالتَّطَاوُلُ عَلَى النَّاسِ، وَالاسْتِهْزَاءُ بِهِمْ، وَالسُّخْرِيَّةُ مِنْهُمْ.

گناهانی که باعث زوال نعمت است: با شناخت به گناه مرتکب گناه شدن، تعدی و تجاوز به حقوق مردم، ریشخند کردن انسان‌ها، خوار نمودن افراد.

(1) - مائده (5): 31.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 329

گناهان دافع نعمت

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَدْفَعُ الْقِسْمَ: إِظْهَارُ الْاِئْتِقَارِ، وَالنَّوْمُ عَنِ صَلَاةِ الْعَتَمَةِ، وَعَنْ صَلَاةِ الْعَدَاةِ، وَاسْتِحْقَاؤُ النَّعْمِ، وَشَكْوَى الْمَعْبُودِ عَزَّوَجَلَّ.

گناهانی که نمی گذارد روزی و نعمت به انسان برسد: اظهار فقر و احتیاج، خواب ثلث اول شب که باعث از دست رفتن نماز است، خوابیدن تا قضا شدن نماز صبح، کوچک شمردن نعمت، و شکایت و گلایه از حضرت معبود عز و جل.

گناهانی که باعث پرده‌داری است

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ: شُرْبُ الْخَمْرِ، وَلَعْبُ الْقِمَارِ، وَتَعَاطَى مَا يُضْحِكُ النَّاسَ، وَاللَّغْوُ، وَالْمُزَاحُ، وَذِكْرُ عُيُوبِ النَّاسِ، وَمُجَالَسَةُ أَهْلِ الرَّيْبِ.

گناهانی که باعث پرده دری می گردد: شرابخواری، قمار بازی، انجام کاری که به ناحق مردم را بخنداند (دلک بازی)، کار بیهوده، شوخی بی جا، گفتن عیوب مردم، و معاشرت با اهل شک و تردید.

گناهان نازل کننده بلا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ: تَرْكُ إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ، وَتَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِ، وَتَضْيِيعُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.

گناهانی که باعث نزول بلاست: ترك فریادرسی نسبت به انسان دلسوخته گرفتار، و ترك یاری مظلوم، و ضایع کردن امر به معروف و نهی از منکر.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 330

گناه حمایت از دشمنان

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ: الْمُجَاهَرَةُ بِالظُّلْمِ، وَإِعْلَانُ الْفُجُورِ، وَإِبَاحَةُ الْمَحْظُورِ، وَعِصْيَانُ الْأَخْيَارِ، وَالْإِثْمَانُ إِلَى الْأَشْرَارِ.

گناهانی که باعث پیروزی دشمنان است: آشکارا ظلم کردن، معصیت در برابر همگان، حلال دانستن حرام، سرپیچی از خواسته نیکان، اطاعت از بدکاران.

گناه و مرگ زودرس

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَالْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ وَالْأَقْوَالُ الْكَاذِبَةُ، وَالزَّيْنَاءُ، وَسَدُّ طُرُقِ الْمُسْلِمِينَ، وَادِّعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقٍّ.

گناهانی که باعث مرگ زودرس است: قطع رحم، سوگند دروغ، گفتار به کذب، زنا، بستن راه مسلمین، و ادعای بی جای رهبری.

گناه و قطع امید از حق

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ: الْيَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ، وَالْفُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَالثَّقَةُ بِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَالتَّكْذِيبُ بِوَعْدِ اللَّهِ.

گناهانی که باعث قطع امید از رحمت حق است: ناامیدی از رحمت حضرت رب، دلسردی از عنایت حق، تکیه به غیر پروردگار متعال، تکذیب وعده الهی.

گناه و تیره شدن فضا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ: السَّحَرُ وَالْكِهَانَةُ وَالْإِيمَانُ بِالنُّجُومِ وَالتَّكْذِيبُ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 331

بِالْقَدَرِ وَعَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ.

گناهانی که باعث تیره شدن فضا است، سحر و جادوگری، عقیده به این که ستارگان در سرنوشت دخالت دارند، تکذیب مقدرات الهی و عاق پدر و مادر شدن.

شکسته شدن حرمت بین حق و عبد

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَكْشِفُ الْغِطَاءَ: الِاسْتِدَانَةُ بِعَيْرِ نِيَّةِ الْاِدَاءِ، وَالْاِسْرَافُ فِي النَّقْمَةِ عَلَى الْبَاطِلِ، وَالْبُخْلُ عَلَى الْاَهْلِ وَالْاَوْلَادِ وَدَوَى الْاَرْحَامِ، وَسُوْءُ الْخُلُقِ، وَقِلَّةُ الصَّبْرِ، وَاسْتِعْمَالُ الضَّحْرِ وَالْكَسَلِ، وَالْاِسْتِهَانَةُ بِاَهْلِ الدِّينِ.

گناهانی که باعث برداشته شدن پرده حرمت بین حق و عبد است: وام گرفتن با نیت بازنگرداندن، زیاده روی در بیهوده خرج کردن، بخل ورزی نسبت به اهل و اولاد و خویشان، بدخلقی، کم صبری، اقامت در فضای تنبلی و کسالت، سبک شمردن اهل دین.

گناه و عدم استجابت دعا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُرَدُّ الدُّعَاءُ: سُوءُ النِّيَّةِ، وَخُبْثُ السَّرِيْرَةِ، وَالتَّفَاقُ مَعَ الْاِخْوَانِ، وَتَرْكُ التَّصَدِيقِ بِالْاِجَابَةِ، وَتَاْخِيْرُ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ حَتَّى تَذَهَبَ اَوْقَاتُهَا، وَتَرْكُ التَّقَرُّبِ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبِرِّ وَالصَّدَقَةِ، وَاسْتِعْمَالُ الْبِدَاِ وَالْفُحْشِ فِي الْقَوْلِ.

گناهانی که باعث عدم استجابت دعاست: بدی نیت، آلودگی باطن، دورویی با برادران دینی، باور نداشتن اجابت دعا از جانب حق، تأخیر نماز واجب تا از بین رفتن وقت آن، ترك نیکی هایی که سبب تقرب به حق است، ترك صدقه، ناسزا و فحش در گفتار.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 332

گناه و حبس باران

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَحْبِسُ غَيْثَ السَّمَاءِ: جَوْرُ الْحُكَّامِ فِي الْقَضَاءِ، وَشَهَادَةُ الزُّوْرِ، وَكْتِمَانُ الشَّهَادَةِ، وَمَنْعُ الزَّكَاةِ وَالْقَرْضِ وَالْمَاعُونِ، وَقِسَاوَةُ الْقُلُوبِ عَلَى اَهْلِ الْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ، وَظُلْمُ الْيَتِيْمِ وَالْاَزْمَلَةِ، وَانْتِهَارُ السَّائِلِ وَرُدُّهُ بِاللَّيْلِ. «1»

گناهانی که باعث حبس باران است: ستم داوران در مسأله قضا، شهادت به ناحق، کتمان شهادت، منع زکات و قرض، منع اشیایی از قبیل ظرف، فرش و اثاث و آنچه مردم و به خصوص همسایگان بدان نیازمندند، سخت دلی نسبت به اهل فقر و فاقه، ستم بر یتیم و بیوه‌زنان و تهیدستان و بیچارگان، راندن سائل به قهر و تلخی، رد کردن حاجتمند به وقت شب.

در روایت بالا، تقریباً به هفتاد و پنج گناه، از جانب جامع اسرار الهیه و ظرف انوار ربانیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام اشاره شده که مورث اقسام نعمت‌ها در دنیا است. اما نعمت‌هایی که هر يك از این گناهان در آخرت دارد و در قرآن مجید و روایات به آن اشاره رفته شرح مساوی با مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.

امام سجّاد علیه السلام پس از نماز شب خود، دعایی می‌خواند که در آن دعا به گوشه‌ای از عذاب جهنّم و نعمت آخرت اشاره داشت، سپس از حضرت حق نجات از گرفتاری فردا را در خواست داشت:

«پروردگارا! پناه می‌برم به تو از آتشی که آن را بر اهل معصیت سخت و شدید قرار داده‌ای، و فراگیری آن را نسبت به آنان که روی گردان از خشنودیت هستند

(1) - تمام روایت در معانی الاخبار: 270-271، حدیث 2؛ عدة الدّاعی: 212-215؛ وسائل الشیعة: 16/281-282، باب 41، حدیث 21556.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 4، ص: 333

وعده داده‌ای، از آتشی که نورش تاریکی، سهلش دردناک و دورش نزدیک است، آتشی که بعضی از آن بعض دیگر را می‌خورد و برخی از آن به برخی دیگر حمله و یورش می‌برد، آتشی که استخوان را خاکستر می‌کند و به اهلش حمیم می‌چشانند، و به کسی که در برابر او تضرّع کند و از او مهربانی طلبد رحم نمی‌کند و بر کسی که در برابرش خاشع و تسلیم است قدرت تخفیف ندارد و به گرفتارانش سخت‌ترین درد را می‌چشانند. پناه می‌برم به تو از عقرب‌های جهنّم که دهانشان باز است و ماره‌ایی که دارای نیش پرزور و قوی هستند. پناه می‌برم به تو از آشامیدنی جهنّم که امعا و احشای اهلش را قطع کرده و دل‌هاشان را از جا می‌کند.

الهی! مرا به طاعت و عبادت و اخلاق و عمل و ایمان و عشق که باعث نجات از آن عذاب است توفیق ده، که جز با عنایت و رحمت و لطف و مرحمت و کرم و آقایی تو کسی از آن عذاب رهایی ندارد.» «1» الهی و ربی و سیدی و مولای:

و گر چون گرد بر بادم دهی گرد سرت گردم	اگر چون خاک پامالم کنی خاک درت گردم
چه لطفست این که من قربان دست و خنجرت	کشی خنجر که می سازم به دست خویش
گردم	قربانت
گدای کشورت باشم اسیر لشکرت گردم	تو ماه کشور حسنی و شاه لشکر خوبان
چو مرغان حرم بر گرد قصر و منظرت گردم	پس از مُردن چو در پرواز آید مرغ جان من

(هلالی جغتایی)

(1) - بحار الأنوار: 324 / 8، باب 24، حدیث 100؛ مستدرک سفینه البحار: 177 / 10.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 334

[«3» وَيَا مَنْ لَا تَفَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيْبًا فِي رَحْمَتِكَ «4» وَيَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَيْهِ الْأَبْصَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَذِنَا إِلَى قُرْبِكَ «5» وَيَا مَنْ تَصْعُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَرَمْنَا عَلَيْكَ «6» وَيَا مَنْ تَطَهَّرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تُفْضَحْنَا لَدَيْكَ]

و ای آن که خزینه‌های رحمتش نابود نمی‌شود! بر محمد و آلش درود فرست، و از رحمت برای ما بهره و سهمی قرار ده.

و ای آن که دیده‌ها، از دیدنش قطع است! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را به قرب خود نزدیک کن. و ای آن که نزد عرصه‌گاه مقامش، همه مقام‌ها کوچک است! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را در پیشگاهت ارجمند دار، و ای آن که خبیرهای پنهانی، نزدش آشکار می‌شود، بر محمد و آلش درود فرست.

و ما را نزد خود رسوا مکن.

در جملات ملکوتی و حکیمانه بالا به چند حقیقت بسیار مهم اشاره شده:

1- رحمت بی‌نهایت در بی‌نهایت.

2- مسأله با عظمت قرب.

3- کرامت عالی انسانی.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 335

4- رسوایی و افتضاح مجرمان.

1- رحمت بی‌نهایت در بی‌نهایت

مسأله بسیار مهم و با عظمت رحمت حضرت ربّ العزّه - جلّ جلاله - در نزدیک به سیصد و چند آیه قرآن مجید این سند حقایق و منبع واقعیت‌ها، مطرح است.

رحمت رحمانیه شامل تمام موجودات هستی، و رحمت رحیمیّه شامل مکلفینی است که آراسته به ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه‌اند و در تمام شؤون حیات در عرصه گاه تقوا و پرهیز از گناه به سر می‌برند.

رحمت خداوند در قرآن مجید

رحمت جناب حق فناپذیر و نسبت به تمام مُلک و ملکوت فراگیر است:

رحمت واسعه خداوند

فَقُلْ رُحْمَةُ دُو رَحْمَةٍ وَاِسْعَةٍ «1»

بگو: پروردگاران صاحب رحمتی گسترده است.

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ «2»

و رحمت همه چیز را فرا گرفته است، پس به زودی آن را برای کسانی که [از شرک، کفر، بت پرستی و ارتداد] می پرهیزند و زکات می پردازند و به آیات ایمان می آورند، مقرر و لازم می دارم.

(1) - انعام (6): 147.

(2) - اعراف (7): 156.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 336

رحمت الهی و نجات از قهر و عذاب

رحمت حضرت اوست که انسان شایسته رحمت را از قهر و عذاب می رهاند و از چنگال سخط و غضب او که متوجه عاصیان و فتنه گران و ظالمان است نجات می دهد:

قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ «1»

گفت: به زودی به کوهی که مرا از [این] آب ننگه دارد، پناه می برم. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ ننگه دارنده ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند.

رحمت الهی در برابر نفس اماره

رحمت حضرت اوست که به هنگام حملات خطرناک نفس اماره و تمام مفساد فردی و خانوادگی و اجتماعی از انسان دستگیری کرده و باب نجات را به روی آدمی مفتوح و وی را از زیانها و ضررها و خسارت های آن گرگ درنده حفظ می کند:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي «2»

زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.

رحمت الهی، فریادرس روز قیامت

رحمت حضرت اوست که در عرصه گاه عجیب و غریب محشر، به فریاد اهل

(1) - هود (11): 43.

(2) - یوسف (12): 53.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 337

دل و عاشقان واله و مؤمنان ثابت قدم و بیداران راه و بینایان آگاه و دارندگان اخلاق و عمل صالح می‌رسد:

يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ «1»

همان روزی که هیچ دوستی چیزی از عذاب را از دوستش دفع نمی‌کند، و چون [آلوده به شرك و کفرند] یاری نمی‌شوند؛* مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست‌ناپذیر و مهربان است.

رحمت الهی، مانع فروافتادن انسان در سیئات

رحمت حضرت اوست که مانع فرو افتادن انسان در سیئات است، که اگر عنایت و لطف او نباشد ذرّه‌ای خوبی از انسان صادر نمی‌شود:

وَفَهُمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «2»

و آنان را از عقوبت‌ها ننگه دار، و هر که را در آن روز از عقوبت‌ها ننگه داری بی‌تردید او را مورد رحمت قرار داده‌ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است.

چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم

به شهر خود روم و شهریار خود باشم

غم غریبی و غریب چو بر نمی‌تامم

ز محرمان سراپرده وصال شوم

ز بندگان خداوندگار خود باشم

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ

وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

(حافظ شیرازی)

(1) - دخان (44): 41 - 42.

(2) - غافر (40): 9.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 338

رحمت الهی برای رفع خسران

خسارت مسأله‌ای است که به طور مکرر در قرآن مجید به آن اشاره شده.

خسارت که محصول فروافتادن در گناه و عدم توبه است، اگر گریبانگیر انسان شود رهایی از آن مشکل و چنانکه انسان با آلوده بودن به آن به جهان دیگر رود برای همیشه به عذاب الیم دچار خواهد شد. تنها راه رهایی از خسارت، اتّصال به رحمت رحیمیّه حضرت محبوب است که آنهم به توسط توبه و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه به دست می‌آید:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١﴾

گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

این آیه شریفه از ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاق حسنه خبر می‌دهد:

رَبَّنَا: ایمان، ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا: توبه، تواضع و خضوع در برابر حق، عمل و اخلاق. که هر چهار حقیقت، علت جذب رحمت رحیمیّه به سوی انسان است.

چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

(حافظ شیرازی)

رحمت الهی در اقامه واجبات

رحمت رحیمیّه حضرت محبوب شامل کسانی است که در مقام امر به معروف و نهی از منکر و بپا داشتن نماز و پرداخت زکات و اطاعت از خدا و پیامبر در همه

(1) - اعراف (7): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 339

شؤون باشند:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «1»

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند باز می دارند، و نماز را برپا می کنند، و زکات می پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

رسیدن به رحمت حق در پیروی از قرآن

پیروی از آیات قرآن مجید و آراسته شدن به حقایق این کتاب در جهت عقیده و عمل و اخلاق، و حفظ این واقعیتها با قدرت تقوا و پرهیز از گناه و معصیت، علت رسیدن به رحمت حضرت حق است:

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «2»

و این [قرآن] کتابی پرفایده است که ما آن را نازل کردیم پس آن را پیروی کنید و [از مخالفت با آن] بپرهیزید تا مشمول رحمت شوید.

رحمت الهی در استماع قرآن

شنیدن قرآن با گوش جان و فرو بستن زبان فضولی به این معنا که در برابر قانون

(1) - توبه (9): 71.

(2) - انعام (6): 155.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 340

خدا قانون نیاوردن، باعث رحمت الهی است:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «1»

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید.

رحمت الهی و اصلاح بین برادران دینی

اصلاح بین برادران دینی و حل اختلافات مردم و مراعات تقوا، علت رسیدن رحمت حق به آدمی است:

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «2»

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادران صلح و آشتی برقرار کنید، و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

رحمت الهی در صبر

آنان که از آزمایش های الهی و ابتلائات دنیایی سرفراز بیرون آیند و برای حفظ دین و ایمان و اخلاق خویش در برابر حوادث صبر ورزند، به رحمت حضرت محبوب خواهند رسید:

وَلَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ

(1) - اعراف (7): 204.

(2) - حجرات (49): 10.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 341

الْمُهْتَدُونَ» «1»

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. * همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

رحمت الهی در اخلاق حسنه

نرم خویی با مردم، خوشرفتاری با هموعان و به کارگیری اخلاق حسنه و صفات حمیده، علامت اتصال انسان به رحمت حضرت ربّ العزّه است:

فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» «2»

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

(1) - بقره (2): 155 - 157.

(2) - آل عمران (3): 159.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 342

خلاصه مطلب در باب رحمت الهی

من اگر بخواهم تمام موارد رحمت را از قرآن مجید ذکر کنم سخن به درازا خواهد کشید، فکر می‌کنم آیات ذکر شده به عنوان نمونه کافی باشد. این آیات می‌گوید:

الف: حضرت محبوب رحمت را بر خود فرض فرموده.

ب: رحمت او رحمت واسعه یعنی بی‌نهایت در بی‌نهایت است.

ج: شامل کسانی است که واجد شرایط و دارای شایستگی باشند.

آیات قرآن مجید در مسأله رحمت رحیمیّه جز این سه حقیقت را دنبال نمی‌کند.

عزیزان بکوشید که برای به دست آوردن رحمت حضرت دوست، واجد شرایط شوید که هر کس به دریای رحمت واسعه حق متصل شود، خیر دنیا و آخرت خود را به نحو کامل تأمین کرده است.

فیض آن عارف عالی قدر و بلبل شوریده گلستان محبت می‌فرماید:

تا یار ز دردم خبری داشته باشد

ای کاش که این سینه دری داشته باشد

فرخنده شبی کان سحری داشته باشد

تا کی گذرد عمر کسی در غم هجران

ای کاش که آخر ثمری داشته باشد

شد عمر گرانمایه ما صرف محبت

گر دود دل ما شرری داشته باشد

سوزیم به یک آه زمین را و زمان را

ای کاش دعاها اثری داشته باشد

برداشته‌ام شب همه شب دست تضرع

(فیض کاشانی)

رحمت خداوند در روایات

طمع ابلیس به رحمت خدا

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 343

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ ابْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ. «1»

به هنگامی که خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت رحمتش را بگستراند، گستردگی رحمت به صورتی است که ابلیس در رحمت رحیمیّه حضرت او به طمع افتد.

تبدیل سیئات به حسنات

امام رضا علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَجَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوقِفُهُ عَلَى ذُنُوبِهِ ذَنْبًا ذَنْبًا، ثُمَّ يَعْفِرُ اللَّهُ لَهُ، لَا يُطْلِعُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ مَلَكًا مُقْرَبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا، وَيَسْتُرُ عَلَيْهِ مَا يَكْرَهُ أَنْ يَكْرَهُهُ أَحَدٌ، ثُمَّ يَقُولُ لِسَيِّئَاتِهِ: كُوفِي حَسَنَاتٍ. «2»

به هنگام قیامت، حضرت محبوب بر قلب عبد مؤمن تجلّی می کند و او را به تک تک گناهانش آگاه ساخته، سپس به لطف و مغفرتش به نحوی که ملک مقرب و نبی مرسل از آن آگاه نشود عبد را مورد نوازش قرار داده از گناهانش می گذرد، و آنچه را که بنده اش از آن کراهت دارد بر وی می پوشاند، آنگاه به تمام سیئاتش خطاب می رسد: تبدیل به حسنات شوید.

حسن ظن به پروردگار

ابن رثاب می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم: عبدی را به صف محشر می آورند در حالی که در

(1) - بحار الأنوار: 7 / 287، باب 14، حدیث 1؛ الأمالی، شیخ صدوق: 205، حدیث 2.

(2) - بحار الأنوار: 7 / 287، باب 14، حدیث 2؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: 233 /، باب 31، حدیث 57.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 344

دنیا به خودش ستم کرده، به او خطاب می‌شود: آیا تو را به طاعت امر نکردم و از معصیت نهی نمودم؟ عرضه می‌دارد: چرا، ولی من مغلوب شهوت شدم، اگر به عذابم ببری به گناهم بردی و هیچ ظلمی در حق من نکرده‌ای. امر می‌شود او را به آتش ببرند. فریاد می‌زند: من چنین گمانی به تو نداشتم. خطاب می‌رسد: گمانت به من چه بود؟ عرضه می‌دارد: بهترین گمان. امر می‌شود او را به بهشت ببرید. سپس به عبد خطاب می‌رسد: در این ساعت، حُسن ظنّت به من برایت سودمند افتاد. «1»

تفسیر آیه «إِلَّا مَنْ تَابَ...» در کلام امام صادق علیه السلام

سلیمان بن خالد گفت:

در محضر حضرت صادق علیه السلام این آیه را قرائت کردم:

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ «2»

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی‌هایشان را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند.

حضرت فرمود: این آیه در حقّ شما شیعیان است، به این صورت که مؤمن گناهکار را به قیامت می‌آورند تا در برابر حضرت حق قرار گیرد، متولّی حساب او در آن روز خداوند مهربان است، حضرت محبوب عبد را به تك تك گناهانش توجه داده و به او می‌فرماید:

چنین گناهی را در چنان ساعتی در دنیا انجام دادی. عرضه می‌دارم می‌دانم، تا جایی که به تمام گناهانش مطلع می‌شود و در برابر هر کدام به اقرار می‌آید، آنگاه

(1) - بحار الأنوار: 288 / 7، باب 14، حدیث 4؛ المحاسن: 25 / 1، باب 2، حدیث 4.

(2) - فرقان (25): 70.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 345

خطاب می‌رسد: این همه را در دنیا بر تو پوشاندم و امروز هم بر تو می‌بخشم، سیئات عبدم را تبدیل به حسنات کنید. آنگاه پرونده‌اش را در معرض دید اهل محشر قرار می‌دهند، مردم محشر به فریاد می‌آیند: سبحان الله! برای صاحب این پرونده يك گناه هم نیست؟ و این است ای سلیمان بن خالد معنی آیه‌ای که تلاوت کردی. «1»

رحمت پروردگار در وسعت دادن بر بندگان

امام باقر علیه السلام از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌فرماید:

يُؤْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِرَجُلٍ فَيُقَالُ: اِخْتَجَّ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ خَلَقْتَنِي وَهَدَيْتَنِي فَأَوْسَعْتَ عَلَيَّ، فَلَمْ أَزَلْ أَوْسَعُ عَلَى خَلْقِكَ وَ اَيَسَّرْ عَلَيْهِمْ لِيَكُنْ تَنْشُرَ عَلَيَّ هَذَا الْيَوْمَ رَحْمَتَكَ وَ تُيسِّرُهُ فَيَقُولُ الرَّبُّ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ -:

صَدَقَ عَبْدِي، أَدْخَلُوهُ الْجَنَّةَ. «2»

مردی را در عرصه گاه محشر حاضر می‌کنند، به او خطاب می‌رسد: آنچه بر من حجت داری بازگو کن، عرضه می‌دارد: پروردگارا! مرا آفریدی و هدایت کردی و به وسعت رزق و روزی سرافرازم نمودی، من هم تا بودم بر بندگانت وسعت دادم و در همه امور به آنان آسان گرفتم تا امروز بال رحمت را بر من بگسترانی و در چنین گذرگاه و موقف مشکلی بر من آسان بگیری. از پیشگاه حضرت ربّ العزّه - جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ - خطاب می‌رسد: بنده‌ام صادقانه سخن گفت، او را به بهشت ببرید.

ابی عبیده از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند:

(1) - بحار الأنوار: 288 / 7، باب 14، حدیث 4؛ المحاسن: 170 / 1، باب 36، حدیث 136.

(2) - الكافي: 40 / 4، حديث 8؛ وسائل الشيعه: 545 / 21، باب 22، حديث 27822.

تفسير و شرح صحيفه سجديه، ج 4، ص: 346

خداوند مهربان در قيامت بر بنده اش منت مي گذارد، به او دستور مي دهد به رحمت و عنايتش نزديك شود. آنگاه وي را به تمام نعمت هايي كه به او داده، آشنا نموده و مي فرمايد:

آيا در فلان روز و فلان روز نسبت به فلان برنامه و فلان مسأله دعا نكردي و من دعايت را اجابت نمودم؟

آيا در فلان روز و فلان روز، از من درخواست نمودي و من درخواستت را به تو عطا كردم؟

آيا در فلان روز از من كمك تقاضا نمودي و من آن رنج و درد را از تو برداشتم؟

آيا از من ثروت نخواستي من به تو مرحمت كردم؟

آيا از من كارگر نخواستي من به تو عنايت نمودم؟

آيا از من فلان دختری كه در قبیله اش دارای موقعیت و شخصیت بود نخواستی، من وسیله ازدواجش را با تو فراهم آوردم؟

عبد عرضه می دارد: الهی! آنچه خواستم به من لطف کردی، ولی من در میان خواسته هایم از وجود مقدس تو بهشت را هم خواستم.

خطاب می رسد: برایت مسلم باشد كه من این خواستهات را نیز اجابت می كنم، این بهشت من، اکنون در اختیار توست، آیا خشنود شدی؟

مؤمن در پاسخ محبوب می گوید: آری، ای پروردگار من!، تو هم از من خشنود شدی؟

خطاب می رسد: من از اعمال خشنودم و همچنین بهترین جزا را نیز برایت راضیم كه بهترین مزدی كه نزد من است این است كه تو را ساكن بهشت گردانم. «1» تفصیل مسأله رحمت و برخورد حضرت حق با تائبان را، به خواست او، در دعای سی و يكم «صحیفه سجديه» كه در باب توبه و بازگشت است خواهید

(1) - بحار الأنوار: 289 / 7، باب 14، حدیث 8؛ تفسیر القمی: 259 / 2، ذیل آیه 60 سوره غافر.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 347

خواند.

الهی و ربّی و سیدّی و مولای، ما را در دنیا و آخرت از رحمت رحیمیّه محروم و ممنوع مکن و زمینه برخورداری از عنایت و لطف را برای ما مهیا ساز، که ما اِلی الأبد محتاج و نیازمند رحمت توایم.

به قول کلیم کاشانی:

کی تمنّای تو از خاطر ناشاد رود	داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود
نرود حسرت آن چاه زنّندان از دل	تشنه را آب محال است که از یاد رود
در ره عشق جهانسوز چه شاه و چه گدا	حکم سیلاب به ویرانه و آباد رود
اگر آینه نیابد ز قبولت نظری	زلف جوهر همه از چهره فولاد رود
اشک سودی نکند عاشق دلباخته را	چکند دانه چو دام از کف صیّاد رود

(کلیم کاشانی)

2- مسأله با عظمت قرب

مقام قرب مقامی بس بزرگ و موقفی بس سترگ است که خداوند مهربان برای عباد و بندگانش مقرر فرموده و زمینه رسیدن به این مقام را برای همه فراهم آورده است. انسان با جمع کردن شرایطی که در آیات قرآن و معارف اسلامی گوشزد شده، می‌تواند در حدّ استعداد و قدرتش به این مقام برسد.

مقام قرب در قرآن مجید

قرآن مجید در آیات کریمه‌اش به این مقام و دارندگان این منصب اشاره فرموده است، باشد که دیگران نسبت به این مقام توجه نموده، خود را برای به دست آوردنش آماده سازند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 348

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهَاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» «1»

[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است.

كِتَابٌ مَرْفُوعٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» «2»

قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است. * مقربان آن را مشاهده می‌کنند.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» «3»

[آن] چشمه‌ای که همواره مقربان از آن می‌نوشند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» «4»

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند، * اینان مقربان اند.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّاتٌ نَعِيمٌ» «5»

پس اگر [جان به گلو رسیده] از مقربان باشد. * راحت و آسایش و بهشت پر نعمت [خواهد بود].

تفسیر آیه «فمنهم ظالم لنفسه...» در کلام ائمه معصومین علیهم السلام

از آنجا که سوره مبارکه واقعه سابقون را به عنوان مقرَّبون معرفی می کند، لازم است به آیه زیر هم که همین معنا را دنبال می کند توجه نمایید:

(1) - آل عمران (3): 45.

(2) - مطففین (83): 20 - 21.

(3) - مطففین (83): 28.

(4) - واقعه (56): 10 - 11.

(5) - واقعه (56): 88 و 89.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 349

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» «1»

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانشان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان [در ترك عمل به کتاب] ستمکار بر خویش اند، و برخی از آنان میانه‌رو، و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می گیرند، این است آن فضل بزرگ.

در ذیل این آیه مسائل مهمی از ائمه علیهم السلام نقل شده است که عنایت به برخی از آن مسائل ضروری است.

«معانی الاخبار» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

الظَّالِمُ يَحْوُمُ حَوْمَ نَفْسِهِ، وَالْمُقْتَصِدُ يَحْوُمُ حَوْمَ قَلْبِهِ، وَالسَّابِقُ يَحْوُمُ حَوْمَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. «2»

ستمگر کسی است که دور نفس می گردد و مقتصد کسی است که به ترکیه و تطهیر قلب اشتغال دارد و سابق کسی است که در طریق اخلاص و توجه تام به حضرت حق است.

ستمگر کسی است که دور نفس می‌گردد، به این معنا که تابع هوای نفس و شهوات و غرایز غلط است و کوششی جز برای به دست آوردن رضای نفس ندارد.

مقتصد به تزکیه و تطهیر قلب به وسیله زهد و عبادت اشتغال دارد.

سابق در طریق اخلاص و توجه تام به حضرت حق است و با تمام حرکات و افعالش غیر محبوب را نفی و در تمام شؤون حیات جز به خداوند عزیز نظری ندارد، و این است آن که خداوند در قرآن مجید از وی به عنوان مقرب یاد کرده

(1) - فاطر (35): 32.

(2) - بحار الأنوار: 214 / 23، باب 12، حدیث 2؛ معانی الاخبار: 104، حدیث 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 350

است.

امام باقر علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْإِمَامُ، وَالْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ لِلْإِمَامِ، وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ:

الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ. «1»

منظور از سابق به خیرات امام معصوم، و مقتصد، عارف به امام معصوم، و ظالم کسی است که در حق امام معرفت ندارد.

و نیز می‌فرماید:

أَمَّا الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مِمَّا فَعَلَ صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً. وَأَمَّا الْمُقْتَصِدُ فَهُوَ الْمُتَعَبِّدُ الْمُجْتَهِدُ. وَأَمَّا السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ فَعَلَىٰ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ: وَمَنْ قُتِلَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شَهِيداً. «2»

ظالم به نفس از ما کسی است که دارای عمل صالح و نیز معصیت است، و مقتصد عبادت کننده کوشا، و سابق به خیرات علی علیه السلام و حضرت حسن و حسین و شهید از آل محمد: است.

مقام قرب در روایات

مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ ... طُوبَى لِلْمُصْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ، أَوْلِيكَ هُمْ الْمُقَرَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. «3»

در انجیل عیسی علیه السلام است: خوشا به حال اصلاح کنندگان بین مردم؛ اینان روز قیامت دارای مقام قربند.

(1) - الکافی: 214 / 1، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 223 / 23، باب 12، حدیث 35.

(2) - بحار الأنوار: 223 / 23، باب 12، حدیث 34؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 130 / 4.

(3) - بحار الأنوار: 304 / 14، باب 21، حدیث 16؛ تحف العقول: 392.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 351

امام علی علیه السلام درباره قرب الهی می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْإِخْلَاصِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ، فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ. «1»

بر شما باد به درستی در اخلاص و نیکی یقین، که این هر دو از برترین عبادات بندگان مقرب است.

و نیز فرمود:

أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَحْسَنُهُمْ إِيمَانًا. «2»

مقربترین مردم به حضرت حق، بهترین آنان از حیث ایمان است.

و نیز فرمود:

أَقْرَبُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقْوَمُهُمْ لِلْحَقِّ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ، وَأَعْمَلُهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ كُرْهُهُ. «3»

نزدیکترین بنده به خدا کسی است که حقگوتر باشد گر چه گفتارش به ضرر خودش تمام شود، و عاملترین افراد به برنامه‌های حق باشد گر چه از آن عمل کراهت داشته و میلی به آن برایش نباشد.

فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ، كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ. «4»

در وحی حضرت حق به داود آمده: ای داود! چنانکه نزدیکترین بندگان به من متواضعان و فروتنانند، دورترین آنان متکبران می‌باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند تبارک و تعالی نقل می‌کند:

(1) - غرر الحکم: 198، حدیث 3906.

(2) - غرر الحکم: 87، حدیث 1458.

(3) - غرر الحکم: 69، حدیث 961.

(4) - وسائل الشیعة: 273 / 15، باب 28، حدیث 20494؛ الکافی: 123 / 2، حدیث 11.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 352

مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدِي بِمِثْلِ أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَبْتَهِلُ إِلَيَّ حَتَّى أَحِبُّهُ، وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيَدًا وَمَوْئِلًا، إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ. «1»

بندهام به چیزی مانند ادای واجبات به من تقرّب نمی‌جوید؛ او با زاری و گریه دائمش محبوب من است، هر کس محبوبم باشد گوش و چشم و دست و پناهگاهش هستم، چون دعا کند اجابت نمایم و چون بخواهد عطا کنم.

امام علی علیه السلام فرمود:

تَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِإِخْلَاصِ نِيَّتِهِ. «2»

راه مقرب شدن عبد به حضرت رب، اخلاص نیت است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

كَانَ فِيهَا نَاجِي اللَّهِ بِهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطُّورِ أَنْ يَا مُوسَى، أْبْلِغْ قَوْمَكَ أَنَّهُ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي، وَمَا تَعْبَدُ لِي الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنِ مَحَارِمِي، وَ مَا تَزَيَّنَ لِي الْمُتَزَيِّنُونَ بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا عَمَّا بِهِمُ الْغِنَا عَنْهُ.

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، فَمَاذَا أَنْبَأْتَهُمْ عَلَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ يَا مُوسَى، أَمَّا الْمُتَقَرَّبُونَ إِلَى الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ. «3»

در مناجات خداوند با موسی در کوه طور اینچنین خطاب شد: به قومت بگو، متقربان به برنامه‌ای مانند گریه از خشیت من به حضرتم تقرب نجویند، و

(1) - بحار الأنوار: 283 / 5، باب 12، حدیث 3؛ علل الشرایع: 12 / 1، باب 9، حدیث 7.

(2) - غرر الحکم: 93، حدیث 14.

(3) - بحار الأنوار: 349 / 13، باب 11، حدیث 37؛ ثواب الاعمال: 172.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 353

عبادت کنندگان به چیزی مانند خودداری از محرمات به عبادت من برخاستند، و آرایش کنندگان به چیزی مانند بی رغبتی در دنیا به آنچه که از آن بی نیاز هستند برای من آرایش نکردند.

موسی علیه السلام عرضه داشت: ای اکرم الاکرمین، چه اجری برای ایشان قرار داده‌ای؟ جواب آمد: ای موسی، اما آنان که به گریه از خشیت من به من تقرب جستند، در رفیق اعلی‌اند و در چنین مزدی احدی با آنان شرکت ندارد.

یا الهی و سیدی و ربی:

گر جدا سازی به تیغ جور بند از بند من
از تو قطعاً نگسلد سر رشته پیوند من

چیست چندین زهر چشم ای شوخ شگر خند
من

تلخ کامم، زان لب شیرین کرم کن خنده‌ای

عاشق دیگر نخواهی یافتن مانند من

غمزه خونخوارهات را گر سر عاشق کُشی است

(هلالی جغتایی)

سفارش لقمان حکیم در قرب به حق

عَنْ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ أَحْبُبْ عَلِيَّ سِتًّا خِصَالٍ لَيْسَ مِنْهَا خَصْلَةٌ إِلَّا وَتُقَرَّبُكَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتُبَاعِدُكَ عَنْ سَخَطِهِ.

الْأُولَى: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا: وَالثَّانِيَةُ: الرِّضَا بِقَدْرِ اللَّهِ فِيهَا أَحَبِّتَ أَوْ كَرِهْتَ. وَالثَّلَاثَةُ: أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَتُبْغِضَ فِي اللَّهِ. وَالرَّابِعَةُ:

تُحِبُّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ. وَالْخَامِسَةُ: تَكْظُمُ الْعَيْظَ، وَتُحْسِنُ إِلَى مَنْ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 354

أَسَاءَ إِلَيْكَ. وَالسَّادِسَةُ: تَرْكُ الْهَوَى وَمُخَالَفَةُ الرَّدَى. «1»

لقمان حکیم در سفارشش به فرزند خود فرمود: ای پسر! تو را به شش خصلت تشویق می‌کنم که به هر کدامش می‌توانی به رضوان حق نزدیک شده و از سخطش دور گردی:

اول: خدا را عبادت کن و برای حضرتش شریک قرار مده.

دوم: به آنچه خداوند برایت مقرر کرده راضی باش چه دوست داشته باشی یا مکروهت باشد.

سوم: برای خدا دوست داشته باش و به خاطر او دشمن باش.

چهارم: آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست داشته باش.

پنجم: خشم را فرو خور و به کسی که به تو بدی کرده نیکی کن.

ششم: هوای نفس را ترك كن و با امور پست مخالفت بورز.

در هر صورت راه قرب به حق، ادای واجبات به اخلاص و ترك محرمات و آراسته شدن به حسنات و قرار گرفتن در مدار یقین به حق و ایمان به روز قیامت است، که برای تقرّب به جز این مراحل راهی نیست.

«عارفان بیدار دل که راه قرب را پیموده و به خاک حرم محبوب سر سوده، برای طیّ این طریق، رعایت اصولی را دستور می دهند:

اول: جوع: و به عبارت دیگر کم خوری، چنانکه از سیّد انام رسیده:

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ الْجُوعُ. «2»

آقای همه اعمال، گرسنگی است.

در فضایل جوع و کم خوری از انبیا و ائمه علیهم السلام روایات ناچی رسیده که ذکر آن از

(1) - مستدرک الوسائل: 178 / 11، باب 4، حدیث 12684؛ بحار الأنوار: 457 / 75، باب 33.

(2) - جامع السعادات: 5 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 355

حوصله این وجیزه بیرون است.

سفر کرده‌ها فرموده‌اند:

جوع و کم خوری مورث نورانیت دل و علت نشاط در عبادت و نردبان ترقی برای رسیدن به مقام وصال و لقای حضرت ربّ - جلّ و علا - است.

لیک شمس عمر را آرد به غرب	گر چه پر خوردن بود شیرین و چرب
می دهد دل را صفا، جان را ضیا	زان که کم خوردن به قول مصطفی
از پی آن کرد امر «وَأَشْرُفُوا»	گفت در قرآن خدا گر چه «كُلُوا»
نهی سپری کرده با «لَا تُسْرِفُوا»	لیک بعد از هر دو ای جان عمو
پرخوران را عقل از سر می رود	پرخوران رادل مکدر می شود
جانش از لوث قساوت پاک شد	هر که کم خور گشت پر ادراک شد
در کسالت او فتاد از کار شد	وان که پرخور گشت پر آزار شد

دوم: صَمَّت است: یعنی کم گویی و کم حرفی، که قیمت کم گویی آن چنان است که حضرت مولا فرمود:

يا بُنَيَّ لَوْ أَنَّ الْكَلَامَ كَانَ مِنْ فِضَّةٍ كَانَ يَنْبَغِي لِلصَّمِّتِ أَنْ يَكُونَ مِنْ ذَهَبٍ. «1»

ای فرزندم! اگر گفتن به منزله نقره باشد، هر آینه خاموشی طلاست.

و نیز فرمود:

مَنْ سَكَتَ فَسَلِمَ. «2»

آن که ساکت زیست به نجات رسید.

(1) - بحار الأنوار: 332 / 90، باب 19، حدیث 21؛ الزهد: 77، باب 13، حدیث 206.

(2) - بحار الأنوار: 35 / 14، باب 3، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 186 / 12، باب 117، حدیث 16039.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 356

حضرت شیخ اجل، بهاءالدین محمد عاملی می گوید:

گوش بگشا لب فرو بند از مقال	هفته هفته ماه ماه و سال سال
صَمَّتْ عَادَاتِ كُنْ كِهْ اَزْ يَكْ كُفْتَنَكْ	می شود زُنَّارَتِ اَیْنِ تَحْتِ الحِنَكِ
ای خوش آن کو رفت در حصن سکوت	بسته دل در ذکر حیّ لا یموت
خامشی باشد زبان اهل حال	گر بجنابند لب گردند لال
رو نشین خاموش چندین ای فلان	که فراموشت شود نطق و بیان
چند با این ناکسان بی فروغ	باز پیمایی دروغ اندر دروغ

(شیخ بهایی)

سوم: کم خفتن است، و قسمتی از شب را به عبادت و گریه و زاری و تضرع و ابتهال گذراندن، چنانکه از رسول انام صلی الله علیه و آله رسیده:

كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٍ: عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. «1»

هر چشمی در قیامت گریان است مگر سه چشم: دیده‌ای که از نامحرم فرو افتد، چشمی که در طاعت خدا بیدار بماند، چشمی که از خشیت خدا بگرید.

عارف عاشق، حضرت راز شیرازی در این مقوله می گوید:

دلی کز عشق مست آمد سحر بیدار و هشیار	چه عاشق را به بزم حق سحرگه نوبت بار است
--------------------------------------	---

است

به درب حق درآ عاشق که وقت وصل دلدار
است

صغیر مرغ عشق حق سحر در گوش دل اید

(1) - غرر الحکم: 217، حدیث 4268.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 357

شب معشوق بیدار است و شب خفتن تو را
عار است

سحر خیزی گزین ای دل چه صبح دولت باید

دل عشاق آتش جان به شب در ذکر جبار
است

نشان عشق و مستی دان سحرگه دیده گریان

که اندر راه حق نفست بسی سست است و
مگار است

اگر گوید تو را زود است نفس دون خلافت کن

(راز شیرازی)

چهارم: عزلت و کناره گیری از مردمی است که نفس آنان برای انسان از زهر خطرناکتر است، که چنین عزلتی غیر رهبانیت است. رهبانیت در اسلام ممنوع، و عزلت از شیاطین و دزدان طریق انسانیت ممدوح است. شیخ بهایی در مدح عزلت می گوید:

عزلی بگزید و رست از قال و قیل	هر که را توفیق حق آمد دلیل
تو چه جوئی ز اختلاط این و آن	عزت اندر عزت آمد ای فلان
چند گردی چون گدایان در به در	پا مکش از دامن عزت به در
رو نمان شو چون پری از مردمان	گر ز دیو نفس می خواهی امان
عزلی از مردم دنیا گزین	گر تو خواهی عزت دنیا و دین

(شیخ بهایی)

پنجم: ذکر است، یعنی قلب را با یاد خدا منور کردن و زبان را به ذکر حضرت محبوب وادار نمودن و تکرار این برنامه برابر با دستوری که از منابع وحی رسیده تا جایی که حقیقت و نورانیت ذکر در قلب استقرار یابد و به تمام جوانب هستی انسان پرتو اندازد تا غیر دوست در وادی جان نماند و عملی جز برای محبوب از اعضای انسان سر نزند. در قرآن مجید در پنجاه و پنج آیه به طور صریح امر به ذکر شده و در

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 358

این زمینه روایاتی بسیار مهم از معصومین علیهم السلام در مهم ترین کتب حدیث وارد شده است. «1»

3- کرامت عالی انسانی

در کارگاه هستی و عرصه گاه حیات و خانه خلقت و در میان موجودات، انسان از موقعیتی خاص و موقفی کم نظیر برخوردار است. این موقعیت و موقف به خاطر استعدادهای فراوانی است که برای رسیدن انسان به لقای حق و به دست آوردن رشد و کمال، در وجود آدمی نهاده شده است. این استعدادها که به صورت علل ظاهری و باطنی در گنجینه وجود انسان است همه و همه اسباب ظهور کرامت است.

کرامت حقیقی است که از ارتباط انسان با واقعیت های هستی به دست می آید.

کرامت عنصری است که با کمک معرفت به اصول الهی و انسانی، چهره نشان می‌دهد.

کرامت در سایه يك سلسله حقایق باطنی و امور معنوی و حرکات مثبت نصیب انسان می‌شود.

کرامت مجموعه‌ای از عقاید صحیحه، اعمال صالحه، اخلاق پسندیده و حسنات الهیه است.

کرامت کلید گنج سعادت، علاج مرض شقاوت، راهبر انسان به سوی ارادت، نتیجه همت، زمینه حُسن نیت و راهبر عاشقان به سوی حریم حضرت ربّ العزّه است.

(1) - مفصل این پنج برنامه در کتاب «جواهر الکلام در روش و آداب سلوک» آمده است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 359

کرامت در قرآن

ملائکه به دور از شهوت و مادیت و خالی از گناه و معصیت، دارنده عنوان کرامت‌اند:

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ «1»

آیا خبر مهمانان ارجمند و بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ «2»

بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند.

انسان‌های پاک و خالص و با تقوا و متصل به مقام نبوت و بهره‌گرفته از نور امامت، و نیکوکار و با معرفت و خلاصه آنان که سعی دارند با تمام حسنات آراسته شوند و از تمام سیئات مصون بمانند، همچون ملائکه الله معنون به عنوان کرامت هستند:

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ* أُولَئِكَ هُم رِزْقٌ مَّعْلُومٌ* فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» «3»

جز بندگان خالص شده خدا [که از هر کیفری در امانند،* برای آنان رزق و روزی معین و ویژه‌ای است،* میوه‌هایی گوناگون] در حالی که مورد اکرام خواهند بود،* در بهشت‌های پر نعمت.

حبیب نجار «4» آن انسان والا، و مجاهد فی سبیل الله، پس از شهادتش، در عالم

(1) - ذاریات (51): 24.

(2) - انبیاء (21): 26.

(3) - صافات (37): 40 - 43.

(4) - در روایات شیعه و سنی از او به مؤمن آل یاسین یاد کرده‌اند و وی را از صدیقین سه گانه برشمرده‌اند. در شهر انطاکیه که مردمانش بت پرست بودند سه پیامبر به نام‌های صدوق و صلوم و صادق مبعوث گردیدند و پیوسته دعوی پیامبری کردند لکن مردم ایمان نیاوردند و قصد کشتن آن سه پیامبر خدا نمودند، حبیب نجار به یاری پیامبران آمد و مردم بت پرست او را چندان بزدند که هلاک شد.

دائرة المعارف تشیع: 6 / 65، حبیب نجار، به نقل از قصص الانبیاء، ابن کثیر: 1 / 380 - 385، در قصه قوم یس.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 360

برزخ زبان جانش به این حقیقت مترجم شد:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» «1»

[سراجم به دست آن مشرکان شهید شد، و به او] گفته شد: به بهشت درآی.

گفت: ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند،* به این که پروردگارم مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد.

اگر استعداد‌های ظاهری و باطنی هماهنگ با وحی و دستوره‌های انبیا و خواسته‌های ائمه معصومین شود و در این هماهنگی، تقوای الهی یعنی خودداری از هر معصیت و گناهی، رعایت گردد، کرامت عالی انسانی دست می‌دهد و تمام

درهای رحمت الهیه به روی قلب و جان باز می شود و نسیم رضایت الهی به جانب گلستان وجود آدمی وزیدن می گیرد، که قرآن در سوره مبارکه حجرات می فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاهُ «2»

گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

ای انسان، کریمه **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ «3»** در شأن توست، از این بهتر در این عرصه گاه هستی چه می خواهی؟

(1) - یس (36): 26-27.

(2) - حجرات (49): 13.

(3) - اسراء (17): 70. به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 361

کرامت سید الشهداء

حضرت سید الشهداء، پیشوای آزادگان، سرور عاشقان، شمع شبستان قلب عارفان، به شب عاشورا به مسأله کرامت که نتیجه اتصال علمی و عملی به مقام باعظمت نبوت است - نبوتی که راهگشای دل به سوی خدا و ایمان به قیامت و محرک انسان به سوی اخلاق حسنه و اعمال صالحه است - افتخار کرد:

أَتَى عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَالضَّرِّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ «1»

خدا را ثنا می گویم به بهترین ثنا، و او را در خوشی و سختی حمد می کنم، الهی تو را سپاس می گویم که ما را به نبوت گرامی داشتی

او و اصحابش با اتصال علمی و عملی به نبوت، به مقامی از کرامت انسانی رسیدند که برای خود مثل و مانند و شبیه و نظیری نگذاشتند.

فیلسوف و فقیه کم نظیر مرحوم حاج میرزا خلیل کمره‌ای که بیش از هفتاد جلد کتاب پرارزش در معارف اسلامی به رشته تحریر کشید، درباره حضرت سیدالشهداء و یاران باکرامتش در جلد اول «عنصر شجاعت» می‌نویسد:

«به جای يك تن سرباز گمنام، هفتاد و دو تن شهید با نام، و به جای قهرمانان افسانه‌ای، یکصد تن از مردان حقیقت در دیار ما وجود دارد. فداکارانی که به جهان فهمانند عده اندکی با فداکاری، هر کار بزرگ را می‌توانند به عهده بگیرند، ولی عده افزون با داشتن هرگونه وسایل، و تمکن از هر پایه علم و ثروت، بی روح فداکاری نمی‌توانند کار رشید و شایسته‌ای بکنند. به فداکاری خود پیام دادند که شما آیندگان که با يك جهان وسایل هم آغوش ولی از ما عقب هستید برای این است که از فداکاری کسری دارید؛ و فداکاری و آخرین پایه تضحیه را به آموزش

(1) - بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37؛ الارشاد، شیخ مفید: 91 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 362

جویان آموختند.

در اقدام به خدمت، در غیاب و حضور، نهفته و آشکار، هر گونه خدمت را به موقع خود انجام دادند، از دوندگی و داد بردن و مدد خواستن از خویش و بیگانه، و دعوت از کسان خود و از یاران، و از تبلیغ و سفارش به دمسازان قدمی فروگذار نکردند. در مقاومت با خطر، گرفتار تهدید جان و ویرانی خاتمان، و راه بی آب و آبادانی، و جاده‌های میان کوه و کمر و بیراهه رفتن، و جانفشانی بر فراز منبر و قصر شدند و مقاومت کردند. برابری با کوه کوه آهن، اندکی از مقاومت آنها نکاست.

سربازانی که با نیکنامی در پای نیکنامی در بجه گرداب خطر اقدام کردند. از وفاداری به نام سابقه پیغمبر خود، و سابقه پیمان خویش، کلمه وفا را به قیمت جان قیمت نهادند. از روح نظامی گری و نیروی جنگی، بهترین نمونه نظامیان صدر اول اسلامند، برجسته‌ترین سلحشور با آیین‌اند، که روح سلحشوری را با نیروی دین چنان به هم آمیخته دارند که گویی همه آیین است و سلحشوری نیست، یا همه سلحشوری است و آیین در سایه آن پیدا نیست.

از ادب، نگذاشتند در ناملازمات و در مرگ عزیز و فرزند، امام آنها منتی احساس کند یا ملالتی در خاطر راه دهد، بلکه گفتند: ما را به مشرق ببر یا به مغرب با کمال سربلندی برای ما و تو در دسری نیست و هیچ سرافکنندگی در کار نمی‌باشد. از دلداری، در دل سردار خود و هر شنونده‌ای نشاطی به ودیعه می‌گذاشتند که مرگ در ذایقه او شیرین و گوارا می‌نمود.

سخنورانی که سخن بافی را به دیگران واگذارند، گفتارشان به کردار آمیخته، چنانکه تو گوئی کردار آنان گفتاری است مجسم، و گفتار آنان رفتاری یا روانی است اندک اندک رخ می‌نماید. گفتار گوهریارشان گاهی تسلیتِ درمانده بود، و گاهی دلداری به افسرده می‌داد، روح تازه می‌دمید. در راه حقیقت، شجاعت و فداکاری می‌آموخت، در رساندن پیغام فضیلت از عهده مجسم کردن فضایل کاملاً برمی‌آمد.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 363

می‌نمود که در تبلیغ پیام‌های پروردگار بیم و هراس از احدی ندارند، در پند و اندرز برای دشمن نیز بسان دوست، غمخواری می‌کردند.

از آسمان فضیلت، زبان آنان برای ترجمان وحی گویی انتخاب شده؛ زبان، زبان انبیا؛ پیام، پیام انبیا؛ اگر پیغمبر خود را به آنان رسانیده بود دهن آنان را می‌بوسید. از گریبان آنان ناطقه انسان نیروی خود را آشکارا می‌کرد، و محسوس می‌کرد که نفس ناطقه سپهد و مَهْمِین نیروهای دیگر انسان است، و گاهی این سپهد توانا برای ابراز منویات، گذشته از زبان و منطق، تمام اعضا و جوارح را استخدام می‌کرد و پیام فضیلت را در سر چهارسوی و بازار دنیا می‌رساند، به آوازی رسا این صدا را بلند می‌کرد که به هیچ جنجالی نتوان آن را خفته کرد. و سخنوری آن است که در دیگران به حسن اعتماد و حسن اعتقاد بیفزاید و امور جوهری در ذوات و نفوس بیافریند، با آن که آواز، خود، صدا، یعنی تَمَوِّج هوایی بیش نیست.

اگر به این زندگان ابد عشق بورزم جا دارد، چه از این زندگان تا ابد شعاع حیات بسان سرچشمه آب حیات، روان است. اگر نام آنان را تجدید کنیم روان خود را از رنج و فشار نجات داده‌ایم. اگر روش اقدام و کردار و روحیه آنان را تجدید کنیم به روح سلحشوری و وظیفه نظامی‌گری خدمت کرده‌ایم. اگر به جنبه خداپرستی آنان، آیین را تقویت کنیم، سزد که آنان را ذکر خدا خواهیم یافت. ما اگر همه فضایل را بخواهیم در یکجا بیابیم در میهن یعنی قبه و بارگاه جان و روان اینان خواهیم یافت.

علمای اخلاق ما اگر اخلاق را در پیرهن اینان ببینند، امیر لشکران ما اگر برای تهیه روح نظامی و رویه سلحشوری پیام آنان را بشنوند و بشنوند، هر دووان به سپاه صلاح و سلاح خود، ذخیره فناپذیر رسانده‌اند.

اگر عرفا تن در دهند که از ادعا به وادی حقیقت و عمل يك قدم بردارند، طرز گشودن درهای آمد و شد را به جهان ملکوت یاد خواهند گرفت، مردانی را خواهند دید که شوق پیایی، آنان را چنان کشانده که چون دیدند بقا با لقا سازگار نیست،

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 364

لباس بقا را کنند تا در لقا را کوبیدند.

حجت خدای بر خلائق، اگر اینان باشند، کار ما به رسوایی است، معلوم می شود عارف عذری ندارد که سلحشور نیست، سلحشور سخنی پا بر جا ندارد که مرد آیین نیست، و شاعر زبان آور معذور نیست که پشت کار ندارد. ولی تذکر آنان چنانکه مایه سرافکنندگی ماست، چه که به وزن واقعی خود پی می بریم، سبب شور و جوش و خروش پاسبانان وظیفه مقدس است. «1»

راه به دست آوردن کرامت در سوره معارج

قرآن مجید در آیات متعددی راه به دست آوردن کرامت را به آنان که عاشق کرامت هستند نشان می دهد. در آیات 23 تا 35 سوره مبارکه معارج «2»، نزدیک به 9 برنامه را سبب کرامت در دنیا و آخرت قلمداد می کند:

1- آنان که در نماز و طاعت مقیمند و تا لحظه آخر عمر دست از عبادت نمی کشند.

2- در مال و دارایی و ثروت خویش برای سائل و محروم، حق معین و معلوم قرار می دهند.

3- قیامت را براساس معرفتی که کسب کرده با تمام وجود تصدیق دارند.

4- از قهر و عذاب خویش سخت ترسانند، عذابی که امانی برای هیچ کس جز

(1) - عنصر شجاعت: 59 / 1.

(2) - «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ* وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ* لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ* وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّوْمِ الدِّينِ* وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ* إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ

رَ عُونَ* وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ* وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ* أُولَئِكَ فِي جَنَّةٍ مُكْرَمُونَ»؛ معارج (70):
23-35.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 365

پاکان از آن نیست.

5- از شهوات جنسی حرام خود را با یاد خدا و محشر حفظ می کنند و جز به زنان و کنیزان ملکی خویش نظر ندارند، که غیر این تعدی و تجاوز و ستمکاری است.

6- در تمام امور امین و امانتدارند.

7- عهد و پیمان خویش را رعایت می کنند.

8- برای حفظ حقوق مردم به شهادت در دادگاه عدل قیام کنند.

9- از نماز خود با رعایت وقت و شرایط و حضور قلب محافظت نمایند.

آنان که جامع این اوصافند در باغهای بهشت با عزت و احترام متنعمند. این را باید بدانیم که کرامت انسانی، در هر دو جهان محصول ایمان و عمل و اخلاق است، که بدون این حقایق از انسانیت انسان چیزی ظهور نخواهد کرد و جدای از این واقعیت‌های زیستن، آدمی را به پست‌ترین مرحله سقوط خواهد رساند.

کرامت انسان در کلام فیض

فیض کاشانی که در علوم منقول و معقول و حکمت و عرفان و فهم قرآن و احادیث، انسانی کم نظیر است، در رساله «زاد السالك» بر مبنای آیات قرآن و روایات، جهت کسب کرامت می فرماید:

«بدان - اَيَّدَكَ اللَّهُ بِرُوحٍ مِنْهُ - همچنان که سفر صوری را مبدئی و منتهایی، و مسافتی و مسیری، و زادی و راحله‌ای، و رفیقی و راهنمایی می باشد، همچنین سفر معنوی را که سفر روح است به جانب حق - سبحانه و تعالی - همه هست.

مبدأش جهل و نقصان طبیعی است که با خود آورده‌ای از شکم مادر:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 366

وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» «1»

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.

و منتهایش کمال حقیقی است که فوق همه کمالات است و آن وصول است به حق سبحانه و تعالی:

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ» «2»

و این که پایان [همه امور] به سوی پروردگارتوست.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» «3»

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را [در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد،] دیدار می کنی.

و مسافت راه، در این سفر، مراتب کمالات علمیه و عملیه است که روح طی آنها می کند شَيْئًا فَشَيْئًا، هرگاه بر صراط مستقیم شرع که مسلوک اولیا و اصفیاست سایر باشد:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» «4»

و مسلماً این [برنامه های محکم و استوار و قوانین و مقررات حکیمانه] راه راست من است؛ بنابراین از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید

(1) - نحل (16): 78.

(2) - نجم (53): 42.

(3) - انشقاق (84): 6.

(4) - انعام (7): 153.

که شما را از راه او پراکنده می کند.

و این کمالات مترتب است بعضی بر بعضی؛ تا کمال متقدم طی نشود به متأخر منتقل نتوان شد، چنانکه در سفر صوری تا قطعه مسافت مقدمه طی نشود به متأخر نتوان راه یافت. و منازل این سفر، صفات حمیده و اخلاق پسندیده است که احوال و مقامات روح است، از هر يك به دیگری که فوق آن است منتقل می شود به تدریج.

منزل اول یقظه است که آگاهی است، و منزل آخر توحید است که مقصد اقصی است از این سفر. و مسیر این سفر، جدّ تمام و جهد بلیغ نمودن و همت گماشتن است در قطع این منازل به مجاهده و ریاضت نفس به حمل اعبای تکالیف شرعی، از فرائض و سنن و آداب و مراقبه و محاسبه نفس آنآ فانا و لحظه فلحظه، هموم را واحد گردانیدن، و منقطع شدن به حق سبحانه و تعالی:

وَ ادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً «1»

نام پروردگارت را [به زبان حال و قال] یاد کن [و از غیر او قطع امید نما] و فقط دل بر او بند.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «2»

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راههای خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

و زاد این سفر تقواست.

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى «3»

(1) - مزمل (73): 8.

(2) - عنكبوت (29): 69.

(3) - بقره (2): 197.

و به نفع خود توشه بگیرید که بهترین توشه، پرهیزکاری است.

و تقوا عبارت است از قیام نمودن به آنچه شارع امر به آن فرموده است، و پرهیز کردن از آنچه نهی از آن کرده، از روی بصیرت، تا دل به نور شرع و صیقل تکالیف آن مستعدّ فیضان معرفت شود از حقّ و عزّوجلّ:

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» «1»

و از خدا پروا کنید و خدا [احکامش را] به شما می آموزد.

و همچنانکه مسافر صوری تا قوت بدن از زاد حاصل نکند قطع راه نتواند کرد، همچنین مسافر معنوی تا به تقوا و طهارت شرعیّه ظاهراً و باطناً قیام ننماید و روح را تقویت به آن نکند، علوم و معارف و اخلاق حمیده که بر تقوا مترتب می شود و تقوا از آن حاصل می شود، بر او فایض نمی گردد. و مثل این مثل کسی است که در شب تار چراغی در دست داشته باشد و به نور آن راهی را می بیند و می رود، هر يك گام که بر می دارد قطعه ای از آن راه روشن می شود و بر آن می رود، و تا گام بر ندارد و نرود روشن نشود، و تا روشن نشود نتواند رفت. آن دیدن به منزله معرفت است، و آن رفتن به منزله عمل و تقوا.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ أُورِثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. «2»

هر کس به آنچه از واقعیت های دینی که می داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی داند به او می آموزد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

(1) - بقره (2): 282.

(2) - بحار الأنوار: 172 / 89؛ الخرائج و الجرائح: 3 / 1058.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 369

الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا انْتَحَلَ عَنْهُ. «1»

دانش و معرفت به سوی عمل فریاد می‌زند، اگر اجابت کند به آثار معرفت می‌رسد، ورنه چراغ معرفت به خاموشی می‌گراید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ، وَ لَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ. فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ. «2»

خداوند عملی را بدون معرفت نمی‌پذیرد، و معرفت جز با عمل پا بر جا نمی‌ماند. معرفت راهنمای به سوی عمل است، بی عمل بی‌معرفت است.

بدانید قسمتی از ایمان مکمل قسمت دیگر است.

همچنانکه در سفر صوری کسی که راه را نداند به مقصد نمی‌رسد، همچنین در سفر معنوی کسی که بصیرت در عمل ندارد به مقصد نمی‌رسد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا تَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا. «3»

آن که بدون بصیرت و شناخت حرکت می‌کند، مانند مسافری است که بیراهه می‌رود؛ سرعت سپرش جز دوری از مقصد برایش نمی‌آورد.

به عصیان پرده عصمت مکن چاک

بیا ای رند عالم سوز بی باک

حیا را پرده پوش عیب خود کن

سر از شرم گنه در جیب خود کن

کم آبروی خود را بر زمین ریخت

کسی کاواز حیا خون از جبین ریخت

(2) - الکافی: 44 / 1، حدیث 2؛ المحاسن: 198 / 1، باب 2، حدیث 25.

(3) - بحار الأنوار: 244 / 75، باب 23؛ وسائل الشیعة: 24 / 27، باب 4، حدیث 33110.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 370

به حرمت پاسبان خویش باشد

سری کاو از حیا در پیش باشد

بیای عاقبت گم کرده خویش

سر خود از حیا گر افکنی پیش

(هلالی جغتایی)

و راحله این سفر بدن است و قوای آن. و همچنان که در سفر صوری اگر راحله ضعیف و معلول باشد، راه را طی نتواند کرد، همچنین در این سفر تا صحت بدن و قوت قوی نباشد کاری نتوان ساخت. پس تحصیل معاش از این جهت ضروری است و آنچه از برای ضرورت است به قدر ضرورت باید، پس طلب فضول در معاش مانع است از سلوک؛ و دنیای مذموم که تخریب از آن فرموده اند عبارت از آن فضول است که بر صاحبش وبال است، و اما قدر ضروری از آن داخل امور آخرت است و تحصیلش عبادت.

و همچنان که اگر کسی راحله‌ای را در سفر صوری در اثنای راه سر دهد تا خود سر می‌چرد راه او طی نمی‌شود.

همچنین در این سفر معنوی اگر بدن و قوی را بگذارد تا هر چه مشتتهای آنهاست به فعل آورند و به آداب و سنن شرعیّه مقید نگرداند و لجام آن را در دست نداشته باشد راه حق طی نمی‌شود.

و رفیقان این راه علما و صلحا و عباد سالکانند که یکدیگر را مُد و معاونند، چه هر کسی بر عیب خود زود مطلع نشود، اما بر عیب دیگری زود واقف می‌شود، پس اگر چند کس با هم بسازند و یکدیگر را از عیوب و آفات باخبر سازند، زود راه برایشان طی می‌شود و از دزد و حرامی دین ایمن می‌گردند، چه:

الشَّيْطَانُ إِلَى الْمُنْفَرِدِ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى الْجَمَاعَةِ، وَيَدُّ اللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ. «1»

(1) - قریب به این مضمون از امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» خطبه 127 در خطاب به خوارج روایت شده است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 371

تسلط شیطان به فرد نزدیکتر است از سلطه او به جمع، و دست خدا بر سر جمع است.

اگر یکی از راه بیرون رود دیگری او را خبردار می‌گرداند، و اگر تنها باشد تا واقف شود هیئات است.

و راهنمای این راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم‌اند، که راه نموده‌اند و سنن و آداب وضع کرده و از مصالح و مفساد راه، خبر داده‌اند و خود به این راه رفته‌اند و امت را به تأسی و اقتفای خود فرموده‌اند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ «1»

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگویی نیکویی است.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «2»

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

راههای کسب کرامت

«و محصل آنچه ایشان انجام می داده‌اند و به آن امر می فرمودند، چنانکه از روایات معتبره به طریق اهل بیت علیهم السلام مستفاد می شود از اموری که سالک را لابد است از آن، و اخلال به آن به هیچ وجه جایز نیست، بعد از تحصیل عقاید حقّه، بیست و پنج چیز است:

اول- محافظت بر صلوات خمس، یعنی گزاردن آن در اول وقت به جماعت و سنن و آداب. پس اگر بی عتبی و عذری از اول وقت تأخیر کند یا به جماعت حاضر

(1) - احزاب (33): 21.

(2) - آل عمران (3): 31.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 372

نشود یا سنتی از سنن یا ادبی از آداب آن را فرو گذارد الا نادراً، از سلوک راه بیرون رفته و با سایر عوام که در بیدای جهالت و ضلالت سرگردان می چرند و از راه و مقصد بی خبرند و ایشان را هرگز ترقی نیست، مساوی است.

دوم- محافظت بر نماز جمعه و عیدین و آیات با اجتماع شرایط، الا مع العذر المسقط، که سه جمعه متوالی ترك نماز کند بی عتبی، دل او زنگ گیرد به حیثیتی که قابل اصلاح نباشد.

سوم- محافظت بر نماز معهوده رواتب یومیّه، که ترك آن را معصیت شمرده‌اند، الا چهار رکعت از نافله عصر و دو رکعت از نافله مغرب و وُتیره که ترك آن بی عذر نیز جایز است.

چهارم- محافظت بر صوم ماه رمضان و تکمیل آن، چنانچه زبان را از لغو و غیبت و دروغ و دشنام و نحو آن، و سایر اعضا را از ظلم و خیانت و فطور را از حرام و شبهه بیشتر ضبط کند که در سایر ایام می کرد.

پنجم- محافظت بر صوم سنت که سه روز معهود است از هر ماهی که معادل صوم دهر است، چنانکه بی عذری ترك نکند و اگر ترك کند قضا کند یا به مُدّی از طعام تصدیق نماید.

ششم- محافظت بر زکات بر وجهی که تأخیر و توانی جایز ندارد مگر عذری باشد، مثل فقد مستحق، یا انتظار افضل مستحقین و نحو آن.

هفتم - محافظت بر انفاق حق معلوم از مال، یعنی مقرر سازد که هر روز یا هر هفته یا هر ماه چیزی به سائل یا محروم می‌داده باشد به قدر مناسب مال، چنانکه اخلال به آن نکند، و اگر کسی را نیز بر آن مطلع نسازد بهتر است.

هشتم - محافظت بر حجة الاسلام، چنانکه در سال و جوب به فعل آورد و بی‌عذری تأخیر روا ندارد. در حدیث دیگر وارد است که: هر امام را عهدی است بر گردن اولیا و شیعه خود، و از جمله تمامی وفای به عهد، زیارت قبور ایشان است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 373

نهم - زیارت قبور مقدسه پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام چه در حدیث آمده که: زیارت حسین علیه السلام فرض است بر هر مؤمن، هر که ترك کند حقی از خدا و رسول ترك کرده باشد.

دهم - محافظت بر حقوق اخوان و قضای حوایج ایشان، چه تأکیدات بلیغه در آن شده بلکه بر اکثر فرائض مقدم است.

یازدهم - تدارك نمودن هر چه از مذکورات فوت شده باشد وقتی که متنبه باشد مهما ممکن.

دوازدهم - اخلاق مذمومه مثل کبر و بخل و حسد و نحو آن را از خود سلب کردن به ریاضت و مضادّت، و اخلاق پسندیده مثل حُسن خلق و سخا و صبر و غیر آن بر خود بستن تا ملکه شود.

سیزدهم - ترك منهیات جمله، و اگر بر سیل ندرت معصیتی واقع شود زود به استغفار و توبه و انابت تدارك نماید تا محبوب حق باشد:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «1»

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می‌کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی‌ها از همه آلودگی‌ها] پاکیزه می‌کنند. دوست دارد.

وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ مُغْتَبِرٍ تَوَّابٍ. «2»

و به حقیقت که خداوند دوستدار هر انسانی است که به فتنه گناه دچار شده به عرصه گاه توبه آمده است.

فیض با کرامت می‌فرماید:

بی تو یکدم نمی توانم بود

خسته غم نمی توانم بود

(1) - بقره (2): 222.

(2) - الفتوحات المکیة: 142 / 2؛ فیض القدیر: 63 / 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 374

ذره‌ای تا ز من بود باقی

با تو همدم نمی توانم بود

بی لقایتم نمی توانم زیست

با لقا هم نمی توانم بود

نظری کن به من، ز من بستان

همدم غم نمی توانم بود

(فیض کاشانی)

چهاردهم- ترك شبهات که موجب وقوع در محرمات است. و گفته‌اند:

هر که ادبی را ترك کند از سنتی محروم می‌شود، و هر که سنتی را ترك کند از فریضه‌ای محروم می‌شود.

پانزدهم- در مالا یعنی خوض نکردن، که موجب قسوت و خسران است، و فی الحدیث:

مَنْ طَلَبَ مَالًا يَعْنيهِ فَاتَهُ مَا يَعْنيهِ. «1»

کسی که دنبال امور بی‌فائده و کارهای بیهوده باشد، کارهای بافایده از دستش می‌رود.

و اگر از روی غفلت صادر شود، بعد از تنبّه تدارك نماید به استغفار و انابت:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْعِجِّ ثُمَّ لَا يُفْصِرُونَ «2»

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند].* و برادران بی تقویان [که شیاطین هستند] همواره آنان را به عمق گمراهی می کشانند؛ سپس [در به گمراهی کشیدنشان] کوتاهی نمی ورزند.

(1) - المناقب، خوارزمی: 375؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن الدمشقی: 152/2.

(2) - اعراف (7): 201-202.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 375

و تا ترك مجالست بطلالین و مغتابین و آنهایی که سخنان پراکنده گویند و روز می گذرانند نکند از مالایعی خلاص نشود، چه هیچ چیز مثل این نیست در ایجاب قسوت و غفلت و تضييع وقت.

شانزدهم - کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن را شعار خود ساختن که دخل تمام در تنویر قلب دارد.

هفدهم - هر روز قدری از قرآن تلاوت کردن، و اقلش پنجاه آیه است، به تدبّر و تأمل و خضوع، و اگر بعضی از آن در نماز واقع شود بهتر است.

هیجدهم - قدری از اذکار و دعوات ورد خود ساختن در اوقات معینه، خصوصاً بعد از نمازهای فریضه، و اگر تواند که اکثر اوقات زبان را مشغول ذکر حق دارد و اگر چه جوارح در کارهای دیگر مصروف باشد زهی سعادت.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که:

زبان مبارک ایشان اکثر اوقات مترّم بوده است به کلمه طیبّه: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اگر چیزی می خورده اند و اگر سخن می گفته اند و اگر راه می رفته اند، إلی غیر ذلك، چه این مُبَد و معاونی قوی است مر سالک را، و اگر ذکر قلبی رانیز مقارن ذکر لسانی

سازد به اندک زمانی فتوح بسیار روی می دهد. تا می تواند سعی نماید که دم به دم متذکر حق می بوده باشد تا غافل نشود، که هیچ امری به این نمی رسد در سلوک، و این مددی است قوی در ترك مخالفت حق سبحانه و تعالی به معاصی.

نوزدهم- صحبت عالم و سؤال از او و استفاده علوم دینیّه به قدر حوصله خود تا می تواند، که علمی بر علم خود بیفزاید:

أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. «1»

داناترین مردم کسی است که علم دیگران را به علم خود بیفزاید.

(1)- بحار الأنوار: 1/ 164، باب 1، حدیث 1؛ من لایحضره الفقیه: 4/ 395، حدیث 5840.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 376

صحبت اعلم از خود را فوزی عظیم شمرد، و اگر عالمی یابد که به علم خود عمل کند، متابعت او را لازم شمرد و از حکم او بیرون نرود. و مراد از علم، علم آخرت است نه علم دنیا، و اگر چنین کسی نیابد و اعلم از خود نیز نیابد، با کتاب صحبت دارد و با مردم نیکوسیرت، که از ایشان کسب اخلاق حمیده کند، و هر صحبتی که او را خوشوقت و متذکر حق و نشأه آخرت می سازد از دست ندهد.

بیستم- با مردم به حسن خلق و مباسطت معاشرت کردن تا بر کسی گران نباشد، و افعال ایشان را محملی نیکو اندیشیدن و گمان بد به کسی نداشتن.

بیست و یکم- صدق در اقوال و افعال را شعار خود ساختن.

بیست و دوم- توکل بر حق - سبحانه و تعالی - کردن در همه امور، و نظر بر اسباب نداشتن، و در تحصیل رزق اجمال کردن و بسیار به جدّ نگرفتن در آن، و فکرهای دور به جهت آن نکردن، و تا می توان به کم قناعت کردن و ترك فضول نمودن.

بیست و سوم- بر جفای اهل و متعلقان صبر کردن، و زود از جا در نیامدن و بدخوبی نکردن، که هر چند جفا بیشتر می کشد و تلقی بلا بیشتر می کند زودتر به مطلب می رسد.

بیست و چهارم- امر به معروف و نهی از منکر به قدر وسع و طاقت کردن، و دیگران را نیز بر خیر داشتن و غمخواری نمودن، و با خود در سلوک شریک ساختن اگر قوت نفسی داشته باشد، و الا اجتناب از صحبت ایشان نمودن با مدارا و تقیه تا موجب وحشت نباشد.

بیست و پنجم- اوقات خود را ضبط کردن، و در هر وقتی از شبانه روز وردی قرار دادن که به آن مشغول می شده باشد، تا اوقاتش ضایع نشود، چه هر وقتی تابع موقوفه له است، و این عمده است در سلوک.

این است آنچه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم به ما رسیده که خود انجام

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 377

می داده اند و دیگران را می فرموده اند.

عارف عاشق ملا احمد نراقی، در باب این سفر معنوی و سیر ملکوتی و روحانی می فرماید:

اندر این عالم مسافر روز و شب	سوی منزل می رود با صد تعب
در جهان پاک لیکن ای عمو	منزل آید جلد و چابک سوی او
سوی مقصد بایدت رفت این جهان	مقصد آنجا سوی تو گردد روان
ور تو هم ره را نوردی روز و شب	نی از آنت رنج باشد نی تعب
این سفر راه عراق و شام نیست	طی راهش را پی و اقدام نیست
راه شهر هستی و ملک بقاست	کی در این ره راهرو محتاج ماست

(ملا احمد نراقی)

حضرت سجّاد علیه السلام در مناجات تائبین به پیشگاه مقدّس حضرت ربّ العزّه عرضه می‌دارد:

قَوَّأَسْفَاهُ مِنْ خَجَلْتِي وَافْتِضَاحِي، وَوَاهَقَاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَاجْتِرَاحِي، أَسْأَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ، وَيَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ
أَنْ تَهَبَ لِي مُوبِقَاتِ الْجَرَائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَيَّ فَاضِحَاتِ السَّرَائِرِ. «1»

پس آه و تأسّف و حسرت از خجالت و رسوایی و افتضاح من، و وای و اندوه و غم از کردار زشت من. از تو در خواست می‌کنم ای بخشنده گناه بزرگ و ای جبران کننده هر شکسته استخوان، که گناهان مهلك خطرناکم را ببخشی، و زشتی‌های پنهانی فضاحت آور و رسواکننده‌ام را بپوشانی.

(1) - بحار الأنوار: 142/91، باب 32، مناجاة التائبين.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 4، ص: 378

و امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل عرضه می‌دارد:

فَأَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لَا يَجْحَبَ عَنْكَ دُعَائِي سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي، وَلَا تَقْضِخْنِي بِحَفِيٍّ مَا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي، وَلَا تُعَاجِلْنِي
بِالْعُقُوبَةِ عَلَى مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَ إِسَاءَتِي، وَدَوَامِ تَقْرِيطِي وَجَهَالَتِي، وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي وَ غَفْلَتِي. «1»

به عزّت قسم که عمل بد و افعال زشت من، دعای مرا از اجابت منع نکند، و به قیابح پنهانم که تنها تو بر آن آگاهی مرا مفتضح و رسوا نگردانی، و بر آنچه از اعمال بد و ناشایسته در خلوت بجا آورده‌ام و تقصیر و نادانی و کثرت اعمال با غفلت و شهوت که کرده‌ام زودم به عقوبت مگیر.

از این جملات و فرازهای نورانی که از منابع دانش حق همچون امام علی علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام و امثال این دو بزرگوار نقل شده و آیات قرآن مجید هم مؤید آن است معلوم می‌شود رسوایی و افتضاح انسان در دنیا و آخرت نتیجه جرم و عصبان و گناه و معصیت اوست. خطا و ذنب و دوری از طاعت و عبادت، ساختمان کرامت انسانی را خراب و مایه ننگ و رسوایی آدمی است.

(1) - مصباح المتهجّد: 844، دعاء آخر و هو دعاء الخضر علیه السلام، دعای کمیل.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 379

[«7» اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ هَبَةِ الْوَهَّابِينَ بَيْتِكَ وَأَكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصَلَاتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَدْلِكَ وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ «8» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكِدْنَا وَلَا تَكِدْ عَلَيْنَا وَامْكُرْ لَنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا وَأَدِلْ لَنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا]

خدایا! به عطا و احسانت، ما را از عطا و احسان دیگران بی نیاز ساز، و از ما غم و اندوه بریده شدن احسان دیگران را به احسان و جایزهات کفایت فرما، تا با بذل و بخشش تو، به دنبال و بخشش احدی رغبت نکنیم، و با فضل و احسان تو از احدی نهراسیم. خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و به سود ما چاره فرما و به زیان ما چاره مساز، و به سود ما تدبیر کن و به زیان ما تدبیر مفرما، و ما را بر دیگران پیروزی ده، و دیگران را بر ما پیروز مگردان.

نیاز به خدا و بی نیازی از همه

این مسأله صحیح است که انسان مدنی الطبع و اجتماعی آفریده شده و در امور زندگی و حیات به کمک و معاونت دیگران نیازمند است و زندگی و ادامه حیات بدون ارتباط با همنوعان برایش میسر نیست، ولی این همه اقتضای این را ندارد که انسان در تمام جوانب حیات، حتی حالات و احوالات در گرو خواسته‌های بی حد و مرز دیگران برود، و به خاطر امور مادی و نیازمندی‌ها به خصوص در مواقع گرفتاری که دیگران محض عواطف و احساسات یا اهداف دیگر به انسان کمک

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 380

بلاعوض می نمایند، آنان را به جای حضرت مالک الملوک، معبود خود گرفته و موجودیت خویش را در آنچه آنان می خواهند خرج کند.

گاهی نیازمندی‌های انسان، سنگری برای دشمنان خداست که اگر انسان توجه به حقیقت نداشته باشد از آن سنگر با ظاهری فریبنده به انسان حمله می شود و مغز و قلب به تصرف دشمن درآمده و آدمی عمله بی چون و چرای شیطان یا شیاطین می گردد.

در این مسیر باید ابودرور برخورد کرد، به وقت نیاز، عطای دشمن را که برای به یغما بردن دین و ایمان انسان به کار گرفته می شود با کمال شجاعت رد کرد و رنج تبعید به بیابان رزده را پذیرفت و در آنجا در حال سلامت دین و الگو شدن برای مجاهدان فی سبیل الله در آغوش لطف و محبت حضرت محبوب جان سپرد.

از دوری گزیدن آنان که قصد برده کردن انسان را دارند نباید وحشت کرد، و از تنها شدن از آنان که با حقیقت پیوند ندارند نباید ترسید. باید آن چنان در قید بندگی حق بود و عاشقانه در مدار عبادت راه پیمود که تدبیر الهی به سود انسان تمام شود، و به عبارت دیگر درهای رحمت الهیه به سوی انسان باز شده و نعمت‌های ظاهری و باطنی آن چنان به کار گرفته شود که محصول به کارگیری نعمت‌ها بهشت و رضوان حق شود، نه این که به صورتی هم آغوش با زندگی شد که چنگال گناه به همه نواحی حیات اتصال پیدا کند، آنگاه تدبیر الهی به مجازات همه جانبه انسان تعلق گیرد.

آن چنان هماهنگ با حق و حقیقت باید زیست که مشکلات آسان شود و گره‌های کور بازگردد و نور واقعیت در قلب بتابد و به قول حضرت سجاد علیه السلام:

مکر دوست به سود انسان شود، نه آن که به خاطر تخلف از حقیقت، و بغی و تجاوز و ستم، بدون این که انسان بفهمد، به تدریج دچار مشکلات گردد و گره‌ها به کار افتد و آدمی با مکر حق به چاه هلاکت و شقاوت سرنگون شود.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 381

آنان که جز در صراط مستقیم دوست حرکت ندارند، آنان که قلبشان از عشق حضرت محبوب می‌تپد، آنان که بار غمی جز بار غم یار بر دوش جان ندارند، آنان که منور به نور معرفت هستند، آنان که غیر عمل صالح عملی ندارند و جز اخلاق حسنه مایه و سرمایه‌ای برای آنان نیست، آنان که هماهنگ با حیات انبیا و ائمه زیست می‌کنند و دلیلی جز قرآن نمی‌شناسند و لحظه‌ای از یاد حق و روز قیامت غافل نیستند و حقوق برادران و هموعان را رعایت می‌کنند، همیشه و همه جا بر دشمنان پیروزند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 382

[«9» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَفِنَا مِنْكَ وَاحْفَظْنَا بِكَ وَاهْدِنَا إِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنَّ مَنْ تَقِيهِ يَسْلَمْ وَمَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمْ وَمَنْ تُقَرِّبُهُ إِلَيْكَ يَغْنَمْ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از خشم خود نگاه دار و به عنایتت محافظت فرما و به سوی خود هدایت کن و از حضرتت دور مساز؛ همانا هر که را تو حفظ کنی سالم می‌ماند، و هر که را تو هدایت فرمایی دانا می‌شود، و هر که را تو به خود نزدیک کنی، به بهره‌مندی می‌رسد.

خدا، پناهگاه انسان

اگر خداوند، انسان را پناه دهد، او را از افراط و تفریط دور می‌کند و در واقع بنده مستقیم الحركات می‌شود و به راه مستقیم هدایت می‌شود و از انحراف در راستی و درستی و واقع شدن در هوا و هوس هلاک کننده سالم می‌ماند و چون هدایت حاصل شد مانع گمراهی از صراط مستقیم می‌شود و عبد به راه حق علم پیدا می‌کند و چون علم پیدا کرد و به طرف خداوند حرکت کرد قرب الهی برای او حاصل شده به سعادت ابد و به غنای حقیقی و ملک ابدی خواهد رسید که مستلزم سلامت و هدایت است و سلامت و هدایت مستلزم علم و قرب است و علم و قرب مستلزم غنای حقیقی و سعادت ابدی خواهد بود.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 383

زیر بنای سعادت

خودشناسی و یا معرفت نفس زیربنای سعادت بشر در جمیع شؤون مادی و معنوی است. آدمی در پرتو خودشناسی به نیازهای درونی و برونی خویش پی می‌برد، عواملی را که مایه تعالی و تکامل اوست تشخیص می‌دهد، وظیفه شناس می‌شود، به پاکی و نیکی می‌گراید و سرانجام به کمالی که لایق مقام انسان است، نایل می‌شود.

سعادت و خودآگاهی

کسی که خواهان سعادت است باید خود را بشناسد و از ذخایر درونی و برونی خویش آگاه شود، طبق سنن آفرینش قدم بردارد، کلیه جهات مادی و معنوی را مورد توجه قرار دهد، تمایلات انسانی و غرایز حیوانی را به موازات هم، با رعایت تعادل و موازنه اقتناع نماید و هیچ يك را فدای دیگری نکند، این خود برنامه اسلام و راه و رسم مسلمانان راستین و دین شناس است.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ وَ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ. «1»

از ما نیست آن کس که دنیای خود را برای دین ترك گوید، یا دین خود را برای دنیا از دست بدهد. سپس خاطر نشان فرموده است که آیین خدا را به درستی بشناسید و با آگاهی از آن پیروی کنید.

خودشناسی و ارزش آن

اولیای گرامی اسلام ضمن روایات متعددی، اهمیت و ارزش خودشناسی را

(1) - بحار الأنوار: 346 / 75، باب 26، حدیث 4؛ مستدرک الوسائل: 223 / 8، حدیث 9309.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 384

تذکر داده و پیروان خویش را به این نکته متوجه کرده‌اند که معرفت نفس مایه پیروزی و موفقیت انسان‌ها و خودناشناسی موجب سقوط و تباهی آنان است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

هَلِّكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ. «1»

انسانی که اندازه خود را نشناخت هلاک شد.

و نیز می‌فرماید:

نَالَ الْقَوْرَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ. «2»

کسی که به خودشناسی دست یافته از بزرگترین خیر و خوبی برخوردار شده است.

و نیز می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ حَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجُهَالِ. «3»

کسی که خود را نشناسد از مسیر صحیح و نجات بخش دور می‌شود و به راه جهل و گمراهی می‌گراید.

آری، اندیشه خودشناسی به انسان تحرك فكري می بخشد، پرده های غفلت و بی خبری را می برد، حس کنجکاوی و تجسس را بیدار می کند. نیروی خرد را به کار می اندازد و آدمی را به تعقل و مطالعه وا می دارد، کسی که از پی معرفت نفس می رود و می خواهد خویشتن را از جمیع جهات مادی و معنوی بشناسد و از آغاز و انجام خود آگاه شود، طبعاً با سؤالات گوناگونی از این قبیل مواجه می شود: من

(1) - نهج البلاغه: حکمت 149.

(2) - غرر الحکم: 232، حدیث 4641.

(3) - غرر الحکم: 233، حدیث 4664.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 385

کیستم؟ چگونه ساخته شده ام؟ کی مرا ساخته؟ از کجا آمده ام؟ برای چه آمده ام؟ در این سرا چه می کنم؟ وظیفه من چیست و از این جا به کجا می روم؟

که چرا غافل ز احوال دل خویشتم

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

به کجا می روم آخر، نمایی وطنم

ز کجا آمده ام، آمدنم بھر چه بود

یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

تا به تحقیق مرا منزل و ره نمائی

ارزش خودشناسی انسان بر مقیاس پاسخ های صحیحی است که به این پرسش ها، البته به هر نسبتی که درک طبیعی و معلومات اکتسابی شخصی زیادتر باشد می تواند عمیق تر فکر کند، سؤالات را در سطح وسیع تری طرح نماید، پاسخ های اساسی تری به آنها بدهد و خود را بهتر بشناسد.

قرآن چه زیبا در این زمینه می فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» «1»

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند. «اصولاً خمیر مایه تقوی دو چیز است: یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه

(1) - حشر (59): 19.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 386

اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر این که در آن ثبت می شود.

و به همین دلی توجه به دو اصل مبدأ و معاد در سرلوحه برنامه‌های تربیتی انبیا و اولیا قرار داشته و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

قابل توجه این که قرآن در این جا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب «خودفراموشی» می شود، دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا از يك سو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک اوست که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن اوست و هر چه غیر اوست وابسته به او و نیازمند ذات پاکش می باشد و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند و لیاقت‌های ذاتی خود را که خداوند در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته به دست فراموشی می سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است و چنین انسانی تا سر حد يك حیوان درنده سقوط می کند و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از اطاعت خداست و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: چنین افراد فراموشکار فاسقند. «1»

خود فراموشی

خود فراموشی از جمله عیوب بزرگ معنوی و یکی از بیماری‌های خطرناک اخلاقی است. آدمی بر اثر این مرض دچار فرومایگی و دنائت روحی می‌گردد،

(1) - تفسیر نمونه: 541 / 23، ذیل آیه 19 سوره حشر.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 387

انسانیت را از یاد می‌برد و از شرافت نفس غافل می‌شود، به ندای وجدان اخلاقی بی‌اعتنا می‌گردد و سنجایی انسان را ناچیز می‌شمرد چنین انسانی در معرض انواع آلودگی‌ها و سیئات اخلاقی قرار می‌گیرد و همواره در مسیر انحطاط و سقوط پیش روی می‌کند.

او در گفتار و رفتار خویش مطیع هوای نفس و تمایلات غریزی است و در کارهای غیرانسانی و خلاف اخلاق لاپرواہی و بی‌باک است و عدل و انصاف و حقیقت را نادیده می‌گیرد، به آسانی مرتکب گناه و ناپاکی می‌شود و برای رسیدن به شهوات و تمنیات نفسانی به زشت‌ترین عمل دست می‌زند، شرف انسانی را پایمال می‌نماید و خویش را از اوج انسانیت به حضيض حیوانیت تنزل می‌دهد.

آری، خود فراموشی مجازات کسانی است که از آفریدگار جهان غافل می‌شوند، خدا را فراموش می‌کنند، مسؤولیت خویش را در پیشگاه الهی از یاد می‌برند، سنن تکوینی و قوانین تشریحی را نادیده می‌گیرند و از برنامه‌های تعالی و تکامل سرباز می‌زنند.

ارزش عمر

در نظر مردان الهی عمر و زندگی زمانی ارزش دارد که با یاد خدا و در اطاعت باری تعالی طی شود و آمیخته به حق و فضیلت باشد وگرنه عمری که مایه افزایش اعمال ناروا و مجری افکار شیطانی است و با گناه و ناپاکی می‌گذرد بهتر است که نباشد، همچنان که امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

وَ عَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِدَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 388

عَزَبُكَ عَلَيَّ. «1» و مرا زنده دار، مادامی که عمرم در طاعت تو به کار رود، و هنگامی که عمرم بخواهد چراگاه شیطان شود، جانم را بستان پیش از آن که دشمنی و نفرت بر من پیشی گیرد، یا خشم نسبت به من محکم و استوار شود.

لذا از نظر خداشناسی روش پیغمبران این بود که در آغاز مردم را به ندای درونی خودشان متوجه می کردند و از معرفت فطری که با سرشتشان آمیخته است سخن می گفتند و حس خداجویی را در نهادشان بیدار می کردند. نیروی عقلشان را به کار می گرفتند، سپس از راه خودشناسی به آنان درس خداشناسی می دادند و آنان با آگاهی از آفرینش حکیمانه خویش به آفریدگار حکیم معتقد می ساختند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاَتَرَ الْيَوْمَ اَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِنْ اَقْبَابِ قُلُوبِهِمْ فَطَرْتَهُ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مِنْ نَسِيٍّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُتْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِرَ الْعُقُولِ. «2»

پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادعای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

(1) - صحیفه سجاده: دعای 20.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 389

در واقع می توان گفت: مجموع برنامه های انسان سازی که پیامبران خدا به مردم آموخته اند به چهار مرحله منتهی می شود.

1- شناخت خدا.

2- شناخت نیروهایی که خداوند در وجود بشر مستقر ساخته است.

3- شناخت تعالیم الهی در بهره برداری از نیروها.

4- شناخت عواملی که آدمی را از وظیفه شناسی باز می‌دارد و از مسیر انسانیت منحرف می‌کند.

این چهار مرحله در ضمن فرمایش امام صادق علیه السلام متبلور است:

وَحَدَّثَ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ أَوْهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّلَاثُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ. «1»

اول: آن که خدای خود را بشناسی،

دوم: آن که بدانی صانع حکیم در ساختمان تو چه دقت‌های حکیمانه‌ای را به کار برده است.

سوم: آن که بدانی از تو چه خواسته است.

چهارم: آن که بدانی چه چیزهایی تو را از دین بیرون می‌برد.

خلاصه: بشر برای نیل به سعادت حقیقی باید خود را آن طور که هست، بشناسد جنبه‌های انسانی و حیوانی خویش را با هم به موازات هم مورد توجه قرار دهد و غرایز و شهوات را با معیارهای عقل و وجدان اخلاقی اندازه‌گیری کند و از افراط و تفریط بپرهیزد و برنامه زندگی را با موازین خلقت و سنن آفرینش منطبق سازد.

اگر تمام مراحل معرفت را پشت سر گذاشت و موفق از این امتحان بیرون رفت، به شناخت الهی نایل گشته و در طریق هدایت، الله قرار می‌گیرد و اگر در طریق

(1) - الکافی: 50/1، حدیث 11؛ معدن الجواهر: 43.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 390

هدایت، الله قرار گرفت، مقرب درگاه او خواهد شد، و چون مقرب درگاه او شد دیگر وسوسه شیطان در او اثر نخواهد گذاشت.

همچنان که خداوند در قرآن می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ اتَّقْوُ إِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» «1»

مسلمان کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند].

«طائف: به معنی «طواف کننده» است گویا وسوسه های شیطانی هم چون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد وگرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

اصولاً هر کسی در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سالی که گاهی گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد و گاه در خود احساس می کند که نیرو و محرك شدیدی در درون جاننش آشکار شده است و او را به سوی گناه دعوت می کند که قرآن تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی را نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوی» و سپس «مراقبت» و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمت های او و مجازات دردناک خطارکاران است، می داند.

وسوسه های نفس و شیطان مانند میکرب های بیماری زا است که در همه وجود دارند ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند تا در آنجا نفوذ

(1) - اعراف (7): 201.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 391

کنند اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند این میکرب ها را از خود دفع می کنند.

جمله فاذا هم مبصرون اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسند، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می دهد. شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه هاست. «1»

(1) - تفسیر نمونه: 67 / 7، ذیل آیه 201 سوره اعراف.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 392

[«10» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكُنْ فَنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَشَرِّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ وَمَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از شدت حوادث ناگوار زمان و شرّ دام‌های شیطان و قهر و خشم سلطان، کفایت فرما.

امنیت از شرّ حوادث ناگوار، دام شیطان، و شرّ حاکم ستمگر

در آیات و روایات ما به انسان هشدار داده شده که از اموری در امان نیست و باید نگرش و تدبیری اساسی اندیشید.

انسان نباید به اندک عنایت و فیضی که به او می‌رسد دل خوش و فریفته گردد و در بستر عافیت و امنیت از ظرف بلا و ابتلائی که حق تعالی بر مقتضای حکمت در جهت رشد و شکوفایی برای او فراهم می‌کند؛ غفلت ورزد.

بلکه باید در بستر عافیت، پیش از افتادن در گرفتاری برای در امان بودن خود از انحرافات و لغزش‌های احتمالی و درماندگی و واماندگی آن ایام، دست دعا به درگاه الهی بردارد و عاجزانه از حق بخواهد در هنگامی که در گرداب‌های شرارت گرفتار می‌شود؛ توجه به غیر نکند و در چنگال شرک و خودبینی اسیر نگردد.

اهل حکمت و اندیشه می‌گویند:

باید پیش از وقوع حوادث به پیش‌گیری آن پرداخت، دعا و صبر دو کلید اصلی برای کفایت از شر امور است.

خداوند به پیامبرش که در امواج استهزا و تکذیب مشرکان و کافران گرفتار شده

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 393

است خطاب می‌فرماید:

فَاصْبِرْ صَبْرًا حَمِيْلًا «1»

پس صبر کن صبری نیکو [صبری که در کنارش جزع و ناخشنودی نباشد].

«حضرت حق فرموده که ای پیامبر! در برابر آزار آنان نیکو شکبیا باش. «صبر جمیل» یعنی تحمل بسیار قابل توجه و آن استقامتی است که تداوم داشته باشد، یأس و نومیدی به آن راه نیابد و بی‌تابی و شکوه و ناله همراه آن نباشد که در غیر این صورت جمیل نیست.» «2» کسی از حضرت باقر علیه السلام پرسید: مقصود از صبر جمیل چیست؟

حضرت فرمود: این صبری است که در آن نزد مردم گله و شکایت نمی‌شود. «3» به طور کلی ایستادگی در حوادث یکی از ویژگی‌های مؤمن است و چون در برابر طوفان حادثه و آزمایش‌ها قرار می‌گیرد این صبر است که او را می‌سازد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

المؤمنُ يُطَبِّعُ عَلَى الصَّبْرِ عَلَى النَّوَائِبِ. «4»

سرشت مؤمن بر این است که در برابر سختی‌ها و مشکلات صبر کند.

حتی اهل بیت عصمت و طهارت شادی درون را نتیجه ایستادگی در برابر مشکلات می‌دانند که به دنبال آن آسایش و امنیت می‌آید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

السُّرُورُ فِي ثَلَاثٍ جِلَالٍ: فِي الْوَفَاءِ وَ رِعَايَةِ الْحُقُوقِ وَ النَّهْوضِ فِي

(1) - معارج (70): 5.

(2) - تفسیر نمونه: 17/25، ذیل آیه 5 سوره معارج.

(3) - بحار الأنوار: 83/68، باب 62، حدیث 22؛ الکافی: 93/2، حدیث 23.

(4) - بحار الأنوار: 97/68، باب 62، ذیل حدیث 63؛ مشکاة الأنوار: 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 394

النَّوَائِبِ. «1»

شادی سه خصلت است: وفاداری، رعایت حقوق و ایستادگی در برابر سختی‌های زمانه.

چاره چیست؟ این جا سخن از ارزش صبر است که به انسان مقام و برتری می‌دهد.

این فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام است که ما را آگاه می‌سازد:

هر که گرفتاری‌های زمانه پیاپی به او برسد، فضیلت صبر به او ارزانی می‌شود. «2» بلکه کمال انسان در داشتن چنین شایستگی است که او را به درجات بالاتر می‌رساند:

و نیز حضرت علی علیه السلام فرمود:

سه چیز است که به آنها مسلمان کامل گردد: جستجو در دین، برنامه ریزی در زندگی و شکیبایی بر گرفتاری‌ها. «3» و این سیره معصومان همچنان ادامه دارد و تجلی آن در مؤمنان و شیعیان دیده می‌شود که دعای امام سجاد علیه السلام در حق آنان است.

دام شیطان

خداوند در دو آیه وظیفه مهم رهبران و مبلغان را، روشن بینی در برابر شیوه‌های شیطنت شیطان می‌داند و می‌فرماید:

(1) - بحار الأنوار: 237 / 75، باب 23، ذیل حدیث 107؛ تحف العقول: 322.

(2) - غرر الحکم: 281، حدیث 6255.

(3) - بحار الأنوار: 210 / 1، باب 6، حدیث 3؛ الخصال: 124 / 1، حدیث 120.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 395

وَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ «1»

و اگر [وسوسه‌ای از سوی] شیطان، تو را [به خشم بر مردم و ترک مهربانی و ملاطفت] تحریک کند، به خدا پناه جوی؛ زیرا خدا شنوا و داناست.*

مسلمانگسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی‌های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده‌اند، هرگاه وسوسه‌هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی‌درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه‌هایش نجات یابند].

شیطان بر سر راه پرهیزگاران، همواره با وسوسه‌های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت، و امثال اینها خودنمایی می‌کند و شیطان و شیطان صفتان می‌کوشند آنها را از طریق این وسوسه‌ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند.

قرآن دستور می‌دهد که اگر وسوسه‌های شیطانی متوجه تو شد به خدا پناه ببر و خود را به او بسپار و از لطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می‌شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه‌های شیاطین با خبر است.

وسوسه‌های شیطانی همچون طواف کننده‌ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می‌کنند تا راهی برای نفوذ بیابند. اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد آنها را از خود دور ساخته و رهایی می‌یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه‌ها تسلیم می‌گردد.

وسوسه‌های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می‌افکند آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی‌شناسند ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می‌بخشد و قدرت شناخت واقعیت‌ها را به او می‌بخشد.

(1) - اعراف (7): 201 - 200.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 396

در روایات اسلامی، به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه‌های شیطانی اشاره شده است. حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه در مقابل وسوسه‌های شیطانی احساس خطر می‌کردند و از طریق مراقبت، با نفس می‌جنگیدند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای برای این موقعیت درخواست کمک می‌نماید:

وَ اَحْمَدُ اللّٰهَ وَاسْتَعِيْنُهُ عَلٰى مَدَاجِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَ الْاِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ. «1»

خدا را سپاس می گویم، و از او در موجبات طرد و بازداشتن شیطان، و محفوظ ماندن از دچار شدن در دامها و فریبهایش یاری می خواهم.

در جای دیگر در مقام گریز از شیطان می فرماید:

فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عُدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يَسْتَفْزِزَكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِحَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَ اغْرَقَ لَكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ، وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. «2»

بندگان خدا، از دشمن خدا حذر کنید، مباد آن که شما را به درد خود مبتلا کند، و با ندایش شما را به حرکت آورد، و با ارتش سواره و پیاده اش بر شما بتازد.

به جان خودم سوگند که تیری سهمناک علیه شما به کمان گذاشته و کمان را با شدت هر چه تمامتر کشیده، و از مکان نزدیک به شما تیر انداخته.

در مواعظ امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب آمده است که:

يَا ابْنَ جُنْدَبِ إِنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامُوا شِبَاكُهُ وَ مَصَائِدَهُ.

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا هِيَ؟

(1) - نهج البلاغه: خطبه 151.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 234، خطبه قاصعه.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 397

قَالَ: أَمَّا مَصَائِدُهُ فَصَدُّ عَنْ بَرِّ الْإِخْوَانِ وَ أَمَّا شِبَاكُهُ فَنَوْمٌ عَنْ فَضَاءِ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ، أَمَا إِنَّهُ مَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِ نُفْلِ الْأَقْدَامِ إِلَى بَرِّ الْإِخْوَانِ وَ زِيَارَتِهِمْ، وَبِئْسَ لِلسَّاهِينَ عَنِ الصَّلَاةِ، النَّائِمِينَ فِي الْحَلَوَاتِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ فِي الْفَتَرَاتِ.

«1»

ای پسر جن‌دب! شیطان دام‌هایی برای صید دارد خود را از گرفتار شدن به دام‌ها و ریسمان‌های او نگه دارید. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دام‌های شیطان چیست؟ فرمود: دام‌های شیطان جلوگیری کردن از نیکی به برادران است و اما ریسمان‌های او خوابیدن از انجام نمازهای واجب است.

بدان که خدا پرستش نشده به اندازه قدم برداشتن برای نیکی به برادران و زیارت و دیدار آنها. وای بر کسانی که در نمازها سهل انگاری می‌کنند و آنهایی که در خلوت به خواب می‌روند و در ضعف‌ها و سستی‌ها خدا و آیاتش را به مسخره می‌گیرند.

شرح حاکم ستمگر

و اما زندگی با سلطان ستمگر با آن تخت و تاج آلوده به غرور و غضب و تجملات دنیایی، انسان را از هستی حقیقی‌اش نابود می‌کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیار در این باره هشدار می‌دهند:

از ارتباط با سلطان پرهیزید که آن دین را می‌برد و از کم‌کردن به او دوری گزینید؛ زیرا شما کارهای او را نمی‌پسندید. «2» آری، حاکم ستمگر با زندگی نکبت خود گروهی از انسان‌ها را تباه می‌کند و با

(1) - بحار الأنوار: 280 / 75، باب 24، حدیث 1؛ تحف العقول: 301.

(2) - بحار الأنوار: 368 / 10، باب 20، حدیث 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 398

روان کردن مال حرام در زندگی مردم، آنها را به گمراهی می‌کشاند.

حضرت علی علیه السلام هم این نکته را به فرزندش، امام حسن علیه السلام یادآوری می‌کند که:

بَاعِدِ السُّلْطَانَ لِتَأْمَنَ خُدَعِ الشَّيْطَانِ. «1»

از سلطان دوری کن تا از نیرنگ‌های شیطان ایمن مانی.

چه زیبا سخنی آن حضرت در نهج البلاغه فرمود:

همدم سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار باشد مردم به حال او حسرت می‌خورند در حالی که خودش می‌داند در چه وضعیت خطرناکی قرار دارد. «2»

(1) - بحار الأنوار: 217 / 74، باب 8، حدیث 1؛ مستدرک الوسائل: 308 / 12، باب 35، حدیث 14163.

(2) - نهج البلاغه: حکمت 263.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 399

[«11» اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآكْفِنَا وَإِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جَدَّتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْطِنَا وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا]

خدایا! جز این نیست که قناعت کنندگان، به فضل نیروی تو قناعت می‌کنند؛ پس بر محمد و آتش درود فرست و ما را از فضل نیروی خود کفایت فرما، و جز این نیست که بخشندگان از فضل جود تو می‌بخشند؛ پس بر محمد و آتش درود فرست، و از فضل جود خود بر ما ببخش، و جز این نیست که راه یافتگان، به نور وجه تو راه می‌یابند؛ پس بر محمد و آتش درود فرست، و ما را به نور وجه خود هدایت کن.

کفایت خداوند در قناعت

برای فهم بهتر کفایت خداوند در قناعت، توجه به مقدمه ذیل ضروری به نظر می‌رسد:

اختیار داشتن انسان؛ فطری است و ما به طور فطری فاعل مختاریم و از دو جهت با نظام احسن در پیوند کامل قرار داریم.

نخست این که ما خود، جزئی از اجزای این نظامیم و دیگر آن که نظام در دست ماست. از جهت نخست که ما در مجموع نظام قرار گرفته‌ایم با این که در ظرف

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 400

اختیاریم، هیچ چیز حتی مختار بودن در دست ما نیست. اوست که در هر جا و هر زمان خواست، ما را در این نظام عملی می‌سازد.

از جهت دوّم که نظام در دست انسان است، انسان مظهر نظام احسن است و دست کم استعداد برای مظهر شدن در قابلیت انسان است. پس ما از جهت نسبت به خود يك ناظم هستیم و باید به اندازه توان در این نظام به بهترین گونه کار کنیم تا وصف فردی و جمعی نظام احسن در ظرف اختیار نیز بهترین باشد.

نظام احسن در ظرف ظهوری از این جهت که ظهور حسن و جمال حق است، احسن است. ولی از جهت مقایسه با کمال ذاتی، عین تعین، کاستی، ناداری است.

معصوم در ظرف اختیار - گذشته از تکوین - به لحاظ عصمت از جهت تشریح نیز مظهر اتم نظام احسن است. غیر معصوم نیز باید به اندازه توان، مظهر عصمت معصوم در جهت نظام احسن باشد و در صورت فعلیت گناه باید بداند که گناه در نظام احسن اختلال ایجاد می‌کند. از این رو برخی از گرفتاری‌هایی که به انسان می‌رسد به جای اعتراض به حق و نظام احسن الهی، باید در اعمال خود تجدید نظر کند.

خداوند می‌فرماید:

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ* ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ «1»

و آنچه از نعمت‌ها در دسترس شماست از خداست، آن‌گاه چون آسیبی [مانند سلبِ نعمت] به شما رسد، ناله و فریادتان را به التماس و زاری به درگاه او بلند می‌کنید.* سپس هنگامی که آسیب را از شما برطرف کند [بر خلاف انتظار] گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آورند!!

(1) - نحل (16): 53-54.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 401

قوت بر کمال قدرت اطلاق می‌شود و چون خداوند سبحان مستند همه موجودات و فیاض بر همه قابلیت‌ها و استعدادهاست. پس او عطاکننده به هر چیزی است که نیازمند به کمال قدرت او باشد. سپس يك قانون کلی که نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان است از هر کسی به هر صورت تحقق یابد، حیات طیب نصیب او می‌شود.

حضرت حق می‌فرماید:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ دَكْرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «1»

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.

مولود عمل صالح و ایمان در این جهان زندگی روشن و پاکیزه‌ای است. یعنی پدید آمدن جامعه‌ای که در آن آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، قناعت، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود.

حیات طیبه

مفسران در معنی حیات طیبه تفسیرهای گوناگون آورده‌اند: از آن جمله روزی حلال، قناعت، رزق مستمر، عبادت همراه با روزی حلال، توفیق اطاعت فرمان خدا و ...

پس حیات طیبه مفهومی گسترده است که همه مربوط به دنیاست و جزای احسن آن مربوط به آخرت است.

(1) - نحل (16): 97.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 402

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ بِخُسْنِ الْخُلُقِ نَعْمِيًّا وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى:

فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

فَقَالَ: هِيَ الْفَنَاعَةُ. «1»

انسان را پادشاهی با گنج قناعت، و نعمت با حسن خلق کافی است. حضرت را از قول خداوند عزوجل: «بنده شایسته را حیات پاکیزه دهیم» پرسیدند، فرمود: حیات پاکیزه قناعت است.

این تفسیر محدود ساختن حیات طیبه به قناعت نمی باشد، بلکه بیان مصداق است، ولی مصداق روشن تر است، چرا که اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ولی روح قناعت را از او بگیرند همیشه در آزار و رنج و نگرانی به سر می برد و به عکس اگر انسان روح قناعت داشته باشد، و از حرص و طمع برکنار گردد، همیشه آسوده خاطر و خوش است.

در جای دیگر می فرماید:

اگر خداوند پاك به وقت بعثت انبیای خود می خواست در گنج های طلا و معادن زر ناب، و باغ های سرسبز را به روی آنان باز کند و پرندگان آسمان، و جانوران زمین را همراه آنان نماید انجام می داد. ولی در این صورت جایی برای امتحان باقی نمی ماند و اجر و پاداش بی مورد می شد و اخبار آسمانی از بین می رفت و برای قبول کنندگان دعوت انبیاء، ثواب مبتلایان به رنج و سختی واجب نمی گشت ...

ولی خداوند پاك پیامبرانش را در تصمیم هایشان نیرومند و از نظر برنامه های ظاهری ضعیف قرار داد با قناعتی که از بی نیازی چشمها را پر

(1) - نهج البلاغه: حکمت 229.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 403

می کرد و تهیدستی که دیده ها و گوشها را از آن مملو می ساخت. «1» مردی به امام صادق علیه السلام از حال روزگار شکایت کرد که طلب روزی می کند و به دست می آورد، اما قانع نمی شود و نفسش بیشتر از آن از او می طلبد.

عرض کرد: مرا چیزی بیاموز که مرا سود بخشد؟

حضرت فرمود:

اگر آن اندازه که کفایت می کند تو را بی نیاز سازد، کمترین چیز دنیا بی نیازت می سازد و اگر آنچه را تو را بس می کند بی نیازت نسازد، همه دنیا هم تو را بی نیاز نمی گرداند. «2» از پندهای امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام این بود که:

لَا مَالَ أَذْهَبَ بِالْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالْقُوتِ وَ مَنْ افْتَصَرَ عَلَى بُلْعَةِ الْكَفَافِ تَعَجَّلَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ. «3»

هیچ ثروتی فقرزادتر از خرسندی به قوت نیست و هر که به حاجت زندگی بسنده کند، به زودی به آسایش دست یابد و زندگی آسوده و مرفه‌ی به دست آورد.

حضرت رضا علیه السلام در پاسخ این سؤال که قناعت چیست؟ فرمود:

قناعت، باعث خویشترداری و ارجمندی و آسوده شدن از زحمت فزون خواهی و بندگی در برابر دنیا پرستان است. و راه قناعت را جز دو کس

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 234، خطبه قاصعه.

(2) - الْكَافِي: 138 / 2، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 531 / 21، باب 15، حدیث 27775.

(3) - بحار الأنوار: 240 / 74، باب 9، حدیث 1؛ الْكَافِي: 19 / 8، حدیث 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 404

نپیماید: یا عبادت پیشه‌ای که خواهان مزد آخرت است، یا بزرگواری که از مردمان فرومایه دوری کند. «1»

فضل و جود و بخشندگی خداوند

سبقت در فضیلت به معنای پیش تازی و برتری در علم، ادب، کمال، معرفت سخاوت و بخشش است. و دنیا میدان مسابقه کسب فضایل است. هر کسی بکوشد پاداش نیکو نصیبش گردد. در این فراز دعا حضرت سجاد علیه السلام در صدد روشن‌گری ارتباط غنای انسان با خداوند است. در باب فقر و غنی بیان گردیده است که مؤمن از خداوند دو درخواست عمده دارد:

1- **غناى ظاهرى؛** که در مال و ثروت و امکانات دنیوی به غیر محتاج نباشد و تنها از دریای جود و معدن کرم حق به او برسد، این بیان معصوم است که:

خدایا در هر حال از تو می خواهم که بی نیاز باشم و نادار نباشم تا به واسطه فقر؛ محتاج و بی آبرو و ذلیل خلق شوم.

2- **غناى باطنی؛** که در درون و حال روحانی به غیر حق توجه نداشته باشد. و معصومان هم این توجه را به ما آموخته اند که:

خدایا نیازمند نباشم چه به خوبان و چه به بدان، به خوب تا منتش را نبینم، به بد تا رویگردانی او را دچار نشوم. این روش، وقار، عزت و سکینه اجتماعی است.

قرآن مجید یکی از اعمال برجسته ابرار را اخلاص می شمرد؛ آنان کسانی هستند که از روی فضل و بزرگی در حالی که طعام را دوست دارند به دیگران انفاق می کنند و می گویند:

(1) - بحار الأنوار: 349 / 75، باب 26، حدیث 6؛ کشف الغمة: 307 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 405

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوْحَهُ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا «1»

[و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

این برنامه منحصر به اطعام نیست بلکه تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است. و هیچ چشم داشتی به پاداش مردم و تشکر آنها ندارند؛ زیرا نگاه آنان به فضل خداوند است. و خداوند متعال مستند همه موجودات و ممکنات در نیازمندی است و در زنجیره حاجات نقطه وصل آنان، نظر به سوی اوست. پس هر معطی غیر او بجزاز است. و این انحصار اعطاکنندگان در فضل جود خداوند اشاره به حقیقی بودن اعطای حق تعالی است.

جواد از نظر امام رضا علیه السلام

از امام رضا علیه السلام در حال طواف پرسیدند: جواد کیست؟ فرمود:

سخن تو دو صورت دارد:

اگر از مخلوق می‌پرسی، بخشنده کسی است که آنچه را خدا بر او واجب کرده پردازد و بخیل کسی است که از پرداختن آنچه خدا بر او فرض کرده است دریغ ورزد. ولی اگر مراد خالق است؛ او بخشنده است، چه عطا کند و چه نکند؛ زیرا اگر به بنده‌ای عطا کند به او چیزی داده است که از آن او نیست و اگر عطا نکند چیزی از او دریغ داشته است که از آن او نیست. «2» بنده خدا در پی چه چیزی باشد؟ چه بخواهد؛ از که طلب کند، چگونه به این حقیقت برسد که آنچه را خواسته با فضل و برکت است؟

جواد در کلام امام صادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام این خواسته را برای فرزندش چنین تفسیر می‌فرماید:

(1) - انسان (76): 9.

(2) - بحار الأنوار: 351 / 68، باب 87، حدیث 5؛ الکافی: 38 / 4، حدیث 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 406

يَا بُنَيَّ إِذَا طَلَبْتَ الْجُودَ فَعَلَيْكَ بِمَعَادِنِهِ؛ فَإِنَّ لِلْجُودِ مَعَادِنَ وَ لِلْمَعَادِنِ أَصُولًا، وَ لِلْأَصُولِ فُرُوعًا، وَ لِلْفُرُوعِ ثَمَرًا وَ لَا يَطْيِبُ ثَمَرٌ إِلَّا بِفَرْعٍ وَ لَا فَرْعٌ إِلَّا بِأَصْلِ وَ لَا أَصْلٌ إِلَّا بِمَعْدِنٍ طَيِّبٍ. «1»

ای فرزندم! اگر جوایب بخشندگی هستی به معدن‌های آن رجوع کن؛ زیرا بخشندگی را معدن‌هایی است و معدن‌ها را ریشه‌هاست و ریشه‌ها را شاخه‌ها و شاخه‌ها را میوه است و هر میوه‌ای به شاخه نیکوست و هر شاخه به ریشه‌ای است و هر ریشه‌ای با اصلش نیکو و پربرکت است.

این سخن پرگوهر از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خبری مهم را به ما می‌فرماید:

آیا شما را از بخشنده‌ترین بخشنندگان خیر ندهم؟ خداوند، بخشنده‌ترین بخشنندگان است و من بخشنده‌ترین فرزندان آدم می‌باشم. و بخشنده‌ترین آنها پس از من مردی است که دانشی را فراگیرد و دانشش را بگستراند.

چنین کسی روز قیامت يك اَمّت مبعوث می‌شود؛ و مردی که خویشتن را در راه خدا جانفشانی کند تا کشته شود. «2» بخشی از محبوبیت انسانی به خاطر بخشش‌ها و گذشت‌های مادی و معنوی است که سرچشمه آن بزرگمنشی و وسعت کرامت نفس است، به ویژه اگر انسان دسترنج و نیازمندی خود را ببخشد که کاری بس بزرگ است، همان گونه که امام حسن مجتبی علیه السلام سه مرتبه در عمر با برکتش همه اموال خود را بخشید. حتی کفش خود را هدیه کرد تا به ما، درس پدر بزرگوارش را بیاموزد که فرمود:

جُودُوا فِي اللَّهِ وَ جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى طَاعَتِهِ يُعْظِمَ لَكُمْ الْجَزَاءَ وَ يُحْسِنُ

(1) - بحار الأنوار: 201 / 75، باب 23، حدیث 33؛ كشف الغمة: 158 / 2.

(2) - كنز العمال: 151 / 10، حدیث 28771؛ الجامع الصغير: 439 / 1، حدیث 2860.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 407

لَكُمْ الْحَبَاءَ. «1»

برای خدا بخشش کنید و در راه طاعت او با نفسهایتان بجنگید تا پاداشتان را بزرگ و بخشش را نیکو گردانند.

راه یافتگان به نور الهی

حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از دعا «أَمَّا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ» به هدایت بندگان در پرتو نور خداوندی اشاره دارد که ابزار آن را خداوند فراهم می‌سازد.

«حضرت موسی علیه السلام بعد از دریافت فرمان رسالت و دستور همه جانبه درباره چگونگی برخورد با فرعون از آن سرزمین مقدس حرکت کرد و با برادرش هارون در مصر همراه شده و هر دو به سراغ فرعون می‌آیند و با مشکلات زیادی می‌توانند به درون کاخ افسانه‌ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند.

موسی در برابر فرعون فرمان رسالت را چنین بازگو می‌کند:

ما فرستادگان پروردگار توایم، بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن، ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده‌ایم.

سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند و این را نیز بدان که به ما وحی شده است که عذاب در انتظار کسانی است که تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند.

هنگامی که فرعون این سخنان را شنید، گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟

موسی معرفی کوتاه و جامعی از پروردگار اعلام کرد:

(1) - غرر الحکم: 379، حدیث 8578.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 408

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى «1»

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

در این سخن کوتاه موسی علیه السلام اشاره به دو اصل اساسی آفرینش می‌کند؛

اول: خداوند به هر موجودی، آنچه نیاز داشته، بخشیده است.

دوم: هدایت و رهبری موجودات را به آنها آموخته است.

انسان‌ها دارای هدایت تکوینی هستند ولی چون انسان، موجودی برتر و دارای عقل و شعور است، خداوند هدایت تکوینیش را با هدایت تشریحی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است. «2»

تفسیر آیه در کلام علامه طباطبائی

«بازگشت معنای آیه به این می‌شود که خداوند بین هر پدیده‌ای به سبب نیروها و ابزارهایی که در وجودش قرار داده و بین آثار آن که او را به غایت وجودش می‌رساند، رابطه برقرار کرده است. برای مثال، جنین انسان که يك نطفه شکل یافته در صورت انسان است در درون خود مجهز به نیروها و ابزارهایی است؛ متناسب با افعال و آثاری که جنین را در جان و جسم به کمال می‌رساند. پس به نطفه آدمی، با استعدادی که در آن قرار داده شده، خلقت خاص یعنی همان وجود خاص انسانی داده است که به وسیله نیروها و ابزار در او به سوی مطلوب و غایت وجود انسانی و کمال نهایی مخصوص این نوع هدایت و حرکت داده شده است.» «3»

هدایت و اراده خداوند

خداوند در آیات بسیاری به این حقیقت اشاره می‌فرماید که هدایت به اراده ماست حتی پیامبرش هم نمی‌تواند کاری کند؛ مگر ابزار آن را خداوند برای ایشان

(1) - طه (20): 50.

(2) - تفسیر نمونه: 217 / 13 - 219، ذیل آیه 50 سوره طه.

(3) - تفسیر المیزان: 166 / 14، ذیل آیه 50 سوره طه.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 409

فراهم سازد.

خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ «1»

قطعاً تو نمی‌توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت‌پذیران داناتر است.

او می‌داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند یا چه قلب‌هایی برای حق می‌تپد. او می‌ماند در چه سرهائی، سودای عشق خدایی است، این افراد شایسته را خوب می‌شناسد و به آنها توفیق می‌دهد و لطفش را رفیق راه آنها می‌سازد.

مقصود از هدایت در آیه فوق رسانیدن به سر منزل مقصود است و این تنها کار خداست که بذریعۀ ایمان را در دل‌ها پیاورد و به دل‌های آماده نظر افکند سپس با نور آسمانی شکوفا سازد. و نتیجه این عنایت در بهشت هم نمایان شود که خداوند در وصف بهشتیان فرمود:

اول نعمت‌های روحانی را نصیب‌شان می‌سازد که سینه‌ها و دل‌هایشان را از کینه و حسد و صفات ناپسند پاک می‌سازد؛ سپس نعمت‌های جسمانی مانند: باغ و حوریه را به آنها عطا می‌کند و آنگاه بهشتیان رضایت و خشنودی کامل خویش را چنین بازگو می‌کنند:

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ أَوْرَثُتُمْوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «2»

(1) - قصص (28): 56.

(2) - أعراف (7): 43.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 410

و می‌گویند: و همه ستایش‌ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت‌ها] هدایت کرد، و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد هدایت نمی‌یافتیم، مسلماً پیامبران پروردگاران حق را به سوی ما آوردند، و ندایشان می‌دهند به پاداش اعمال شایسته‌ای که همواره انجام می‌دادید، این بهشت را به ارث بردید.

آری، آرامش حقیقی و جاویدان در سایه نور هدایت و راهنمای الهی است. و بلای حقیقی، جدایی و گمراهی از راه سعادت و کمال است. از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و معصومان هم از خداوند، ماندگاری در هدایت را درخواست می‌کرده‌اند؛ زیرا که او هادی مطلق است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ وَكُلُّكُمْ فَقِيرٌ إِلَّا مَنْ أَعْنَيْتُهُ، وَكُلُّكُمْ مُذْنِبٌ إِلَّا مَنْ عَصَمْتُهُ. «1»

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای بندگان من! همه شما گمراهید، مگر کسی که من هدایتش کنم و همه شما نیازمندید مگر کسی که من توانگرش سازم و همه شما گنهکارید، مگر کسی که من او را حفظ نمایم.

روایت شده است که:

«داوود علیه السلام تنها به صحرا رفت. پس خداوند به او وحی فرمود: ای داود! چه شده است که تو را تنها می بینم؟ عرض کرد: معبودا، شوق دیدار تو در جانم شدت گرفته و میان من و خلق حایل گشته است. خداوند به او وحی فرمود:

به میان مردم بازگرد؛ زیرا اگر تو یک بنده گریز پا را نزد من بیاور، تو را در لوح

(1) - بحار الأنوار: 5/ 198، باب 7، حدیث 16؛ من لایحضره الفقیه: 4/ 397، حدیث 5848.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 411

تقدیر با صفت ستوده ثبت کنم. «1» این است که ائمه اطهار علیهم السلام که دلیل نور هدایت هستند، راه توفیق را هم به ما می آموزند.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود:

إِيَّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ مَنْ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَ مَنْ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ. «2»

ای مردم، بدون شك آن که خیر خود را از خدا خواهد موفق گشته، و هر که گفتار حق را دلیل خود قرار دهد به استوارترین راه هدایت شده.

پس ما هم باید به مانند مولای متقیان علی علیه السلام به حق پناه بریم که ما را هم در پناه هدایت خود پیوسته مستدام بدارد.

و نیز فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ أَوْ أَضَامَ فِي سُلْطَانِكَ أَوْ اضْطَهَّدَ وَالْأَمْرُ لَكَ. «3»

الهی، به تو پناه می‌برم از این که در بی‌نیازی تو فقیر شوم، یا در هدایتت گمراه گردم، یا در سلطنتت مورد ستم واقع شوم، یا به خواری نشینم و حال این که امر به دست توست.

الهی! ما را از رحمت و عنایت و لطف و محبت و کرامت و مغفرت خود دور مکن و راه دور شدن از خودت را که جز گناه و آلودگی و عصیان و پلیدی چیزی نیست به روی ما ببند، که دوری از تو بدترین بلا و سنگین‌ترین مرض و شدیدترین عذاب است، چنانکه حضرت مولی‌الموحدین در دعای کمیل اشاره فرموده:

(1) - بحار الأنوار: 40 / 14، باب 3، حدیث 26؛ ارشاد القلوب، دیلمی: 171 / 1.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 147.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 206.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 412

فَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ؟! «1»

الهی! گیرم که بر عذاب دوزخت صبر کنم، اما بر دوری و هجرانت چگونه طاقت بیاورم؟!

هر آن که در طلبش سعی می‌کند باد است	هر آن نصیبی که پیش از وجود ننهادهست
کسی به قوت بازوی خویش نگشاد است	کلید گنج اقالیم در خزانه اوست
که هر چه حاکم کند نه بیداد است	سر قبول نباید نهاد و گردن طوع
گمان برند که نقاش آن نه استاد است	به چشم طایفه‌ای کج همی نماید نقش
ز دست خوی بد خویشتن به فریاد است	چو نیک درنگری آن که می‌کند فریاد
به یاد دار که این پندم از پدر یاد است	تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک

رضا به حکم قضا اختیار کن سعدی

که هر که بنده حق شد ز خلق آزاد است

(سعدی شیرازی)

(1) - مصباح المتهجد: 847، دعای کمیل؛ البلد الأمين: 190.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 413

[«12» اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرَّهُ خِذْلَانُ الْخَازِلِينَ وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنَعُ الْمَانِعِينَ وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ «13» وَامْنَعْنَا بَعْزَكَ مِنْ عِبَادِكَ وَأَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِزْفَادِكَ وَاسْأَلْنَا بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِزْشَادِكَ]

خدایا! هر که را تو یاری دهی، اقدام خوارکنندگان برای خوار کردنش زیانی به او نمی‌رساند، و هر که را تو عطا کنی، ممانعت کردن منع‌کنندگان از او نمی‌کاهد، و هر که را تو هدایت فرمایی، اقدام گمراه‌کنندگان برای گمراه کردنش او را به گمراهی دچار نسازد؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و به عزت ما را از شرّ بندگان باز دار و به عطایت از غیر خود بی‌نیاز کن، و به هدایت ما را به راه حق ببر.

نور خدا خاموش نمی‌شود

راستی عجیب است، در اعصار و قرون، بی‌خبران از حق و حقیقت، با تهمت و افترا و تکذیب و تصدیق ناحق، و با حبس و تبعید و ایجاد زجر و مشقت، و با یورش و حمله با کوه کوه اسلحه برای خاموش کردن چراغ نبوت و امامت پیا خاستند و در این راه از هیچ برنامه‌ای دریغ نمودند، ولی خذلان آن خاذلان نه این که کاری از پیش نبرد بلکه به عنایت و لطف حق و یاری و نصرت حضرت ربّ العزه نور انبیا و ائمه و اولیا پرفروغ‌تر شد تا جایی که به فرموده قرآن مجید، عاقبت تمام اهل زمین را

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 414

درسایه نفوذ و سیطره خود قرار خواهد داد و بساط ظلم و بیدادگری را بر خواهد چید.

این نور به هیچ صورت و با هیچ حمله و حادثه و طوفانی خاموش نخواهد شد که قرآن کریم می فرماید:

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «1»

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغات بی پایه] خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند، نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند.

این نور به صورت حکومت شایستگان، تمام روی زمین را خواهد گرفت چنانکه قرآن مجید می فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «2»

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

آری، هر کس را حضرت ربّ به نعمت ظاهر و باطن آراست و از عطا و لطفش وی را بهره مند ساخت، منع منع کنندگان از او نکاست که:

نبرد رگی گر نخواهد خدای

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

(1) - توبه (9): 32.

(2) - انبیاء (21): 105.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 415

و به فرموده حکیم طوس:

اگر ناخدا جامه بر تن درد

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

چون نور هدایت حضرت حق به قلبی بتابد و سلسله و زنجیر طاعت دوست بر گردن کسی افتد و دل به مشاهده حضرت جمال نایل آید و آتش عشق حضرت جانان در باطن مشتعل شود، اغوای اغواگران و اضلال گمراهان همچون نَفَسِ مِگسی است که بخوهد خورشید را خاموش کند!

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 416

[«14» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ وَفَرَاغِ أْبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَأَنْطَلِقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِئْتِكَ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و سلامت دل‌های ما را در یاد بزرگیت، و آسایش بدن‌هایمان را در شکر نعمت و گشوده شدن زبانمان را در وصف عطایت قرار ده.

سلامت دل در یاد خداوند

امام سجاد علیه السلام در این فراز «وَاجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ»، سلامتی دل را در یادآوری بزرگی خدا؛ از عنایات رحمانی می‌داند که جایگزین آرزوهای خیالی و وساوس شیطانی و غفلت‌ها قرار دهد.

نفس ناطقه انسان یا ذاکر است یا غافل، تنبه و غفلت به مانند نطق شالوده و حقیقت انسان است. اگر حقیقت آدمی، تنبه، تذکر و بیداری، نور و روشنائی باشد، منبع همه کمالات الهی و انسانی می‌شود ولی اگر شاکله وی غفلت و بی‌خبری از خدا باشد، تا مرتبه حیوانات بلکه پایین‌تر از آن تنزل می‌کند و سرچشمه همه شرور و آفات می‌شود.

ذاکر بودن یعنی نفس ناطقه یا قلب در ذکر فعلیت داشته باشد و این‌گونه نباشد که در وقت حرکت، ذاکر نباشد و تنها در نماز ذاکر باشد انسان باید کاری کند که ذاکر همیشگی باشد؛ چرا که ذکر غیر حق اگر چه برای يك لحظه، غفلت است. پس اگر

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 417

کسی به زبان ذاکر باشد، ولی ذکر حقیقت جانش نشود و دلش به دنیا و آنچه در آن است، سرگرم باشد او نیز غافل است. ذکر چه جلی و چه خفی؛ در هر صورت یا در مقام دفع ضرر است یا در مقام جلب منفعت است.

ذکر حق، غافل از غیر حق بودن و اراده و توجه همیشگی به حق داشتن است؛ بر این پایه ذکر در بیداری کافی نیست، اگر در خواب نیز ذکر بگوید پس ذکر در جان و قلب ملکه شده است.

یکی از سرمایه‌های نجات بخش در قیامت، قلب سلیم است، در حالی که مال و فرزند سودی برای انسان ندارد؛ این قلب پاک است که ثمره‌اش عمل پاک می‌شود و در صحنه قیامت، نورانیت تولید می‌کند.

خداوند می‌فرماید:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ «1»

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خجایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

سلیم از ماده سلامت است؛ یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و آفات اخلاقی و اعتقادی دور باشد یا قلبی که از عشق دنیا سالم باشد و غیر از خدا در آن نباشد.

امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود:

دل سالم، دلی است که پروردگارش را دیدار کند در حالی که جز او درخود نداشته باشد، هر دلی که در آن شرک یا شک باشد ساقط است. «2» یا فرمود:

قلب سالم، قلبی است که از دنیا دوستی سالم باشد. کسی که صداقت نیت

(1) - شعراء (26): 88 - 89.

(2) - بحار الأنوار: 239 / 67، باب 54، ذیل حدیث 7؛ الکافی: 16 / 2، حدیث 5.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 418

داشته باشد قلب سلیم دارد؛ زیرا پاک و سالم بودن دل از هواجس نفسانی، نیت را در همه کارها برای خدا خالص می‌گرداند. «1» امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِغْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ: رَفَعٍ وَفَتْحٍ وَخَفْضٍ وَوَقْفٍ، فَرَفَعُ الْقَلْبِ فِي ذِكْرِ اللَّهِ وَفَتْحُ الْقَلْبِ فِي الرِّضَا عَنِ اللَّهِ، وَخَفْضُ الْقَلْبِ فِي الْأَشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَوَقْفُ الْقَلْبِ فِي الْعُقْلَةِ عَنِ اللَّهِ. «2»

حرکات دل‌ها چهار نوع است: رفع و فتح و جرّ و وقف. رفع دل یاد خداست، فتح دل خشنودی از خداست، جرّ دل پرداختن به غیر خداست و وقف دل غفلت از خداست.

در حدیث قدسی آمده است:

هر گاه به دل بنده‌ام سر زخم و ببینم که یاد من بر آن چیره گشته است، اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و همنشین و هم‌سخن و همدم او شوم. «3» این حدیث ترجمان دیگری از آیه اطمینان قلب است که خداوند می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «4»

[بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باشید! دل‌ها فقط به یاد خدا آرام می‌گیرد.

منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و آگاهی‌اش و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و

(1) - بحار الأنوار: 239 / 67، باب 54، حدیث 7.

(2) - بحار الأنوار: 55 / 67، باب 44، حدیث 25؛ مستدرک الوسائل: 169 / 12، باب 101، حدیث 13799.

(3) - بحار الأنوار: 162 / 90، باب 1، ذیل حدیث 42؛ عدة الدّاعی: 249.

(4) - رعد (13): 28.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 419

نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سدّ محکمی ایجاد کند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

الدُّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا. «1»

ذکر دو گونه است: یاد خدا بودن به هنگام گرفتاری‌ها و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد کند.

به همین دلیل است که در برخی روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر دفاعی در برابر حوادث برای سلامتی دل برشمرده شده است.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: سپرهایی برای خود فراهم کنید؛ گفتند:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان اطراف خود سپر بسازیم؟ فرمود: نه، از آتش دوزخ، بگویید:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. «2»

در این راستا امام سجاده علیه السلام هم در دعای خویش صفای دل خاصی را از درگاه حق طلب می‌کند:

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ و ما را از کسانی قرار ده که پرده‌های عصمت اولیا را بر روی آنها کشیدی و دل‌هایشان را به پاکی و صفا، ویژه گردانیدی و در سر منزل برگزیدگان، آن دل‌ها را به زیور فهم و شرم آراستی. «3»

(1) - الکافی: 90 / 2، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 237 / 15، باب 19، حدیث 20369.

(2) - بحار الأنوار:، 171 / 90، باب 2، حدیث 13؛ وسائل الشیعة: 186 / 7، باب 31، حدیث 9073.

(3) - بحار الأنوار:، 128 / 91، باب 32، ذیل حدیث 19.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 420

آسایش بدنی در پرتو سپاس نعمت‌ها

شکر منعم، ریشه در فطرت و نهاد آدمی دارد. و پایه دیانت نیز بر این حقیقت روشن و استوار است. کفران و روی گردانی از عبادات و بندگی حق تعالی به ویژه راحت‌طلبی، ریشه در ناسپاسی نعمت و انکار منعم حقیقی دارد. در واقعیت نوعی پوشش بر حقیقت فطری و حرمان از حق خداوند است.

خداوند در قرآن مجید پس از شمردن نعمت‌های مادی برای مؤمنان به نعمت‌های معنوی اشاره می‌فرماید:

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَ لَا بَمَسٌّ فِيهَا نُعُوبٌ» «1»

و می‌گویند: همه ستایش‌ها ویژه خداست که اندوه را از ما برطرف کرد؛ بی‌تردید پروردگاران بسیارآمرزنده و عطاکننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است.* همان‌که از فضلش ما را در این سرای جاودان جای داد، که در آن هیچ رنجی و هیچ سستی و افسردگی به ما نمی‌رسد.

نعمت‌های دنیوی و مواهب مادی آمیخته با اضطراب و زوال است و ترس از نابودی مال و فرزند و مقام و شغل همیشه قلب انسان را تسخیر می‌کند مگر این‌که آسایش و لذت را در آخرت ببیند.

خداوند می‌فرماید: بهشتیان در بهشت می‌گویند سپاس سزاوار خداوند است که اندوه را از ما برطرف ساخت.

خداوند تعبیر به حَزَن کرده است که در اصل به معنای ناهمواری زمین است ولی از آنجا که اندوه و نگرانی، روح انسان را ناهموار و خشن می‌سازد، او را ناراحت

(1)- فاطر (35): 34 - 35.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 421

می‌کند.

این حالت مخصوص دنیاست که آسایش مؤمن نسبی است. یعنی به اندازه عبادت و فعالیت و تشکر او نعمت به او می‌رسد ولی راحتی و آرامش ندارد، زیرا آسایش حقیقی مؤمن در بهشت است پس بهشتیان وقتی از اندوه دنیا یا فشارهای آخرت راحت می‌شوند زبان به حمد و شکر الهی باز می‌کنند که از حالت ترس و وحشت و آزار و فشارهای بیرونی و درونی رها شده‌ایم و به آرامگاه ابدی پیوسته‌ایم به هر حال شکر چه به معنای گرمی داشتن زبانی یا قلبی باشد یا به معنای عرفی که همه نعمت‌های الهی را در جای خودش مصرف کند، یاد هدایا و لطف‌های پروردگار است که باید بدن‌های ما وظیفه حق‌شناسی را ادا کند.

ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا شکر را حدی هست که چون بنده آن را به جای آورد، شاکر محسوب شود؟ حضرت فرمود: آری، عرض کردم: آن حد چیست؟ فرمود: خدا را بر هر نعمتی که در زمینه خانواده و مال به او می دهد شکر گوید و چنانچه در نعمتی که به مال او می دهد برای خدا حقی باشد آن را پردازد. «1» به این خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام خشنودی خویش را چنین ابراز داشته اند:

طُوبَى لِمَنْ اسْلَمَ وَ كَانَ عَيْشُهُ كِفَافاً وَ قَوْلُهُ سَدَاداً. «2»

خوشا به حال کسی که اسلام اختیار کند و زندگیش به قدر کفایت باشد و در گفتارش استوار باشد.

(1) - بحار الأنوار: 29 / 68، باب 61، حدیث 7؛ الکافی: 96 / 2، حدیث 12.

(2) - بحار الأنوار: 67 / 69، باب 95، ذیل حدیث 27؛ الکافی: 140 / 2، حدیث 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 422

امام علی علیه السلام می فرماید:

وَ مِنْ افْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ، وَ تَبَوَّأَ حَفْضَ الدَّعَةِ. «1»

آن که به مقدار کفافش اکتفا کند به آسودگی پیوسته و در خوشی جای گرفته است.

در جای دیگر می فرماید:

شگفتا از این انسان با رسیدن به چیزی که از دستش نمی رفت خوشحال می شود و برای از دست دادن چیزی که به آن نمی رسید، اندوهگین می شود؛ حال آن که اگر می اندیشید می یافت که کارش تدبیر شده است و روزی او مقدر گشته و به آنچه میسر اوست بسنده می کرد و به آنچه برایش دشوار است نمی پرداخت. «2» در حدیث معراج آمده است که خداوند می فرماید:

هر که برای خشنودی من عمل کند، سه خصلت با او همراه کنم: شکری را به او بشناسانم که با جهل آمیخته نباشد، و ذکری را که با فراموشی نیامیخته باشد، و محبتی را که محبت مخلوقات را بر محبت بر من ترجیح ندهد. «3» امام عارفان و اسوه سالکان راه حقیقت در وصف سالک راه خدا می فرماید:

قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطْفَ عَظِيمُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَاوَعَتْهُ الْأَبْوَابَ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ، وَ دَارَ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَّتَتْ رِجْلَاهُ بِطَمَئِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ

(1) - نهج البلاغه: حکمت 371.

(2) - بحار الأنوار: 54 / 75، باب 16، حدیث 99؛ تحف العقول: 215.

(3) - بحار الأنوار: 28 / 74، باب 2، حدیث 6؛ ارشاد القلوب، دیلمی: 204 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 423

الرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ، وَ أَرْضَى رَبَّهُ. «1»

همانا عقل خود را زنده کرد، و نفسش را میراند، به طوری که جسمش باریک، و دلش نرم شد، و نوری در نهایت فروزندگی برایش درخشید، که راه را برای او روشن کرد، و به آن نور راه را پیمود، ابواب سلوک او را به در سلامت و خانه اقامت راندند، و قدمهایش همراه آرامش تن در جایگاه امن و راحت استوار شد، چرا که قلبش را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود ساخت.

حرکت زبان در بیان عطایای الهی

یکی از ابزارهای مأموریتی حضرت موسی علیه السلام؛ درخواست گره گشایی زبان در دعوت فرعون به پذیرش الوهیت است.

خداوند خواسته موسی علیه السلام را چنین بازگو می فرماید:

وَإِخْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي «2»

و گرهی را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانتم بگشای، * [تا] سختم را بفهمند.

موسی علیه السلام به خاطر دعوت؛ گشادگی سینه، گره گشایی زبان و پشتیبانی هارون را وسیله ای برای درک دعوت خود و رسیدن به هدف های مقدس قرار می دهد و می فرماید:

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَ نَذْكُرُكَ كَثِيرًا» «3»

(1) - نَحْمُجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 210.

(2) - طه (20): 27 - 28.

(3) - طه (20): 33 - 34.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 424

تا تو را [در میان مشرکان از داشتن شریک] بسیار و فراوان تنزیه کنیم،* و بسیار به یادت باشیم.

یعنی هنگامی که موسی علیه السلام می گوید: سخنم را بفهمند مرادش این است که: از زبان من به وجود خدا ایمان آورند و به یاد پروردگار باشد و بسیار او را تسبیح و ستایش کنند؛ پس هدف نهای موسی علیه السلام همان ستایش و بیان عطایای خداوند است.

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می فرماید:

«ذکر و تسبیحی که با وزارت هارون هم ارتباط داشته باشد؛ ذکر و تسبیح علنی و در بین مردم است نه در خلوت و نه در دل؛ زیرا ذکر و تسبیح در خلوت و قلب، هیچ ارتباطی با وزارت هارون ندارد، پس مراد این است که آن دو در بین مردم و مجامع عمومی و مجالس آنان، هر وقت که شرکت کنند، ذکر خدای را بگویند، یعنی مردم را به سوی ایمان دعوت نموده و نیز او را تسبیح گویند.

در نتیجه این امر یعنی رسالت و دعوت در پیروزی سخت محتاج به تنزیه تو از شرك و ذکر ربوبیت و الوهیت تو دارد، تا در اثر کثرت این دو یاد تو در دل هاشان رخنه کرده، رفته رفته به خود آیند و ایمان آورند. و این ذکر و تسبیح بسیار؛ کاری نیست که از من به تنهایی برآید، پس هارون را وزیر کن تا به اتفاق او بسیار تسبیح و ذکر تو گوئیم، بلکه به این وسیله امر دعوت، موفقیتی به دست آورد و سودی بخشد.» «1» در این جا انطلاق از طلق لسان به معنای جاری و روان بودن زبان و شیوایی و شیرین سخنی است. و منت به معنای نعمت سنگین و بزرگ است.

خلاصه این که مراد حضرت سجاد علیه السلام در این فراز این است که زبان و شیرین

(1) - تفسیر المیزان: 14/ 147-148، ذیل آیات 27 تا 34 سوره طه.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 425

سخنی ما در وصف حال نعمت‌های بزرگ و زیبای تو جاری باشد. و این راست‌ترین سخن است که معصوم به ما آموخته است، از این رو حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

اصْدَقُ الْمَقَالِ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ. «1»

راست‌ترین گفته، آن گفته‌ای است که زبان حال بگوید.

و حضرت زین العابدین علیه السلام حق زبان را چنین تشریح می‌فرماید:

حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْحَنَاءِ وَ تَعْوِيدُهُ الْحَيَّرِ، وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لافَائِدَةٌ لَهَا، وَ الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ. «2»

حق زبان، منزه داشتن آن از زشتگویی است و عادت دادنش به خوبی و فرو گذاشتن زیاده‌گویی‌های بیهوده و نیکی به مردم و خوب گفتن درباره آنان است.

این خیر و برّ زبانی همان توصیف منت‌های الهی است که باید بر منوال درستی و راستی هدایت شود تا از لغزش‌ها مصون بماند و جایگاه واقعی‌اش را پیدا کند.

این است که امیر بیان؛ مولای متقیان از این بابت از خداوند پوزش می‌طلبد:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّرْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي زَمَانَاتِ الْأَحَاظِ وَ سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ، وَ شَهَوَاتِ الْجَنَانِ وَ هَفَوَاتِ اللِّسَانِ. «3»

الهی آنچه را که به زبانتم به تو تقرب جستم ولی دلم برخلاف آن بود بر من ببخش. الهی اشارات چشم، و سخنان بیهوده، و مشتتهیات دل و لغزش‌های زبانتم را بر من ببخش.

(1) - غرر الحکم: 3302.

(2) - بحار الأنوار: 286 / 68، باب 78، حدیث 41؛ وسائل الشیعة: 172 / 15، باب 3، حدیث 20226.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 77.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 426

عارف شوریده، فیض صادق می گوید:

خوبی هر خوبی از بالای تو

ای سر هر سروری در پای تو

ای جهانی مست از صهبای تو

شد خراب چشم مستت ملک جان

خسته مژگان بی پروای تو

بر سر یکدیگر افتادست دل

عاشق شوریده شیدای تو

هر دو عالم را به یک جو کی خرد

(فیض کاشانی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 427

[«15» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِيْنَ إِلَيْكَ وَهُدَاتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از دعوت کنندگانی که به سوی تو دعوت می کنند، و راهنمایانی که به جانب تو، به دلالت بندگان برمی خیزند، و از ویژه بندگان که در پیشگاه حضرتت اختصاص به تو دارند قرار ده، ای مهربانترین مهربانان.

دعوت به حق

اگر به آیات قرآن و روایات و اخبار و معارف روح پرور اسلامی مراجعه کنید، به این حقیقت اقرار خواهید کرد که کاری در این عالم بالاتر و برتر و سودمندتر از دعوت مردم به سوی خدا نیست.

دعوت به سوی حق کار انبیا و ائمه و اولیای الهی و عاشقان از جان گذشته در راه محبوب است. دعوت به سوی حق، حلال مشکلات، زداینده ظلمات، علاج درد قلبها، زمینه ساز عدل و عدالت و بر پا کننده حق و حقیقت است. دعوت به سوی حق، افضل اعمال، از بهترین خصال و از نیکوترین کارهای انسان است.

ایمان مؤمنان، اخلاق متخلّقان، نیکی نیکوکاران، عبادت عابدان، عشق عاشقان، بصیرت بیداران، بینایی بینایان، محصول دعوت به سوی حق است.

مساجد روی زمین، مراکز تربیتی، بناهای خیر، دارالایتام، مدارس علمی و

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 428

حوزه‌های فکری، همه و همه نتیجه دعوت دعوت کنندگان به سوی حق است.

در روایات متعددی که شیخ صدوق در کتاب «عیون الأخبار» نقل می‌کند، آمده است:

اسلام و ایمان عبارت است از: «اعتقاد به قلب و عمل به اعضا و اقرار به زبان». «1» اقرار از باب افعال است، یعنی با تبلیغ و دعوت جای پای دین را در قلوب و در همه صحنه‌های حیات محکم کردن، که اگر کسی به این مرحله اقرار عمل نکند از ایمان و اسلام آن چنان که باید بهره ندارد.

مسأله دعوت به حق از چنان اهمیت و ارزشی برخوردار است که از یکی از اولیای خدا که عمرش را در دعوت به سوی حق سپری کرده بود در لحظات آخر عمرش در حالی که نفس‌هایش به شماره افتاده بود، شنیدم: در خزانه هستی و در مملکت وجود، گوهری پربهاتر، و عنصری پرقیمت‌تر و با منفعت‌تر از تبلیغ و دعوت مردم به سوی حق نیست.

شیعه دعوت به سوی حق را از اهمّ وظایف خود می‌داند و در این راه از هیچ خطری نمی‌هراسد و عاقبت صحنه زمین را با دعوت خود آماده حکومت صالحان خواهد کرد.

مردم جز از طریق تبلیغ دین حق، خدا و انبیا و امامان و فرشتگان و کتب آسمانی و قیامت را نخواهند شناخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ثواب هدایت کردن يك نفر در پرونده تو، از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بهتر است. «2»

(1) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/ 227، باب 22، حدیث 3؛ الخصال: 1/ 178، حدیث 240.

(2) - الکافی: 5/ 28، حدیث 4؛ تهذیب الاحکام: 6/ 141، باب 62، حدیث 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 4، ص: 429

مسأله تبلیغ و دعوت به سوی حق به اندازه‌ای مهم است که انبیا و ائمه علیهم السلام نفس‌های آخر خود را چنانکه در روایات آمده خرج دعوت به سوی حق کردند.

اصحاب و اهل بیت حضرت سید الشهداء در روز عاشورا تا قبل از این که به شرف شهادت نایل شوند، جنود ابلیس را به سوی حق دعوت کردند. بازگو کردن دعوت يك يك آنها و شرح و تفسیر دعوتشان هفتاد من کاغذ می‌خواهد، برای نمونه به دورنمایی از موقف یکی از آنان نسبت به حق اشاره می‌رود:

عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین

یزید بن ثبیط از شیعیان و از دوستان ابوالاسود دُئلی بوده و در قبیله خود از اشراف قلمداد می‌شده است. امام عصر علیه السلام در زیارت خود به او سلام داده:

السَّلَامُ عَلٰی یَزِیدَ بْنِ ثَبِیطِ الْقِیْسِ. «1»

درود بر یزید بن ثبیط قیسی.

ابوجعفر طبری می‌گوید:

مارتیه سعدیه یا عبدیه دختر سعد یا منقذ در بصره از شیعیانی بود که در تشیع سخت و استوار بود. همواره خانه او مجمعی بود برای شیعه که در آن گرد آمده الفت می‌گرفتند و حدیث بازگو می‌کردند، سخن می‌شنودند و می‌سرودند. به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که حسین علیه السلام آهنگ عراق دارد. به کارگزار خود در بصره فرمان داد که دیده‌بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد.

ابن ثبیط تصمیم گرفت که به قصد حسین علیه السلام از بصره بیرون بیاید. ده پسر داشت و آنها را دعوت کرد که همراه او شوند و فرمود:

(1) - موسوعة شهادة المعصومين: 237 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 430

آیا کدام از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد؟ دو نفر از آنها (عبدالله و عبیدالله) دعوت او را پذیرفتند.

پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه آن زن بودند گفت: من عزم جزم کرده‌ام و خواهم رفت، از شما که با من خواهد آمد؟ آنان گفتند: ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم. این مرد بزرگ به آنان فرمود:

اما من به خدا قسم همین که بینم پای شترم به سر زمین سخت استوار و آشنا شود، دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت، هر که خواهد گو مرا دنبال کند.

این بزرگ‌مرد با ادهم بن امیه و بلندهمتان دیگر که با او همراهی کردند از بصره بیرون شتافتند. از بیراهه به مکه می‌آید، از مکه بیرون آمد، راه بیابان‌های دوردست را پیش گرفت تا خود را به حسین رسانید.

آری، راه بی سر و سامانی را پیمود تا به سامان رسید.

حسین علیه السلام در مکه در قسمت ابطح منزل گرفته بود. وی پس از استراحت در بنه خویش آهنگ دیدار امام کرد. به قصد حضرت او بیرون آمده، به کوی حسین روان شد. از طرف دیگر امام هم از آمدن او خبر یافته بود و به جستجوی او رفته تا در بُنه و آسایشگاه او وارد شده و آنجا به انتظار او نزول اجلال کرده، به عرض او رسانده شد که وی به سوی منزل شما رفته، امام در بُنه او نشسته بود، (زهی مهر و یگانگی، زهی بزرگی و بزرگواری)!

باری ابن ثبیط به منزل حضرت که رسید و شنید که آن حضرت به سراغ او بیرن رفته است به منزل خود بازگشت و خطّ سیر امام را گرفت تا وقتی که رسیده، دید که امام علیه السلام در منزل اوست، گفت:

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» «1»

بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس

(1) - یونس (10): 58.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 431

باید مؤمنان به آن شاد شوند.

خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی

(سعدی شیرازی)

ترجمه آیه به فارسی چنین می آید: به فضل خدا و از رحمت اوست نه از باب استحقاق، خلاصه آن که این نه از بخت ماست بلکه فقط از فضل خداست که یار در منزل ماست.

پس از قرائت آن آیه بر امام سلام کرد و روبه روی حضرت او نشست، سپس امام را از قصد خویش خبر کرد، حضرت حسین علیه السلام درباره او دعای خیر کرد، سپس بنه و خرگاهش را ضمیمه خرگاه حضرت کرد.

چون حسین علیه السلام دعای خیر درباره او کرد، الحق خونش و کلیه شئونش به آن حضرت پیوسته شد. او به طور دائم با آن حضرت بود تا به کربلا آمد و در برابر چشم امام علیه السلام کشته شد. خودش به مبارزه و دو پسرش در حمله اول که لشکر امام علیه السلام صورت دفاع به خود گرفتند شهید شدند.

این مرد شرافتمند از دعوتی که در ابتدا از همقطاران کرد و از پافشاری خود و سرپرنتافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حسین علیه السلام و از تربت آرام خود پیامی می دهد که:

من چون منش اشرافیت را در پای حقیقت انداختم به دولت همقطاری با شهیدان کوی حسین علیه السلام رسیدم. در اقدامات خود به آرامی می گوید: در راه قدردانی از مرد آیین و فرد فضیلت من آن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت رساندم. رمزی می آموزد که هراس و وحشت، جلوگیر راه مقصد نباید بشود، پیمودن بیابان دور و دراز و بی آب و بی آبادانی را در راه حقیقت، بزرگ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 4، ص: 432

مشمارید، برای موقع شناسی موقعی بهتر از فداکاری و صدق در راه (فرد حقیقت) نیست.

قرآن مجید از انبیای حق به عنوان: داعی الی الله، هادی، منذر، مبشّر، مجاهد فی سبیل الله، مبلّغ رسالات الله و ... یاد می کند. مسأله دعوت به سوی حق در درجه‌ای از ارزش و والایی است که حضرت سجّاد علیه السلام از حضرت معبود درخواست می کند:

«وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَايِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ، وَهُدَايِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ...»

زیرا که داعی به سوی حق و هادی به سوی حضرت محبوب که از برکت معرفتش آراسته به حقایق دعوت است از بندگان خاص حضرت ربّ العزّه در دنیا و آخرت است.

به کریمی و کارسازی خویش

کردگارا به بی نیازی خویش

به ملامت کشان کوی نیاز

به سهی قامتان گلشن ناز

نظر خاص و رحمت عامت

به صفات جلال و اکرامت

سالکان مسالك توفیق

به سلاطین مسند تحقیق

به غریبان و خواری ایشان

به اسیران و زاری ایشان

که هنوز ایمنند از غم گل

به نوازندگان عالم گل

کز جهان رفته‌اند با دل چاک

به سفر کردگان عالم خاک

سیدالمرسلین علیه السلام

به رسولی که نعت اوست کلام

دلش از مهر غیر خالی کن

نظری جانب هلالی کن

